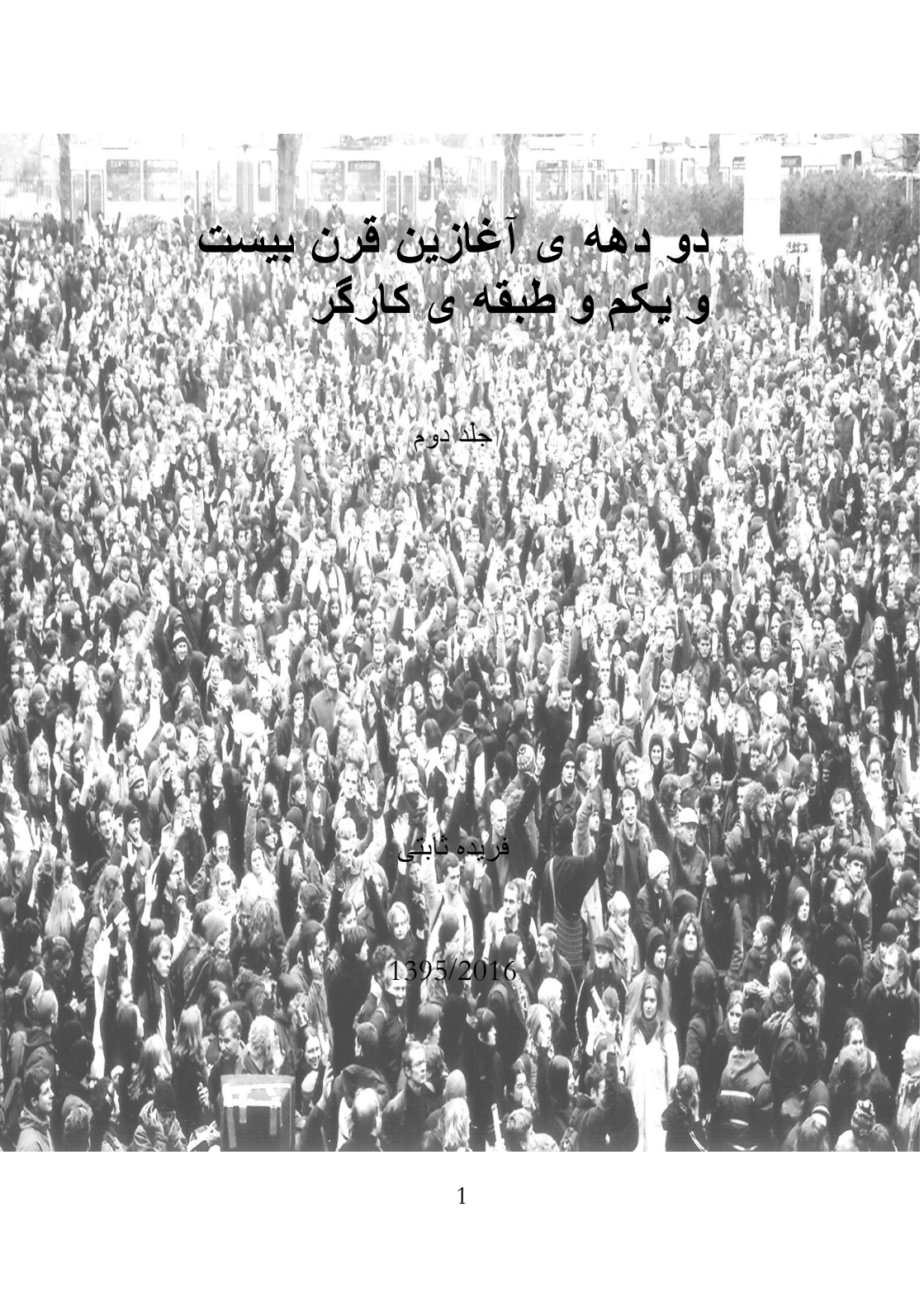




دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم و طبقه ی کارگر

جلد دوم

فریده ثابتنی

1395/2016

دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم و طبقه ی کارگر

جلد دوم

فریده ثابتی

1395/2016

فهرست مطالب

8	مبارزات اجتماعی، اعتراضات و اعتصابات کارگری در دو دهه ی آغازین قرن بیست با توجه به موقعیت جغرافیایی
8	اروپا:
8	یونان
9	بخش یک: یونان و دوستان آلمانی اش
24	بخش دوم: "نجات یورو" در سه گام
24	نتیجه گیری در پایان
25	گام اول: 1. "یک راه حل قابل تحمل برای یونان";
47	ادامه اعتصاب کارگران کارخانه فولاد در آتن، 2012
50	یونان: تروایکا، دولت، مردم، 2012
59	آغاز فصل جدید مبارزات در یونان، 2010
60	عمل تروریستی و تظاهرات! 2010
62	اعتصاب عمومی در یونان، 2010
64	"رهایی طبقه کارگر کار خود طبقه کارگر است" 2009
65	ادامه اعتراضات در یونان؛
66	اشغال ساختمان اتحادیه ی مطبوعات ESIEA در آتن
69	میلیون ها کارگر در یونان در اعتصاب به سر می برند 2008
72	اسپانیا
72	اسپانیا و موج اعتراضات، 2011
76	اعتصاب کارگران مراکز کنترل هوایی در اسپانیا، 2010
78	اعتصابات کارگری در اسپانیا، 2009
80	ایتالیا
80	تراژدی کارگران فیات
	هرکس به تنهایی می میرد، اما گاه مرگ یکی مرگ همه است؛ فیات
83	2010
88	اعتصاب در کارخانه خودروسازی فیات ایتالیا؛ 2009
90	"دزد آینده Future Thief": 2010

- 92 صدای پای فاشیسم؛ 2008
- 95 تداوم مبارزات دانشجویان ایتالیا
- اعتراض به رفرم های آموزشی و نقش رهبران اتحادیه های کارگری
- 95
- 98 فرانسه
- 98 ترک در بخت سکوت اعتراضات عمومی در فرانسه
- گردهمایی کارگران در پاریس، کوششی در جستجوی ایجاد آلترناتیو
- 102 2013
- 105 تظاهرات اعتراضی کارگران و مردم ناراضی در فرانسه؛ 2010
- 107 اعتصاب عمومی در فرانسه، 2009
- 110 اعتصاب عمومی در فرانسه؛ 2009
- موج دوم اعتصاب کارگران مهاجر در فرانسه : هیچ انسانی
- 111 غیرقانونی نیست ! 2008
- 113 انگلستان
- 113 شورش، پاسخ درست به بیعدالتی اجتماعی؟ 2011
- اعتصاب کارمندان دولت در اعتراض به سیاست دولت در انگلیس و
- اسکاتلند
- 116
- 123 آلمان
- 128 دایملر: سرمایه داری بحران است! 2010
- 131 تظاهرات مردم آلمان علیه سیاست صرفه جویی دولت، 2010
- 148 صنعت اتومبیل سازی، تغییر مکان تولید و مصرف؛ 2010
- 153 کرونوگرافی مبارزات و سرنوشت کارگران اپل
- 155 سرگذشت نامعلوم کارگران اپل؛ 2012
- 157 سرنوشت نامعلوم کارگران اپل آلمان؛ 2009
- 163 از قضا سرکنگبین صفرا فزود!
- 163 این شرح حال کارگران اپل آلمان است؛ 2009
- 164 کارگران اپل و بازی سرمایه؛ 2009
- 167 مذاکرات اپل و سرنوشت کارگران
- 169 بحران تولید در اپل و سرنوشت کارگران؛ 2009
- 174 اعتصاب کارکنان لوفت هانزا در آلمان 2008
- 176 ادامه اعتصاب در لوفت هانزا

اعتصاب «وحشی» در کارخانه تولید قطعات خودرو در آلمان 180
اعتصاب در بخش خدمات عمومی در 10 روز اول ماه مارس 2008
184

187 آیالات متحده آمریکا:

187 اعتصاب کارگران وریزون Verizon در آمریکا
اعتصاب کارگران شرکت ارتباطات Verizon، بزرگترین اعتصاب در
ایالات متحده، در چهار سال اخیر!
190 طبقه کارگر، یا طبقه متوسط؟ 2011
190 اعتصابات کارگری؛ 2011
193 اعتصاب معلمان: ما به سازماندهی اعتصاب یکروزه سراسری تمام
198 کارکنان آموزش و پرورش نیاز داریم! 2009
205 استرالیا
اعتراض کارگران علیه اخراج در کارخانه فورد استرالیا، 2006 205

208 کانادا

208 در بارهٔ مبارزات کارگران پست کاناد 2011

210 موج مبارزه جوئی
214 خود فعالی یا بوروکراسی
215 دوره (آموزشی)
217 ا موج مبارزه جوئی
218 بخاطر اندکی شأن انسانی
220 افسانه خودانگیختگی
222 نتیجه عمل

223 جمع بندی

223 نقاط قوت:

225 نقاط ضعف:

مبارزات اجتماعی، اعتراضات، و اعتصابات کارگری در دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم با توجه به موقعیت جغرافیایی

مقدمه:

هدف از جمع آوری این مجموعه کوششی است در وهله ی نخست برای بررسی وضعیت طبقه کارگر در جهان، شرایط حاکم بر آن و در وهله ی دوم بررسی این شرایط از طریق مبارزات انجام یافته ی کارگری با دیدی انتقادی، برای یافتن شیوه های به کار رفته در آن هاست تا طبقه ی کارگر بتواند قدرت و ضعف آن ها را بیرون کشد. نقاط قوت را تکامل دهد و در مبارزات آتی با تکیه بر آن ها و با رفع ضعف ها و نواقص به پیش گام بردارد. در وهله ی سوم هدف در دسترس قرار دادن یک مجموعه ی چاپی است، که بشود بعد ها هم به آن، به عنوان مثنی از خروار رجوع کرد. بی شک گزارشات بسیاری از مبارزات کارگری در دو دهه اخیر توسط افراد، موسسات و نیروهای متفاوت تهیه و نشر گردیده است. در این مجموعه اما قصدم به ارائه ی همه ی آن ها نیست که کاری عظیم است، بلکه تکیه ام تنها بر آن مبارزاتی است که توسط خود من به زبان فارسی انتشار یافته است. گرچه با دوبار حمله و ویروسی به کامپیوترم بسیاری از آن ها را از دست داده ام. برای جلوگیری از تکرار و تطویل، گزارشاتی را که در این زمینه در کتاب های: "ارزش اضافی یا ارزش افزوده"، "اعتصاب و اشغال کارخانه" و "اتحادیه از توهم تا واقعیت" آمده*، با وجود اهمیت شان حذف می کنم. علاوه بر گزارشات مربوط به مبارزات کارگری و اجتماعی، مقالات و مطالبی را که به درک بهتر مساله کمک خواهند کرد، نیز در این مجموعه آمده است. این مجموعه به دلیل حجم بالا در دو جلد ارائه می شود. در جلد اول شرایط عمومی حاکم در وضعیت و مبارزات طبقه کارگر در سراسر جهان به تفکیک مورد توجه قرار گرفت. سپس بخش دیگری آغاز شد تا مبارزات انجام یافته به تفکیک مناطق جغرافیایی مستند سازی شود. در جلد اول مبارزات اجتماعی و اعتصابات کارگری در آسیا، جهان عرب و آمریکای مرکزی و جنوبی ارائه شد. جلد حاضر، مسائل ذکر شده در اروپا و آمریکای شمالی دنبال خواهد کرد.

*: هر سه کتاب در سایت سیمای سوسیالیسم قابل دستیابی است.

مبارزات اجتماعی، اعتراضات و اعتصابات کارگری در دو دهه ی آغازین قرن بیست با توجه به موقعیت جغرافیایی

اروپا:

یونان

مقدمه

مطلبی که در پی می آید ترجمه ی جزوه ای است که توسط موسسه روزا لوکزامبورگ به عنوان بروشور آموزشی در باره یونان و بحران یورو، سند شماره دو لوکزامبورگ و در حمایت از مردم یونان انتشار یافته است. نویسنده جزوه استفان کاوفمن است و چاپ دوم آن در سال 2010 در برلین انجام گرفته است جزوه- [جزوه از نظر نوشتاری بریده بریده و کمی مغشوش است و به نظر می رسد از روی سخنرانی بازنویسی شده که من سعی کردم آن را راحت تر کنم.] در دو بخش نوشته شده است. بخش اول آن با نام یونان و دوستان آلمانی اش، در سه قسمت با نوزده موضوع ارائه شده است، که قسمت اول شامل: 1. "بحران چیست؟ توضیح غلط موقعیت"؛ 2. "بازارهای مالی از ورشکستگی دولت یونان هراس دارند". قسمت دوم بحران از کجا می آید؟ تحقیق غلط علل؛ شامل: 3. "یونانی ها تنبل هستند"،

4. "یونانی زیاد به مرخصی می روند"، 5. "ما بازنشستگی لوکس یونانی ها را می پردازیم"، 6. "یونانی ها، مرفه زندگی می کنند"، 7. "یونانی ها فراتر از امکانات خود زندگی می کنند"، 8. "دولت یونان خیلی بزرگ شده و پف کرده است"، 9. "یونان توان رقابت ندارد"، 10. "یونانی ها فساد مالی دارند"، 11. "یونان خود را با ارائه ی ترازنامه ی غلط، وارد ارز واحد کرد"، قسمت سوم تا کجا؟ راه حل های غلط؛ شامل: 12. "یونانی ها خودشان می بایستی اول صرفه جوئی می کردند، قبل از این که ما دوباره به آن ها کمک کنیم"، 13. "یونانی های ورشکسته، جزایرتان را بفروشید"، 14. "باز هم باید طلبکاران بپردازند!"، 15. "بالاخره یونانی ها از زون یورو خارج می شوند!"، قسمت چهارم، نقش آلمان: دوستان نامناسب شامل: 16. "ما می خواهیم دوست یونان باشیم"، 17. "آدم باید به دوستان کمک کند، اما نه این که آن ها را ضمانت کند"، 18. "مالیات پرداخت کننده گان آلمانی، یونان را نجات می دهند"، 19. تکمله: آیا یونان قربانی سفته بازان است؟

بخش دوم شامل: گام اول: ایزوله کردن مشکل یونان: 1- یک "راه حل قابل تحمل برای یونان" 2- "مشارکت مستدل طبکاران خصوصی". گام دوم: ESM و EFSF، دیوار آتشین دور دولت های در بحران زون یورو، گام سوم: ثبات پایدار از طریق ترمز کردن بدهی ها و کاهش دستمزدها: 3. "اقدامات مالی سیاسی": قانون جهت صرفه جوئی 4. "اقدامات اقتصادی سیاسی": قوانینی برای کاهش دستمزدها
نتیجه گیری: چه کسی را "نجات-یورو" نجات می دهد؟
موخره که بعد از نتیجه گیری نویسنده آمده است؛ از من است.

بخش یک: یونان و دوستان آلمانی اش

در بهار سال 2010 اتحادیه اروپا (EU) و صندوق بین المللی پول (IMF) حکومت یونان را حکومتی اعلام داشتند، که توانائی بازپرداخت قروض اش را ندارد. اما فقط دو سال بعد یک بسته اعتباری را، برای همین کشور ضروری دانستند. در ماه مارس 2012، بعد از بحث های شدید و طویل بالاخره بسته تصویب شد، و در دسامبر همان سال یک بسته سوم اقداماتی را هم تصویب کردند. حکومت های اروپائی در این باره بگو مگو می کردند، که آیا یونان اصلا از این کمک می تواند استفاده ببرد؟ آیا ضروری است که چنین کمکی داده شود؟ و چه کسی باید آن را بپردازد؟

در آلمان این نظر غالب بود که مقصر این وضعیت فقر و فاقه در یونان، خود یونان است، اولاً برای این که خود را به زون اروپا حلقه کرد، دوم آن قدر زیاد هزینه کرد و سوم اصلاً حکومت بسیار کم کار کرد. این دید زیر لوای "راه حل" پیشنهادی، توسط سیاستمداران و مدیای آلمانی پوشش می گرفت: راه حل می گفت، که پس یونانی ها باید بیش تر صرفه جوئی کنند، بیش تر کار کنند و دارائی های عمومی خود را برای بازپرداخت بدهی ها بفروشند- اگر این ها کارساز نشد، آن وقت یونانی ها باید از اتحادیه اروپا بیرون بروند. حالا به تک تک مواردی که در باره یونانی ها گفته می شود می پردازیم:

1. "بدهی یونان خیلی بالاست"؛ واقعیت این است که رشد بدهی های دولتی در یونان، به دلیل بحران مالی جهانی پیش آمد. بین سال های 2007 و 2010 بدهی ها از 15 درصد عملکرد اقتصادی، به 143 درصد رسید. این به اصطلاح نرخ بدهی در سال 2011 بیش تر شد و به 160 درصد رسید- در مقایسه با آن نرخ بدهی دولتی در آلمان 83 درصد است. اصولاً نرخ بدهی به تنهایی، برای یونان مشکل ایجاد نکرده است، زیرا "هیچ درصد معینی از این نرخ وجود ندارد که بر مبنای آن بگویند که بالاتر از آن یک کشور دچار مشکل می شود- نه در تئوری و نه در عمل". (خدمات اقتصادی ی بانک BHF, 2011, 4.6)، به طول مثال نرخ بدهی ایتالیا در سال 2010، برابر 120 درصد بود، و نرخ بدهی در ژاپن حتی 200 درصد عملکرد اقتصادی اش، اما هیچ کدام از این دو کشور ورشکست اعلام نشدند، اما یونان ورشکست اعلام شد، چرا؟ زیرا بازارهای مالی، ظرفیت اعتبار گیری یونان- و با آن اوراق قرضه ی آن ها را - بد محاسبه کردند. و این محاسبه سبب شد، که بهره ی وام های یونان را، برای اعتبارات جدید بالا ببرند؛ آن قدر بالا که یونان دیگر، نمی توانست پولی قرض بگیرد. یک مثال ساده برای این که نشان بدهیم چگونه عمل می کند: یونان اوراق قرضه ای با نرخ ثابت سالانه ی پنج درصد را (مساوی 50.000 یورو در سال)، به میزان یک میلیون یورو قرض کرد، اوراق را به بورس داد، و در بورس، قیمت آن از یک میلیون به 500.000 یورو سقوط کرد، اما بهره همان 5 درصد (مساوی 50.000 یورو) باقی ماند، به این ترتیب در عمل بهره ای که دولت می بایست بپردازد، به خاطر سقوط 50 درصدی اوراق دو برابر شد یعنی 10 درصد (مساوی 50.000 یورو برای 500.000 یورو)، و اگر دولت می خواست اوراق قرضه بعدی را توزیع کند، باید بهره را 10 درصد اعلام می کرد که برابر اولی باشد.

برای مقایسه، یونان می بایست در ماه مه 2011، برای اوراق قرضه ی دو ساله ی دولتی، 25 درصد، ایتالیا 3 درصد و ژاپن 0.2 درصد بهره بپردازد. (در جولای همین سال، نرخ بهره برای اوراق قرضه ی دوساله ی ایتالیا به 5.4 درصد و برای ده ساله، به بالای 6 درصد صعود کرد- بدون این که در وضعیت اقتصادی ایتالیا، تغییری اساسی ایجاد شده باشد، این نشان می دهد، که چه قدر سریع سفته بازی می تواند مسیرش را عوض کند). بنابراین، مشکل بهره های بالا پریده، ناشی از دودوزه بازی بازارهای مالی بود- انستیتوی پژوهشی اقتصاد کلان و موقعیت اقتصادی در سال 2010 محاسبه کرده بود که متوسط بهره برای اوراق قرضه ی دولتی یونان، اگر به سه درصد سقوط کند، نرخ بدهی کشور تا سال 2015 می تواند به 110 درصد عملکرد اقتصادی کاهش یابد (IMK : تقسیم بدهی بیش از سود ضرر به بار می آورد).- تا زمانی که بهره ها این چنین بالا باشند، آتن دیگر نمی تواند هیچ پولی از بازارها بگیرد. به این دلیل دولت عملاً ورشکسته است و تنها با اعتبار دولت های اتحادیه اروپا، قابلیت بازپرداخت می یابد. می شود دید که اگر کشوری ورشکست می شود، از تصمیم گیری سیاسی است.

2. "بازارهای مالی از ورشکستگی دولت یونان هراس داشتند"؟؛ واقعیت این است، که بازارهای مالی، اوراق قرضه ی یونان را در 2010/2011، به سقوط کشاندند و در پی آن، بهره ی این اوراق قرضه بالا رفت. بازارهای مالی اصلاً نمی ترسند، زیرا آن ها هستی انسانی با احساسات و ترس ها نیستند. آن ها هیچ موجود عینی نیستند، که وضعیت مالی یک کشوری را ارزش گذاری کنند. بازار مالی هم چنین به عنوان، وحدت سرمایه گذارانی نیست، که می کوشند با سرمایه گذاری های مالی، تا حد امکان پول زیادی کسب کنند. کسی واقعاً در سال های 2010/2011، از ورشکستگی دولت یونان می ترسید که خود به مدتی طولانی اوراق قرضه ی دولتی یونان را می فروخت. "دیگران امیدوار بودند که هلاس (Hellas) نجات می یابد و آن ها می توانند سود زیادی از بهره ها درو کنند. (برلینر سایتونگ، 2010.4.27)" این امیدواری اما به بار ننشست: با تقسیم بندی بدهی ها در مارس 2012 طلبکاران خصوصی آلمان بیش از نصف مطالبات شان را از دست دادند.

3. "یونانی ها تنبل هستند"؛ در حالی که متوسط ساعات کار هفتگی در EU، 41.7 ساعت و در آلمان 41 ساعت است یونانی ها در هفته 44.3 ساعت کار می کنند. بانک فرانسوی ناتیکسیس، مجموع ساعات کار سالانه یک کارگر آلمانی را، 1390 محاسبه کرده است، در حالی که این مقدار،

برای کارگران یونانی 2119 ساعت است. این غلط است، اگر علت بحران در یک کشور را، به زرنگ نبودن مردمش نسبت دهیم. مردم حق انتخاب ندارند، که برای پایان دادن به بحران، طولانی تر کار کنند، بلکه برعکس، به خاطر بحران بسیاری از مردم یونان به اجبار بی کار شده اند. نرخ بیکاری رسمی در پایان سال 2011، حدود 21 درصد بود و نرخ بیکاری جوانان، از این هم بالاتر است به نحوی که از هر دو جوان یک نفر بیکار بود. تنبلی بحران ایجاد نمی کند، بلکه بحران ها فرصت های شغلی و مشاغل را از بین می برند. در آلمان اما، وضع برعکس شد و میزان بیکاری در سال 2011، به زیر 7 درصد رسید.

4. "یونانی ها زیاد به مرخصی و تعطیلات می روند؛" خانم مرکل رئیس جمهور آلمان، در یک سخنرانی در میانه ی ماه مه 2011، در باره ی مرخصی زیاد کارگران در یونان گفت: این نمی شود که در یک مجموعه، یک ارز مشترک وجود داشته باشد، و یکی این قدر مرخصی سالانه داشته باشد و دیگری خیلی کم تر، در حالی که طبق اعلام خبرگزاری صندوق یوروی EU، شاغلین یونانی قبل از بحران، به طور متوسط سالانه 23 روز مرخصی داشتند، اما مرخصی در آلمان 30 روز بود، که بالاترین مقدار در اتحادیه اروپا است. اصولاً این نوعی متهم کردن به تنبلی است، و سعی شده است، که بحران را با اعمال اشتباه افراد توضیح دهند، در مقابل، خانم رئیس جمهور در باره مردم کشور خود می گوید: این که ما وضع اقتصادی مان خوب است، برای این است که مردم ما "زرنگ" هستند.

5. "ما بازنشستگی لوکس یونانی ها را می پردازیم؛" طبق اعلام (OECD)، سن متوسط ورود به بازنشستگی در آلمان در سال 2010، برای مردان 61.5 سال بود این سن اما برای یونانی ها 61.9 سال بود. یونانی ها به هیچ وجه زندگی لوکس ندارند، متوسط مقدار بیمه بازنشستگی در یونان، 55 درصد متوسط زون یورو است؛ در سال 2007، این متوسط در یونان 617 یورو بود، دو سوم بازنشستگان یونانی باید با ماهی کم تر از 600 یورو زندگی کنند. خانم مرکل در میانه ی ماه مه سال 2011، گفت: "مساله این است، که در کشورهای مثل یونان، اسپانیا و پرتغال، آدم نمی تواند مثل مردم آلمان، زودتر بازنشسته شود." در واقع خانم رئیس جمهور و روزنامه ی بیلد، باید وضعیت واقعی بازنشستگان یونانی را بدانند. بله برای آن ها حقایق آشکار، نقشی ندارند. بر مبنای منطق آن ها، هر سال بازنشستگی و هر یورو پول بازنشستگی، در کشوری که دچار بحران است، لوکس بودن است. به همین دلیل اعتبار دهندگان EU، پیشنهاد کاهش شدید حقوق بازنشستگی را

پیش کشیدند، که مورد قبول قرار گرفت. همین حالت برای مخارج و هزینه های دولت برای بهداشت و بیکاری هم پیش آمد.

6. "یونانی ها زندگی مرفه دارند"؛ سطح دست مزد در یونان در سال 2010، برابر 73 درصد متوسط در اتحادیه اروپا، و قیمت هرساعت کار 17.7 یورو بود، در حالی که متوسط آن در آلمان 29 یورو است. "طبق داده های یک انستیتوی نزدیک به اتحادیه ها برای کار، یک چهارم همه شاغلان یونانی در ماه، کم تر از 750 یورو درآمد دارند(فرانکفورتر روند شاوو، 2010.7.25)؛ به طور مثال یک معلم با 15 سال سابقه ی کار، درآمد ماهانه اش از معلمین آلمان 40 درصد کم تر است(IFO-Schnelldienst، 2007/5). تازه قبل از بحران این گونه بود. طبق اعلام دولت اروپا، قبل از بحران فعلی یک پنجم همه ی یونانی ها در تهدید فقر بودند، 25 درصد مردم مسکن مناسب نداشتند(در آلمان 7 درصد است). هم چنین، کارگران یونانی از سال 2000 تا 2010، برای افزایش 38 درصدی دستمزد مبارزه می کردند. آن ها ازین طریق هم، ثروت مند تر نشدند زیرا تورم آن را بلعید، و مزد واقعی 1.6 درصد سقوط کرد(Infoportal. آلمان وجهانی شدن، نامه هفتگی، 2012.2.23).

برای "توضیح بحران"، اشاره به دستمزدهای بالا در یونان به اتهام تنبلی، شکم پروری هم اضافه می شود. و مانند مورد تنبلی و بازنشستگی لوکس، سعی می شود تا به طور آشکار تدبیر منزل را به اقتصاد بزرگ پیوند بزنند: "انسان باید سخت کار کند و صرفه جو باشد، بعد همه چی خوب پیش می رود"...

براستی که اختلاف بین حقایق کاملاً شناخته شده و واقعیت آشکار است. بدین گونه که "کار سخت" هیچ شکوفایی ببار نمی آورد، خیلی بیش تر، یک شکوفائی مشاغل بسیاری را از بین می برد. برعکس، اما "صرفه جوئی" می تواند، به ویرانی بینجامد(به یونان نگاه کنید)، در حینی که، در کنارش، بدهی های جدید می توانند کمک کنند، تا زمان های سخت را پل بزنند(نگاه کنید به آلمان در رکود سال 2009).

7. "یونانی ها فراتر از امکانات خود زندگی می کردند"؛ حکومت یونان سال ها بود، که دخلش از خرجش کم تر بود، و کسری بودجه داشت، چنان که در سال های بین 2000 و 2007، کسری برابر با 4 و 7 درصد عملکرد اقتصادی یونان بود. در همین زمان، کسری بودجه آلمان هم بین 1 و 4 درصد، عملکرد اقتصادی اش بود. مشکل یونان بدهی جدید نبود، بلکه در اصل مشکل این بود، که بازارهای مالی علیه یونان دست به سفته

بازی زدند، و بهره‌ی اعتبارات جدید را چنان بالا بردند، که قابل بازپرداخت نبود، چنین وضعیتی می‌تواند، حتی برای کشوری که کسری بودجه هم ندارد رخ دهد؛ مثال ایرلند گواهی براین امر است. قبل از بحران، ایرلند اصلاً کسری بودجه نداشت، بلکه اغلب دارای اضافه بود، با این حال ایرلند قربانی بازارهای مالی شد، و می‌بایست از اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول، 85 میلیارد یورو اعتبار بگیرد.

روزنامه بیلد در 5.3.2010 ادعا می‌کند که: " البته آلمان هم دارای بدهی بالایی بود- اما ما می‌توانیم آن را هم بپردازیم[...]"، زیرا ما از حقوق مان همواره بخشی را برای زمان‌های بد، پس انداز می‌کنیم". در باره‌ی قروض دولتی بیلد حق ندارد- زیرا دولت در گذشته قرض بالا آورد و "پس انداز" نکرد. از نظر اقتصاد کلی می‌شود ادعا کرد، که بدهی دولتی آلمان از حدود 2000 میلیارد یورو، در مقابل کل دارائی آلمان، یعنی 7400 میلیارد یورو قرار دارد (DIW گزارش هفتگی، 2010/50)، اما این دارائی، بزرگ ترین بخش اش، در دست تعدادی اندک از ثروت مندان متمرکز است. دولت زمانی می‌تواند از آن استفاده کند، که به آن مالیات ببندد در حالی که، مالیات بر ثروت در آلمان، از سال 1997 لغو شده است. (در یونان هم این وضع وجود داشت؛ در سال 2010، بدهی سرانه دولتی 24.280 یورو، و سرانه دارائی بخش خصوصی 56.937 یورو بود).

8. " دولت یونان خیلی بزرگ شده و پف کرده است؛" در سال 2008، به اصطلاح مخارج دولت، در رابطه با تولید ناخالص داخلی 48 درصد بود، این رابطه در آلمان 44 درصد بود. قبل از بحران، مساله طور دیگری دیده می‌شد. بین سال‌های 2000 و 2006، این رابطه از 47 درصد به 43 درصد کاهش یافت، که از میزان آن در آلمان کم تر بود (میشائیل شلشت: یورو می‌سوزد، جزوه‌ی وضعیت، 2010.5.21). دلیل این کاهش وجود یک رشد اقتصادی قوی در این سال‌ها بود، این رشد به دنبال بحران مالی در هم شکست (به دلیل این رشد، بدهی بالای دولتی یونان، مشکلی ایجاد نمی‌کردند). مسئول وضعیت امروزی در یونان، رکود ناشی از بحران جهانی بود. دولت سوئد الان ده سال است، که مخارج اش بین 51 و 55 درصد تولید ناخالص داخلی اش است، با وجود این ورشکسته اعلام نشده است. در یونان طبق اعلام (OECD)، 7.9 درصد همه‌ی شاغلان کارمند دولت هستند، این رقم اما در آلمان 9.6 درصد و متوسط آن در کشورهای صنعتی 15 درصد است.

9. "یونان ظرفیت رقابت ندارد"؛ اگر تجارت خارجی را مبنای مقایسه قرار دهیم، این درست است، در این قسمت سال هاست، که یونان دارای کسری موازنه تجاری است، در سال 2009، این کسری برابر 14 درصد عملکرد اقتصادی بود، این یعنی که یونان بیشتر از صادرات وارد می کند. به عنوان دلیل پیش از همه از بالا بودن دستمزدها در یونان نام برده می شود، از این رو می گویند، باید سطح دستمزدها پایین بیاید، تا یونان قدرت رقابت پیدا کند. "قدرت رقابت" استعدادی نیست که تعریف شود بلکه نوعی از مناسبات را توضیح می دهد. در اصل بهای هر واحد دستمزد در یونان، بین سال های 2000 تا 2010، حدود 40 درصد افزایش یافت (تحقیق کامرس بانک: پیرامون یورو مقابل انقلاب دستمزدی؟ 1.4.2011)، اما افزایش دستمزدها در کشورهای دیگر کم تر بود. در نتیجه کارفرمایان در این کشورها سودی از نظر قیمت، در بازارهای جهانی بدست آوردند، در بین این کشورها، آلمان مقام اول را از نظر پایین بودن دستمزد داشت. در آلمان به لطف تعرفه های پایین مزدی (سیاستی که اتحادیه ها پیش می برند)، دستمزدها فقط حداکثر تا 5 درصد بالا می رود، و نتیجه اش صادرات بیش از اندازه برای آلمان، و در مقابل واردات بیش از اندازه برای کشورهایی مثل یونان، پرتغال، ایرلند یا اسپانیا است. سود آلمان، انعکاس ضررهای این کشورها است؛ یعنی بدون کسری در یونان، اسپانیا، پرتغال، مازادی برای آلمان نیست (بین سال های 2000 و 2009، آلمان در تجارت با یونان، پرتغال، اسپانیا و ایتالیا، مازادی حدود تقریباً 500 میلیارد یورو داشت). در رابطه با هجوم صادراتی اش، آلمان وضعیت خود را، به خرج همسایگانش بهبود داد (بیلد این مساله را طوری دیگر می بیند: "ما خورد و خوراک مان را حساب و کتاب می کردیم، در حینی که دیگری به خرج ما، بی شرمانه جشن می گرفت، بیلد، 10.5.2010).

بیلد پیروزمندانه اعلام می کند، که آلمان "کارفرمایان شایسته ای دارد، که تولیداتشان در سراسر جهان تقاضا دارد" (بیلد، 5.3.2011). منادی "توده ی مردم!!" با همه ی خوشحالی اش، اما نباید فراموش کند، که موفقیت صادراتی آلمان، حاصل دستمزدهای پایین و فقر کارگران آلمانی است: جایی که دستمزد کاهش یا بسیار ضعیف افزایش می یابد، مصرف خصوصی در آلمان، به مدت ده سال بندرت تغییر کرده است (میشائیل شلشت: یورو می سوزد، 21.5.2010). و باز هم یک نکته: فوروم اقتصاد جهانی، ظرفیت رقابت را "به عنوان ترکیب نهاد ها، سیاست مداران، و فاکتورهایی، که سطح بارآوری یک کشور را تعیین می کنند..." [تعریف می کند. هم چنین سطح بارآوری، سودهای سرمایه گذاری ها را،

تعیین می کند (WEF گزارش رقابت 2010). هم این طور، این مقیاسی است، که همه کشورها با آن سنجیده می شوند: کجا بالاترین سودها کسب می شوند؟ بیش ترین مورد سؤال این است، که آیا این یک مقیاس با کفایت است، تا برای انسان های جهان یک زندگی خوب را امکان پذیر سازد.

10. "یونانی ها فاسد هستند"؛ درست است که فرار از مالیات و اجتناب از پرداخت آن، در یونان از سایر کشورها بالاتر است، و فساد در همه جا حضور دارد (اشپیگل اونلاین، 2010.3.10). سهم اقتصاد سایه در یونان، 25 درصد عملکرد اقتصادی تخمین زده می شود (در مقایسه این سهم برای آلمان حدود 15 درصد است؛ گزارش مطبوعاتی انستیتو برای تحقیقات اقتصاد کاربردی (IAW)، 2010.1.26) و فرار از مالیات در مجموع 20 میلیارد یورو در سال است (استاندارد، 2010.2.11).

فرار از مالیات، و شانه خالی کردن از زیر بار پرداخت آن، یک مشکل بزرگ در یونان است. در رابطه با این مساله پنج نکته قابل توجه است: (اول) مالیات های اختلاس شده و پرداخت نشده، شکلی از مناسبات دولت با بخش خصوصی را نشان می دهد. این پول اما از بین نرفته است، تا از طریق آن بشود بحران یونان را توضیح داد. (دوم) آلمان هم به کارفرماها هدیه می دهد و تنها نیمی از درآمدها، ممیزی مالیاتی می شود؛ این هدیه سالانه حدود 6 میلیارد یورو است. (سوم) مسئول اعمال این شلختگی، نخست وزیر یونان کارامانیلیس، دوست نزدیک مرکل است، که هیچ اعتراضی در برابر سیاست های اتحادیه اروپا علیه یونان نمی کند، و یونانی ها هم اجازه نداشتند در این مورد انتقاد کنند. (چهارم) کنسرن های آلمانی هم، در رابطه با رشوه و ارتشا در یونان سود بردند. در سال 2008، بارها در دعوی های خصوصی مطرح شد، که کنسرن راه آهن سراسری آلمان، زیمنس و فررو اشتال، سیاست مداران یونانی را، با پول های بالا خریدند، تا به نفع آن ها در تصمیم گیری های سیاسی تامین مالی پروژه ها، دخالت کنند. به این طریق، در سال های دهه 1990 کنسرن زیمنس، سالانه مبلغ 15 میلیارد یورو در یونان سرمایه گذاری کرد، تا سیاست مداران دو حزب مهم یعنی دموکراسی جدید و یاسوک، انتخاب شوند. (پنجم) سطح فساد مالی در یک کشور، به تنهایی کفایت نمی کند، تا شاخص فساد مالی متأثر از شفافیت بین المللی را ثابت کند. بر مبنای شاخص فساد، یونان در سال 2011، بین 182 کشور مقام هشتادم را دارد، که به طور وضوح، از آلمان که مقام چهاردهم را دارد، بیش تر است، اما هم زمان، کمی از سرزمین عجایب اقتصادی؛ یعنی چین که مقام هفتاد و پنجم را دارد، اندکی بالاتر و حتی از

کشورهای پررونقی چون اندونزی یا مکزیکو که هر دو مشترکین مقام صدم را دارند پایین تر بود.

11. "یونان با ارائه ی ترانزنامه غلط وارد اتحادیه اروپا شد؛" این امر اما کاملاً روشن بود، زیرا از سال 1997 همواره کسری بودجه ی یونان، از سقف تعیین شده اتحادیه ی اروپا، نسبت به تولید ناخالص داخلی، سه درصد بیش تر بود. فریب کاری دولت یونان از سال 2004، به طور رسمی معلوم بود، همین طور در فاصله سال های 1997 تا 1999، که در باره ی ورود یونان به اتحادیه اروپا تصمیم گیری می شد، وضعیت همین گونه بود، و "کسی که ادعا می کند که یونانی ها با ارقام نادرست به ما دروغ گفتند، خود دروغ می گوید. در واقع، آمار و ارقام اتهام فریب خورده شدن را رد می کند." این را گئورگ نوسلین خبره اقتصادی حزب محافظه کار بایرن گفته است (برلینر سایتونگ 23.6.2011). معذا هیچ گونه حرفی از محرومیت یونان از صندوق اتحادیه و هم چنین تحریمی مانند کاستن از کمک های اتحادیه اروپا وجود نداشت. چرا وجود نداشت؟

در باره آن تنها می شود تخمین زده شود: کارامانلیس، که مورد اعتماد رئیس جمهور مرکل بود، از سال 2004 این گونه در یونان حکومت کرد. در اصل، هدف کشورهای قدرت مند اتحادیه اروپا، این بود که کشورهای زیادی را جذب کنند، تا ارز مشترک، وزن اقتصادی بزرگ تری را داشته باشد، تا یورو به یک پروژه ی رقیب، در مقابل دلار تبدیل شود؛ که در پشت اش یک چهارم اقتصاد جهان ایستاده است. از این گذشته زون اتحادیه اروپا می توانست، در منطقه ی از نظر ژئوپولیتیک مهم، بالکان و منطقه خاور نزدیک گسترش یابد. در در ارتباط با این مساله، صندوق بین المللی پول و اتحادیه اروپا، در برنامه صرفه جوئی 2010، که به یونان دیکته کردند، هزینه ی تسلیح یونان را، که بخشی از کل بودجه محاسبه می شد، و دو و نیم برابر هزینه تسلیحاتی آلمان و دو برابر هزینه متوسط اتحادیه اروپا بود؛ از صرفه جوئی مستثنی کردند. از سال های دهه 1980 به طور ویژه کنسرن های اسلحه سازی فرانسوی و آلمانی، و حکومت ها در پاریس و بن و بعد برلین، تسلیح سیستماتیک ترکیه و یونان را حمایت می کردند. (اتک)

12. "یونانی ها خودشان می بایستی اول صرفه جوئی می کردند قبل از این که ما دوباره به آن ها کمک کنیم؛" کسری بودجه یونان در سال 2010، ده و نیم درصد عملکرد اقتصادی اش بود، که قول دادند در سال 2011 آن را به هفت و نیم درصد برسانند، اما ممکن نشد، و تنها به ده درصد رسید؛ در نتیجه یونان نتوانست، مانند آن چه که برنامه ریزی شده بود، دوباره از سال 2012، از بازارهای مالی قرض بگیرد، و از این رو توسط اتحادیه اروپا و

صندوق بین المللی پول، برای اعتبارات جدید حمایت شود، زیرا به خاطر کسری عظیم بودجه، و اجبار به برنامه صرفه جوئی، قدرت پرداخت نداشت. الکساندر دویریندت مدیر کل حزب (CSU) گفت: "نمی شود این طور باشد، که یونانی ها از صرفه جوئی کردن سرباز بزنند، اما مالیات پردازان آلمانی برای یونانی ها صرفه جوئی کنند".

به خاطر کسری عظیم بودجه، اجازه نیست استنتاج شود، که یونان صرفه جوئی نمی کند، اتفاقا صرفه جوئی می کند، آن هم بسیار خشن. مردم یونان از ابتدای سال 2010 به خاطر صرفه جوئی، به طور متوسط بیست درصد درآمد خود را از دست داده اند (روزنامه فرنکفورتر آگماین). آژانس امتیاز دهی فیتچ خودش حکم می کند، که هیچ کشور صنعتی دیگری در 25 سال گذشته، چنین چیزی را تجربه نکرده است، که کسری ساختاری را، طی یک سال چنین شدید کاهش داده باشد (تایمز مالی آلمان، 26.05.2011). و بانک برنبرگ برنامه ی صرفه جوئی آتن را به عنوان "سخت ترین جدول تنظیم مالی" می بیند، که زمانی در یک کشور غربی به کار گرفته شده باشد. این که کسری سال 2011، بالاتر از آن چیزی بود که برایش برنامه ریزی شده بود، به عدم کوشش آتن در این باره بر نمی گردد. هزینه های دولت زیاد بالا نیست، بلکه درآمدهایش بسیار کوچک است. این مساله بیش از همه به خاطر رکود است، که به دلیل برنامه صرفه جوئی، باز هم شدید تر می شود: زیرا جایی که دولت صرفه جوئی می کند، دستمزدها و حقوق بازنشستگی را کاهش می دهد، هم چنین مالیات ها را بالا می برد، شیرازه ی اقتصاد فرو می ریزد. به عنوان مثال در پایان سال 2011، خرید و فروش فروشگاه های تک واحدی، 44 درصد، زیر سطح قبل از بحران قرار داشت. بین سال های 2010 و 2011، نود هزار کارفرمای خصوصی ورشکست شدند، در سال 2012 هم بیش از 64 هزار مورد بود. از ابتدای سال 2010، تولید ناخالص داخلی، 12 درصد پایین آمد. هم چنین درآمد حاصل از مالیات نیز کاهش یافته است. یک مثال: در سال 2012 درآمد حاصل از مالیات غیر مستقیم روی کالاها ی مصرفی، با وجود بالا بودن درصد آن، نسبت به سال قبل، حدود 19 درصد پایین آمده بود، هم زمان با این اوضاع، رکود مخارج زیادی ایجاد کرد، مثل حقوق بیکاری برای کسانی که کارشان را از دست دادند. مشکل مخارج دولت آتن نیست، بلکه مشکل برنامه صرفه جوئی است، در این رابطه بانک برنبرگ، در 09.02.2012 می نویسد: "در این بین، ریاضت اقتصادی بیش از حد، بیماران یونانی را تقریبا به کشتن داد." با این مساله اما، حکومت آلمان از منظر عمومی مشکلی ندارد: "

متاسفانه غیر قابل اجتناب است، که با یک چنین پروسه ی انطباق پذیری ای، ابتدا یک چنین فعالیت های اقتصادی را، که تنها آتش در کاه می زند، قطع کنند." (نامه وزیر دارائی آلمان به اعضای پارلمان، 23.02.2012).

13. "یونانی های ورشکسته، جزایرتان را بفروشید (بانک VP ، روزنامه بیلد، 27.10.2010)؛" دولت یونان دست روی دارائی هایی گذاشت، که از 270 تا 300 میلیارد یورو ارزیابی می شود. این دارائی ها شامل املاک و هم جزایر است. حکومت یونان {اتفاقاً} روی تملک خود چمپاتمه نمی زند، و یک برنامه خصوصی سازی جامعی را پیش کشانده است؛ در میان آن شرکت های ارتباطات تلفنی و ، کنسرن الکتریسیته، بنادر، جنگل و مراعات قرار دارند، که می خواهد تا سال 2015، از فروش آن ها 50 میلیارد یورو بدست آورد. این جا اما قلاب های بیشتری وجود دارد، خریداران - کنسرن های بین المللی- خواهند کوشید از موقعیت اضطرار یونان، سوء استفاده کنند و ارزان بخرند. دیگر این که دولت شرکت های سود ده را می فروشد، که درآمد حاصل از آن ها را از دست می دهد: نتیجه: " تجربه بیشمار برنامه های ایجاد ثبات توسط صندوق بین المللی پول نشان می دهد، که (خصوصی سازی) یک استراتژی بسیار خطرآمیز است [...] سرانجام به روشی تنظیم شده نیاز دارند [...] و فرصتی خیلی طولانی، که یونان اکنون ندارد. از این رو خصوصی سازی ها، به عنوان اقدامی ضروری نامناسب است. (بانک VP، اخبار سرمایه گذاری 10.06.2011)" با وجود این تروایکا، که مشتمل است از بانک مرکزی اروپائی، کمیسیون اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول، بر خصوصی سازی اصرار می ورزند، که طبق مطالبات تروایکا تا سال 2015، باید حدود نوزده میلیارد یورو به بار بیاورد- پولی که در مقابل بدهی چیزی به حساب نمی آید.

14. " با وجود این باید طلبکاران بپردازند!" دولت یونان در میانه ی سال 2011، مبلغ 350 میلیارد یورو بدهی داشته است، برای نجات یونان، پول دهندگان می توانستند از یک بخش اعتبار داده شده صرف نظر کنند. بدهی دولتی یونان به مبلغ 350 میلیارد یورو، برای زون اتحادیه اروپا، مشکل غیرقابل چیره شدن نیست، زیرا این مقدار تنها برابر با 3.7 درصد عملکرد اقتصادی اتحادیه اروپا است. معهذا، لغو بخشی/ یا تمام یک بدهی/ یا تقسیم بندی کردن آن، در طولانی مدت، ، زیرا حکومت های اتحادیه اروپا از تاثیر برگشتی آن روی اقتصاد خود می ترسند: اولاً با این بدهی بانک های شان بسیار ضرر می کنند. دوما بازارهای مالی می توانند آن را به عنوان سابقه مساله، ارزش گذاری کنند و بخشش/ تقسیم بندی بدهی های بعدی در پرتقال،

ایرلند یا حتی اسپانیا و ایتالیا را هم انتظار داشته باشند(با این، ضررهای بیش تری برای بانک ها پیش می آید. طبق محاسبات بانک برای پرداخت بین المللی، کشورهای یونان، پرتغال، ایرلند و اسپانیا در پایان سال 2010 مجموعاً مبلغ 1340 میلیارد یورو به بانک های اروپایی بدهکار اند، که یک چهارم آن به انستیتوی اعتبار آلمان تعلق دارد). " غم خواری یونان می توانست به دیگر دولت های پیرامون منتقل و کشانده شود و به حراج اوراق قرضه شان بیانجامد(بانک مرکزی آلمان، بازارهای بهره، 09.05.2011، این که خطر چه قدر واقعی بود، خود را از جولای 2011 بعد از اولین تصمیم در مورد بدهی یونان نشان داد ، که سود قرضه های اسپانیا و ایتالیا به سرعت ترقی کردند)." این امر در پایان، زون یورو و اس و اساس اقتصاد آلمان را مورد تهدید قرار می دهد(در جولای 2011 براساس یک همه پرسی 88 درصد همه ی کارفرمایان آلمانی "ثبات" یونان را به عنوان وظیفه ی اصلی اقتصادی سیاسی نامیدند).

دومین بسته ی – یونان از اکتبر 2011، البته به راستی یک تقسیم بندی بدهی بزرگی را پیش بینی کرد. بله روشن است: ایجاد تسهیلات خیلی دیر و خیلی ناچیز بود. بنا براین در دسامبر 2012 یک بسته اقداماتی سومی ارائه شد، تا بار بدهی ها را برای آتن "قابل تحمل" سازد. تقسیم بندی بدهی پذیرفته نشد، زیرا کشورهای اتحادیه اروپا، به بزرگ ترین طلبکاران یونان تبدیل شده بودند و از چشم پوشی از بدهی، خود داری کردند، زیرا می بایستی بعد تصمیم، ضررها را ثبت کنند.

15. "بالاخره یونانی ها از زون یورو خارج می شوند!" (روزنامه بیلد: 17.02.2012)

با اخراج یا خروج یونان، کشورهای زون اتحادیه اروپا، می توانستند بکوشند، مشکل یونان را بیرونی کنند و فضای یورو را " در مقابل سرایت حفاظت نمایند". اولاً یونان دوباره می توانست ارزش سابق خود دراخته را به کار بندد و ارزش آن را پایین بیاورد تا بتواند با کمک صادرات افزایش یابنده از بحران بیرون آید. این مساله حداقل می تواند دو ضرر مهم داشته باشد: اول یونان باید دوباره دراخته را به کار گیرد که در مقابل یورو ارزشش پایین بود، اما حکومت یونان (هم چنین بانک های یونان، کارفرمایان و بخش خصوصی) باید بدهی های شان را، هم چنان به یورو بپردازد، به دنبال این مساله، بدهی ها به سرعت تلمبار و منفجر می شود. بنابراین یونان از نظر مالی داغون می شود و " سیستم بانکی هم مطمئناً در هم می ریزد". آن وقت باید طلبکاران خارجی یونان – و پیش از همه بانک های آلمانی و فرانسوی – اعتبارات داده شده خود را خط بزنند. دوم این خطر وجود دارد که

بازارهای مالی، یونان را به عنوان سابقه بنگرند و در رابطه با خروج هر یوروی کشورهای دیگر، دست به سفته بازی بزنند: "یک ورشکستگی سبب هراس کامل سرمایه گذاران می شود. خطر سرایت عظیم است." (اطلاعیه مطبوعاتی IMK، 17.02.2012)

با خروج یونان، به تضمین ضمنی ثبات زون یورو خاتمه داده می شود، و سفته بازی علیه یورو از دروازه وارد می شود. "طرحی، که با یورو، یک ارز جهانی، در رقابت با دلار آمریکا فراهم کند، از بین می رود." برلینر سایتونگ، 27.04.2010. به سوی منافع استفاده از موقعیت یک ارز جهانی، آنالیز و انتقاد" از این رو، کشورهای زون یورو می کوشند، یونان را در ارز واحد نگاه دارند، البته نه از نظر هم دزدی با یونانی ها، بلکه برای این که جلوی ضررهای خود را بگیرند: "ما نه حتما از روی علاقه به یونان، کمک کرده ایم، بلکه چون ما گفتیم که شوک سیستم مالی را تهدید می کند" (میشائیل فوخنس از حزب محافظه کار، فرانکفورتر روندشاول، 15.01.2012. او هم چنین از برخورد سخت اتحادیه اروپا در مقابل یونان از پایان سال 2010 سخن گفت: "من فکر می کنم، که اندازه این خطر کم شده است."

16. "ما می خواهیم دوست یونان باشیم؛ دوستی مناسبی است بین انسان ها، نه بین دستگاه های سیاسی. البته اغلب از دولت های "دوست" صحبت می شود. در این جا منظور کم تر دسته جات دوستانه است، بلکه منظور اهداف مشترک است که چنین دولت هایی در پیش می گیرند. علایق مشترک یونان و آلمان، در این مورد سرعت قابل درک است: ارز مشترک یورو. در حینی که آتن می خواهد، اقتصادش را از درهم شکستن نجات دهد، حکومت آلمان می کوشد، مشکل یونان را، تا جایی که امکان دارد، بسیار مناسب سبک کند. از قرار معلوم، دوستی هرگز با پول آغاز نمی شود، بلکه قطع می شود.

17. "آدم باید به دوستان کمک کند، اما نه این که آن ها را ضمانت کند" عصر یک شنبه، 15 ماه مه 2011، تاک شو با آنه ویل. موضوع: "میلیارد ها برای بلع کنندگان یورو - آیا حکومت پول ما را به خطر می اندازد؟" برنامه با یک پرسش خیابانی پیش می رود، سؤال می شود: "آیا شده که شما به همسایه ها و یا دوستان تان در سختی کمک مالی کنید؟" جواب اکثر پرسش شده گان "بله" بود. در رابطه با سؤال "شهروندان" جواب "نه" بود. با این سؤالات به پرسش عصر رسیدند: "آیا سیاست اجازه دارد، کاری را انجام دهد، که به طور خصوصی هیچ گاه انجام نمی شود؟ در سطح بزرگ برای شهروندان کشورهای دیگر؟". چون از میانه ی سال

2012، آلمان تحت مکانیسم بحران مداوم یورو (مکانیسم ثبات اروپایی/ESM)، ضمانت 168 میلیارد یورو از کمک به یونان را تقبل می کند. بنابراین، "ما" آلمانی ها بهتر است برای دیگران ضمانت نکنیم. هم زمان "ما" مداوما ضمانت می کنیم - بدون این که، از ما در باره ی نظرمات پرسیده شده باشد. به طور مثال "ما" برای اقتصاد اعتباری داخلی ضمانت می کنیم. وقتی که بانک های آلمانی در تهدید بودند، دولت آلمان در اکتبر 2008 تصمیم به یک بسته نجات به مبلغ 480 میلیارد یورو گرفت، که از آن مبلغ 400 میلیارد یورو اش برای ضمانت بانک ها بود.

18. "مالیات پرداخت کننده گان آلمانی، یونان را نجات می دهند؟" با اولین بسته ی کمک سال 2010، به مبلغ 110 میلیارد یورو برای حمایت از یونان توسط نهادهای عمومی (دولت های اتحادیه اروپا، صندوق بین المللی پول، کمیسیون اتحادیه اروپا) جواب مثبت داده شد. بسته دوم کمک در سال 2012 و به مبلغ 139 میلیارد یورو بود. سهم آلمان در سال 2010، مبلغ 22 میلیارد و در سال 2012، مبلغ 40 میلیارد یورو بود. اولاً این طور نیست، که مالیات پرداخت کننده گان مکرر ذکر شده، هستند که به یونان "کمک" می کنند. حکومت آلمان، پول آلمان برای آتن را، از مالیات پرداخت نمی کند، بلکه آن را با بهره یک تا سه درصد قرض می گیرد، و سپس آن را به "دولت های در بحران" - با بهره های مجازاتی قرض می دهد. آتن می بایست برای اولین بسته کمک اعتباری، 2.4 درصد بهره پردازد، ایرلند 5.8 درصد و پرتغال بین 5.5 و 6 درصد. این برای "مالیات پرداخت کنندگان آلمانی، معامله ی خوبی بود: از طریق اختلاف بهره، به دولت آلمان تا پایان سال 2011، بیش از 300 میلیون یورو اضافه می رسد. و این باز هم بیش تر می شود. به هر حال، پیش شرطی گذاشته شد، که اگر "دولت های در بحران"، بتوانند بدهکاری شان را تصفیه کنند؛ بهره ها برای سال های 2011 و 2012 کاهش داده می شود، با وجود این، باز هم وزیر دارائی آلمان از آنان درآمد کسب می کند: شویله وزیر دارائی آلمان این گونه می گوید: "آلمان باز هم کمک ها را برای این که مناسب تر در اختیار یونان قرار گیرد، تامین مالی می کند" (نامه شویله به اعضای پارلمان، 2012.02.23). تا آن جا روزنامه بیلد حق دارد، اگر تیتیر می زند: "از شما چیزی به ما نمی ماسد!" (بیلد، 2010.03.05). مساله اما برعکس است: در تصفیه حساب، این یونان است که به آلمان می پردازد. دوما این میلیارد ها نباید یونان را "نجات" دهند. "اقدامات اضطراری در مجموع، ثبات زون اتحادیه ی اروپا را تضمین می کنند، آن گونه که وزیر دارائی

آلمان می گوید (پیشنهاد وزارت دارائی جهت تصویب کمک های مالی به یونان توسط پارلمان، 2012.02.23). این مساله را گروه اتحادیه ی اروپا در تصمیم گیری چترحمایت مداوم یورو ESM ، در ماه مارس 2011 ، به روشنی فرموله کرده است: " دولت های عضو، که ارزش شان یورو است، مکانیسمی از ثبات را اتخاذ می کنند، که فعال می شود، این اجتناب ناپذیر است تا ثبات زون یورو را به طور کامل تضمین کند. " این بدین معنی است که: کمک های اعتباری باید نه کشورهای مقروض زون یورو ، بلکه بقیه کشورهای زون یورو را در مقابل عواقب سرریز بدهکاری آن ها، نجات دهد. این حفاظت از طلبکاران در مقابل بدهکاران است.

19 . یک مکمل: آیا یونان قربانی سفته بازان است؟ قیل از بحران، یونان بدهی بالائی داشت، اما قابل تحمل بود. سهم بهره - هم چنین مقدار پرداخت بهره ها در عمل کرد اقتصادی - در سال 2008، برابر 3.4 درصد بود، این سهم ده سال قبل تقریباً هشت درصد بود. مشکل زمانی آغاز شد که در پایان سال 2009، بازارهای مالی اجازه دادند، که اوراق قرضه یونان سقوط کند؛ و این چیزی بود که ، مانع پرداخت اعتبارات جدید به یونان شد؛ تا آن جا، که یونان یک "قربانی بازارها" است.

اغلب ادعا می شود، که یونان برای بحران اش، "خودش مقصر" است؛ اقتصاد اش فرسوده است، حکومت اش ولخرج است، جامعه اش فاسد است، و مردم اش تنبل اند. بحران تا آن جا، که نتیجه ی ضروری وضعیت های اقتصادی و مالی کشور باشد هم این جا صدق نمی کند. زیرا، استدلال های بالا این را نشان می دهد، که اولاً وضعیت یونان اصلاً آن چنان، که اغلب ادعا می شود، خراب نبود. دوماً فرضیه ی " خود مقصر بودن"، نکته مهمی را نادیده می گیرد: که آیا مقروض بودن یا فرامقروض بودن یک کشور، فقط به ارزش گذاری بازارهای مالی، و هم چنین به " اعتماد" دهندگان اعتبار، به ظرفیت شرایط بدهی آینده یک کشور، وابسته است؟ این ارزش گذاری، به آینده کشانده می شود. و یک انتظار ذهنی است؛ که اصلاً با وضعیت عینی یک کشور، هویت نمی گیرد. از این رو، یک بحران اعتماد، ناچاراً چیزی، جز یک تصمیم بازارهای مالی نیست.

این که سرمایه گذاران، زمانی علیه یونان سفته بازی کردند، غیرقابل دستیابی نبود. از طرف دیگر، این مساله تصادف صرف هم نبود. چرا؟ بازارهای مالی در سال 2009، خیلی عصبی عمل کردند. دولت ها به طور جهانی بخاطر بحران و نجات بانک ها، بدهی های زیادی انباشت کردند. همزمان وضعیت کسب و کار متزلزل بود، و این وضعیت اشتباهی ریسک کردن آن ها را تقلیل داد. آن ها در جستجوی امنیت بودند. از این رو برای

سرمایه‌گذاران این سؤال مطرح بود: که در کجا پول ما در امنیت است؟ چه کشوری اصولاً هنوز قابلیت دریافت اعتبار را دارد؟ با چنین مقایسه‌ی بحرانی‌ی کشورها با هم، یونان در سال 2009 در بدترین مکان قرار گرفت؛ اقتصادش آب رفته بود. درست از سال 2008، یونان کسری بودجه‌ای برابر با هشت درصد داشت، که در سال 2009 به 17 درصد رسید. بدترین ارزش در بین کشورهای صنعتی شده جهان. علاوه بر این، نه فقط یونان بدهی بالائی داشت، بلکه خطرناک‌ترین ساختار بدهی را داشت. اولاً: حدود یک سوم بدهی هایش، اعتباراتی با بهره‌های قابل‌تغییر و هر لحظه قابل‌افزایش بود؛ دوماً: 70 درصد طلبکاران یونان خارجی بودند و می‌توانستند، هر لحظه پول‌شان را بیرون بکشند. به‌طور هم‌زمان، یونان دارای کسری بالای تجارت خارجی بود، و همواره برای این که بتواند، این کسری را تأمین مالی کند، به اعتبارات خارجی وابسته بود. سوماً: می‌گویند، که یونان اعتبارات زیادی گرفت، اما بسیار کم پس داد. بدهی خالص دولت (بدهی منهای مطالبات) در سال 2010، به حدود 115 درصد عمل کرد اقتصادی کشور رسید و از این جهت، به اندازه ژاپن بالا بود. در این جا می‌شود گفت: که سفته‌بازی علیه یونان از روی ناچاری نبود – اما همین‌طور هم تصادف محض نبود. نتیجه‌ی یک ارزش‌گذاری جدید اعتبار دهنندگان در پیش زمینه‌ی، یک بحران مالی جهانی بود.

بخش دوم: "نجات یورو" در سه گام

بخش دوم شامل سه گام است گام اول: ایزوله کردن مشکل یونان از طریق یافتن یک راه حل قابل تحمل برای یونان و یک دخالت مستدل "طلبکاران" خصوصی است. گام دوم: EFSF و ESM، دیوار آتشین دور دولت‌های در بحران زون یورو. و گام سوم: ثبات پایدار از طریق ترمز کردن بدهی‌ها و کاهش دست‌مزدها شامل: "اقدامات مالی سیاسی": قانون جهت صرفه‌جویی شامل دو قانون، "اقدامات اقتصادی سیاسی": قوانینی برای کاهش دست‌مزدها؛ با بیان چهار مثال در رابطه با اسپانیا، ایتالیا، پرتغال و فرانسه.

نتیجه‌گیری در پایان

اقدامات اتخاذ شده، برای حل مشکلات یونان، در سال‌های 2010/2011، شرایط را بهبود بخشیدند. به دنبال برنامه‌های شدید ریاضتی، رکود در کشور تشدید شد و مشکل بدهی‌ها را افزود، و عدم اعتماد بازارهای مالی را عمیق‌تر کرد. کشورهایمانند پرتغال، اسپانیا، ایتالیا یا بلژیک زیر ذره بین

سرمایه گذاران قرار گرفتند. زون یورو در تهدید درهم ریختن قرار گرفت. از این رو، دولت های حوزه ی یورو، تحت رهبری آلمان و حکومت فرانسه، برای یک راه حل جامع، برای مشکل تصمیم گرفتند. در پایان اکتبر 2011، آن ها استراتژی خود را ارائه دادند، که در ماه های بعد به اجرا درآمد. این استراتژی بر مبنای سه عنصر قرار دارد، وزیر دارایی آلمان ولفانگ شویبله عضو پارلمان آلمان در نامه ای آن را، این طور معرفی می کند:

" راه حل قابل قبول برای یونان، که مشارکت مستدل طلب کاران خصوصی را پیش بینی کند"؛
" استفاده موثر از چتر نجات موقت، برای این که بتوان اثرات سرایتی را در نطفه خفه کرد"؛
" یک تعهد روشن بالقوه، از مشکلات مالی کشورهای درخطر، که آن ها اقدامات ضروری مالی و اقتصادی- سیاسی را تدبیر خواهند کرد".

گام اول: 1. "یک راه حل قابل تحمل برای یونان"؛

تا سال 2014، دوبار یونان از نهادهای عمومی (تسهیلات ثابت مالی اروپایی/ EFSE و صندوق بین المللی پول/ IWF)، 130 میلیارد یورو دریافت کرد که به آن 24 میلیارد، از بازمانده اولین بسته ی کمکی سال 2010، اضافه می شود. با این کمک، وظایفی برای یونان در نظر گرفته می شود شامل: تشدید اقدامات صرفه جویانه و اصلاحات ساختاری. یونان موظف می شود، علاوه بر کاهش موفقیت آمیز بیش از دوازده در صدی عملکرد اقتصادی سال 2010، یک و نیم درصد دیگر در عملکرد اقتصادی (مساوی 3.3 میلیارد یورو) صرفه جویی کند. عملاً این یعنی:

- اخراج 15.000 نفر از کارکنان دولت، در فاصله ی سال 2012، که تا 2015 باید به 150.000 نفر برسد. (اگر در آلمان باشد، می شود اخراج بیش از یک میلیون از کارکنان دولتی)

- علاوه براین صرفه جویی ای به مبلغ، 1.1 میلیارد یورو در بخش بهداشت در سال 2012، کاهش بودجه نظامی و سرمایه گذاری های دولتی تا حد 400 میلیون یورو.

- ادامه کاهش حقوق بازنشستگی و دستمزدهای کارکنان دولت (پلیس و ماموران آتش نشانی) تا ده درصد.

- کاهش حداقل دستمزد در بخش خصوصی، از 750 یورو در ماه به 590 یورو. و برای کارکنان جوان زیر 25 سال، حداقل دستمزد حتی،

تا 500 یورو کاهش یابد. همراه با حداقل دست مزد، حقوق بیکاری از 460 یورو به 320 یورو در ماه کاهش داده شود. حذف اکثر اضافات بر دست مزد." که به طور مثال دست مزد یک شاغل بخش تجارت از 1.375 یورو به 962 یورو می رسد". (9.2.2012. آژانس خبری آلمان)

- منجمد کردن دستمزدها تا حدی که، بیکاری به ده درصد سقوط کند (که مقدارش در دسامبر 2011، برابر با 20.8 درصد بود).

- موظف شدن به فروش دارائی های دولتی، که از طریق آن باید یونان، تا سال 2014، مبلغ 12 میلیارد درآمد کسب کند. در اولین بسته کمکی، خصوصی سازی ای به مبلغ 34 میلیارد یورو ضروری اعلام شده بود. با پیش برد این تصمیم، عملکرد سیاسی کنار می رود و حق حاکمیت دولت یونان، نقصان می یابد:

- سیاستمداران احزاب یونانی، باید به صورت کتبی، تضمین کنند، که همه ی اقدامات را به انجام برسانند. پس باید ضمانت کنند، که اصلاحات مورد نظر، مستقل از این که، در آینده چه حزبی به قدرت خواهد رسید، انجام گیرند.

- وقتی که حکومت پاپاندراو در پایان سال 2011، تصمیم به همه پرسی می گیرد، آلمان تهدید می کند که کمک های مالی را قطع خواهد کرد.

- با رای گیری، در باره ی اقدامات صرفه جوئی در پارلمان یونان، در فوریه ی 2012، لوکاس پاپادموس نخست وزیر جدید، آن هایی را که علیه صرفه جوئی رای دهند، تهدید به اخراج از حکومت کرد.

- در آینده، یک نمایندگی دائمی کمیسیون اتحادیه اروپا، پیش برد اقدامات را، در آتن کنترل می کند.

- اعتبارات جدید اتحادیه اروپا، بخشا به یک شماره ی مورد اعتماد واریز می شود، که برای ارائه خدمت به بدهی ها رزرو شده است. این باید بمثابة مانعی عمل کند تا حکومت یونان قادر نباشد این پول ها را، برای منظورهای دیگری غیر از بدهی ها، خرج کند.

اقدامات صرفه جوئی شدید، اقتصاد یونان را، بیش تر به پرتگاه می کشاند. " یونان از یک سیاست صرفه جوئی بیش از اندازه رنج می برد" (" یونان به چه چیزی نیاز دارد"، بانک برنبرگ، 30.1.2012). این اقدامات رکود را تشدید می کند و سبب افزایش بدهکاری ها می شود. آن چه که از طریق اقدامات جدید صرفه جوئی می خواهند با آن مبارزه شود، یک "دهلیز مرگ است". این دهلیز مطابق طرح های اتحادیه اروپا، باید از طریق ارزان سازی نیروی کار، به پیش برده شود. "یونان تنها با کاهش شدید قیمت ها، دوباره روی پاهایش خواهد ایستاد" (میشائیل فوخرس، نایب رئیس فراکسیون

پارلمانی احزاب CDU/CSU ، رویترز، 9.2.2012). کاهش دستمزدها باید صادرات را افزایش دهد. این استراتژی، باز هم محکوم به شکست بود، زیرا صادرات کالاهای یونانی، با داشتن سهم هشت درصد، در عملکرد اقتصادی (برای مقایسه: آلمان 45 درصد، ایرلند 56 درصد است)، خیلی ناچیز است و اقتصاد یونان در اصل با هزاران کارفرمای کوچک با سرمایه های ضعیف، می چرخد، که در رقابت با کارفرمایان کشورهای با دست مزد پائین آسیا و اروپای شرقی نمی تواند برابری کند (فرانکفورت راندشلو، 10.2.2012، بحران بدهی/ کمنتار در باره ی یونان). بنا براین کاهش دادن های بالای دستمزدها، سبب افزایش صادرات نمی شوند، بلکه به کاهش تقاضای داخلی می انجامند، که از طریق صادرات افزایش یافته، نمی تواند جبران شود.

اقتصاد یونان و مردمش، تنها بخش کوچکی از بسته ی جدید کمکی، بیش از 130 میلیارد یورو را می بینند: از آن حدود 85 میلیارد یورو، در خدمت تامین مالی بدهی های تقسیم بندی شده، است (35 میلیارد یورو پرداخت فوری به طلبکاران، 50 میلیارد یورو برای نجات بانک های یونانی بر مبنای تقسیم بندی بدهی ها از آن بیرون کشیده می شود). حدود 20 میلیارد یورو، در سرویس دادن به بدهی ها، به حساب بانک های قرضه ی اروپایی، که اوراق قرضه ی یونان را نگه می دارند، ریخته می شود. در مجموع حدود 30 میلیارد یورو در خدمت تامین مالی ی، کسری بودجه ی یونان است، که بیش تر آن هم به بازنشستگی، مدارس یا شرکت ها جریان پیدا نمی کند، بلکه برای بهره ی بدهی ها مصرف می شود.

2. "مشارکت مستدل طلبکاران خصوصی"؛

طلبکاران خصوصی آتن- یعنی بانک ها، صندوق های سرمایه گذاری، بیمه ها- باید طبق طرح اتحادیه اروپا، داوطلبانه از حدود نصف مطالبات خود صرف نظر کنند، که حدود 100 میلیارد یورو می شود. ساختار طلبکاران در پایان سال 2011، در مقادیری که در ادامه می آید، بیان می شود (تخمین به میلیارد یورو):

350	کل بدهی
150	طلبکاران بخش عمومی (دولتی) شامل:
90	1- اعتبارات صندوق بین المللی پول/ دولت های اروپایی و غیره
60	2- بانک های مرکزی اروپایی

طلبکاران خصوصی شامل:	200
1- بانک های یونانی	50
2- بیمه های بازنشستگی یونانی	30
3- بانک های اروپائی	40
5- بیمه کننده های اروپائی	15
بقیه	65

به منظور این که طلبکاران خصوصی، داوطلبانه لغو بدهی را بپذیرند، جایزه دریافت می کنند، از باقی مانده مطالبات خود که به مقدار 100 میلیارد یورو است، فوراً 30 میلیارد یورو به اضافه ی شش میلیارد برای بهره جاری، دریافت خواهند کرد. باقی مانده طلب آن ها، یعنی 70 میلیارد یورو، توسط اوراق قرضه ی دولتی با بهره ی کم (به طور متوسط 3.6 درصد) تضمین می شود. اگر 90 درصد طلبکاران، این لغو بدهی را بپذیرند، آن گاه بدهی یونان بین سال های 2011 و 2020، از 160 به 120 درصد عملکرد اقتصادی اش، کاهش خواهد یافت.

هدف این تقسیم بندی، این است که بار بدهی یونان را، پایدار یا قابل تحمل سازند. چنین چیزی به چه معنی است؟ "پایدار ساختن" این جا بدین معنی نیست که، یونان از طریق تقسیم بندی بدهی، چنان قوی می شود که، پول برای سایر وظایف اش- یعنی وظایف اجتماعی، ساختاری، پرسنلی و غیره- آزاد می شود. برای این کار، می بایستی بدهی های لغو شده، بزرگ تر می شد. اگرچه 100 میلیارد یورو بدهی آتن لغو می شوند. هم زمان می بایستی یونان، برای پرداخت به بخش خصوصی، دوباره میلیارد ها یورو، از دولت های اروپائی و صندوق بین المللی پول قرض می گرفت، تا سیستم بانکی اش را مورد حمایت قرار دهد. بانک های داخلی، به خاطر چشم پوشی از بخشی از طلب شان، ورشکسته می شوند، زیرا بخش بزرگی از اندوخته شان بلعیده شده است.

در پایان، برداشت خالص یونان، بالغ بر 24 میلیارد یورو بود. با آن در چند ماه بعد به خوبی روشن بود، که به هدف تقسیم بندی بدهی – یعنی بدهی ای به مقدار 120 درصد عملکرد اقتصادی تا سال 2020- دست نخواهد یافت. بیش از همه بدین خاطر که این هدف، مفروضات خوش بینانه را، در رابطه با رشد اقتصادی آتی یونان در مد نظر گرفته است. اگر هم به هدف می رسید، باز هم یونان، بدهی عظیمی می داشت. " این که 120 درصد بدهی دولتی، پایدار هستند، یک فرض سیاسی است نه اقتصادی" (کومرس

بانک، 2012.2.21)، و این برای همه معلوم بود. این که چرا دولت های اتحادیه اروپا - به ویژه آلمان - با وجود این، روی استراتژی خود پافشاری کردند؟ اسما تخفیف و بخشودگی بدهی ها بود، اما هدف "قابل تحمل" ساختن باربدهی بود، نه این که زندگی مردم یونان را بهبود بخشند. اولاً با تقسیم بندی بدهی ها، تنها بدهی هایی خط می خوردند، که به هر حال غیرقابل حصول محسوب می شوند - طلبکاران چیزی را از دست نمی دهند، ... دوما می باید برای یونان، از طریق لغو بدهی و زمان بندی بدهی ها، سرویس دادن به بقیه بدهی هایش ممکن می شد. این گونه سرویس دادن به بدهی، از این پس، وظیفه ی مرکزی دولت است. این کار باید به طور "پایدار" تضمین شود. "نجات دادن یونان" یعنی فقط نجات دعاوی طلبکاران یونان. آن گونه که انسان در این مطالبات خط خوردن وظایف اجتماعی را می بیند، هیچ صرفه جوئی ای برای خود کشور نمی شود.

درک این که، "بحران یونان تسویه و تعدیل نمی کند، بلکه ویران می کند" (وست ال بی ملون، 2012.2.17). تفسیر دیگری را مطرح می کند: در مثال، آتن یک نمونه می شود. کسی که در داخل زون یورو، به کمک های دولت های دیگر نیاز دارد، این کمک را تنها زمانی دریافت خواهد کرد، که اعلام دارد که همه ی صرفه جوئی های دیکته شده ی دهندگان پول را مراعات کند و در صورت لزوم بخش بزرگی از اقتصادش را هم قربانی سازد. این مثال ترساننده، باید دیگر کشورها را به صرفه جوئی کردن وادارد. همزمان این به عنوان نشانه ای در خدمت بازارهای مالی است: ما نمایندگان زون یورو، همه کاری می کنیم، تا اعتمادمان را دوباره برقرار سازیم. با تقسیم بندی بدهی ها "اتحادیه اروپا؛ استعداد عمل خود را هم با توجه به بازارهای مالی بین المللی به طور صریح استحکام می بخشد"، انجمن کشوری بانک های آلمانی هم آن را ستود(برنبرگ بانک، ماکرو آبدیت، 2012.9.12).

طلبکاران آلمانی در طرف خود بدون ضررهای بزرگ از مساله بیرون آمدند. ضرر آن ها ناچیز بود. زیرا اولاً که آن ها اعتباراتی را که به یونان داده بودند، مداوما مستهلک کرده بودند. دوما بدون تقسیم بندی بدهی، تهدید ریزش کامل قروض می رفت - که فقط از آن جلوگیری شد، و تامین بقیه بدهی تضمین است. سوماً دولت های اتحادیه اروپا خود را موظف کردند، با پول خود بدهی های کشورهای دیگر دولت های حوزه ی یورو، مثل پرتغال، ایرلند، اسپانیا، ایتالیا - و با آن دعاوی اعتبار دهندگان به این کشورها. را تضمین کنند. هیچ تصادفی نیست: که روز بعد از اعلام تقسیم بدهی ها در

پایان اکتبر 2011 ، سهام بانک تجارت 15 درصد و سهام بانک آلمان 12 درصد افزایش یافت.

برای یونان این بخشودگی، چیز کمی به همراه آورد. بار بدهی چنان بالا باقی ماند که نمی شود آن را تامین کرد. از این رو دولت های اروپایی، برای آن در دسامبر 2012، تسهیلات دیگری را فراهم ساختند. این تسهیلات ضروری بودند اما این که " آیا بار بدهی قابل تحمل است، خیلی سؤال برانگیز هست(برنبرگ بانک، 2012. 12. 9).

گام دوم: EFSF و ESM ، دیوار آتشین دور دولت های در بحران زون یورو؛

چتر نجات یوروی EFSF بزرگ تر شد(تسهیلات ایجاد ثبات مالی اروپایی(EFSF) انجمنی است مبتنی بر قانون لوکزامبورگی که در پشت آن ضمانت دولت های اروپایی قرار دارد. از مرحمت آن ها، این انجمن می تواند از بازارهای مالی، با بهره ی نازل پول قرض کند، و آن را با بهره بالا، به دولت هایی از زون یورو که در خطر قرار گرفته اند، قرض بدهد. از میانه ی سال 2012 ، ESM باید همواره، به خاطر مکانیسم ایجاد ثبات مداوم اروپایی آماده باشد. دولت های عضو زون یورو، مبلغ 80 میلیارد یورو، به عنوان سرمایه ی اولیه، به ESM می پردازند، که همواره برای ESM قابل دریافت است. علاوه بر این ، مبلغ 420 میلیارد یورو هم برای تضمین اعتبارات به دولت ها، وجود دارد). EFSF توانست بعد از تاسیس در سال 2010، مبلغ 250 میلیارد یورو، وام بگیرد. و در اکتبر 2011، این وام به 440 میلیارد یورو افزایش یافت. این اعتبارات می بایستی اعتماد بازار های مالی را، به زون یورو تقویت کند. با این پول کشورهای از زون یورو، که اعتماد بازار های مالی از آن ها سلب شده، و به این سبب دیگر هیچ اعتباری با بهره های قابل پرداخت از آنان، نمی توانند دریافت کنند، تامین مالی می شوند. هم چنین EFSF و از میانه ی سال 2012 ESM، انجام مطالبات توسط کشورهای زون یورو را تضمین می کنند.

با وجود این، این دو نهاد خیلی کوچک هستند که بتوانند با گسترش بحران در مقیاس (کل) دولت های زون یورو، آن ها را نجات دهند. از این رو به هدف خود دست نمی یابند: که به بازارهای مالی، اطمینان دهند، که دولت های اروپایی همواره قابلیت پرداخت خود را حفظ می کنند. اگر هم واقعا این بازارهای مالی، علیه آن ها سفته بازی کنند و از پرداخت اعتبارات جدید به آن ها طفره بروند. همزمان اما، بعضی از کشورهای زون یورو، مثل آلمان

از پرداخت پول بیش تر به چتر نجات اروپائی امتناع می کنند. این بیش از حد گران بود.

تضاد موجود در مساله نجات یورو، توجه را به خود جلب می کند: برای این که این تضاد روشن تر شود، باید به آغازش برگشت: اصلا مشکل کشور های زون یورو چیست؟ مشکل این است که آن ها بدهی زیادی دارند، که می شود آن را این طور فرموله کرد: بازار های مالی به این کشور ها پول زیادی قرض دادند. حدود 9 بلیون یورو از بدهی دولت های یورو، در رابطه با اوراق قرضه دولتی و بروات وصولی طلبکاران است. آن ها دعاوی پرداخت هستند. آن ها بخش بزرگی از دارائی های مالی جهانی هستند. به خاطر بحران، روشن نیست که، آیا اوراق قرضه اصولا می توانند وصول شوند، یا اصولا سرمایه گذاران این مقدار بالای پول را، دوباره {در دستان خود} خواهند دید. بدین گونه، این بلیون ها پول در خطر قرار دارند. هم چنین "مقادیر بالای بدهی های دولتی" یعنی: دعاوی زیاد پرداخت به طلبکاران. به طور خلاصه: سرمایه مالی ی زیادی در جهان، به شکل بدهی دولتی ی زون یورو وجود دارد. و از کاهش ارزش این سرمایه، باید حتما جلوگیری شود؛ به این خاطر دولت های زون یورو، آن را تضمین های مالی می کنند.

تضاد مورد نظر: کشوری هایی، که اکنون طبق نظر بازار های مالی، مقادیر زیادی اعتبار گرفته اند، می خواهند با دریافت اعتبارات جدید، ارزش اعتبارات قدیمی را تضمین کنند. نجات دهندگان یورو هم، این تضاد را احساس می کنند. آژانس درجه بندی استاندارد که در آغاز سال 2012، قابلیت دریافت اعتبار ایتالیا، را درجه بندی کرد - پیش از همه به خاطر سنگینی بار ممکن ناشی از عملیات نجات آتی برای سایر کشورهای حوزه ی یورو معتقد است: اگر بخواهند چتر نجات یورو را گسترش دهند، باید از خود بپرسند که آیا اصولا می توانند این کار را انجام دهند.

این تضاد دوباره، خود چتر نجات یورو را، غیر قابل اعتماد ساخت. اما طی سال 2012، توسط بانک مرکزی اروپا، اوضاع آرام شد: بانک اعلام داشت که از هر کشوری، اوراق قرضه ی نامحدود را پیش خرید می کند، تا با این کار از آن ها برای توافق با یک برنامه کمکی با ESM حمایت کند. این حمایت برای ملایم ساختن {فضا در} بازار هاست. زیرا بانک مرکزی اروپا EZB می تواند پول چاپ کند، او تضمینی قوی برای ارزش اوراق قرضه های دولت های حوزه یورو است. با وجود این تضاد پابرجا می ماند: اگر هم بانک مرکزی اروپا، اوراق قرضه ی اسپانیا یا ایتالیا را بخرد، هم چنان نامطمئن می ماند، که آیا او برای پول های تازه جاب کرده اش، فقط اوراق

بی ارزش را نگه نمی دارد. همین طور چتر نجات اروپایی و خرید {اوراق توسط} بانک مرکزی اروپایی، مساله قابلیت اعتماد و مشکل بدهی های حوزه ی یورو را حل نمی کنند، بلکه آن را گسترش می دهند. میلیارد ها تضمین برای کشورهای در بحران، تنها وقت خریدن است. از این رو دولت ها، در یک گام سوم، اقدامات گسترده ای را اتخاذ می کنند:

گام سوم: ثبات پایدار از طریق ترمز کردن بدهی ها و کاهش دست مردها؛ برای این که بازارهای مالی را به طور پایدار آرام سازند، باید فقط برای حوزه ی یورو "یک اعتراف روشن بالقوه از مشکلات تامین مالی دولت های در خطر قرار گرفته، ارائه بدهند، که" این دولت ها اقدامات ضروری ی اقتصادی سیاسی را، انجام خواهند داد" (شویبله). کلمه " بالقوه " در این نقل قول بسیار معنی دار است؛ زیرا به طور " بالقوه " ، همه ی کشورهای حوزه ی یورو با مشکلات تامین مالی دست به گریبان شده اند و بنا براین، هیچ کشوری نمی تواند، از اقدامات مطالبه شده، خود را کنار بکشد.

3. "اقدامات مالی سیاسی": قانون جهت صرفه جوئی

اکثر آن دولت های حوزه یورو، که با پیمان مالی اعلام موافقت کردند، از این که در آینده بدهی زیاد به بار بیاورند منع شدند. آن هایی نیز که با آن موافقت نکردند، هیچ اعتباری از چتر نجات یورو دریافت نخواهند کرد. قانون اول: ترمز کردن بدهی، بر مبنای الگوی آلمانی؛ بهتر است در آینده در قانون اساسی همه ی کشورهای حوزه ی یورو، هدف داشتن یک بودجه ی متعادل پذیرفته شود. یک بودجه ی به اصطلاح ساختاری- هم چنین بودجه ای طولانی مدت و میانگین، تا نوسانات اقتصادی را تعدیل کند. همچنین از سال 2014 دیگر مجاز نیستند که کسری بودجه اشان، بالاتر از نیم درصد عملکرد اقتصادی کشور قرار بگیرد. حتی باید کوشش شود که مازاد ایجاد شود؛ یعنی: دولت نباید دیگر بدهی ایجاد کند. در صورت نقض این پیشنهادات، باید مکانیسم تصحیح خودکار ایجاد شود، که با آن بدهکاران به کمیسیون اتحادیه اروپا، برنامه های بهبود وضعیت خود را ارائه بدهند. اگر کشوری نتواند بدهی های خود را ترمز کند، از او به دادگاه اروپا شکایت خواهد شد.

قانون دوم: یک بسته ی قوی تر ثبات یورو؛

اگر کسری بودجه ی اکتوئل(نه ساختاری) یک کشور اتحادیه اروپا، از سه درصد عملکرد اقتصادی اش بالاتر باشد، باید نتایج اش را به طور خودکار در آینده بپذیرد؛ به طور مثال پرداخت جریمه ها را. در رابطه با "ترمز بدهی" یک مشکل تکنیکی وجود دارد: اصلا کسری ساختاری چه مقداری

است؟ چه بخشی از یک بودجه به وضعیت اقتصادی مربوط است و چه بخشی نیست؟ این را نمی شود دقیق محاسبه کرد. انستیتو IMK در یک بررسی نشان داد که کسری ساختاری را، با کم تر از 70 نوع متفاوت می شود محاسبه کرد (IMK جزوه ی شماره 88، ژانویه 2012). هم چنین در این جا فضا برای دستکاری وجود دارد.

مشکل واقعی ی تعیین یک تاریخ معین، برای کسری بودجه ی یک دولت، اما به مقیاس مربوط است؛ زیرا یک دولت غیر از مخارج اش، کنترلی روی بودجه ندارد. مثال یونان: بین سال های 2009 و 2011، دولت یونان مخارج اش را حدود 17 درصد کاهش داد (این جا قابل محاسبه نیست، که مخارج مربوط به بهره هایی که حکومت یونان باید بپردازد، تاثیری رویش نداشته باشد)، معهذا کسری بودجه نتوانست در سال 2011 کاهش یابد. در این جا دلیل اش این است که، برنامه ی صرفه جوئی سبب شد، که عملکرد اقتصادی و دریافت مالیات در یونان به هم بریزد و با آن، باز هم کسری بودجه (و هم چنین درصد بدهی های جدید، در عملکرد اقتصادی)، رشد کند و افزوده شود. در آینده نیز باید به یک چنین "بدهکارانی" که اجازه ندادند، اوضاع اقتصادی شان بهبود یابد، جریمه های بالایی بپردازند. هم چنین، قواعد مقرر شده در رابطه با کسری ها، کارکرد ندارند (با این وجود حکومت آلمان روی انجام " ترمز بدهی ها" و تشدید مطالبات مربوط به صرفه جوئی، اصرار می ورزد. چون این ترمزها، یک اقرار سیاسی به مالیه دولتی " با ثبات" هستند، باید اوراق قرضه ی دولتی ی حوزه ی یورو طبق قانون اساسی، بدون هیچ شک و شبهه ای، به صورت سرمایه های مالی قابل اعتماد در آورده شوند- هم چنین، ثبات دارائی سرمایه گذارانی، که این اوراق قرضه را نگه می دارند باید حفظ شود. و به همراه آن وظیفه ی حفظ " اعتماد" سرمایه گذاران. بنابراین در آینده، هر کاهشی در وظایف اجتماعی دولت را، می توان با ارجاع به قانون اساسی کشور، ایجاد کرد. این گونه، می شود بخشی از اعتراضات را خواباند. محدود کردن مخارج دولت یکی از این موارد است. سیاست اما می داند که: بدون رشد اقتصادی مناسب، ثباتی در بدهی های دولتی وجود ندارد، پس از کجا باید این رشد ضروری حاصل شود؟ سیاست این جا، کاملاً در خدمت افزایش " رقابت" بین المللی است.

4- " اقدامات اقتصادی سیاسی": قوانینی برای کاهش دستمزدها؛

کمیسیون اتحادیه اروپا، در ارتباط با " نظارت از نظراقصدی، کلان" و " ترم های اروپائی"، هر ساله کسری تجارت خارجی، کشورهای عضو، و هم چنین این که آیا کشوری بیش از صادرات خود وارد می کند، را می آزماید.

در صورت وجود کسری بالا در تجارت خارجی، کمیسیون پیشنهادهایی را برای اصلاحات مطرح می کند، که باید اجرا شوند (در موارد برعکس، اگر کشوری مازاد صادرات نشان دهد، از آن چشم پوشی می شود. آلمان از این دسته کشورهاست، (2012.2.17)، وگرنه شکایتی به خاطر عدم تعادل بیش از حد، به جریان می افتد (دویچه بانک، کمیتار اکتوئل 2011.11.17). در جریان عمل نظارت، به طور مثال: بازارهای کار، مقادیر صادرات، رشد بارآوری، چشم اندازهای رشد و قابلیت سودآوری کارفرماهای ملی، مورد ارزش یابی قرار می گیرند. هدف این کار این است، که از طریق کنترل ها و رفرم های شدید، " قدرت رقابت پذیری" اروپا را به طور بین المللی تقویت نمایند.

بعضی از دولت های در بحران، به ویژه در اروپای غربی، هم اکنون تحت فشار بازارهای مالی، شروع نمودند که اقتصادشان را از اساس تغییر دهند. جهت گیری ی این رفرم های تصویب و اعلام شده، بر مبنای " برنامه ی 2010 " حکومت ائتلافی سوسیال دموکرات- سبز آلمان است و پیش از همه شامل موارد زیر است: کاهش دادن قیمت دست مزد ساعتی و هم چنین قیمت دست مزد در واحد کالای تولید شده. " نتایج اصلاحات آلمان، برای اروپا طرح های کار هستند"، نیاز مرکزی حکومت ها، و هم بازارهای مالی با آن، تضعیف کردن موقعیت مذاکره ای اتحادیه ها است.

مثال یونان: حق مذاکرات جمعی در تعرفه ی مزدی را از دست می دهند. در ارتباط با آن در آینده، باید تعرفه در زمین کارفرما مورد مذاکره قرار گیرد. این مساله شاغلین را تحت فشار قرار می دهد. به خاطر بیکاری بالا، حداقل دست مزد کاهش داده می شود و حمایت از بیکاران، با کاهش شدید حقوق بیکاری، کاهش می یابد. با حداقل دست مزد کاهش یافته، و حمایت از بیکاران کوچک شده، " باید انتظار کاهش شدید دستمزدها را داشت" (سوسایته جنرال، اخبار اقتصادی، 2012.12.7). افزایش سن برای رسیدن به بازنشستگی، نه فقط سبب صرفه جوئی در پرداخت حقوق بازنشستگی می شود، بلکه سبب افزایش شمار جویندگان کار، در بازار کار می شود. این افزایش رقابت بین کارگران وابسته به دست مزد را، برای پیدا کردن مشاغل بیش تر می کند

مثال اسپانیا: با رفرم فوریه ی 2012، در اسپانیا " انقلابی در بازار کار" ایجاد شد (کومرس بانک، تازه های اقتصاد 2012.12.13). باید پرداخت غرامت به کارگران اخراجی، کاهش یابد و این کاهش باید از مرز بگذرد. در زمان های از نظر اقتصادی مشکل- هم چنین اکنون- و با تغییر ساختار، کارفرمایان می توانند در آینده، بدون موافقت اتحادیه ها، دست

مزدها را کاهش و زمان کار را تغییر دهند. در شرکت های کوچک و متوسط که بخش بزرگی از اقتصاد اسپانیا را در اختیار دارند، قراردادهای کار جدیدی مقرر می شود، که طبق آن، برای همه کسانی که تازه در آن ها شروع به کار می کنند، یک دوره ی آزمایشی یک ساله پیش بینی شده است. سن ورود به بازنشستگی بالاتر رفته است و افزایش های دست مزد طرح ریزی شده، ملغی می شوند.

مثال ایتالیا: به کارفرماها اجازه داده می شود، که دستمزدهای کم تری، از آن چه که در قرارداد تعرفه، پیش بینی شده بود بپردازند. کارگاه های کوچک باید در آینده حقوق اجتماعی کم تری بپردازند {سهم کارفرما از مالیات و بیمه و غیره}، علاوه براین شل کردن قانون حمایت از کارگران در مقابل فسخ قرار داد، پیش بینی شده است. در مذاکرات مزدی، باید کفه ی کارفرما سنگین تر شود، و مذاکرات در زمین کارفرما انجام گیرد، تا رشد دستمزدها را ترمز کند. سن بازنشستگی هم افزایش داده شده است. موارد ذکر شده در خدمت این هستند که: بار اقتصادی کارفرمایان ایتالیایی، سبک تر شود و سرمایه گذاران خارجی بیش تری را به سمت خود جلب نمایند (کومرس بانک، چشم انداز اقتصادی، 2012. 1. 23).

مثال پرتغال: "کاهش دستمزدها در بخش خدمات عمومی باعث می شود که دستمزدها در بخش خصوصی ترمز شود" (کومرس بانک، هفته در فوکوس، 2012. 2. 17). حذف چیزهایی که در دیگر کشورهای اتحادیه اروپا معتبر است، مثل: چهار روز تعطیلی عمومی و سه روز از تعطیلات سالانه کاری حذف می شوند. اخراج کارگران ساده تر می شود. و غرامتی که باید پرداخت شود کاهش می یابد. به کارفرمایان اجازه داده می شود، که از تعرفه های مزدی، عدول کنند و دستمزدهای کم تری بپردازند. نیروی کار باید، از طریق پرداخت ناچیزتر برای ساعات اضافه کاری، مقررات زمان کار قابل انعطاف، برای کار قابل انعطاف آماده شوند، تا از این طریق نیروی کار ارزان تر شود.

مثال فرانسه: فعلا فرانسه در بحران نیست. اما در این جا هم اصلاحات برای بازار کار مقرر شده است؛ زیرا فرانسه بخشی از سهم خود در بازار بین المللی کشورهای دیگر را از دست داده است؛ در حینی که آلمان توانسته است موقعیت خود را، در بازار تکمیل کند (کومرس بانک، هفته در فوکوس، 2012. 2. 10). هم چنین شل کردن قانون حمایت از کارگران در مقابل فسخ قرارداد توسط کارفرما هم مطالبه شده است. کاهش حداقل دست مزد و سست شدن قراردادهای تعرفه مزدی که اکنون 90 درصد کارگران را در پوشش دارد، برعکس آن کارفرمایان باید مخارج اجتماعی کم تری را بپردازند. از

طریق این اقدامات، تولید باید سود آور شود، و صادرات افزایش یابد. هدف این تغییرات ساده است: افزایش سود کارفرمایان، و همزمان کارفرمایان باید با کاهش مالیاتی که باید بپردازند، حمایت شوند. افت درآمدهای دولت به خاطر کاهش مالیات کارفرمایان، از طریق افزایش مالیات غیرمستقیم جبران گردد. یعنی از طریق گران ساختن مصرف بودجه های خصوصی خانوارها. فقیرسازی نسبی انسان، دیگر برای سیاست یک واقعیتی نیست که با آن مواجه شده اند، بلکه موقعیتی است که قبل از هر چیز ایجاد می کنند. این امر بر می گردد به یک هجوم طرح ریزی شده به حقوق کارگران- حقوقی که برای کسب اش قبلا سخت مبارزه شده بود، و به سرعت قابل برگشت نبودند.

اولا چون "افزایش قدرت رقابت" پیش از هر چیز امری مداوم است، و دوما استعداد رقابت امری نسبی است. کاهش دستمزدها در یک کشور، استعداد رقابت را بالا می برد، و استعداد رقابت سایر کشورهایی را، که باید "رفرم های جدید" را دنبال کنند، تا موقعیت شان را حفظ نمایند، تقلیل می دهد. و این یک مسابقه ی رو به پایین است (امروز یونانی ها فقیر می شوند، فردا نوبت شماس است) از یک بنر پارچه ای در برلین- گرویسبرگ). این امر در گفتار رئیس دولت آلمان مطالبه شده است: "اگر کشورهای حوزه ی یورو با توان رقابت شان در جایی با درجه ی متوسط وارد شوند، اروپایی در جهان سرپا نخواهد ایستاد" (نقل قول از اشپیگل آنلاین، 25.1.2012).

نتیجه گیری: "چتر نجات یورو"، چه کسی را نجات می دهد "نجات" زون یورو و با آن خود یورو، از عدم اعتماد بازارهای مالی، این گونه به نظر می رسد: که سرویس دادن به بدهی ها، برای کشورهایی چون یونان و پرتغال، از بالاترین وظایف دولت می شود. آن ها باید صرفه جوئی کنند و بخش بزرگی از مردم شان را، در راه خدمت گذاری به حفظ قدرت اعتباری اروپا، فقیر سازند، تا با این کار شان موفق شوند، که میلیاردها تضمین و اعتبار از دولت های حوزه یورو بگیرند - اعتبارانی که باید آن ها بازپرداخت کنند.

بر مبنای شعار "حکومت ها بایستی بخواهند، که فقط صرفه جوئی کنند، بعدش هم چیزها خوب می شود؛ باید ثبات مالی با سایر دولت ها، به عنوان نتیجه ی خود بخودی قواعد سخت گیرانه، مقرر شود. قواعد بودجه ای باید تضمین کنند، که در آینده دولت های بدهکار حوزه یورو، از اعتماد بازار های مالی لذت ببرند، چون که این ها منابع مالی درجه ی یک هستند که سود سرمایه گذاران را بیمه می کنند.

صرفه جوئی های افراطی مقرر شده، تقاضای داخلی را به صورت جبری، تحت فشار قرار می دهد. برای جبران باید دولت های اروپا، کاملاً روی صادرات تمرکز کنند، و آن را دوباره با " رفرم های ایجاد کننده رشد"، از طریق شل کردن قانون حمایت از فسخ قرارداد کار، افزایش سن بازنشستگی، کاهش حداقل دست مزد، و تضعیف استقلال تعرفه ی مزدی و اتحادیه ها، حمایت کنند. همه ی این موارد ذکر شده در خدمت قیمت واحد دست مزد پایین رونده و قدرت اعتباری اروپا است (از طریق رفرم ها در بازار کار و کاهش بوروکراسی، قدرت رقابت خود را بهبود می دهد"، کنستلر مرکل در فوریه 2012 برای مشارکت چین در چتر نجات یورو، این گونه تبلیغ می کند. فوکوس آنلاین، 2012 . 2 . 2). انجمن صنایع آلمان BDI این را خوب می داند: " اکنون باید هدف این باشد: که از طریق قدرت رقابت و سرمایه گذاری خصوصی دوباره به رشد برسند".

"همه ی ما فراتر از مناسبات مان زندگی کرده ایم" همواره معنا دارد. اقدامات جهت " نجات یورو" روشن می سازند، که چه کسانی باید صرفه جوئی کنند: یعنی بازنشستگان، بیماران و بیکاران. نیروی کار باید به طور اساسی ارزان تر شوند. برعکس کارفرمایان باید بیش تر درآمد کسب کنند، و دولت بهتر است بیشتر {از مردم} بگیرد تا قدرت اعتباری اش حفظ شود؛ زیرا همواره حکومت ها، به اعتبار بیش تر نیاز دارند، تا پرداخت بدهی های قدیمی خود را، تضمین کنند، و این یعنی دارائی های مالی سرمایه گذاران را بیمه کنند. بدین گونه اتحادیه اروپا در سال 2010، برنامه ی هجومی خود را ادامه می دهد: تا اروپا تا سال 2020 ، " منطقه ی دارای قابلیت رقابت در جهان" شود. به این دلیل، باید ثبات بدهی های دولتی حوزه ی یورو، برای سرمایه مالی تضمین شود، که دارائی های مالی واقعیت داده شوند، در عوض آن کارفرمایان، برای کاهش دست مزد و بالا بردن بارآوری کار، و هم چنین در رابطه با فقیر سازی نسبی مردم، مسئول هستند. قربانیان " نجات یورو"، بهتر است از " یونانی های تنبل" و " ایتالیائی های ولخرج" شکایت کنند. می شود آن را این گونه هم بیان کرد: از کاهش قیمت سرمایه مالی، با کاهش قیمت نیروی کار، جلوگیری می شود. که با آن " یورو ی ما" باید نجات داده شود.

این نشان می دهد، که یورو دارائی عمومی در اروپاست، اما یک دارائی جمعی نیست.

موخره مترجم:

مثل همیشه تاکید می شود که ترجمه یک مطلب به مفهوم این نیست که با نظرات یا همه ی نظرات نویسنده مطلب توافق وجود دارد. گاه مطلبی برای آگاهی از موضوعی که مهم است ترجمه می شود بدون این که اصولاً هم نظری ای وجود داشته باشد. گاه با بخش هایی از یک مطلب توافق نظر وجود دارد و گاه مطلبی تنها به خاطر این که جالب به نظر می رسد ترجمه می شود. برای من بیشتر آشنائی با نظرات و برخورد انتقادی با آنها، و جستجو برای یافتن نظرات موافق جهت یافتن نیروی بیش تر برای حرکت، مهم است.

جنبش اجتماعی اعتراضی در یونان از آغاز برایم جاذبه داشت. اروپائی که چهار دهه بعد از خیزش سال 1968 سکوت و رخوت را پیشه کرده بود، دوباره بپا می خاست، و این بار در ضعیف ترین حلقه زنجیره ی سرمایه در اروپای غربی. اگر طبقه کارگر و توده های زحمتکش بر روی پاهای خود می ایستادند و شانه های خود را پله های صعود برای احزاب رفرمیست چپ و حتی ازین مشمئز کننده تر احزاب ائتلافی از راست و چپ با هم نمی کردند، مساله به ماندن یا نماندن در حوزه ی یورو و پذیرش یا عدم پذیرش پیشنهادات -اجباری- تروایکا تقلیل نمی یافت و فاتحه ی یک جنبش عظیم که سال ها تداوم داشت خوانده نمی شد. متأسفانه این واقعیتی است که به تلخی در همه ی جهان سرمایه داری خود را به نمایش می گذارد.

این بحران که به دنبال تداوم روند بحران 2007 در رابطه با کمبود مواد غذایی، خود را نشان داد، این بار هم خصلت مالی پیدا کرد و به بحران بدهی معروف شد، همان گونه که در مطلب آمده بدهی خود به تنهایی بحران نیست گرچه در خود نمود بحران را حمل می کند، و همه ی کشورهای جهان با آن دست به گریبان اند و بزرگ ترین دولت بدهکار، دولت آمریکاست ولی کسی نمی گوید که دچار بحران است. این نمود بحران مثل همه ی بحران های قبلی ناشی از بحران عمومی سرمایه داری است و ریشه در کاهش نزولی نرخ سود دارد، و در نظام سرمایه داری چیز تازه ای نیست و بارها و بارها در تاریخ کوتاه نظام سرمایه داری تکرار شده است. بدهی یک واژه ی دو پهلو است. از یک طرف حل بحران در حال شکل گیری است. حل بحران سرریز سرمایه های بیکار مانده . سرمایه هایی که جایگاهی در زنجیره ی تولید نیافته اند و اگر به صورت وام و اعتبار به کشورهای دیگر داده نشده بودند، برای کشور خودی بحران را بودند. این جا و برای این کشورها، بدهی کشورهای دیگر در ظاهر، نمودی از بحران به حساب آورده نمی شود، بلکه آن را عامل نجات خود از بحران سرریز انباشت می بینند، یعنی به طور موقت دور کردن بحران از خود، گرچه وقتی بحران فرامی رسد با

شدت و ضعف همه گیر می شود و راه گریزی از آن برای شان موجود نیست. اما در طرف دیگر بدهی نه عامل نجات موقت، که دخمه ی مرگ است. سال ها هرچه آن را پس می دهند، تنها در خدمت بهره است و بدهی اصلی به جای خود باقی است و به دلیل متغیر بودن نرخ بهره، بدهی حتی بیش تر می شود. در این جا نمونه هایی از بحران های تاریخی را مورد توجه قرار می دهیم. باید گفت که بحران ها بعد از یک دوره ی جنینی کشاکش، به یک نقطه ی آغاز انفجاری می رسند و با آن دیگر نمی شود بحران را مخفی نگه داشت. این انفجار مثل سرباز کردن یک غده ی چرکی، می تواند در مکان های مختلفی از سیستم سرباز کند. گاه در بانک ها و موسسات اعتباری، گاه در صنعت و یا کشاورزی و غیره. مثل بحران 1857 که به دنبال کمبود پنبه رخ داد و خصلت مالی پیدا کرد و مارکس آن را یکی از بزرگ ترین بحران های سرمایه داری می نامد که تا سال 1866 ادامه داشت.

بحران سال 1870 که با کاراکتر مالی و اعتباری نمود پیدا کرد: بعد از سه دهه رونق از 1850، که با رشد تجارت بین المللی و حضور پررنگ تر موسسات مالی و اعتباری و بانک ها همراه بود و طی آن نوآوری های تکنولوژیکی و متعاقب آن بالا رفتن بارآوری کار امکان تولید انبوه و ارزان تر کالاها را فراهم آورد. رقابت بین المللی به ویژه که ایالات متحده امریکا بعد از پایان جنگ داخلی به سرعت صنعتی سازی را پیش برد، این روند را تشدید کرد. سرمایه های انباشت شده برای بکار گیری نوآوری ها برای کسب سود بیشتر به کار گرفته شدند و رقابت این روند را تشدید و تسریع کرد. تغییر ترکیب آلی سرمایه، کفه ی سرمایه ی ثابت را در مقابل سرمایه ی متغیر سنگین تر ساخت، و چون امکان بالا بردن بینهایت شدت استثمار ممکن نیست، خود را در کاهش تدریجی نرخ سود عمومی نشان داد که کاهش قیمت کالاها با بارآوری کار باز هم بالاتر، آن را تشدید می کرد. در ادامه ی این روند، موجی از ورشکستگی در سال 1870 جهان سرمایه داری را به لرزه در آورد. کمون پاریس و ترس از قدرت کارگری، تب این لرز سیستم سرمایه داری را تشدید کرد. در فاصله ی 1870 تا 1780 یک دوره کاهش شدید قیمت ها، تا حد یک سوم قیمت سابق پیش آمد و با خود کاهش بیشتر نرخ سود را به همراه آورد. هراس ایجاد شده با خاصیت گلوله ی برفی بزرگ و بزرگ تر شد و بر جهان سایه افکند. بازارهای بورس سقوط کردند که از سقوط بورس وین در نهم ماه مه 1873 آغاز شد و به سرعت گسترش یافت، به بورس پاریس، و به بانک ها و شرکت های سهامی و انستیتوهای مالی و اعتباری سرایت کرد؛ زیرا این نهادها در هم

تنیده بودند. به طور مثال بانک ها از بازار بورس برای گسترش فعالیت خود سود بردند و موسسات اعتباری هم با بانک ها و بورس پیوستگی داشتند. یعنی این که سرمایه مالی مثل اختاپوسی بود که نه تنها در خود بلکه در همه ی بخش های دیگر اقتصادی از صنعت و کشاورزی و تجارت از طریق وام ها و اعتبارات در هم تنیده بود. 71 بانک اعلام ورشکستگی کردند. در همین سال 58 شرکت سهامی و سال بعد 49 شرکت دیگر سقوط کردند. به این طریق بحران به اعتبار و بانک ها و بورس کشیده شد. رکود اقتصادی سراسر اروپا را زیر پا داشت. چند ماه بعد به ایالات متحده آمریکا رسید و بورس نیویورک با " چهار شنبه ی سیاه" و شرکت های راه آهن سقوط کردند و اولین اعتصاب سراسری در صنعت راه آهن (1877) که بدون دخالت اتحادیه و با سازمان دهی کارگری و خود بخودی به وقوع پیوست که 45 روز طول کشید و با دخالت نظامی ارتش سرکوب گردید. 18.000 تاجر ورشکست شدند و نرخ بیکاری، به بیش از چهارده درصد رسید. و این یکی دیگر از بحران های بزرگ جهان سرمایه داری بود که به پنینک 1873 انجامید و تا 1879 ادامه یافت و سپس به پنینک 1893 پیوست. در دهه ی 1890، دوباره سیکل رشد به آرامی آغاز شد و سرمایه گذاری ها بالا رفت اما رقابت تنها با اقدامات حفاظتی از طریق بستن مالیات و گمرک سنگین موقتاً مهار شد تا جنگ جهانی اول راه حلی موقتی برایش بیابد. بحران ضمن خارج کردن سرمایه های کوچک تر، به تمرکز سرمایه کمک کرد و از آن تراست ها و کارتل های عظیمی بیرون آمدند.

پدیده مذکور در جریان جنگ جهانی دوم و بعد آن به ویژه در رابطه با نقش ایالات متحده کاملاً روشن است. اروپای جنگ زده که تمام توان صنعتی اش را در خدمت جنگ گذاشته بود، و هم زمان از عوارض جنگ به ویرانی کامل رسیده بود، سبب رونق تولید اعم از تسلیحاتی و صنعتی در ایالات متحده شده بود. فروش کالاهای تولیدی به اروپا، سرمایه ی پولی عظیمی را به ایالات متحده برگرداند، که دیگر جانی و امکانی برای کاربردش جهت سرمایه گذاری، در داخل کشور وجود نداشت. سرریز سرمایه اگر جایی برای سرمایه گذاری نمی یافت، اقتصاد آمریکا را در هم می ریخت. اما پایان جنگ با طرح مارشال فضائی را ایجاد کرد، که این سرمایه ی سرگردان را به صورت سرمایه بهره آور در آورد و آمریکا به نام جهان، از طریق ایجاد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (هر دو در دسامبر 1945)، به صورت وام و اعتبار، با بهره های سرسام آور در اختیار دو طرف جنگ، یعنی متفقین و متحدین در اروپا و ژاپن قرار داد. در مناسبات جدید ایجاد شده هم بحران سرریز سرمایه در آمریکا موقتاً حل شد و هم آمریکا به عنوان

قدرت بزرگ جهان سرمایه داری درآمد و جای انگلستان را گرفت. برگشت این سرمایه پولی که بسیار حجیم تر و در نتیجه خطرناک تر شده بود، از طریق تاسیس بانک های توسعه ی منطقه ای، قاره ای و بین قاره ای، در کشورهای در حال توسعه به ویژه در آمریکای لاتین، در اختیار رژیم های سرکوب گر، قرار گرفت. برخلاف اروپا و ژاپن که این اعتبارات را گرچه با بهره های بالا بود، صرف بازسازی توان اقتصادی خود کردند و در دهه 1960، حتی توانستند مناسبات موجود یک طرفه را در هم بریزند و به صورت رقیب صنعتی ایالات متحده آمریکا در آیند. اما در کشورهای در حال توسعه این اعتبارات؛ یا صرف تامین مخارج تسلیحاتی، یا صرف پروژه های تحمیلی از طرف صندوق بین المللی پول و بانک جهانی شد، پروژه هایی که بسیاری از آن ها با شکست مواجه شدند، و مشکل را حل نکرده مشکلات جدیدی ایجاد کردند. از میانه ی دهه 1960، سهم بانک های خصوصی در دادن اعتبار بالا رفت. افزایش قیمت نفت در دهه هفتاد (1974) و برگشت بخشی از اعتبارات داده شده، عرضه ی پول را در جهان بالا برد (1973 تا 1979) و سبب پایین آمدن نرخ بهره ها شد، اما بالا بودن نرخ تورم در کشورهای مقروض آن را خنثی می کرد. این روند به سرعت برعکس شد و دوباره در دهه 1980 نرخ بهره از دوبرابر سابق هم بالاتر رفت به نحوی که در سال 1981 به نوزده و بهره متوسط به پانزده درصد رسید.

سال 1982، سالی مخاطره انگیز برای نظام سرمایه داری و ثبات مالی آن بود. بسیاری از کشورهای وام دار در حال رشد، اعلام کردند که نمی توانند قسط بدهی های خود را بپردازند. اما دست به اقدامی جمعی هم نزدند. خبرگان مالی خطر در هم شکستن سیستم ارزی جهانی را اخطار دادند. همه به دنبال راه حل و نجات سرمایه بودند. مساله تقسیم بندی مجدد بدهی ها مطرح شد. آرژانتین اولین کشوری بود که این سیستم در آن با تضمین های بانک مورگان شروع شد. OECD (سازمان همکاری های اقتصادی) به آرژانتین و مکزیکو و برزیل، به ترتیب مبلغ 6، 12 و 18 میلیارد دلار وام و اعتبار داد. بانک ها هم در این راه فعال شدند و به این کشورها اعتبار دادند تا وام های قبلی خود را بازپرداخت کنند. چنان که می بینیم، هدف نه نجات این کشورها، بلکه جلوگیری از در هم شکستن سیستم ارزی جهانی بود، که خبرگان آن را اخطار داده بودند. این اعتبارات سخاوت مندانانه، با چنان بهره های بالایی همراه بودند که بالانس سود این بانک ها بسیار بالا و مثبت شد و خطر ورشکستگی را منتفی ساخت. بانک آلمان از جمله ی این بانک ها بود. در مقابل در کشورهای بدهکار همان گونه که آمد، نتیجه ی این کاسبی

عادلانه ی منابع مالی، بیکاری توده ای و فقر فزاینده بود، و کسی برای فقر توده ها اشک تمساح هم نریخت. به این طریق با مساعی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، بحران مالی موقتا دور زده شد و ثبات ساختار تجارت جهانی دوباره برای مدتی تضمین شد. در ادامه صندوق مواظبت می کرد که دیگر هیچ بانکی به این کشورها، اعتبار جدیدی ندهد. اما کار به همین سادگی هم پیش نمی رفت. وقتی به این کشورها اعتبار جدیدی داده نمی شد، پولی هم برای بازپرداخت قسط بدهی ها وجود نداشت و به دنبالش بهره ای هم در کار نبود؛ امتناع از بازپرداخت یا در حقیقت استیصال در بازپرداخت به بیش از 40 میلیارد دلار رسید، که چهار برابر سال قبل و ده برابر سال 1980 بود، در نتیجه کل سیستم بانکی درآمدها را از دست می داد و دوباره خطر ورشکستگی، بانک ها یعنی طلبکاران را تهدید می کرد. مشکلات این بانک ها، به صورت زنجیره ای به بانک های بزرگتری که به آن ها با بهره های کم تر وام می دادند، منتقل می شد. به این نحو در سال 1982، چهل و دو بانک ورشکست شدند، به دنبالش در سال 83 و 84 به ترتیب دوباره 41 و 28 بانک دیگر یعنی در مجموع 111 بانک ورشکسته شدند.

صندوق بین المللی پول، وظیفه خود دانست که به یاری بانک ها بشتابد و آن ها را سرپا نگه دارد. به این دلیل مدیریت بحران در رابطه با 42 کشور تشکیل شد. صندوق برنامه ای را برای آن ها تهیه و به آن ها دیکته کرد، تا برای بازپرداخت بدهی!! قدرت پیدا کنند. و این شامل دادن اعتبارات جدید بود. مقدار اعتبار در سال 1983 برای بازپرداخت بدهی و بهره های قدیم و جدید مبلغ 26 میلیارد دلار بود، در همین سال به طور مثال برزیل به تنهایی بیش از ده میلیارد دلار بهره می پرداخت. برای این که احتمال خطر را کم کنند، اعتبارات جدید را به بهره های بالاتر و قابل تغییر، جهت امکان تنبیه دادند. به این طریق بدهی ها و هم سود بانک ها، انباشته تر شد و بالا رفت به نحوی که به طور مثال برای کشوری مثل برزیل بهره های قابل تغییر حتی تا 70 درصد اعتبارات را شامل می شد و بدهی های برزیل که در سال 1975 مبلغ 180 میلیارد و در سال 1980 مبلغ 558 میلیارد بود در سال 1985 به 875 میلیارد دلار رسید. برنامه ی مدیریت بحران برای ایجاد ثبات، خود به بحران ختم می شد. این برنامه به موارد زیر تکیه داشت: لیبرالیزه کردن تجارت و تبدلات خصوصی؛ حذف کنترل قیمت های واردات و ارز که به طور مثال در برزیل سبب سقوط ارز ملی آن ها در فاصله ی 1997-98 و دوباره در سال 2000 به نصف ارزش خود رسید؛ کاهش مخارج دولت به ویژه در بخش اجتماعی و سوبسیدها؛ ایجاد شرایط مناسب برای سرمایه گذاری خارجی و اجازه سرمایه گذاری با امتیازات

مالیاتی و گمرکی و اجتماعی؛ شدت بخشیدن به خصوصی سازی ها که زدن چوب حراج به شرکت های دولتی از قبیل تلفن، بانک ها، معادن، هواپیمائی بود و سبب بیکار شدن میلیون ها کارگر شد. به طور مثال در دهه ی 1990 در برزیل خصوصی سازی ها سبب شدت گرفتن بیکارسازی ها شد و یک میلیون کارگر بخش عمومی مشاغل خود را از دست دادند؛ متوقف کردن رشد دستمزدها و بالا بردن مالیات های غیرمستقیم بر مواد مصرفی توده ها، جهت جبران کردن بخشودگی مالیاتی ی کارفرمایان خصوصی.

چون بدهی های قبلی و جدید سر جای خود باقی بودند، دولت موظف شد در صورت ورشکستگی بانک های خصوصی، بار بدهی آن ها را از طریق دولتی کردن بانک، تقبل کند و بر دوش توده های کارگر و مردم زحمتکش بگذارد. در اجرای این سیاست، به پس انداز کنندگان کوچک بهره ناچیزی باید پرداخت می شد، و بهره ی وام برای اعتبار گیرندگان داخلی بالا می رفت تا قدرت رقابت با سرمایه گذاران خارجی را از دست بدهند. این شرایط در آن زمان، سبب اعتراضات مردمی توده ای عظیمی، به ویژه در پرو، برزیل و آرژانتین شد، اعتراضاتی که در عدم حضور رویکرد ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر آگاه، در خدمت بخش دیگری از سرمایه قرار گرفت و نتوانست به تغییری مثبت در توازن قوای طبقاتی منجر شود.

تنها در سال 1870 بود که طبقه کارگر آگاه با استفاده از شرایط بحرانی، در فرانسه دست به عمل مستقیم ضد سرمایه داری زد، که اگر لشکر کشی جمعی اروپا علیه آن، و یک سلسله اشتباهات در خود کمون نبود، دورانی دیگر رقم می خورد. بعد از آن هیچ گاه طبقه کارگر نتوانست در قدرت قرار بگیرد. حتی در زمانی، که در صف اول انقلاب در روسیه، توانست دولت موقت بورژوائی را، از کرسی قدرت سیاسی به پایین بکشد، به این خاطر که سازماندهی شورائی آن حول رویکرد ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی شکل نگرفته بود، نتوانست حاکمیت شورائی کارگران را ایجاد، تقویت و تثبیت کند و شعار همه ی قدرت به دست شوراها را از شعار به عمل در آورد، و با درک نادرست از حزب کارگری، سکوی به قدرت رسیدن حزب بلشویک شد، خود را در حزب حل کرد و امور را به آن سپرد. در نتیجه از موضع قدرت به کنار رانده شد و اتحادیه ها که گوش به فرمان حزب بودند، در کنار حزب به وظایف قانونی خود مشغول شدند. در غیاب شوراهای واقعی کارگری ضد سرمایه داری، روند استحاله ی انقلاب به سرمایه داری دولتی اجازه یافت. انقلاب نوامبر 1918/1919 کارگران آلمان نیز که می رفت بساط سرمایه داری در آلمان را برچیند، با نظر موافق حزب سوسیال دموکرات که در قدرت سهیم بود، سرکوب شد.

تازه ترین بحران اعتبار و بانک ها به عنوان بخشی از بحران عمومی سرمایه داری، دوباره در آگوست 2007، با بحران در بانک رهنی و بلافاصله بالا رفتن شدید بهره ی اعتبارات، پنیک عمومی در آمریکا و سپس جهان شد. بعضی از رهبران اروپا ساده لوحانه یا برای فریب توده ها، اعلام داشتند که بحران ارتباطی به ما ندارد، اما در فاصله کوتاهی واقعیت روی خود را به همگان نشان داد. بانک ها در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند، صنایع اتومبیل سازی دچار بحران شد. بعضی از بانک های خصوصی را دولت ها برای حمایت از سرمایه داران به حساب توده های کارگر خریدند و بعد از اندک مدتی بانک بسته شد. اما چتر نجاتی که برای دور زدن بحران باز شد، برای توده های کارگر و زحمتکش کشورهای صنعتی بیلیون ها دلار هزینه برداشت، به طور مثال این هزینه تنها برای کارگران آلمان 600 میلیارد دلار یا 480 میلیارد یورو بود که از تمام بدهکاری یونان نیز فرا تر است. برای تامین آن نه نماینده ای برای مالیات دهندگان آلمانی اشک تماشای ریخت، و نه وزیر دارائی از عصبانیت بقیه خود را پاره کرد. نه بارها و بارها، وقت جلسات اتحادیه اروپا را گرفت. مساله مرگ و زندگی اقتصاد جهان سرمایه داری در میان بود. آمریکا بزرگ ترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان بود، و اگر کله پا می شد، کل سیستم جهانی از هم می پاشید. صحبت از حلقه ای ضعیف در زنجیره سرمایه نبود. و بالاخر بحران این بار از اروپا سر بلند کرد که به بحران یورو معروف شد. همه ی آن چه را که در این بحران دیدیم نمونه ی کوچک تری بود از آن چه که بارها دیده بودیم. از ورشکستگی ها، از بیکار سازی های میلیونی، از فقر و فاقه توده ها، از حقه کردن برنامه های ایجاد ثبات، از کوچک کردن بار اقتصادی دولت یا در واقع محروم ساختن توده ها از وظایف اجتماعی دولت های شان که با مبارزات طولانی طبقه ی کارگر و مردم زحمتکش، دولت ها را مجبور به انجام آن کرده بودند. از حمایت از سرمایه داران خصوصی و انداختن بار بدهی و تضمین اعتبارات آن ها به قیمت فقر بیشتر توده ها. همه ی این موارد ذکر شده و موارد ذکر نشده تکرار مکررات بود. سرمایه حتی از بحران ها نیز به نفع خود استفاده می کند. با بلعیدن سرمایه های کوچک تر از طریق ادغام یا خرید یا ورشکستگی و بسته شدن آن ها، متمرکز تر می شود و کانون های قدرت چه در یک صنعت یا مالی ایجاد می شود، هم بستگی و ارتباط نزدیک بین این شرکت ها طوری است که سود را به حداکثر و هزینه ی تولید و توزیع را به حداقل برسانند. در این جاست که مراکز مالی هماهنگ کننده و برنامه ریز پیدا می شوند تا عملیات را رهبری کنند. این مجموعه فقط به سود بیشتر می اندیشد و برایش نه توده ی مردم

کارگر مهم است و نه طبیعت و محیط زیست. گرچه این شرکت ها ملیت نمی شناسند اما برای کنترل بازار در مقابل رقبا به پشتیبانی دولت ها نیاز دارند. زیرا دولت باید زیرساخت های مورد نیاز را به حساب جامعه برای شان آماده سازد، هزینه برای تحقیقات مورد نیاز آن اختصاص دهد، برای دفاع از منافع آن ها ارتش ایجاد کند، در پیمان های نظامی برای ثبات در بازار جهانی، برای شان آماده خدمت باشد، به بهانه تامین امنیت، محصولات صنایع نظامی شان را برای ارتش و نیروهای سرکوب خریداری کند تا صنعت کشتار بچرخد. به آن ها سوبسید و معافیت مالیاتی هدیه کند و پول هدیه را با افزایش مالیات غیر مستقیم از توده ها جبران کند. بدین نحو بعد از جنگ جهانی دوم، سرمایه سازمان یافته تر می شود و در مقابل بی سازمانی طبقاتی طبقه کارگر، آن ها را به موقعیت دفاعی می کشاند و نظم خود را بر آن ها دیکته می کند، به نحوی که به ویژه از آغاز قرن بیست و یکم، کارگران از هراس ایجاد شده که دائما توسط وسایل ارتباط جمعی اعم از رادیو و تلویزیون و مجلات و اینترنت و غیره، در بوق و کرنا دمیده می شود، مودبانه با خدمات اتحادیه ها یا یکی از سنگرهای جامعه ی مدنی سرمایه داری، که به عنوان نماینده ی کارگران، کارت سبز سرمایه داری را برگردن دارد، ساعات کار ماهانه بیش تر بدون پرداخت دستمزد را می پذیرند؛ قبول می کنند که کارشان قابل انعطاف شود یعنی کارفرما تصمیم بگیرد که چگونه کار کنند و در مواقع رکود کاری، به مرخصی اجباری بروند، بدون این که برایش برنامه ریزی کرده باشند و در آن زمان به آن نیاز داشته باشند، یا نیمه کار شوند یا روزی 10 تا 12 ساعت کار کنند؛ یا پذیرش شرایط کار شرکت های مقاطعه کار نیروی انسانی که ادارات کار، آتش بیار معرکه ی آن ها هستند، و بیکاران را برای استثمار بی حد و مرز به سمت آن ها هدایت می کنند، که گاه دوسوم دست مزد کارگر را به نفع خود بیرون می کشند و به کارگران در حد همان حداقل دست مزد پرداخت می نمایند، این یعنی قبول شرایطی که با شرایط صنایع صادراتی آسیا و آمریکای لاتین کوس رقابت می زند.

در مرور این شرایط نقش چند عامل را به وضوح می بینیم، که عبارت اند از سرمایه و سرمایه داران، دولت به عنوان نماینده سرمایه در راس جامعه؛ در شکل جهانی و منطقه ای و به اصطلاح ملی، نهادهای در خدمت سرمایه شامل بانک ها، صندوق های اعتبار، بیمه ها، نهادهای بین المللی و منطقه ای سرمایه مثل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا، اتحادیه ها به عنوان یکی از ستون های محکم جامعه ی مدنی سرمایه داری که به قول گرامشی "...، اتحادیه کارگران به چنان دستگاه عریض و طویلی

تبدیل شده که اکنون دیگر از قوانین درونی خود و عملکرد های پیچیده اش تبعیت می کند و به کلی از توده هایی که نسبت به رسالت تاریخی شان به مثابه یک طبقه آگاه شده اند، بیگانه است. ...، باید گفت که این سازمان ها جزء لاینفک جامعه سرمایه داری هستند و عملکرد شان در ذات رژیم مالکیت خصوصی است". باید اضافه کرد که اصولا اتحادیه ها، هیچ گاه نتوانستند بیانگر خواست ضد سرمایه داری کارگران باشند و به سرعت استحاله پیدا کردند، حتی قبل از این که به دستگاه عریض و طویل تبدیل شوند. و متأسفانه دوست نویسنده ما در این مطلب با وجود اطلاعات آماری جالبی که ارائه داده، به نتیجه گیری ی شاید خنده آوری رسیده است که گویا سرمایه همه ی این بلاها را برای این بر یونان وارد کرده یا در کل، که اتحادیه ها را تضعیف کند و قدرت چانه زنی آن ها را در مذاکرات تعرفه مزدی پایین بکشد. در نوشته هیچ اثری از این که دولت اصولا و به طور ویژه در سرمایه داری چه نقشی را ایفا می کند و سیستم مالیاتی چه ابزاری در دست دولت است و دولت با آن چه می کند، نپرداخته و دست به ترکیب آن ها نبرده است و بالاخره کارگران و توده های مردم. این عوامل در پیوند تنگاتنگ با هم هستند. یعنی اگر مثلا طبقه ی کارگر در جزء و کل اش، در مقابل هجوم گسترده ی سازمان سرمایه به حداقل های زندگی اش، صبورانه تحمل نکند و به ایادی سرمایه شکوایه نبرد و منتظر الطاف سرمایه ننشیند، بلکه خود را در مقابل حمله ی سرمایه، با سلاح آگاهی و سازمان دهی ضد سرمایه داری مسلح کند و به مقابله ی فعال بپردازد؛ همبستگی طبقاتی نشان دهد و منافع سرمایه را در معرض خطر قرار دهد، نه تنها طرف مقابل را به موضع دفاعی و پذیرش می اندازد که گاهی به جلو در مبارزه ی ضد سرمایه داری بر می دارد و پیروزی مقطعی اش سرمشیقی برای دیگران می شود. گرچه تنها سرمایه و حشم و خدمش هستند که عامل فقر و فاقه ی میلیاردهای توده های کارگر در همه ی اشکالش، چه شاغل چه در ارتش بیکاران، چه در بازنشستگان و چه در خانواده های کارگری هستند، خود این توده های کارگر هم، با سکوت یا تحمل یا توهم و بخشی هم با حمایت خود، در استمرار این شرایط دخیل اند. بنا بر ضرب المثل " تا نگرید طفل کی نوشد لبن"، باید گفت تا کارگران و تا توده ها، برای حق و حقوق خود، برای یک زندگی در رفاه و آسایش، برای یک جامعه ی عاری از استثمار و برای آزادی های اساسی خود، و بر علیه سیستم کار مزدی و سرمایه داری مبارزه نکنند، هیچ فرجی حاصل نخواهد شد، اگر احزاب چپ رفرمیست هم سرکار ببینند که شادی روی کار آمدنش در یونان، قند در دل چپ های اروپائی آب کرد، و خواب انقلاب اروپائی را دید، و حتی راست افراطی، رفرمیست،

محافظه کار و لیبرال را کمی ترساند، تنها می تواند با کوشش هایش، سرمایه داری نرم تری را آرزو کند و با قدرت در مقابل سرمایه بایستد و " آری" بگوید.

اما مسلما که نباید همیشه در براین پاشنه بچرخد. طبقه کارگر جهانی که اکنون چندین میلیارد انسان را در سراسر جهان در خود گرد آورده، باید به این نتیجه برسد که آینده از آن اوست؛ اگر به قول "حافظ خودمان" جهان را سقف بشکافد و طرحی نو در اندازد.

{ } برای تسهیل مطلب از من است.
زیر نویس ها را در پرانتز () جلوی جمله ی مربوطه آورده ام.

منبع:

Bildungsbroschüre zu Griechenland und Euro-Krise
Luxemburg argumente Nr.2
2.,aktualisierte Auflage
Berlin, Dezember 2012
ISSN 2193-5831
Autor: Stphan Kaufmann

سایر منابع:

Banken, Kredite und die „Dritte Welt“
Verschuldung als moderne Form der Ausplünderung?
Verlag: (AK) Arbeitskreis Entwicklungspolitik im
Bdkj/Stuttgart
Beike Michelsen, Michael Sommer und Paul Sandner
1986

Auf dem Sprung-
Brasilien, Indien und China
RLS, 2011 Berlin
Stfan Schmalz und Matthias Ebenau

ادامه اعتصاب کارگران کارخانه فولاد در آتن، 2012

این اعتصاب قلب جنبش در یونان است، همان گونه که معدنچیان اعتصابی قلب جنبش در اسپانیا هستند.

Elliniki بزرگترین شرکت تولید فولاد در یونان است که به یک سرمایه دار تعلق دارد. 30% کل نیاز کشور به فولاد را کنترل می کند. کار در آن جا سخت و شرایط کار غیر انسانی است. کارخانه 400 کارگر دارد که 280 نفر در تولید و بقیه به کار دفتری اشتغال دارند. همه کارگران در اعتصاب شرکت دارند، آن ها نظرگاه های متفاوتی دارند اما در مساله اعتصاب هم عقیده اند. کارگران در حرارت بالای 110 درجه کار می کنند و به دلیل عدم تامین امکانات ایمنی کافی، همواره در خطر حوادث مرگبار ضمن کار چون سوختن قرار دارند. کارفرما با سوء استفاده از شرایط بحرانی ای که یونان در آن قرار دارد، سعی می کند شرایط کار را برای کارگران از آن چه بود بدتر کند.

در 31 اکتبر 2011 شرکت با اعلام اسامی 180 کارگر اخراجی، مقررات جدید کار را اعلام می کند: کاهش ساعات کار به 5 ساعت در روز با کاهش 30 تا 50 درصدی دستمزدها. کارگران در مقابل این تصمیم کارفرما از اول ماه نوامبر دست به اعتصاب می زنند اکنون 9 ماه است که اعتصاب ادامه دارد. آن ها می گویند فقط برای منافع خود نیست که اعتصاب را ادامه می دهند، بلکه هم چنین بخاطر همه مردم یونان که توسط دولت سرمایه داری، بانک جهانی و بانک اروپا بخاک سیاه نشانده شده اند و در اعتراض به ترویکاست، برای آینده جوانان است. از همان روز اول، اعتصاب با همبستگی و حمایت زیاد مردم روبرو می شود: کارگران، دانشجویان، دانش آموزان، مردم روستائی، بازنشستگان، کارمندان و حمایت بین المللی. حمایت مردمی از اعتصاب ادامه اعتصاب را ممکن ساخت. مردم هرروز با وجود مشکلات مالی ای که دارند، با جود کاهش حقوق و دستمزدها، با وجودی گران شدن آب و برق و گاز، با وجود قطع کمکهای سوبسیدی به بخش بهداشت و بالا رفتن هزینه درمان و با وجود هزار درد جانفرسای اجتماعی، نان اندک خود را با کارگران اعتصابی شریک می شوند. دهقانان از محصولات کشاورزی خود هدیه می آورند. مادران و پدران بازنشسته با حقوق خود که به 400 یورو در ماه رسیده است، فرزندان اعتصابی و خانواده هایشان را شریک نداری خود کرده اند. بسیاری از کارگران به دلیل عدم تامین مخارج، ترک سیگار کرده اند که مایه خوشبختی است. در همه شهرهای یونان بویژه در آتن تظاهرات حمایتی از کارگران اعتصابی برگزار شده و می شود. هم چنین در اکثر کشورهای اروپائی علاوه بر انجام تظاهرات حمایتی، به جمع آوری کمک مالی و کمک های دیگر هم پرداخته می شود. حتی در پاکستان تظاهرات حمایتی انجام می شود. هنرمندان با اجرای کنسرت کمک مالی فراهم می آورند. مجموع این کمک

هاست که کارگران را قادر ساخته است که به خانواده ماهانه 100 یورو کمک مالی و مقادیری کمک جنسی هدیه شده تعلق گیرد و اعتصاب با همه سختی زندگی ادامه یابد. قلب یونان اکنون با این اعتصاب می تپد.

آن ها در طی اعتصاب تجربه های زیادی کسب کرده اند. کمیته های متعددی را سازمان دهی کرده اند. کمیته سازمان دهی خانواده ها یعنی شرکت همه کسانی که کارفرما نانشان را آجر کرده است. بدین طریق در عمل اعتصاب به کارگران محدود نمی شود بلکه تا 5 یا بیشتر برابر می شود. کمیته مستند سازی که کار خبر دهی را از طریق اینترنت و تلفن همراه هماهنگ می کند. کمیته مالی و توزیع کمک های مردمی. و تشکیل مجمع عمومی که اهداف اعتصاب و مطالبات آن را تعیین کرده است: بازگشت همه کارگران اخراجی بسر کار و عدم اخراج های دیگر؛ عدم قبول کاهش دستمزد با وجود کاهش ساعات کار. صادق بودن تعرفه قبلی برای ادامه کار که تا پایان سال 2013 هنوز اعتبار دارد. مجمع عمومی اعلام می کند که اگر دو بند اول از طرف کارفرما پذیرفته شود آنگاه آن ها برای بندهای بعدی حاضر به مذاکره خواهند بود. کارگران که اکثریت شان بیش از 20 سال سابقه کار در این کارخانه دارند و خانواده هایشان زندگی سختی دارند اما می گویند زندگی ادامه دارد. وقتی برق هایشان بدلیل نپرداختن پول برق قطع شد، خانواده ها در وزارت نیرو بست نشستند و تا اتصال دوباره برق آن جا را ترک نکردند. دولت ائتلافی جدید که مرکب از لیبرال ها، حزب سوسیال دموکرات و چپ دموکرات است با همه ابزار و امکاناتش می کوشد اعتصاب را درهم بکوبد زیرا می داند که چقدر این اعتصاب برای مردم یونان مهم است. همین سبب ترس دست اندرکاران سیاسی و باندهای انحصاری قدرت اقتصادی شده است. آن ها از سازمان دهی مبارزه در کارخانه ها و در محل های کار و زندگی می ترسند. می دانند که مردم یونان از دو مبارزه ضد اشغال و ضد حکومت نظامی پیروز بیرون آمده اند و قدر دستاورهای خود را می دانند و برای آن مبارزه می کنند. آن ها نه فقط علیه کارگران این کارخانه، بلکه علیه کل طبقه کارگر و علیه همه این مردم هستند. به همین سبب دولت جدید با دستور اتحادیه اروپا، طرحی را ضرب العجلی به مجلس می برد و بدادگاه ارائه می دهد تا نمایندگان و قاضیان سرمایه با قانون و حکم خود کارگران را به استیصال بکشانند. دادگاه اعتصاب را به دلیل اعلام نکردن آن غیر قانونی اعلام می کند و کارگران را به پرداخت 10000 یورو محکوم می نماید. کارگران مجمع عمومی تشکیل می دهد و اعلام می کنند که به اعتصاب پایان داده اند که توسط خبرگزاری ها اعلام می شود. تنها ساعاتی بعد آنها دوباره اعلام می کنند که ما اکنون اعلام اعتصاب می کنیم!

روز جمعه 20 جولای دولت پلیس را برای بازپس گرفتن کارخانه و متفرق کردن کارگران، به کارخانه می فرستد. پلیس در کارخانه را می بندد و سعی می کند کارگران را به درگیری بکشاند و 9 نفر از کارگران را دستگیر می کند. روز سه شنبه 23 جولای هزاران نفر در آتن و 70 شهر یونان به حمایت از کارگران دست به تظاهرات و راهپیمایی اعتراضی می زنند. کارگران دستگیر شده آزاد می شوند اما روز چهارشنبه 24 جولای پلیس ویژه ضد شورش با دو کامیون ارتشی به مصاف کارگران فرستاده می شود. پلیس مسلح به باتوم و گاز اشک آور است. سعی می کنند با تطمیع بعضی از کارگران اعتصاب شکن درست کنند اما موفق نمی شوند. جنگ ادامه دارد، حمایت ادامه دارد و اعتصاب ادامه دارد.

آیا از دل اعتصاب، از حمایت ها و از ارتباطات توده های کارگر و مردم تحت فشار با هم در این میعادگاه، ایجاد شبکه های ارتباطی کارگری و محلی جوانه خواهد زد و آلترناتیو ضد سرمایه داری بر علیه اقدامات سرمایه ایجاد خواهد شد تا حاصل مبارزه حاد چند سال اخیر، مفت و مجانی با عوض شدن مهره ها به جای هم بریاد نرود. آیا طبقه کارگر و مردمی که این گونه زیر تیغ سرمایه قرار دارند و هستی شان مورد یورش قرار گرفته، دست به ابتکار عمل خواهند زد و همان گونه که کارگر جوان اعتصابی می گوید اجازه نمی دهیم دولت با تخریب زندگی مردم صرفه جوئی کند، جلوی تهدید های جهانی و اتحادیه اروپا خواهند ایستاد و خواهند گفت اجازه نمی دهیم یک سنت از بدهی سرمایه داران، با پول ما پرداخت شود. اجازه نمی دهیم یک سنت پول ازین جا به خارج فرار کند. اجازه نمی دهیم دیگر سرمایه ما را استثمار کند. دیگر دست خالی بخانه برنخواهیم گشت و آلترناتیو ضد سرمایه داری خود را به میدان خواهند آورد. این تنها راه نجات ازین زندگی نکبتبار بار است؛ راه دیگری نیست. نه در این جا و نه هرجای دیگر.

یونان: تروایکا، دولت، مردم، 2012

سال هاست که اقتصاد یونان با بحران در گیر است. و سال هاست که احزاب حاکم توده های کارگر و زحمتکش یونان را در پای سرمایه به قربانگاه می فرستند. اما این سیاست ها آن گونه نیست که بدون مقاومت از طرف جامعه، به آسانی به اجرا درآید و حکومت گران بتوانند آن را به دروغ بعنوان

سیاست درست بمردم قالب کنند. سال هاست که مبارزه بر علیه این سیاست ها توسط توده ها، از شاغل و بازنشسته، از پیر و جوان در همه ابعاد در جریان است. حتی مقاومت هایی در درون حاکمیت نیز دیده می شود. در همین هفته گذشته بخاطر پذیرش شرایط جدید تروایکا (اتحادیه اروپا، بانک مرکزی اروپائی و صندوق بین المللی پول که این سیاست ها را به دولت یونان دیکته می کنند)، پنج وزیر کابینه استعفا دادند و نمایندگانی از دو حزب سوسیال دموکرات و محافظه کار که به آن رای مخالف دادند از احزاب مذکور اخراج شدند. البته آن ها با سیاست جاری بطور کلی مخالف نیستند اما معتقدند تا این جا کافی است نه بیشتر. اودو پاولوس معلم بازنشسته آلمانی که در یونان در دهکده ای زندگی می کند در مصاحبه با مجله انترناسیول از رادیو فلورا یکی از مقاومت های مردمی را بعنوان مثال ذکر می کند. او می گوید که دولت برای جمع آوری پول، یکباره مالیات جدیدی برای خانه های مسکونی اعلام کرد که با توجه به نوع مسکن متفاوت بود. این تصمیم با مقاومت توده های فقیر مردم در نپرداختن این مالیات اجباری که باری اضافی بر درآمد ناچیزشان بود مواجه شد. در این روستا که معمولا افراد پیر و بازنشسته زندگی می کنند در یک نشست جمعی تصمیم گرفته می شود که به هیچوجه کسی آن را نپردازد. دولت در مقابل این تصمیم که بطور کلی و تقریبا در همه جا چه جمعی چه فردی اتخاذ شده بود دستور قطع برق خانه ها را صادر می کند و در سرمای شدید امسال شاید می خواهد با قربانی کردن پیران و کودکان بار اقتصادی دولت را پایین بیاورد. مردم ده باهم به اشغال اداره دارائی و برق اقدام می کنند و اعلام می کنند که تا جریان برق برقرار نشود در آن جا خواهند ماند. چنین اقدامی در بسیاری از مناطق انجام گرفت. معمولا در چنین مواردی گذشته از روسا، کارمندان که خود نیز با مساله درگیرند با مردم همراهی می کنند. بالاخره دولت مجبور می شود دستورش را پس بگیرد. "اودو" توضیح می دهد که جنبش مقاومت در یونان مساله ای است که بصورت سنت در آمده است و بین امروز و دیروزی که این مردم برای آزادی از اشغال کشورشان توسط آلمان نازی و سپس علیه حکومت نظامی مبارزه می کردند پیوند برقرار می کند. مردم شرایط تحمیلی تروایکا را با شرایط تحمیلی آن روز برسیستم اقتصادی یونان و مصائبی که از آن سیاست ها بر مردم رفت مقایسه می کنند. آنان سعی می کنند خاطره مقاومت را همیشه زنده نگهدارند. همیشه در تابستان جشن هایی در محلات توده ای نشین برگزار می شود و با کودکان ترانه های مقاومت که در گذشته خوانده می شد، ترانه های کارگری و ترانه های جنگ داخلی اسپانیا، با موسیقی

تنودوراکیس تمرین می شود. مردم نمی خواهند چیزهایی را که با مبارزه بدست آورند و بدولت های بورژوایی حاکم تحمیل کرده اند از دست بدهند. در این جا با مقاله "دیدگاه های ساختار طبقاتی یونان" نوشته دکتر Gregor Kritidis که درلوناپارک 21 دفتر 16 بچاپ رسیده، مطلب را دنبال می کنیم. مقاله با یک ضرب المثل یونانی شروع می شود که می گوید: کاری که تو با آن زندگی می کنی، تنها چیزی را که مالک آن هستی از تو می دزدد" و این قصه همه کارگران دنیاست که کارشان نیروی کارشان را که تنها تملک زندگی آن هاست از آن ها می دزدند. اما خود مقاله

"در کمدی اریستوفانیس، پلوتوس خدای ثروت را برای هدایای غیر عادلانه اش، بخاطر کوری اش می بخشد. در یونان امروز هم برخوردها تاحدی این گونه است. بخش عمومی در مقابل ثروت های بخش خصوصی تا حد زیادی کور است.

گاهگاهی زرق و برق ثروت نشان داده می شود اما اطلاعات دقیقی راجع به صاحبان ثروت بندرت ارائه می شود. این نابینائی در مقابل مناسبات توزیع از جهتی براین مبنا قرار دارد که ثروتمندان به طور کلی به آن تمایل دارند که مقدار دارئی هایشان را مخفی نگهدارند. از سوی دیگر این که بخش اقتصاد در سایه در یونان - تخمیناً 30% تولید ناخالص داخلی - از همه دیگر کشورهای اروپائی بزرگ تر است.[1] شکی وجود ندارد که از مالیات کم در یونان بیش از همه کسانی سود می برند که مالیاتشان مستقیم از در آمدشان بیرون کشیده نمی شود، بلکه مقدار در آمدشان را خودشان اعلام می کنند و به این دلیل تمایل گسترده ای وجود دارد که بودجه دولتی یونان بیش از همه با مالیات های دستمزدها و مالیات های غیرمستقیم تامین مالی شود. ضرر و زیان مالیاتی این اختلاس مالیاتی، سالیانه بین 10 تا 30 میلیارد یورو تخمین زده می شود.

هر دو حزب بزرگ که طی 20 سال گذشته حکومت را در اختیار داشته اند، نه فقط با انجام یک سلسله اقدامات به توزیع مجدد گسترده اجتماعی کمک نکردند، بلکه از این سیاست های مالی بطور قابل ملاحظه ای پشتیبانی کردند. فرار دارائی های بخش خصوصی قشر بالای یونان(بورژوازی یونان.م) از پرداخت مالیات، نه تنها تحمل شد، بلکه با کاهش مالیات برسود کارفرمای خصوصی، امتیاز هم گرفت. مالیات سود کارفرمائی از 35% به 25% کاهش یافت. تنها با این کاهش، کسری ای برابر با 4 میلیارد یورو در درآمد دولت ایجاد شد. حمل و نقل از طریق کشتیرانی که در کنار تورسیم مهم ترین شاخه اقتصادی یونان است، عملاً از پراخت مالیات تا زمانی که

کشتیرانی بدون پرچم انجام گیرد، معاف است. این تمایل با سیاست ریاضت اقتصادی تروایکا، از سال 2010 به طور وسیعی تقویت شد.

در حالی که از 2011 معافیت مالیاتی درآمد اشخاص حقیقی از 12000 به 5000 کاهش داده شد یعنی همه یونانی هائی که از 417 یورو به بالا درآمد ماهانه دارند باید مالیات بپردازند، برای افراد حقوقی (منظور شرکت هاست.م) این مالیات از سال 2010 ، 20% کاهش یافت.

این که یونانی های ثروتمند بندرت چیزی برای تامین مالی بودجه دولت می پردازند بمعنی این نیست که شریک بودجه دولتی نمی شوند. برعکس بندرت در کشوری دیگری، قشر بالا و میانی چنین بدون خجالت، مثل یونان از بودجه دولتی تغذیه می کند. از میانه دهه 1990 بویژه در طی دوره حکومت کنستانتینوس کارامانلیس، دولت به یک مغازه خودگردان تبدیل شد. یک مثال در این رابطه جنجال سال 2007 است که به قیمت وزارت، وزیر کار و امور اجتماعی تمام شد: یعنی مقامات دولتی و در میان آن ها یک همکار نزدیک وزیر، در مقیاسی بزرگ اندوخته های بیمه های بازنشستگی مردم را حیف و میل کرده و با آن اوراق قرضه خریده بودند. و از یک بخش از بدهی های کارفرمایی که سهم خود را برای بیمه های اجتماعی نپرداخته بودند نیز صرف نظر شد. این مساله هم چنین در واترپدی در شمال یونان – برای خرید و فروش زمین های جنگلی ... به نماد فساد مالی تبدیل شد. اگر اکنون دوباره شکار خلافکاران مالیاتی در رسانه ها بنمایش کشانده شده است باید با احتیاط با آن برخورد شود. باید گفت تاثیر عمومی دستگیری افرادی که بدهکاری های مالیاتی بالائی دارند در اصل، به تظاهر به فعالیت سیاسی خدمت می کند. گاهی نظیر چنین اعمالی با اهداف سیاسی متفاوت انجام می شود...

توزیع مجدد اجتماعی بخوبی در بخش بانکی عیان است. بین سال های 2000 و پایان 2009 مقدار دارائی های بانک های یونانی از 230 میلیارد به 580 میلیارد یورو بالا رفت – با یک افزایشی برابر با 150% [2]. سی هزار خانواده یونانی از طریق بانک ها به 50 میلیارد یورو سود دست یافتند، بخش خصوصی یونان 40 میلیارد یورو در خارج از کشور سرمایه گذاری کرد و تخمین تنها در سوئیس مبلغی حدود 200 میلیارد یورو را در بانک ها به پس انداز گذاشتند. [3] سرمایه دارانی که در بورس آتن هستند سالیانه سود خالصی بیش از 10 میلیارد یورو بدست آوردند. در 20 سال گذشته کارفرمایان یونانی شرکت های زیادی به مبلغ حدود 20 میلیارد یورو در پروژهای کشورهای بالکان به ویژه در بانک ها

و شرکت های قبلا دولتی مخابرات، اما هم چنین در شرکت های صنعتی و کارخانه های کشتی سازی انجام دادند.[4]

این توزیع مجدد درون اجتماعی، تأثیرش را در کاهش درآمد مشاغل وابسته و نقل و انتقال اجتماعی و همچنین در بدهی افزایش یابنده بخش عمومی بیان می کند. از این مساله از یک طرف قشر بالای یونانی، و از طرف دیگر سرمایه گذاران بزرگ رسمی سود می برند. از اعتبارات کمکی برای دولت یونان که در سال 2010 با آن موافقت شد؛ و قرار شد از این سال تا سال 2013 پرداخت شود؛ مبلغ 92 میلیارد یورو از آن مستقیم به بدهکاران (خصوصی.م) برای بازپرداخت قروض عقب مانده پرداخت می شود که برابر است با 85% کل بسته نجات. [5] به آن مقدار حدود 13 تا 16 میلیارد یورو برای پرداخت بهره سالانه اضافه می شود. [6] ساختار بدهکاران پیش شرط کاراکتر سیاست مطلوب جا زده شده "نجات یونان" می شود. با این پیش شرط، پیش از همه در باره بانک ها، بیمه ها و دیگر سرمایه گذاران رسمی عمل می شود. در راس این ها، بانک های یونانی با بیش از 45 میلیارد یورو و بعد از آن ها موسسات اعتباری آلمانی و فرانسوی با 23 یا 15 میلیارد یورو قرار دارند. [7] (تا این جا 82 یا 74 میلیارد از 92 میلیارد یوروی مذکور برای بانک ها و موسسات اعتباری با اضافه بهره آن هزینه می شود.م). مفهوم کلمه "یونانی" در این رابطه محتاج تمایز است: بدین گونه که تا 54% بانک عمومی به Societe Generale Bankeing تعلق دارد، و بانک تجارت یک شرکت دختر Agricole است. شرکت های بزرگ کشتی رانی یونانی که بخشی از سیستم بانکی یونان را کنترل می کنند و بطور سنتی بین المللی هستند و مرکزشان در خارج از یونان قرار دارد هم، این گونه عمل می کنند. نمونه وار آن ها Latsis-Dynastie است که دارایی اش 9.1 میلیارد تخمین زده می شود. [8] و کمپانی EFG-Holding از گروه Spiros که بانک آلمان در آن 10% سهم دارد و مرکزش در لوکزامبورگ است و با شرکت دخترش بانک اروپایی EFG (سومین بانک بزرگ یونان با بیش از 300 شعبه و 23000 نیروی شاغل در کشور که به گروه مالی اروپا تعلق دارد و در سال 1990 تاسیس شد. درآمد عملیاتی آن در سال 2010 برابر با 2924 میلیون یورو و درآمد خالص از آن 2254 میلیون یورو بود- (صفحه 26 منبع)، سود خالص بانک برای سال 2010 برابر با 84 میلیون یورو- (صفحه 26) و سود قابل انتساب به

سهامداران 68 میلیون یورو-.(صفحه 6)، بود. این دو مورد سود در سال 2009 برابر با 398 و 305 میلیون یورو بود و آن چه که آن ها بعنوان ضرر یاد می کنند در حقیقت اختلاف سود این دو سال است نه ضرر واقعی. منبع :

http://www.eurobank.gr/Uploads/pdf/REPO_7.5_RT%202010%20SITE_new.pdf (م. بانک اروپا مبلغ 7.5 میلیارد یورو از اوراق قرضه یونان را در دست دارد. لاتسیس یکی از دوستان دوران تحصیل دانشگاهی مانوئل باروزو رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا، در رابطه با این بانک، بودجه ساختاری اتحادیه اروپا برای یونان را تنظیم کرد. لاتسیس در اجازه دادن هواپیمای خصوصی مشغول بکار است و 40% سهام ELPE (یک کمپانی نفتی با سود میلیاردی است.م) را در اختیار دارد، که اکثریت سهام آن هنوز دولتی است، ...

مشخصه فعالیت های اقتصادی قشر بالای یونانی (بورژوازی یونان.م)، عبارت است از ادغام شرکت های بین المللی عمل کننده در حمل و نقل و سرمایه تجاری یا تجارت بزرگ با بخش صنعت-، مالی و رسانه ها. تقریباً همه روزنامه های مهم و فرستنده های تلویزیونی در مالکیت یک گروه بزرگ سرمایه ای هستند. بدین گونه که فرستنده " کانال مگا" و روزنامه " به مردم" به امپراطوری شرکت ساختمانی گیورگوس بوبولاس تعلق دارند و روزنامه ی محافظه کار "کاتیمیرینی" در مالکیت خانواده ریدر آلفوزوس است. از طریق کنترل اقتصادی رسانه های جمعی در سال های گذشته تاثیر بسیار زیادی روی طبقه ی سیاسی اعمال شده است. علاوه براین بخش بزرگی از نهادهای سیاسی یونان بطور مستقیم به بانک های یونانی وابسته اند. هر دو حزب بزرگ یونان از این جمله اند، بطوری که حزب حاکم سوسیال دموکرات PASOK سه پنجم نیاز مالی خود را از اعتبار بانکی تامین کرده است.[9] بهر حال بحران داخلی پسوک (PASOK) تا آن جا پیشرفته است که توانائی پرداخت و آپارات حزبی را مورد تهدید به تجزیه شدن قرار داده است.

ابزار قدرت قابل ملاحظه قشر بالای یونانی، کنترل امتیازات اعتباری بوده و هست.[10] به استثنای دوره کوتاهی از دهه 1980، در یونان بندرت یک سیاست مستقل توسعه اقتصادی دنبال می شود. برعکس بیش از همه سرمایه گذاران بزرگ بخشی در کارند که با علایق شرکت های بزرگ منطبق هستند. یک مثال در این باره شرکت بزرگ کشتی سازی اسکارامانگاس و هم چنین گسترش فرودگاه ها بنفع صنعت توریسم است. از زمان ورود یونان به اتحادیه اروپا، پروژه های بزرگ زیرساختی تامین بودجه شده توسط

منابع جمعی اتحادیه، برای رشد اقتصادی یونان معنای مرکزی یافتند. فرودگاه آتن "الفتریوز ونیزلوس"، جاده کمربندی آتن، مترو آتن، خط آهن به اطراف آتن، بازسازی قطار خیابانی آتن، ساختمان های المپیک 2004، اتوبان های متعدد از جمله خط ارتباطی شرق به غرب "اگناتیا اودوس" از ایگومنیسا در غرب یونان بسمت مرزهای ترکیه، پل رودخانه آنتی ریو که پلیونز را با خشکی یونان غربی وصل می کند، یا پروژه های متعدد دیگر جاده سازی. با آن یک همکاری گسترده ای بین شرکت های سرمایه ای اروپای مرکزی و یونان وجود داشت؛ از آن جمله بود کنسرن ساختمانی وینسی فرانسوی که در ساخت پل رودخانه- آنتی ریو و شرکت هوختیف که در ساخت فرودگاه آتن و هم چنین گسترش اتوبان آتن- سالونیک شرکت داشتند. در هر دو مورد شرکت هوختیف طولانی مدت جزو شرکت اپراتوری بود و به این طریق دسترسی اش به عوارض و هزینه های فرودگاه را تضمین می کرد.

بیش از همه، مورد شرکت زیمنس است که در پروژه های بزرگ متعددی شریک بود و با رشوه دهی، به حوزه های بزرگی دست یافته است. زیمنس با توجه به گزارشات مطبوعات، سیل هر دو حزب حکومت کننده را در مجموع بین 100 و 150 میلیون یورو چرب کرده است. هر چند که کمیته تحقیق پارلمانی وابسته و تحقیقات دادگستری این واقعه را بجای روشن سازی؛ کاملاً لاپوشانی کردند اما در وجدان مردم، مورد زیمنس نمادی برای فساد خبرگان سیاسی که بحساب مردم دکان باز کرده اند، شده است.[11]

در مقابل تصویری که در حال حاضر در رسانه های آلمانی زبان ارائه شده است، رفرم های امروزی به هیچوجه غلبه بر فساد، اقتصاد سایه و اختلاس مالیاتی را هدف قرار نداده است. خیلی بیشتر، این پرسنل سیاسی که امروزه به برکت بروکسل، یونان را مدیریت می کند، خود بیانگر ساختارهای فساد است. این پرسنل بدون استثنا برای دوراهی سیاسی ای که یونان خود را در آن یافته است، مسئول است." به دنباله مطلب برمیگردیم.

روز یکشنبه 10 فوریه پارلمان یونان تشکیل جلسه داد تا طرح دولت را برای دریافت اعتبار جدید ترویکا به تصویب برساند. این وام اضطراری 130 میلیارد یورو خواهد بود و باید برای بازپرداخت بدهی بانکی بکار گرفته شود. یعنی این پول به یونان قرض داده می شود تا بلافاصله به حساب واریز کنندگان که همان بانک های طلب کار هستند برگردد. پولی که از یک حساب به حساب دیگر واریز و دوباره بازگردانده خواهد شد. در همین حرکت کوچک چند میلیارد بهره این وام به نفع بانک های وام دهنده برسرانه بدهی

های مردم یونان اضافه خواهد شد. اما این تمام ماجرا نیست بلکه پیش شرط هائی دارد؛ گذشته از ادامه سیاست ریاضت اقتصادی، دولت باید تضمین کند که دوباره 325 میلیون یورو از هزینه دولت خواهد کاست. حداقل دستمزدها را دوباره 15-20% کاهش خواهد داد و اعتصاب در بخش عمومی را ممنوع خواهد کرد. برنامه ریاضت اقتصادی که مورد قبول دولت قرار گرفت شامل کم کردن 150.000 پرسنل بخش عمومی در سال 2012 و 150.000 نفر دیگر تا 2015 است. یعنی در فاصله سه سال باید 300.000 نفر از کارکنان دولت اخراج شوند. دستمزدها در بخش خصوصی تا 20% پایین بیاید. حداقل دستمزد ماهانه کارگران از 750 یورو به 600 یورو تنزل یابد. حقوق بیکاری از 460 یورو در ماه به 360 یورو کاهش پیدا کند و حقوق بازنشستگان نیز 15% کاهش یابد. با شروع این به اصطلاح کمک های اعتباری اوضاع اقتصادی و اجتماعی در یونان وخیم تر شده است. بنا برآمار در دسامبر 2011 تولیدات صنعتی 11.3% و ساختمان سازی 15.5% کاهش یافته است. بیکاری عمومی رسمی به بالای 20% و بیکاری جوانان از 50% گذشته است. کار به جایی رسیده است که حتی دولت نیز می داند که امکان سخت گیری بیشتر وجود ندارد. وزیر نظم عمومی یونان می گوید: "دولت نشان داده است که به اعمال برنامه های ریاضت اقتصادی پایبند است اما مردم تحمل فشار بیشتر را ندارند و ما به انتهای توان نظام اجتماعی اقتصادی خود رسیده ایم." در حالی که نمایندگان در روز تعطیل در مجلس گرد آمده بودند تا فرمان ولینعمت های خود را اجرا کنند، توده مردم نیز بیرون ساختمان مجلس اجتماع کرده بودند و با تظاهرات اعتراض خود را اعلام می کردند و سنگ و کوکتل مولوتف بسوی مجلس پرتاب می کردند و پلیس هم با گاز اشک آور و باتوم از سرمایه در برابر توده ها مردم حمایت می کرد. این واقعه در همه کشورهای سرمایه داری تکرار می شود. این ماهیت دموکراسی بورژوائی است. مردم کارگر فقط حق دارند که با طیب خاطر نمایندگان خود را از میان کاندیدا های بورژوازی انتخاب کنند و به مجلس سرمایه بفرستند. اما وقتی که همین مردم با حرف و سنگ و چوب و کوکتل به مجلس مزبور حمله می کنند و با این اقدامات اعتراضی نشان می دهند که دیگر این نمایندگان را قبول ندارند و آنان را دیگر نمایندگان خود نمی دانند و خواهان عزل آنان هستند، کاری که مردم یونان هرروزه با اعتراض خود در خیابان های شهر و روستا می کنند، با گاز اشک آور و باتوم و گاه گلوله به آن پاسخ داده می شود. این است مضمون واقعی دموکراسی بورژوائی و جنبه فاجعه بار قضیه در این است که توده مردم کارگر آلترناتیوی را در مقابل آن ارائه نمی

دهند. در حالی که می دانند سرمایه داری چه با ساختار دموکراسی و چه دیکتاتوری عامل این وضعیت سیاسی و اقتصادی و زندگی نکیت بار است باز هم در انتظار معجزه از همین دموکراسی بورژوازی هستند. سعی نمی کنند خود دست بکار شوند و سرنوشت خویش را خود تعیین کنند. خود نماینده خویش باشند. خود دولت خویش باشند و خود آینده خویش و فرزندان خود و شاید دنیا را رقم بزنند. این حرکت باید آغاز شود. باید گسترش یابد. باید روال زندگی شود. بیگمان کارگران به این می اندیشند و پای در راه می گذارند.

زیرنویس:

[1]- گزارش مربوط به اقتصاد دولت در دهه 1990 همراه است و احتمالاً بعد آن نیز رشد کرده است. این چنین مقالاتی، اقتصاد سایه را حتی تا 40% ذکر می کنند.

[2]- Rizospastis v. 21.2.2010.

[3]- 18.10.2011. FTD v. امروزه بین یونان و سوئیس یک قرارداد مالیات بر درآمد منعقد شده است

[4]- Giannis Kyriakakis از ثروتمندان ناشناس

<http://www.resaltomag.gr/forum/viewtopic.php?t=4263>

[5]- Prin v. 24.6.2011.

[6]- در بودجه سال 2012 مبلغ 12 میلیارد یورو برای بهره وام ها آمده که برابر است با 6% تولید ناخالص داخلی

[7]- FAZ v. 6.6.2011.

[8]- در ویکی پدیای هلاس از 11 میلیارد دلار آمریکایی صحبت می شود.

[9]- در سال 2010 بودجه پسونک مبلغ 43 میلیون یورو و حزب دموکراسی نوین ND

مبلغ 25 میلیون یورو بود. Eleftherotypia v. 16.10.2011.

[10]- دیمتریس کارالامبیس این ساختار طبقاتی را در کتابش " طبقات اجتماعی، بحران سیاسی و وابستگی " مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. این کتاب در سال 1981 در فرانکفورت ام. ماین بچاپ رسیده است.

[11]- " چگونه یورو به یونان آمد " مطلبی است که در لونا پارک 21، دفتر 15 سال 2011 صفحه 38-41 و "مورد فساد مالی زیمنس" در بادن بادن صفحه 11به چاپ رسیده است.

آغاز فصل جدید مبارزات در یونان، 2010

تظاهرات اعتراضی جدید در نمایشگاه اکسپو شهر سالونیکا، زمانی که نخست وزیر یونان در باره ی برنامه اقتصادی دولت خود شروع به صحبت کرد، آغاز شد. تظاهرکنندگان در محاصره هزاران پلیس ضد شورش قرار داشتند که شیوه های جدید دولت در سرکوب را به اجرا می گذاشتند. آن ها قبل از شروع تظاهرات 35 نفر را که به ظن آن ها آنارشیزست بودند دستگیر کردند؛ گویی که اعتراضات به افراد وابسته است نه به سیاست های سرمایه داری حاکم. اعتراض از سال های قبل گسترده تر بود آن هم در شهری که از محافظه کارترین شهرهای یونان است و عناصر مذهبی دست راستی با دید ناسیونالیستی ضد یهودی در آن سابقه ای دیرینه دارند.

همواره راهپیمایی اعتراضی در اکسپو شروع " فصل جدید مبارزه" را در یونان تداعی می کند. انگیزه این تظاهرات به تصمیم هفته قبل دولت در افزایش مالیات بر سوخت برمی گردد. براساس آمار اعلام شده در 6 ماه گذشته 20 تا 25% مغازه ها در خیابان های پرداد و سند بسته شده اند و میزان بیکاری از 8% به 12% رسیده است و انتظار می رود که تا ماه دسامبر به 20% صعود کند. در طی این مدت کاهش دستمزدهای انجام گرفته برابر با 3/5 % تولید ناخالص داخلی یونان بوده است. هم چنین اعلام شده است که امروز دوشنبه 13 سپتامبر کامیون داران در اعتراض به سیاست دولت وارد اعتصاب خواهند شد. آن ها یک مارش موتوری عظیم را در پایتخت تدارک دیده اند و می خواهند دسته جمعی سوئیچ های خود را به وزارت حمل و نقل تحویل دهند و اعلام کنند که از انجام خدمات شهری خودداری خواهند کرد.

در مقابل بیکاری و فقر گسترش یابنده توده های کارگر و خانواده های شان، جوانان، بازنشستگان، بیکاران و سایر اقشار مردم، دولت هزینه های سرکوب را افزایش می دهد. نیروهای ضد شورش را تقویت می کند. برای بهبود سازمان دهی آن ها بودجه اختصاص می دهد و در پناه آن، سیاست های جدید سرکوب را به بوته ی آزمایش می گذارد. در راستای این سیاست دیده می شود که دولت یونان یک بودجه ی اضطراری مولتی میلیونی برای بهبود وضعیت نیروهای پلیس ضد شورش اختصاص داده است و شهردار آتن برای تغییر لباس پلیس سرانه ای 4000 یورویی در بودجه گذاشته است.

وقتی به سیاست های سرکوب سرمایه نگاه می کنیم شباهت های موجود در برخوردهای کشورهای مختلف سرمایه داری به عینه خود را نشان می دهد

گرچه ممکن است از نظر شدت و ضعف و یا تقدم و تاخر متفاوت باشد. به طور مثال همین سیاست دولت یونان در دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران نیز مشهود است. نیروهای ضد شورش تقویت می شود و بودجه های میلیاردی برای آن خرج می شود. شیوه های بکار رفته حکومت های نظامی دهه 70 و 80 میلادی در آمریکای لاتین در سازمان دهی نیروهای لباس شخصی، ربودن، شکنجه و کشتن مخالفین، تقویت نیروهای امنیتی رسمی و غیر رسمی چون ساواک شاه کپی برداری، پردازش و تجدید قوا و سازمان می شود. اما تاکی سرمایه قادر به ادامه این شیوه هاست بستگی به سازماندهی ضد سرمایه داری نیروی مقابل یعنی کارگران، جوانان، بیکاران و... دارد. با اعتراضات بدون افق می شود به تقابل لحظه ای دست زد که می تواند مورد سرکوب قرار گیرد و خاموش شود یا برای مدتی دچار رکود و یاس شود و دوباره از سر گرفته شود اما نمی توان با آن با اس و اساس سرمایه پیکار کرد و راه را برای خاتمه دادن واقعی این شرایط هموار کرد.

منبع libcom.org

عمل تروریستی و تظاهرات! 2010

طی تعطیلات تابستانی گذشته، حکومت یونان به طور مخفیانه و بدون هیچ توضیح ویژه ای، مکانیسم حمایتی قانون ضد تروریسم سابق را به طور کلی لغو کرد. این مکانیسم از فعالان سیاسی و اتحادیه ای و حتی کسانی که دست به خشونت می زدند، در برابر اتهام جنائی "عمل تروریستی" حمایت می کرد. این قانون اکنون هرکسی را که اطلاعاتی را به سازمان های تروریستی بدهد که کارشان را تسهیل کند یا از آن ها حمایت مادی یا "معنوی" نماید، حتی اگر عمل تروریستی هم اصلاً انجام نیافته باشد، به تنبیهات جدی تر (تا 10 سال) محکوم می کند. این اتهامات به طور اساسی دست مقامات را در تعقیب قانونی باز گذاشته است. به این طریق حتی کوچکترین جرایم (از قبیل ایجاد خسارات در اموال و ایجاد جراحت بدنی و یا مسدود کردن عبور و

مرور و غیره) که در یک تظاهرات ممکن است رخ دهد، می تواند یک فعالیت تروریستی تعبیر شود.

حال کافی است برطبق تعریف قانونی از تروریسم، به سادگی حکم داده شود که فرد متهم جدا قصد داشته به یک کشور یا یک سازمان بین المللی آسیب برساند. یا مردم را مرعوب سازد. یا به طور غیرقانونی دولت یا یک سازمان بین المللی را به انجام یا عدم انجام کاری مجبور سازد.

اما چرا حکومت با چنین عجله ای و چنین مخفیانه در جهت لغو مکانیسم های حمایتی حرکت می کند؟ بعضی از خبرگان قانون پاسخ می دهند که با توجه به وضعیت بحرانی اقتصادی جاری و وضعیت درگیری های اجتماعی بیشتری که پیش بینی شده است، این زمان بندی هیچ تصادفی نیست. آنها همچنین اضافه می کنند که به نظر می آید که دولت قصد اجرای اقداماتی جهت پیشبرد آن را دارد. از طرف دیگر نیروهای حکومتی می گویند که همه این اتهامات با قانون اساسی مطابقت دارند. آن چه که بیشتر نگران کننده است این است که این اتهامات جدی که مربوط به حقوق اساسی و آزادی هاست در نشست پلنوم مجلس تصویب نشد بلکه توسط بخشی در تابستان نوشته شده است.

تنظیم جدید ماده 187 آ قانون جزای مشمول در قانون کنوانسیون سازمان ملل علیه جنایات سازمان یافته، در ماه اوت انجام و پریروز علنی شد. این تغییرات اساسی و مخفی، پاراگراف 8 ماده قبلی را لغو می کند که برطبق آن اتهامات خاصی (اتهامات و عملیات کمتر جدی) ؛ اگر به منظور حمایت از دولت دموکراتیک انجام یابند، اگر اقداماتی را به نفع آزادی ها ارائه کرده باشند یا اگر منظورشان تجربه ی آزادی های اساسی فردی، سیاسی و اتحادیه ای تصویب شده در قانون اساسی و موافقتنامه اروپا در رابطه با حقوق بشر باشند، در زمره ی " فعالیت های تروریستی" به حساب نمی آمدند. این قاعده در پیش نویس احکام اروپایی وجود داشت و توسط تنیظیم کننده قانون ضد تروریسم؛ میثائیل استاتوپولوس پیشنهاد شده بود. این یک تضمین قانونی بود که اعتقادات سیاسی و فعالیت های سیاسی و اتحادیه ای تحت تعقیب قرار نخواستند گرفت. حتی در آن زمان همه ی سازمان های حقوق فردی هراس خود را از این که چیزی شبیه این می تواند رخ دهد، ابراز کرده بودند. "

مساله مقابله با اقدامات تروریستی مساله ای بسیار پرابهام و پرشمار است که مورد سوء استفاده بسیار قرار گرفته است. مسلما انسان با هر عمل تروریستی که جان مردم را در خطر قرار دهد مخالف است. اما دولت ها برای مقابله با مخالفان خود، برای محدود کردن آزادی ها، برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه از این مقوله سود می برند. گاه خود به اعمالی از این دست

اقدام می کنند تا زمینه را برای کنترل بیشتر فراهم کنند. یا تحت این عنوان مخالفان را دستگیر، زندانی و حتی اعدام کنند. یا هرگونه تشکل کارگری و سیاسی و اجتماعی را ممنوع سازند یا در مقابلشان سد ایجاد نمایند تا بتوانند مقاصد خود و طبقه ای را که نمایندگی می کنند بخوبی پیش ببرند. در یونان دولت برای انجام برنامه ریاضتی دیکته شده از طرف اتحادیه اروپا و فشار اقتصادی و سیاسی بر مردم به این حربه نیاز دارد و به همین سبب حتی کورسویی هایی را که در برابر تروریسم دولتی با همه ی نیروی سرکوبش وجود دارد مسدود می کند تا بتواند اصولاً از اعتراضات پیش گیری کند. تا وقتی که دولت های بالای سر توده های مردم وجود دارند. تا زمانی که توده های کارگر و زحمتکش جامعه خود از حق اداره جامعه خود محرومند باز هم و باز هم با این اقدامات مواجه خواهیم بود. باز هم نه به طور مخفی بلکه نمایندگانی که به دروغ بنام نمایندگی ما و برعلیه علایق ما در پارلمان نشسته اند این قوانین ضد انسانی را با افتخار تصویب خواهند کرد و بر تصویب مخفی آن صحنه نیز خواهند گذاشت. نمونه بارز آن را در تمام 30 سال حکومت فشار و کشتار رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و در شکل علنی تر آن در 2 ساله اخیر در ایران می بینیم.

مقاله توسط کریستو سرواس در تاریخ 22.9.2010 نوشته شده و منبع آن libcom.org است.

اعتصاب عمومی در یونان، 2010

کمیسیون اتحادیه اروپا در نشست سوم فوریه خود در رابطه با اوضاع اقتصادی اجتماعی در یونان، خواهان ایجاد ثبات در یونان و بالا بردن قدرت رقابت یونان در بازار شد و مطابق با مقررات اتحادیه اروپا خواستار انجام اقداماتی از طرف دولت یونان شد. کمیسیون این اقدامات ضروری را چنین دسته بندی کرد: یک رشته گسترده رفرم ساختاری مطابق ماده 121 اتحادیه در زمینه های مختلف بازار کار، بازار تولید، بازنشستگی و بهداشت و دستمزد و حقوق در بخش عمومی، تثبیت وضعیت بخش های بانکی و مالی،

کاهش کسری بودجه تا زیر 3٪ تولید ناخالص داخلی و ارائه ی آمار درست و به طور کلی پیشبرد سیاستی که در خدمت اهداف طولانی مدت یونان و اتحادیه اروپا باشد. البته یادشان نرفت بهبود شرایط کارگران را اضافه کنند. قابل ذکر است که دولت یونان در 15 ژانویه برنامه خود را برای ایجاد ثبات به اتحادیه اروپا ارائه داد. در این برنامه اعلام شد که دولت می خواهد کسری بودجه را در 2010 با 4٪ کاهش به 7.8٪ تولید ناخالص داخلی برساند و سپس در 2011 به 6.5٪ و در 2012 به 8.2٪ و بالاخره در 2013 به 2٪ برساند. برای این کار 10٪ از بودجه وزارت خانه ها کاسته خواهد شد. دستمزدها و حقوق های کارگران بخش عمومی کاهش خواهد یافت. مالیات بر مصرف افزایش و بخشودگی های مالیاتی در زمینه دخانیات، روغن های معدنی و کلا مالیات های غیر مستقیم افزایش خواهد یافت یعنی که این افزایش را همان توده هایی باید بپردازند که دستمزدهای شان کاهش یافته است. دیگر این که تعداد زیادی از کارکنان بخش عمومی را بازنشسته خواهند کرد تا دستمزدهای کمتری بپردازند. رفرم در زمینه ی بهداشت چون سایر نقاط بار مالی دارو و درمان را بیش از پیش روی شانه های کارگران خواهد گذاشت. دولت اعلام کرد که این رفرم ها به نفع مردم یونان و هم در جهت منافع اتحادیه اروپاست.

اتحادیه اروپا از اقدامات ریاضتی اتخاذ شده توسط دولت یونان استقبال کرد. بعد از اعلام علنی برنامه ریاضتی دولت بعد از نشست اتحادیه اروپا در بروسل، سراسر یونان در 10 فوریه به اعتصاب پیوست. در ابتدا اتحادیه " جبهه مبارز همه کارگران" وابسته به حزب کمونیست، کارگران بخش خصوصی را دعوت به اعتصاب 24 ساعته کرد. در همین زمان اتحادیه های مستقل متعددی نیز برای اعتصاب فراخوان دادند از جمله کارگران چاپ و کارگران تلفن سپس اتحادیه کارکنان بخش عمومی در یونان اعلام اعتصاب عمومی 24 ساعته کرد که کار در کل کشور را خواباند. بخش های خدمات شهری شامل ادارات مالیات، تامین اجتماعی، کارگران شهرداری ها و شهرستان، همه پزشکان، همه پرستاران و کارکنان بخش بهداشت به استثنای اورژانس، همه معلمان در سطوح مختلف آموزشی، کارکنان بخش آموزش و تعلیم و پرسنل دانشگاه ها، همه کارکنان کنترل هوایی داخلی و خارجی، وسایل حمل و نقل عمومی و توده ای به استثنای مترو و قطارهای داخلی آتن. همزمان همراه با اعتصاب تظاهرات و راهپیمایی های متعددی در بسیاری از شهرها انجام گرفته است. در آتن

زمانی که دهقانان سعی کردند زنجیره پلیس را بشکنند و به تظاهرکنندگان پیوند بین نیروهای معترض و پلیس ضد شورش درگیری رخ داد.

" رهایی طبقه کارگر کار خود طبقه کارگر است " 2009

در ادامه اعتراضات و تظاهرات دو سال گذشته بازهم هزاران نفر در آتن پایتخت یونان با عنوان تظاهرات مستقل طبقاتی به راه پیمایی و تظاهرات پرداختند. این تظاهرات توسط هیچ حزب یا اتحادیه ای کنترل نمی شد. روز شنبه 5 سپتامبر 2009 کارگران در اطلاعیه خود در تظاهرات اعلام کردند که: " ما دسامبر را فراموش نمی کنیم. ما گلوله هایی را که الکسیس را کشت فراموش نمی کنیم. ما این جا در یونان هر روز در گیر مبارزه اجتماعی هستیم و کنستانتین پرچم مبارزه ماست. ما نمی خواهیم سرباز پیاده بوروکرات ها باشیم. نمی خواهیم آن ها جسارت کنند و به نام ما سخن بگویند. به نام طبقه کارگر و از پشت به مبارزات ما خنجر بزنند. ما نمی خواهیم به آن ها مجوز بدهیم که ما را کنترل کنند و مبارزه ما را به رای خود تبدیل کنند و زمانی که دسامبر فرا برسد آن ها با رای ما به آن طرف پل رسیده و ما کماکان در جای خود باقی مانده باشیم. کارگران باید علیه روسا* راه پیمایی و مبارزه کنند و واسطه گری این یا آن بوروکرات را نپذیرند. رهایی طبقه کارگر کار خود طبقه کارگر است ".

راه پیمایی در مسیر رفت و برگشت بود که منجر به درگیری با پلیس شد. پلیس از گاز اشک آور علیه کارگران استفاده کرد. پلیس های موتور سوار 15 نفر را دستگیر کردند اما وقتی مرکز پلیس توسط تظاهرکنندگان محاصره شد آن ها دستگیر شدگان را آزاد کردند.

*- یونان در سال 1981 به اتحادیه اروپا پیوست و هم چنین عضو ناتو است. یونان کشوری سرمایه داری با بخش کشاورزی و خدماتی وسیع است و بیکاری و تورم سطح بالا همواره عاملی برای ناآرامی ها و اعتراضات است. اغلب تظاهرات کارگری در این کشور توسط کارگران بخش خدمات، بیکاران و مهاجرین سازمان داده می شود به همین سبب به غلط آن ها شعار مبارزه با روسا را به جای مبارزه با سرمایه داری به کار می برند.

ادامه اعتراضات در یونان؛

در ادامه جنبش اعتراضی در یونان روز جمعه 9 ژانویه 2009 در همه شهرهای بزرگ این کشور تظاهراتی به یادبود معلم جانباخته نیکوس تمبونراس برگزار شد. نیکوس تمبونراس در جنبش اعتراضی علیه سیاست های آموزشی در سال 1991 به قتل رسید. در آتن وقتی تظاهرکنندگان به جلوی ساختمان مجلس رسیدند، با پرتاب نارنجک گیج کننده توسط نیروهای پلیس مواجه شدند و از همین جا درگیری ها آغاز شد. پلیس سرمایه، وحشیانه معترضین را مورد حمله قرار داد. یک زن 70 ساله را بعد از کتک زدن به میان خیابان پرت کرد. 80 تظاهرکننده را به درون ساختمانی کشاند و ساختمان را مورد محاصره قرار داد. وقتی وکلای انجمن حقوق دانان که در آن حوالی بودند برای خلاص کردن محاصره شدگان اقدام کردند مورد حمله قرار گرفتند و 15 نفرشان دستگیر شدند. تظاهرکنندگانی که بیرون بودند برای نجات محاصره شدگان با ایجاد باریکاد آتش و جمع آوری سنگ از پشت به پلیس حمله کردند که عده ای از آن ها نیز دستگیر شدند. خبرنگارانی که سعی داشتند وقایع را ثبت کنند مورد حمله پلیس واقع شده و دستگیر می شدند. با انتشار خبر در سایر شهرها تظاهرات وسیعی علیه خشونت پلیس انجام گرفت که باز هم با خشونت پلیس مواجه شد و زخمی شدگان به بیمارستان ها منتقل گردیدند. تظاهرکنندگان در ایونینا در اعتراض به زخمی شدن کارگری که ماه قبل توسط پلیس زخمی شده و هنوز در بیمارستان است و در شرایط بد سلامتی قرار دارد مرکز اتحادیه کارگری را اشغال کردند.

ژانویه 2009

اشغال ساختمان اتحادیه ی مطبوعات ESIEA در آتن

این گزارش کوتاه به سه مساله مهم جنبش کارگری که به ویژه در ایران موضوع بحث است به طور گذرا توجه دارد زیرا هدف نه پرداختن به سه مضمون زیر بلکه یک عمل مستقیم کارگری است:

دایره ی شمول مفهوم کارگر
اتحادیه ها و نقش آن ها
اشغال محل کار

در رابطه با مورد اول، همواره این بحث و جدل در میان فعالین کارگری و جریان های به اصطلاح چپ، خود را در مقالات و موضع گیری ها نشان می دهد. بعضی گرایشات هنوز با واژه ی کارگر مردانی قوی با عضلات پیچیده و چکش بدست را در جلوی خود می بینند و صنعت نیز برایشان مانوفاکتور یا کارخانه های قرن هیجدهمی و نوزدهمی است. در حالی که دقیقه ای از اینترنت و تکنولوژی اطلاعات جدا نیستند، به نقش تکامل تکنولوژی و صنعت در تغییر شیوه ی کار و زندگی طبقه کارگر و برداشت هایش اصلا توجه ندارند و حتی از همان قرن نوزده بیاد نمی آورند که مارکس در بحث خود از کارگر مولد، کار کارگران معلم و کارگران بخش حمل و نقل را نیز مورد بررسی قرار می دهد یعنی که طبقه کارگر طبقه ای بسیار گسترده و اکنون میلیاردي است و در آن با توجه به سطح آگاهی طبقاتی طیف های مختلفی دیده می شود از کارگرانی که در خدمت دشمن طبقاتی خود قرار می گیرند، و با سربروژوازی می اندیشند و دیگر دشمن طبقاتی محسوب می شوند نه از طبقه کارگر، از کارگرانی که چنان از شدت استثمار مچاله شده اند که سردرلاک خود فروبرده اند، از کارگرانی که با همه صداقت خود بیراهه می روند و کارگران آگاه که مناسبات حاکم سرمایه داری را می شناسند و برای لغو آن مبارزه می کنند و همه ی توان خود را در این رابطه به کار می گیرند. با وجود این می بینیم که وقتی کارگری از صنعت رسانه ها یا خدمات یا آموزش حرفی برای گفتن به دیگر هم طبقه ای هایش دارد و آن را می نویسد یا بیان می کند آن ها فریادشان به هوا بلند می شود و به سرعت موضع می گیرند که فلانی کارگر نیست؛ نویسنده، مترجم، معلم یا روزنامه نگار است و فکر می کنند که کارگر نامیدن این افراد توهینی به طبقه کارگر و پایین آوردن اعتبار پرولتاریاست و ساخته و پرداخته یک گروه "کوچک غیرکارگری، آنارشیست، روشنفکر" در جنبش کارگری ایران است.

در مورد اتحادیه ها نیز برخوردی مشابه مورد اول وجود دارند. یا چون در زمان تشکیل اولین اتحادیه ها در دو قرن قبل، آن هم در زمان کوتاهی

اتحادیه ها نقشی مترقی داشتند، بعضی گرایش ها در برخورد به اتحادیه یا سندیکا خود را در آن زمان قرار می دهند و یکباره مثلا سندیکای شرکت واحد برای شان اتحادیه ی بیرمنگام، یا اولین اتحادیه عمومی آلمان نمایان می شود در حالی که هردو این ها نیز تنها مدت کوتاهی به اهداف خود پایبند بودند و اعتماد کارگران را از دست دادند. در تمام طول قرن نوزدهم و بیستم دیگر اتحادیه ها به صورت ابزار آشتی طبقاتی و شریک مذاکره ای سرمایه داران و کارفرمایان عمل کردند و ارگان های بالای آن ها در حقیقت رفیق دزد و شریک قافله بوده اند و به عنوان جمع کننده پیاده نظام انتخاباتی بعضی احزاب بخشی از سیستم بورکراسی حکومتی هستند و ارگان جهانی آن ها یعنی سازمان جهانی کار، رهنمودهای سرمایه جهانی را سیستماتیزه می کند و از طریق اعضایش - اتحادیه ها - در سراسر جهان به اجرا در می آورد یا در خدمت اجرای آن قرار می گیرد، یا به فرضی که به یقین نزدیک تر است این گرایش ها منافع خود را با منافع این نهادها همگام می بینند و در حقیقت جایگاه طبقاتی آن ها آن جاست که به آن عزیمت می کنند. در این میان نیز مواردی دیده می شود که کارگران در مراکز اشغالی نهادهای شورایی خود را ایجاد می کنند اما به روال معمول به آن اسم اتحادیه مستقل یا اتحادیه آزاد یا اتحادیه سرخ یا انقلابی می دهند چنانکه کارگران کارخانه ی لاستیک سازی اوزکادی مکزیک از آن استفاده کرده اند اما اعلام می دارند که برای سوسیالیسم مبارزه می کنند.

مورد سوم اشغال محل کار - کارخانه، اداره، مدرسه و یا هر مرکز دیگری است که در زیر یک نمونه ی دیگر آن معرفی می شود اما نوعی از اشغال کارخانه را با شعار "شوراهای ضد سرمایه داری را تشکیل دهیم و کارخانه های در حال تعطیل را تصرف کنیم" ما به عنوان یک راهکار تعرضی ضد سرمایه داری و دارای حداکثر موضوعیت واقعی در همین موقعیت کنونی جنبش کارگری ایران مطرح می کنیم که با اشکال دیگر اشغال محل کار تفاوت دارد و مشروح این دیدگاه را می شود در مقالات فعالین لغو کارمزدی دنبال کرد.

روز شنبه دهم ژانویه 2009 در آتن پایتخت یونان، خبرنگاران و روزنامه نگاران رادیکال ساختمان اتحادیه ی مطبوعات را اشغال کردند. این اتحادیه بنا بر روال معمول اتحادیه ای، در نقش دستگاه کنترل کننده ی روزنامه نگاران در کل کشور عمل می کند. اشغال کنندگان گروه های آزاد و مستقل را برای بحث در باره ی طبیعت و مشکلات پخش برنامه و تهیه گزارش در

باره ی خیزش دسامبر و پی آمدهای آن فراخوانند. هیات منتخب مجمع عمومی روز دوشنبه با انتشار بروشوری به بیان نظرات خود پرداخت که فشرده ای از آن در زیر ارائه می شود.

حرف آخر را کارگران خواهند زد، نه روسای رسانه ها!

هزاران نفری که روز جمعه 9 ژانویه 2009 خیابان ها را پرکردند، ثابت کردند که آتش افروخته شده در ماه دسامبر خاموش نخواهد شد؛ نه با گلوله و پاشیدن اسید علیه فعالین، نه با تروریسم ایدئولوژیکی گسترده ی رسانه ها در چند روز گذشته!

تنها مسئولیتی که دولت در قبال جوانان و کارگران بعهدہ گرفت عبارت بود از فشار محض. رسانه ها با پیشنهادات خود به دولت در اعلام " تحمل صفر" یا عدم تحمل هر گونه عمل اعتراضی جرات دادند و رئیس پلیس نیز پیشنهاد حمله با مواد شیمیایی، خشونت و دستگیری علیه همه ی کسانی را داد که به پا خاسته اند و در سرراشان قرار گرفته اند.

آنچنان که پیش آمد این کسان؛ کارگران، روزنامه نگاران، عکاسان و حقوق دانانی را که در خیابان در صف مقابل کشتارکنندگان قرار می گیرند را نیز شامل شد. به وضوح روشن شد که شورش ماه دسامبر برای همه ی کسانی که بقای شان به کارمزدی گره خورده است مساله بزرگی شده است. به عنوان یک نتیجه ی این برداشت بعضی از ما کارگران رسانه ها و دانشجویان در کنار شورش ایستادیم. ما به طور فعال شورش کردیم. ما در جنگ آن ها به عنوان کارگر شرکت کردیم. ما با مبارزه ی روزانه ی مان در محل کار، به مبارزه ی آن ها پیوستیم.

هدف اصلی ما این است که از انعکاس دیدگاه های روسا در باره حوادث جاری جلوگیری کنیم. به عنوان نمونه انتشار عکسی است که عکاس کوکتاس شیرونیس از نوجوان 15 ساله الکساندروس گرفت در حالتی که یک پلیس با اسلحه کمری به او شلیک می کرد.

ما خود را در این باره که رسانه ها دستگاه مهم ایدئولوژیک دولت ها هستند و می خواهند مردم را مجبور به ترک خیابان ها و رفتن به خانه هایشان کنند، گول نمی زنیم. آن ها دست به هر کاری می زنند و ما همه این ها را به این دلیل که در رسانه ها کار می کنیم بخوبی می دانیم. همین طور ما تشخیص می دهیم که بخش بزرگی از روزنامه نگاران (وابسته به سیستم حاکم.م) تا زمانی که ما ساکت بمانیم قادر به ترویج ایده هایی از قبیل وجود دونوع از تظاهرکنندگان(آشوب طلب و صلح طلب) و لغو حق تحصیلات دانشگاهی برای پناهندگان هستند. جایگاه ما اما با قیام کنندگان است. دلیل اصلی اش این است که ما روزانه استثمار شدن را در محل کارمان تجربه می کنیم.

در صنعت رسانه ها مثل هر صنعت دیگری ما با پیامدهای پرمخاطره ی عدم امنیت کار و کارپرداخت نشده ، قطعه کاری، اضافه کاری و همه ی اشکال دیگر تغییرات روند کار توسط روسا سرو کار داریم. تحت شرایط تهدید بحران اقتصادی جاری ما هم تشدید اخراج ها، بیکاری و ترس از آن ها را تجربه می کنیم. مثل همه کارگران ما چاپلوسی ها و خیانت های سندیکاها را تجربه می کنیم. اتحادیه مطبوعات آتن ESIEA ابزاری در تقابل با کارگران است. در واقع ESIEA اتحادیه ی روسای رسانه ها و یک مکانیسم حمایت از آن هاست، همان گونه که امتناع آنها از شرکت در اعتصاب عمومی 4 شنبه 10 دسامبر 2008 نشان داد.

بنابر همه ی این دلایل، به عنوان یک ابتکار کارگران مزدی، ما تصمیم گرفته ایم ساختمان ESIEA را اشغال کنیم تا همه امکانات آن را در همبستگی با یک جامعه ی در حال قیام به کار بگیریم:

اطلاعات آزاد در مقابل تبلیغات ایدئولوژیکی روسایمان در رسانه ها، عمل مستقیم، خودسازمان دهی و دموکراسی توسط همه ی کارگران رسانه ها علیه حملات مزدی علیه هرکدام و هریک از ما

ما با کارگر مبارز کنسانتین کونوا اعلام همبستگی می کنیم،

ما خواهان آزادی فوری همه ی دستگیرشدگان شورش ها هستیم،

ما ترسی از اعتصاب کردن نداریم، روسای ما باید از اعتصاب ما بترسند.

از ساختمان اشغال شده ی ESIEA 10.01.2009

میلیون ها کارگر در یونان در اعتصاب به سر می برند 2008

میلیون ها کارگر طی دو ماه گذشته، بسیاری با نقطه نظرات متفاوت، ارائه خدمات را تعطیل کردند. دو اتحادیه بزرگ یعنی کنفدراسیون عمومی کارگران یونان و اتحادیه کارکنان دولت که بیش از 2.5 میلیون کارگر را نمایندگی می کنند، هدایت اعتصاب را با همراهی سایر اتحادیه ها به عهده دارند.

یونان از آغاز قرن 21 اعتصاب های عمومی بسیاری را تجربه کرده است. فهرست وار این اعصابات عبارتند از اعتصاب عمومی سال 2001 که مهم

ترین اعتصاب و علیه جنگ بود. سپس اعتصاب عمومی سال 2002 که کم اهمیت تر بود. در سال 2002 یونان شاهد اعتصابات عمومی متعدد بود. از زمان روی کار آمدن جناح راست در یونان طبقه کارگر دوبار عزم خود را برای مبارزه جزم کرد. اولین اعتصاب عمومی درست یک سال بعد از روی کار آمدن این حکومت در سال 2005 انجام شد. حکومت محافظه کار طی یک سال، سلسله ای از اعمال ضد کارگری را انجام داده بود. از جمله مالیات کالاهای اساسی را که نیاز روزانه توده مردم بود بالا برده بود. می خواست کارگران را روزانه وادار به کار بیشتر از 8 ساعت کند. به بازنشستگی حمله برده بود و می خواست سن بازنشستگی را بالا ببرد. کارگران می خروشدند اما رهبران اتحادیه به جای افروختن بیشتر تنور مبارزه ای که جان گرفته بود، با دولت وارد مذاکره شدند. به بستن مالیات بیشتر بر دستمزد کارگران برای تامین امنیت اجتماعی!! رضایت دادند اما فشار کارگران از پایین آنان را وادار کرد که اعتصاب عمومی را اعلام کنند. اعتصابی که 90٪ بخش عمومی را راكد گذاشت و مشاركت كارگران بخش خصوصی در صنایع در بعضی نقاط 100٪ بود و از آن با عنوان "طبقه کارگر یونان، آتشفشان غران" یاد شده است. و امروز دومین اعتصاب عمومی جریان دارد.

حکومت محافظه کار یونان می خواهد بسیاری از وجوه بازنشستگی را به خاطر صرفه جوئی در مخارج اجرائی، با ادغام آن ها در یک مجموعه کوچک سرهم بندی کند. این کار به از دست رفتن امکانات بازنشستگان و زیان هایی برای مادران شاغل و به طور کلی از دست رفتن امکانات عظیم همه کارگران منجر خواهد شد. اعتصاب سبب آشفتگی کامل امور شد. از کارگران جمع آوری زباله، پزشکان، داروخانه ها، کارمندان بانک ها، مهندسين، روزنامه نگاران، وکلا، کارکنان شهرداری ها، کارگران برق، کارکنان کنترل هوایی و سایر کارگران حمل و نقل همه با وجود نقطه نظرات متفاوت، در نکات معینی برای توقف کار، باهم به توافق رسیدند. بازار بورس به خاطر این که کارکنان بانک ها از انجام معاملات امتناع کردند، تعطیل شد. در حین اعتصاب، کارگران جمع آوری زباله، آشغال ها را به سمت پلیس ضد شورش پرتاب کردند و به این طریق نظرشان را در مورد اوضاع بد کارشان نشان دادند. با وجود این حکومت در موضع خود پابرجا ماند. 19 مارس برای انجام اعتصاب عمومی در کل کشور تعیین شده بود. اهمیت این اعتصاب فقط در این نیست که نشان دهد که چقدر جامعه به خدمات کارگران وابسته است، بلکه بیشتر مربوط است به همبستگی بین کارگران مختلف و فرزانی که آن ها در درک این مساله که آن

ها فقط برای موقعیت های فردی مبارزه نمی کنند بلکه به خاطر رفقاییشان در سایر بخش ها و هم چنین برای کارگران نسل بعدی نیز مبارزه می کنند. مطالبات مربوط به بازنشستگی، مطالبه برای حداقلی از درآمد است که با آن کارگران منابع کافی برای یک زندگی شایسته داشته باشند؛ که آن ها در پایان سال های زیاد خدمت خود به کارفرما، ذره بسیار ناچیز و بسیار نامحسوسی از آن همه ثروت را که تولید کرده اند برای ارتزاق روزانه خود باز یابند. تکه پاره کردن امکانات بازنشستگی به آشفته سازی آینده کارگران، فرزندان و نوه هایشان و به این منجر می شود که انسان های مسن بقیه عمرشان را در فقر سپری کنند. کارگران برای رهایی از این شرایط، برای یک زندگی شایسته در همین امروز که کار می کنند و برای فردای خود و فرزندان خود به تشکل های سراسری خود نیاز دارند تا بتوانند برای خود و در هماهنگی با هم در مورد این که چه بکنند؟ چگونه مبارزه کنند؟ چه خواسته هایی را داشته باشند؟ چگونه در مقابل سرمایه بایستند و چگونه حرکت خود را از حالت دفاعی به حمله تبدیل کنند، تصمیم بگیرند. تا مجبور نباشند بخشی از نیروی خود را به جای مبارزه مستقیم با سرمایه صرف متقاعد کردن رهبران اتحادیه به مبارزه کنند، آن هم بعد از شکست مذاکراتی که نتیجه اش را هر کارگری می دانست.

روز 23 اکتبر 2008 کارگران بافنده 4 کارخانه صنعتی لاناراس در شمال یونان درمقابل وزارت اقتصاد در آتن به تظاهرات پرداختند. 4 ماه است که این کارگران که 1200 نفر هستند دستمزدی دریافت نکرده اند، زیرا کارفرمایان تصمیم به بستن کارخانه گرفته اند. کارگران کوشیدند برای گفتگو با مسئولان اقتصادی وارد وزارت خانه شوند. اما پلیس چون همیشه وظیفه نگهداری از سرمایه را خوب انجام داد و کارگران معترض را مورد ضرب و شتم قرار داد و گازهای اشک آور زیادی را به میان آن ها پرتاب کرد. کارگران خواهان پرداخت فوری 4 ماه دستمزد معوقه و کمک 35 میلیون یورویی برای راه اندازی دوباره 4 کارخانه هستند. اما بی گمان وزیر اقتصاد که سرگرم رتق و فتق کمک 28 میلیارد یورویی به بانک های بحران زده است، وقتی برای گفتگو با کارگران ندارد و به بیکاری و فقر کارگران فکر نمی کند.

در یونان نیز چون ایران سرمایه به بخش هایی می رود که نرخ سود آن ها بیشتر است. در این جا نیز چون کارگران نقشی جز نیروی کار بودن در امر تولید ندارند متوجه نمی شوند که سرمایه داران چه برنامه ای را پیش می برند و چه سیاستی را دنبال می کنند. نمی دانند آن چه را که تولید می کنند چه می شود و چگونه توزیع می گردد. گردش سرمایه چگونه است. حساب

سود و زیان و بیلان خرید و فروش برچه منوالی است و اصولاً نقش آن ها در تولید چیست. در نتیجه وقتی یکباره با تصمیم سرمایه دار برای بستن کارخانه و انتقال سرمایه خود به رشته ای دیگر مواجه می شوند غافلگیر می گردند و باید ماه ها بگذرد تا تصمیم به اقدامی بگیرند. یکی از کارهایی که شورای کارگری انجام می دهد نظارت و حسابرسی و کنترل همین امور است، به طوری که کارگران در روند تولید دخالت می کنند و چون از قبل می دانند که سرمایه دار برای تعویق دستمزدها و تعطیل کارخانه و بیکارسازی کارگران چه برنامه هایی را ممکن است پیاده کند آمادگی فوری برای جلوگیری از اجرای برنامه های ضدکارگری او را دارند. اکتبر 2008

اسپانیا

اسپانیا و موج اعتراضات، 2011

انتخابات ایالتی اسپانیا در راه بود و احزاب بورژوازی هریک خواب خوش پیروزی می دیدند. اسپانیایی که در تاریخ خود تجربه های متضادی را حمل می کند. ننگ پیشینه بزرگترین کشور استعماری، ننگ دیکتاتوری هار نظامی سرمایه زیر نام ژنرال فرانکو و تجربه ی زیبای سه سال مقاومت خونین، سه سال قدرت نمائی توده های کارگر و فرودست و همبستگی جهانی، سه سال عدم حضور دولت بالای سر و حضور فشار دائمی برکارگران، جوانان، بر زن و مرد و بر همه تصمیم گیری های زندگی. سه سال جنگ داخلی با حکومتی فاشیستی که ازطرف همه فاشیست ها و سرمایه جهانی حمایت می شد. مادری که این روزها را تجربه کرده بود پیشقدم شد. اجتماع اعتراضی نشسته- Sit-in-Protest- در میدان Puerto del Sol در تاریخ 15 ماه مه شروع شد. با فراخوانی در شبکه اجتماعی حرکت اعتراضی در ظرف یک روز گسترش یافت و میدان های اصلی 60 شهر و حتی روستاها به تصرف کارگران، بیکاران، بازنشستگان، دانشجویان، مهاجران، زنان و مردان و حتی کودکان در آمد. طبق معمول این گونه اعتراضات چادری برافراشته شد. گروه های کاری و کمیته های

مختلف از میان شرکت کنندگان تشکیل شد. کمیته تهیه غذا، کمیته بهداشتی، کمیته آموزشی، کمیته ارتباطی داخلی و خارجی، گروه های کاری حقوق زنان، حقوق کودکان، محیط زیست، سیاست انتخاباتی و آماده سازی یک مجمع عمومی برای کمک به جنبش های خود بخودی جهت روشن کردن اهداف و رویکردها و راه حل ها، و بحث های عمومی خیابانی در مورد مسائل جاری. در باره احزاب سیاسی بالای سر مردم. در مورد انتخابات. در باره تنظیم خواسته ها و جستجوی آلترناتیو ها. در باره بیکاری، در باره رفم های سرمایه داری و یک توالی فرهنگی در کنار چادرکه درش باز است و رویش نوشته شد محل انداختن رای، و. و. و.

بحث ها گسترش می یابد و مردم رهگنر کنجکاو می شوند به جمع می پیوندند و در جمع حل می شوند. تماشاگران فعال می شوند. دستورپذیران تجزیه و تحلیل می کنند و می بینند که برخلاف آن چه که به آن ها باورانده شده است می توانند کنشگر باشند. نظر توریست ها جالب می شود و عکس های یادگاری برای بازگویی واقعه ای که در دنیای سرمایه داری پیشرفته چندان عادی نیست، توشه راهشان می کنند. کارگران صنعت رسانه فعال اند. خبرها به سرعت به سراسر جهان می رسد. و تنها چهار روز بعد در 19 ماه مه همراه با مادرید و بارسلونا و شهرها و روستاهای اسپانیا تظاهرات اعتراضی همبستگی در شهرهای مختلف دنیا: نیویورک، مکزیک، مونیخ، هامبورگ، فرانکفورت، برلین، آمستردام، بروکسل، برگن، پاریس، لیون، لندن، منچستر، ادینبورگ، دوبلین، استکهلم، هلسینکی، وین، پراگ، بوایست، گدانسک، زوریخ، رم، میلان، تورین، فلورانس، بولگنا، لیسبون، ایسلند و قاهره برگزار می شود و اعتراضات اسپانیا خصلت محدود اسپانیایی بودن را از دست می دهد.

مثالی روشن از توان سازمان یابندگی، زمانی که انسان ها تصمیم می گیرند قدرت پیکار خود را خودشان، نه در چهارچوب قانون و نظم سرمایه، که برای اعمال و تحمیل بر نظام سرمایه داری سازمان دهند. تصمیم می گیرند بر بی تفاوتی ها غلبه کنند و آلترناتیوها را جستجو کنند. این گونه اعمال اگر که در همه ی شاخه های زندگی جریان یابد فرمول سازمان یابی تکامل می یابد و قابلیت زیست پذیری مشارکت در همه ابعاد زندگی و کار و تولید جای فردیت و سیستم نمایندگی حزبی را می گیرد و مردم به عینه می بینند که خود قادرند به جای تماشاگر بودن، بدون حضور به اصطلاح سیاستمداران خود چرخ زندگی را بگردانند. مسئولیت پذیری، هماهنگی، همبستگی و خود آگاهی را تجربه کنند. خود بگویند که چه می خواهند، چه کمبودهایی وجود دارد و چگونه باید آن ها را برطرف کرد.

جوان بیکاری می گوید: سیاستمداران اکنون همان حرف های ما را شعار می دهند و حرف از تغییر می زنند اما آن ها از چه تغییری حرف می زنند؟ آن ها با این حرف ها جایشان را با هم عوض می کنند. این حزب می آید، آن حزب می رود و هرچند سال یکبار این کار دوباره انجام می شود. ما به تغییر دیگری نیاز داریم. اما من نمی دانم که این تغییر چگونه باید باشد.

یک کارگرجوان ساختمانی اخراجی می گوید: اسپانیا زیر سلطه دو حزب سیاسی است و متأسفانه ما هنوز پلاتفرمی در مقابل آن ها آماده نکرده ایم. اعتراضات عظیم ما نتوانسته تاکنون آلترناتیو خود را ارائه دهد. گاهی وقتها از خودم می پرسم چگونه است که با سطح بیکاری ای که داریم، با گرسنگی، مردم هنوز به فروشگاه های مواد غذایی هجوم نبرده اند. برما چه می گذرد؟ آیا واقعا ترسیده بودیم؟ اگر ترس جوانان اسپانیایی را تا کنون عقب رانده بود، اکنون دیگر ترسی نیست. ده ها هزار جوان شب در میدان پورتو دل سول، میدان –التحریر مادرید- فریاد زدند " ما نمی ترسیم".

برای جوانان اوضاع تیره و تار است. نرخ بیکاری عمومی از 20% فراتر رفته است و نرخ بیکاری جوانان 43% است. جوانان تحصیل کرده، آموزش دیده و متخصص رشته های مختلف علمی، شغلی و حرفه ای سال ها دنبال کار می گردند، اما بر بیکاری پایانی نیست. جوانان امیدی به آینده این نظام ندارند. علیه بیعدالتی اجتماعی و بیکاری بپا خاسته اند. نگاه همه این معترضین، متقاضی دنیای جدیدی است که ساز و کارش با دنیای جاری متفاوت است و با توجه به چیزی که روی مقوایی نوشته شده و دست یکی از معترضین جنبش همبستگی است " این یک انقلاب اسپانیایی نیست. این می تواند انقلاب شما برای یک آینده بهتر باشد". آری می تواند اگر بخواهیم، اگر بدانیم چه چیزی می خواهیم و چه چیزی را می خواهیم جایگزین سیستم موجود کنیم. اگر به قدرت خود آگاه شویم و آگاهانه در مقابل سرمایه داری عمل کنیم. آری می توان! آری می شود!

اما در آن طرف، سیاستمداران همدیگر را سرزنش می کنند. بازار تحلیل گران سرمایه داری رونق گرفته است. بعضی مساله را در سیاست های دولت سوسیالیست زاپاترو می بینند و از زاویه های متفاوت آن را مورد نقد قرار می دهند. حزبی که راه سومی، چپ میانه، ترقی خواه، لیبرال و سوسیال دموکرات است. ملغمه ای از ایسم های مختلف، که همراه با حزب مردم که لیبرال محافظه کار، دموکرات مسیحی و نئولیبرال است بیش از 90 درصد کرسی های پارلمان را در اختیار دارند و به طور سنتی و دوره ای جایشان در دولت عوض می شود یعنی که اسپانیا تحت سلطه سیاست های این دو حزب است.

یورگن دونگس یکی از چند متخصص نظردهی در مورد مسائل اقتصادی اتحادیه اروپا عامل شرایط امروزی اسپانیا را سیاست های سوسیالستی! زاپاترو می داند از جمله به پرداخت 1500 یورو از طرف دولت به والدین هر نوزاد و معتقد است که سالانه این پول سبب کسری های میلیاردی در بودجه می شود اما اشاره ای به کمک های دولتی به بانک ها، هزینه های امنیتی و دفاعی برای سرمایه و ناتو نمی کند که در سال 2008 تنها برای بانک ها مبلغ 80 میلیارد و در سال 2009 مبلغ 9 میلیارد بود. وی نظر خبرگان اقتصادی ای را که عامل را مشکلات ساختاری می بینند و خواهان تغییرات ساختاری هستند، تکرار حرف های زاپاترو و بی معنی می داند.

وی می گوید که دولت باید در بازار کار رفرم ایجاد کند و به اتحادیه ها فشار بیاورد که از رفرم دولت حمایت کنند و خواهان اضافه دستمزد برای کارگران نشوند. دولتهای محلی را برای انجام صرفه جویی تحت فشار قرار دهد- البته همه این کارها هم انجام گرفته است اما او خواهان شدت بیشتر است. در زمینه نوآوری ها سرمایه گذاری های بیشتری انجام گیرد تا بارآوری کار بالا برود، یعنی در این پیشنهاد او دو جنبه را در نظر دارد: اولاً با بالا بردن بارآوری کار و تکنولوژی جدید شدت کار بالا برود و همزمان با رفرم در بازار کار علاوه بر شدت کار، ساعات کار افزایش و امتیازاتی چون حق عیدی سالانه و مرخصی کاهش یابد یا حذف شود و هم چنین دست کارفرماها برای عملیات تخریبی علیه کارگران و مثلاً عقلایی کردن کار و اخراج باز باشد. طرح این راه حل ها از طرف دولتمردان و کارگزاران سرمایه یعنی فشار باز هم بیشتر بر توده های کارگر و برسفره هرروز کوچکتر آن ها. یعنی حذف هرچه بیشتر امکانات آموزش و دارو و درمان و نگهداری سالمندان و... و به سود سرمایه. یعنی تلاش برای حفظ نظام سرمایه داری که همه معضلات مذکور از نفس وجود آن است.

برخی دیگر ازین تحلیل گران دلیل مشکلات را در پیوستن اسپانیا به ارز جمعی یورو تقلیل می دهند. هیچ کدامشان اما به بحران جهانی سرمایه داری اشاره ای نمی کنند. در طرف دیگر معترضین قرار دارند. جوانان، کارگران، بازنشستگان و ... که خواهان « رفرم های سیاسی اقتصادی اجتماعی»!! هستند و از « دموکراسی حقیقی »!! اکنون و یا از انقلاب اسپانیایی و مدل مشارکتی حرف می زنند.

این اعتراضات زیبا، دوست داشتنی و امید انگیز است اما برای انقلابی بودن و برای ایجاد تغییرات رادیکال یعنی کله پا کردن نظام حاکم سرمایه داری کافی نیست. باید تداوم یابد. باید خواسته ها فرموله شود. باید هر شرکت کننده در اعتراض، بداند که به وضوح چه می خواهد. باید آلترناتیو سیستم موجود،

مشخص شود و این آلترناتیو، در زندگی جاری به عمل در آید، تا در جریان عمل و مبارزه تکمیل شود. یعنی آلترناتیو ضد سرمایه داری، باید از درون مبارزه با سرمایه داری در همین میدان ها و میدان های دیگر زندگی و کار و تولید به تجربه گذاشته شود، و به نرم زندگی تبدیل شود تا کسی یا کسانی، نتوانند تنها خود را متخصص بکارگیری آن بدانند، و خود را قیم توده ها جلوه دهند. در چند دهه اخیر، همواره جنبش های مردمی، به بیراهه کشیده شده است و در نهایت، به نفع بخشی از بورژوازی، علیه بخش دیگر خاتمه یافته است، که نمونه های بارز آن: ایران، آفریقای جنوبی، جنبش کارگری انگلیس در دهه 1980 و اخیرا تونس و مصر. اما خیزش اخیر اعتراضی اسپانیا بعد از اعتراضات چند ساله توده ای در یونان، باز هم جرقه ای نیرو بخش است، و رخوت چند دهه ای اروپا را غلغلک داده است. اعتراضات چند ساله اخیر ایران، جهان عرب و یونان و اسپانیا و نتایج شان، نقطه قوتشان این است، که طرح آلترناتیو ضد سرمایه داری را مبرم تر ساخته اند، و به بحث های مربوط به آن دامن زده اند، سبب گسست کارگران، از اتحادیه های موجود یا بقولی اتحادیه های رسمی شده اند. در ناامیدی ها، بی افقی و سردرگمی، کورسوی امیدی چشمک می زند. آن را به فال نیک بگیریم.

<http://roarmag.org/2011/05/spanish-revolution-protests-spread-europe-videos-democracia-real-ya>

اعتصاب کارگران مراکز کنترل هوایی در اسپانیا، 2010

اعتصاب روز سوم دسامبر 2010 به صورت از قبل اعلام نشده آغاز شد و 24 ساعت کامل کل فرودگاه های اسپانیا خوابید. 4000 هواپیما از حرکت

باز ماند و 600 هزار مسافر در راه ماندند. همه ی خبرگزاری های اروپا خبر را مخابره کردند و پیش از آن که بگویند چرا این افراد اعتصاب کرده اند همه توجه ها را روی مسافرین خسته، زنان و کودکان و سرگردانی آن ها متمرکز کردند تا افکار عمومی را علیه اعتصاب کنندگان برانگیزند. گزارش های غرا در مورد وضعیت مالی و شرایط فوق العاده خوب آن ها نوشتند و توضیح دادند که اینان بالاترین سطح درآمد را در میان کارکنان بخش کنترل هوایی در اروپا دارند که سالانه 300 هزار یورو است. گویی که همیشه باید کارگران حقوق بخور و نمیر داشته باشند و هشت شان گرو نه شان باشد و اگر قشری از طبقه کارگر به هر دلیلی توان این را پیدا کرده باشد که بتواند سهمی بیشتری از ارزش اضافی ای را که طبقه اش تولید کرده از کاسه سرمایه بیرون بکشد با تنفر کارگزاران سرمایه مواجه می شود. در اکثر این گزارش ها اصلاً نیامد که اینان در اعتراض به کاهش 40 درصدی دستمزدها اعتصاب کرده اند. گفته نشد که گردشگری هوایی 10 درصد درآمد ناخالص ملی اسپانیا را تشکیل می دهد که طبق داده های جدید درآمد ناخالص ملی برای سال 2010 برابر با 1.052.243 میلیون یورو است* و اسپانیا بین 27 کشور اتحادیه اروپا در پنجمین مکان بعد از آلمان، فرانسه، انگلیس و ایتالیا قرار داد.

با این مقدمه چینی ها و ایجاد نگاه منفی از آن ها در جامعه، نخست وزیر سوسیال رفرمیست اسپانیا خوزه لوئیس زاپاترو وضعیت اضطرار اعلام می کند و فضای هوایی اسپانیا را تحت کنترل نیروهای نظامی قرار می دهد. چیزی که بعد از کنار رفتن دیکتاتور فرانکو در سال 1977 تا کنون سابقه نداشته است. امری که واقعیت دموکراسی بورژوایی را نشان می دهد. حتی حرفی از میانجیگری بین کار و سرمایه که معمولاً در این مواقع انجام می گیرد در میان نیست. با شدت گیری فشار، اعتصابیون روز ششم دسامبر به کار برمی گردند اما خط و نشان کشیدن سرمایه ادامه پیدا می کند و اعلام می شود که اولاً کنترل هوایی تا 15 روز بعد اعتصاب باز هم در دست نیروهای نظامی خواهد بود تا در فاصله تعطیلات کریسمس که پرترافیک ترین فصل است اعتصابی صورت نگیرد در غیر آن اعتصابیون به عواقب بسیار بدی تهدید می شوند. اداره فرودگاه اعلام می کند که می خواهد 450 روش انضباطی را بکار گیرد و هم چنین علیه اعتصابیون به دادستان عمومی اسپانیا شکایت خواهند کرد که سوای شکایت هزارها مسافر برای پرداخت غرامت است.

*

<http://www.economic-growth.eu/Seiten/AktuelleDaten/Daten2010.html>

اعتصابات کارگری در اسپانیا، 2009

با آغاز بحران سرمایه داری، کارفرمایان کارگران را زیر فشار شدید برای کاهش ساعات کار، کاهش دستمزد، حذف امتیازاتی از قبیل عیدی و یک ماه حقوق برای ایام مرخصی گذاشته اند. این روند در سراسر اسپانیا نیز به کار گرفته شده است. کارگران در مقابل این فشار به عمل جمعی پرداختند و آن را با اعتصاب چه در محل کار و چه به صورت اعتصاب عمومی پاسخ دادند. کارگران در مقابل کاهش دستمزد، افزایش آن را درخواست کردند. نگاهی کوتاه به روند این حرکت در سه ماه اخیر می اندازیم.

در 23 آوریل 2009 کارگران کارخانه خودروسازی فولکس واگن در ناوارا یک اعتصاب سه ساعته را برای هر شیفت کاری سازمان دادند و دلیل آن را سطح بالای اضافه کاری و شرایط وخیم کار اعلام کردند. این اعتصاب سه شبته باعث کاهش 40٪ تولید روزانه به میزان 150 خودرو شد. در این کارگاه از 600 کارگر شاغل 500 نفر در اعتصاب شرکت کردند.

در این ماه در بندر لاس پالما کارگران بندر دست به اعتصاب زدند. کارفرمای شرکت سستینا به نمایندگان کارگران التیماتوم داد که حد اکثر یک هفته وقت برای پذیرش پیشنهاد وی برای کاهش دستمزدها دارند، در غیر این صورت قرارداد کار لغو و کارگران بیکار خواهند شد. کارفرما خواهان بیش از 20٪ کاهش دستمزدهاست و این کار را تنها امکان برای ادامه کار کارگران اعلام کرده بود. پلیس مثل همیشه به وظیفه اش عمل کرد و کارگران اعتصابی را مورد حمله قرار داد.

در اول ماه مه ده ها هزار نفر در شهرهای مختلف در اعتراض به بحران و پیامدهای آن در تظاهرات و راه پیمایی شرکت کردند. در مادرید 60.000 ، در بارسلون 40.000 و در سایر شهرها نیز ده ها هزار نفر در این

مراسم حضور یافتند. بعد از اول ماه مه اعتراض ها همچنان ادامه دارد. قابل ذکر است که اسپانیا بالاترین میزان بیکاری را در اتحادیه اروپا دارد که برابر با 18/1٪ است.

از اوائل ماه مه جنبش اعتراضی در شکل اعتصاب ابتدا در کارگاه های کوچک و متوسط صنایع فلزی آغاز شد. کارگران نمایندگانی را برای کسب حمایت سایر کارگران به صنایع بزرگ تر منطقه چون کارخانه خودروسازی سیتروئن و کارگاه های کشتی سازی گسیل داشتند که ورود آن ها به این کارخانه ها با عکس العمل شدید پلیس محافظ کارخانه مواجه شد. وقتی رسانه های وابسته به سرمایه، با سکوت خبری سعی در منزوی کردن کارگران کردند کارگران اجتماعات خود را به معابر عمومی و خیابان های مهم شهر منتقل کردند.

در 8 ماه مه کارگران منطقه گالیسین در ترمینال مرکزی قطار شهر اجتماع کردند. پلیس به این بهانه که مجمع خیابانی کارگران سبب بسته شدن راه عبور و مرور می شود به آن ها حمله کرد. اما مردم از کارگران حمایت کردند. در این منطقه کارفرمایان اعلام کردند که به خاطر شرایط بحران هیچ مذاکره ای را درمورد تعرفه مزدی نخواهند پذیرفت و به این طریق اتحادیه ها را که احزاب تعرفه ای نام دارند نیز خلع سلاح کرده اند. در این منطقه دستمزدها با وجود تورم و گرانی لحام گسیخته یا منجمد باقی مانده یا با کاهش ساعات کار توسط کارفرما- به دلیل اضافه تولید ناشی از سه شیفت کاری و کار در روزهای تعطیل و استفاده از تکنولوژی پیشرفته با بارآوری کار سرسام آور که علاوه بر افزایش تولید بیش از نیاز بازار، سبب تحلیل جسمانی زودرس کارگران نیز می شود - کاهش خواهد یافت و هم چنین بقای مشاغل کارگران در پرده ابهام قرار دارد. در هفته جاری 10 هزار کارگر تصمیم گرفتند منجمع عمومی خود را در سطح شهر و با حضور مردم تشکیل دهند. آن ها به سه دسته تقسیم شدند و هر گروه در یک نقطه مهم شهر مجمع خود را برگزار کردند.

کارگران فلزکار Vigo - که خواهان افزایش دستمزد هستند و کارفرما تنها با درصد ناچیزی از آن توافق کرده - در سوم و چهارم ژوئن اقدام به اعتصاب کردند و در جلو در کارخانه باریکاد بستند تا هم نظر دیگران را به خود جلب کنند و هم حفاظی برای خود در برابر حمله پلیس ایجاد نمایند. پلیس که برای حفاظت از منافع سرمایه همیشه در تقابل با توده های کارگر در اشکال مختلفش از شاغل و بیکار قرار دارد- گرچه حقوق و مزایایش با مالیات بر درآمد همین کارگران پرداخت می شود- به کارگران حمله کرد. در روز اول 8 کارگر زخمی شدند و در روز دوم نیز درگیری شدید بود.

در ایالت باسک نیز چون سایر نقاط اسپانیا اعتراض و اعتصاب جریان دارد. در اعتصاب عمومی 21 مه دو اتحادیه بزرگ CCOO و UGT شرکت نکردند. در 4 ژوئن نیز با حمله پلیس به کارگران اعتصابی 30 کارگر و تعدادی پلیس زخمی شدند و دولت محلی به دلیل وخامت اوضاع خود را از میانجیگری بین کارگران و کارفرما کنار کشید. 2009

ایتالیا

تراژدی کارگران فیات

13 و 14 ژانویه بیش از 5000 کارگر فیات تورین، که بزرگترین کارخانه فیات است به قرار داد جدید دستجمعی کار که حاصل مذاکرات اتحادیه های شان با کارفرما است با 54% رای مثبت پاسخ دادند. روز 19 سپتامبر سرگیو مارچیونی کارفرمای فیات ایتالیا اعلام کرد که یک طرح 20 میلیاردی برای افزایش تولید خودرو از 650 هزار به 1 میلیون و 400 هزار اتومبیل در سال دارد. وی می خواهد مخارج سرمایه گذاری را از کیسه کارگران حواله کند و اضافه ارزش های فعلی را که تصاحب می کند کافی نمی داند. طبق این طرح جدید فیات می خواهد با همکاری با کرایسلر که با بحران آغاز شده در سال 2008 تحت حمایت مالی دولت اوباما قرار گرفت یک مدل جدید جیب تولید کند و تولید خودروی آلفا رومئو را نیز به دو برابر برساند. به همین دلیل فیات در هفته اول ژانویه سهم خود را در بورس کرایسلر از 20 به 25% رساند و سرمایه گذاری در تورین را اعلام کرد. وی گفت اگر بیش از 51% کارگران به قرارداد جدید کار رای منفی بدهند خط تولید را به کرایسلر آمریکا منتقل خواهد کرد. وی در صحبت خود از اتحادیه متال آمریکا که می فهمد کار اعضایش به موفقیت کمپانی بستگی دارد و به همین سبب با کاهش تا 50 درصدی دستمزدها و دست اندازی به حقوق بازنشستگی کارگران رضایت داد، قهرمانی کرد!! وی در ادامه ی تهدید کارگران گفت: تنها کسانی که با قرار داد جدید موافق اند می توانند نماینده کارگران باشند. کار مدیریت فیات و قاطعیت اش در تشدید

استثمار و تحديد حقوق کارگران، مورد حمایت کارفرمایان دیگر قرار گرفت. اتحادیه ها طبق معمول از کارگران حمایتی نکردند و برای امضای قرار داد کرنش کردند و گفتند اگر اکثریت با قرارداد موافق باشد ما حرفی نداریم و می دانند که این اکثریت را آن ها با سیاست های خود مرعوب می کنند و با عمده کردن خطر از دست شغل آن ها را به انفعال می کشانند. قرارداد جدید ساعات کار را افزایش می دهد. گرچه طبق قانون کار ساعات رسمی کار 40 ساعت در هفته است. با پذیرش قابل انعطاف شدن کار (flexibility)، کارگران به 120 ساعت اضافه کاری در سال فراخوانده شده اند که می شود حدود 660 هزار ساعت برای کل کارگران تورین و اگر برای کل فیات با 22000 کارگر رسمیت یابد می شود 640.000.2 ساعت به نفع کارفرما که برابر با 66000 هفته کار یک کارگر یا کار یک سال 1535 کارگر است. یعنی این قرار داد امکان کار یا جای کار برای 1535 کارگر جدید را تنها با این اضافه کاری خط می زند. علاوه براین طبق این قرارداد کارگران به جای انجام 10 شیفت کاری هفتگی جاری، 18 شیفت هفتگی خواهند داشت، که شامل سه شیفت در روز از 6 صبح دو شنبه تا 6 صبح یکشنبه بعد است و کارگران باقیمانده ساعات یکشنبه را آزاد خواهند بود و به جای تعطیلات آخر هفته دو روزه شنبه و یکشنبه دیگر شنبه به عنوان یک روز کار عادی محسوب می شود و برای کار در این روز امتیازی داده نمی شود. در مقابل از هر دوهفته یکبار دو روز تعطیل صحبت در میان است یعنی دزدیدن دو روز آزاد کارگران. هم چنین ساعات استراحت بین کار، که فعلا برابر با سه ده دقیقه است به دو ده دقیقه کاهش می یابد و یک ساعت برای خوردن غذا حذف می شود و کارگران بعد از پایان شیفت کاری غذا خواهند خورد. استفاده از روزهای تعطیل کار برای بیماری محدود می شود و در صورت استفاده از آن حقوق دریافتی کاهش می یابد و در پرداخت حقوق بازنشستگی تأثیر می گذارد. در کنار این کاهش ها اعتصاب محدود و ممنوع می شود.

می گویند سالی که نکوست از بهارش (شروعش) پیداست. کارگران فیات سال جدید را با سرخوردگی آغاز کردند. مذاکرات 5 اتحادیه فیات با کارفرما که از ماه دسامبر شروع شده بود روز 13 و 14 ژانویه با امضای قرار داد جدید دسته جمعی کار، توسط روسای چهار اتحادیه به پایان رسید. تنها اتحادیه فیوم Fiom که جزو اتحادیه های چپ اروپاست با اعلام این که این قرار داد یک اخاذی ناب است و خطر این وجود دارد که این قرار داد به صورت الگوی قراردادهای جمعی کار در صنعت اتومبیل سازی ایتالیا در

آید از امضای قرارداد خود داری کرد. فیوم می گوید حاضر است با کارفرما مذاکره کند اما نه به قیمت قربانی کردن حقوق کارگران و محدود کردن حق اعتصاب در کارخانه. چهار اتحادیه دیگر متال Fismic, Fim, Uilm, Uglm با عمده کردن خطر از دست رفتن مشاغل و ریسک انتقال خط تولید به جای دیگر، قرار دادی را که تنها و تنها حق و حقوق کارفرما را در مد نظر دارد امضا کردند. آن ها می گویند الگوی ما برای کار، اتحادیه های آلمان هستند! که 5 سال قبل با چشم پوشی کردن از بخشی از دستمزد یعنی با قبول کاهش ساعات کار به 4 روز در هفته همراه با کاهش دستمزد و قبول کاری که نوع و زمانش منطبق با خواست کارفرما است مشاغل را حفظ کردند. رئیس اتحادیه فیسمیک روبرت دی مالو موقع امضای قرار داد افاضه می کند که این امضا نشان می دهد که دونوع اتحادیه وجود دارد یکی که سنگ می اندازد و اعتصاب بپا می کند و یکی که برای حقوق کارگران مذاکره می کند و قرارداد امضا می کند.

در تابستان گذشته شبیه چنین قراردادی در کارخانه ی د- آرکو نزدیک ناپل بسته شد. در آن زمان اتحادیه ها اعلام کردند که چنین قراردادی یک استثنا است و برای جلوگیری از انتقال تولید خودرو پاندا به لهستان انجام می گیرد و با این تمهیدات توانستند رای 62 در صد کارگران را بدست آورند و خواست کارفرما و رضایت خود با آن را با رای کارگران مدلل سازند. اما اکنون این استثنا دارد به قاعده تبدیل می شود و امکان جایگزینی با قرارداد ملی که حاصل مبارزات کارگران فیات در دهه 1970 است را دارد. قرارداد جدید بسیاری از دستاوردهای قرارداد قبلی را با اضافه کاری بالا، منع اعتصاب و مواد دیگرش نقض می کند. فیات در ایتالیا، لهستان، برزیل و ایالات متحده دارای کارگاه های تولیدی با 22000 نیروی کار شاغل است. کارگران فیات می توانستند به جای امضای چنین قرارداد نکبت باری با اتحاد بین المللی در سه قاره ی جهان در مقابل خواست کارفرما بایستند. اتحادیه ها را که کاری جز پاشیدن تخم یاس و همکاری طبقاتی ندارند از دست درازی به سرنوشت خود باز دارند و از آن ها خلع ید کنند و برای تشکل واقعی کارگری که منافع کوتاه مدت کارگران را در ارتباط با منافع دراز مدت ضد سرمایه داری شان در مد نظر داشته باشد مبارزه جو وارد مقابله با خواسته های کارفرما شوند و از اتحاد خود و از همبستگی طبقاتی و بین المللی عملی سایر کارگران نیرو بگیرند. ژانویه 2011

منبع :

Lib.com,
Junge welt

هرکس به تنهایی می میرد، اما گاه مرگ یکی مرگ همه است؛ فیات

2010

گاه بسته شدن یک کارخانه یا یک کارگاه در یک کشور یک شکست تاریخی برای کل جنبش کارگری است. در این صورت، از دست رفتن یکی به معنی از دست رفتن همه است.*

15 سال تمام فیات در آرامش زیست. مبارزه طبقاتی تعطیل بود و اتحادیه ها رتق و فتق امور را به دست داشتند: مذاکره می کردند. به توافق می رسیدند. قرارداد امضا می کردند و به اطلاع کارگران می رساندند که به خوشی و سلامتی اندک درصدی اضافه حقوق دریافت خواهند کرد. این آرامش مرگبار تا زمستان 2009 ادامه داشت. 22 نوامبر سرگیو مارچیونه رئیس کنسرن فیات، که مرکز اصلی آن در شهر تورین ایتالیا قرار دارد، اعلام کرد که به دلیل بحران در صنعت اتومبیل سازی کارگاه هایی از فیات در 6 شهر ایتالیا بسته خواهد شد تا کنسرن بتواند 400 میلیون یورو صرفه جویی کند و نجات یابد. قرعه اول به نام سیسیل افتاد. او گفت تولید ما در شش شهر ایتالیا به اندازه تولید ما در یک شهر برزیل است، دیگر نمی شود این گونه بی منطق عمل کرد. وی طرح بستن کارخانه ها را برای سال 2010 ارائه داد. درست یک ماه بعد وی اعلام کرد که می خواهد در طی دو سال آینده 8 میلیارد یورو در ایتالیا سرمایه گذاری کند تا بارآوری کار بالا برود اما این کار شروطی دارد. همزمان با این گفتار کارگران فیات برای حفظ کار خود دست به تظاهرات زدند و شیرخفته بیدار شد. در ژانویه 2010 در کل کنسرن 80 هزار نفر علیه طرح تغییرات ساختاری اعلام شده به اعتصاب دست زدند. رئیس فیات اتحادیه های کارگری فیات را تهدید کرد که اگر با قرارداد جدید موافقت نکنند و اعتصاب را نخواستند کنسرن تولید اتومبیل مدرن پاندا را از ناپل به شهر Tychy در لهستان منتقل خواهد کرد و این را آخرین فرصت برای عمل نامید. او گفت: "با در این مورد به توافق می رسیم یا تولید منتقل می شود." شرایط جدید کار را نیز اعلام کرد. کارخانه

باید 24 ساعته کار کند، بنابراین کارگران باید در سه شیفت مختلف کار کنند. کار هفتگی بنا به نیاز بازار بین 4 تا 6 روز خواهد بود و آن را کنسرن اعلام خواهد کرد. زمان استراحت بین کار از 40 دقیقه به 30 دقیقه کاهش یابد. هر کارگری باید 80 ساعت اضافه کاری سالانه را تضمین کند. حرکت کارگران با کمک یک سیستم کامپیوتری محاسبه و کنترل خواهد شد و باید در این کارگاه 25 اتومبیل به تولید روزانه اضافه شود. و اتحادیه ها تضمین بدهند که اعتصابی رخ نخواهد داد! طبق موافقت نامه جدید در سه روز اول بیماری، پولی به کارگر پرداخت خواهد شد. حق اعتصاب مورد فشار قرار می گیرد. حق قرارداد جمعی کار مورد حمله واقع می شود. بلافاصله یک سخنگوی اتحادیه کارگران لهستان اعلام می کند که ما در وضعیتی قرار داریم که می توانیم تولید پاندا را در این جا تضمین کنیم!! گویی اخراج های توده ای و پاک سازی های سیاسی اکتبر 1980 بعد از 37 روز اعتصاب کارگران فیات تورین، علیه تغییرات ساختاری پیشنهادی رئیس وقت دوباره درپومیگیانو در جنوب ایتالیا در همان کارگاه سابق آلفا، نزدیک شهر ناپل که در آن 5200 نفر مشغول به کارند تکرار می شود. در این کارخانه شش اتحادیه کارگری فعال اند!! چهارتای آن یعنی اتحادیه مسیحی FIM-CISI، سندیکای کارگری UILM، اتحادیه زرد FISMIC و اتحادیه متمایل به نئوفاشیست ها CISNAL توافق خود را با قرارداد جدید کار اعلام کردند و کارگران و منافع آن ها را طبق معمول به نفع سرمایه، به کارفرما فروختند و به قرارداد جدید کار رای مثبت دادند. حمله جلوگیری کننده رد می شود و دو اتحادیه دیگر یعنی فیوم FIOM بزرگ ترین اتحادیه متال ایتالیا و اتحادیه چپ که در انتخابات قبلی 10٪ آرا را به دست آورده بود، به نوحه تحقیر آمیزی تسلیم می شوند. فیوم مدیریت کنسرن انتقاد کرد که این خواسته، قانون کار مصوبه 1970 را نقض می کند و کارگران را به یک اعتصاب 8 ساعته و نظردهی راجع به این خواسته ها فرا خواند. مدیریت اما می گوید که اگر اتحادیه ها چراغ سبز نشان دهند 700 میلیون دلار در این کارخانه سرمایه گذاری خواهیم کرد تا سالانه 250 هزار پاندا تولید شود و حجم کل تولید اتومبیل در فیات به 900 هزار در سال برسد. وی می گوید ما با آن هایی کار می کنیم که طرح ما را قبول کنند، یعنی در غیر این صورت کارگاه بسته خواهد شد. سپس با نامی جدید آغاز به کار خواهد کرد و تنها کارگرانی که قرارداد و شرایط جدید را قبول کنند پذیرفته خواهند شد.

این قصه دردناکی است که هرروزه در گوشه ای از جهان تکرار می شود. همه این مصیبت ها از ناتوانی ماست نه از قدرت سرمایه. کنسرن می خواهد به تغییرات ساختاری در مراکز تولید اقدام کند. طبق معمول تاوان همه تغییرات را که به معنای کاهش در مخارج و افزایش در سود است کارگران باید بپردازند. چگونه باید بپردازند؟ بخشی را با اخراج و بیکاری، چیزی که آن را با عقلایی کردن کار و کاهش مخارج تعریف می کنند. بخشی را با افزایش وحشتناک استثمار، چیزی که آن را با بالا بردن بارآوری کار تعبیر می کنند و کارگر مجبور می شود در حالی که با همان ساعات کار قبلی کار می کند کالای بیشتری را تولید کند که در این کارگاه روزانه 25 اتومبیل است که قیمت مدل های مختلف آن بین 9600 تا 18000 یورو است و اگر میانگین را 14000 بگیریم در این کارگاه روزانه کارگران 350000 یورو به سرمایه کنسرن علاوه بر مبالغ قبلی اضافه خواهند کرد، چیزی حدود 70 یورو به ازای هر کارگر بدون این که پیشیزی از این کار انجام یافته به جیب خودشان برگردد. تازه باید هفتگی بدون احتساب زمان استراحت 40 ساعت کار کنند. 40 ساعت کاری که حاصل مبارزات کارگران در بیش از صد سال قبل است و با توجه به بالا رفتن چشمگیر بارآوری کار قاعدتا می بایستی به حدود مثلا 30 ساعت یا کمتر می رسید. بخشی را با حذف سهم سرمایه در مخارج مربوط کارگران چون پول ایام بیماری یا درصد مربوط به بازنشستگی، عیدی سالانه و پول یک ماه مرخصی که قدم به قدم دارند کاهش می یابند یا حذف می شوند، تامین می کنند. در کنار این موارد موردی دردناک تر وجود دارد و آن حق قیمومیت اتحادیه هاست که دیر زمانی است در مناسبات سرمایه داری حل شده اند و در اصل گویی اتحادیه ها نفوذی سرمایه در میان کارگران اند. بخشی از آن ها بدون شرم وابسته اند که حساب شان سوا است. اما بخشی دیگر وقتی در میان کارگران اند سخنرانی های غرا می کنند و دن کیشوت وار به جنگ آسیاب های بادی می روند، اما وقتی با شرکای مذاکراتی خود نشست و برخاست می کنند، جلو پای سرمایه را آب و جارو می کنند تا غباری بردامش ننشیند و حق قیمومیت و ولی بودن خود را به بهای ارزان خیانت به منافع کارگران مهوور می کنند. این هم از ضعف طبقه کارگر است که منفعل می نشیند تا دیگری در هیأت روسا و وکلا و وزرا برایش جامه مناسب قلمتش بدوزند و حقا تا زمانی که این انفعال وجود دارد این جامه نیز برآورنده کارگران است. تعدد اتحادیه ها در این کارگاه بیانگر تشتت فکری بین کارگران است، از راست افراطی نئوفاشیستی تا چپ اتحادیه ای. باید دید چرا کارگر به فاشیسم و شبه فاشیسم گرایش پیدا می کند؟ چرا محافظه کار است و یا راست یا زرد و به بدترین

دشمنان طبقه کارگر دل می بندد و به دست خود دشمن را پرور می کند. این مساله در همه جا وجود دارد. فقط اسمش فرق می کند، مثلاً حزب الهی، انجمن اسلامی، بسیجی یا خانه کارگری و نام هایی با مفهوم مشابه در دیگر کشورها. چرا کارگران قدرت طبقاتی خود را ندیده می گیرند؟ چرا برای ایجاد سازمان سراسری خود که در آن خود همه کاره اند اقدام نمی کنند؟ چرا به جای سپردن کار به اتحادیه ها و روسای شان که در سر سودای دیگری دارند شوراهای کارگری خود را تشکیل نمی دهند تا بتوانند در شرایط حاضر از منافع خود دفاع کنند و سرمایه را به چالش بکشند و راه را برای آینده ای که مالکیت ابزار تولید اجتماعی می شود و منافع آن به کل جامعه و توده های کارگر تعلق می گیرد آماده کنند؟ فیات در مجموع با بیش از 50 میلیارد یورو فروش سالانه بیش از 198 هزار نفر را در سراسر جهان استثمار می کند. که بخش اتومبیل فیات در ایتالیا بیش از 80 هزار نفر کارگر دارد. تورین مرکز اصلی کنسرن، تاریخ افتخارآمیز مبارزه طبقه کارگر ایتالیا را در خود دارد. شوراهای تورین آلترناتیو انقلابی اتحادیه ها بود، که گرامشی آن ها را "جزء لاینفک جامعه سرمایه داری" می نامید. می رفت که شوراهای تورین بنیانی نوین و موفق در مقابل چشم طبقه کارگر جهانی قرار دهد که "تجسم وحدت طبقه کارگر" باشد و به توده های کارگر شکلی از اداره امور و پیوستگی درونی را ارائه بدهد که برای سازمان کل جامعه به کار رود. تورین مبارزه طبقاتی را جامعه عمل پوشانده بود و برای شکل نوین زندگی و مالکیت مبارزه می کرد. تورین خاطرات مبارزات دهه 1960 را با خود دارد. نگاهی به یکی از این مبارزات می اندازیم.

سپتامبر 69 بود. 30 هزار کارگر فیات تورین به عنوان استفاده از مهم ترین حربه کارگری از 2 تا 6 سپتامبر دست به اعتصاب زدند. 8 هزار کارگر در سالن 32 و 33 ساختمان اصلی به مدت 4 روز تمام تولید روزانه 6500 اتومبیل را متوقف ساختند. حرکتی آگاهانه با شناخت منافع سرمایه و ضربه به آن. ابتدا مطالباتی را از موافقت نامه 26 و 27 ژوئیه 69 را که اجرا نشده بود اعلام کردند. سریعاً مطالباتی بر علیه سرمایه و رویزیونیسم حاکم در جنبش کارگری به آن اضافه شد. اتحادیه ها که با اعتصاب مخالف بودند و همراه سرمایه هدف مبارزه قرار گرفته بودند، سعی در ایجاد فشار علیه کارگران اعتصابی کردند. آن ها بعد از دو روز اعتصاب برای اقدامات جلوگیری کننده، با هم نشستنی ترتیب دادند و اعلام کردند که اعتصاب محدود می شود به دو اعتصاب دو ساعته در دو شیفت. اما تصمیم آن ها نوشته روی یخ بود و تنها توانستند 6٪ کارگران را از جمع جدا کنند. در کل کنسرن هنوز 103 هزار نفر در مقابل این 6000 نفر در اعتصاب بودند. کارفرما

با ممنوعیت ورود 6700 کارگر این دو سالن به کارخانه سرعیا عکس العمل نشان داد. بعد از 4 روز اعتصاب تعداد کارگران اخراج شده به 27500 نفر رسید. اعتصاب کارگران تورین کل حکومت را زیر سؤال برد و کشور در تلاطم قرار گرفت. حکومت با رهبران اتحادیه ها برای چاره جویی تماس گرفت. در مقابل سه کارخانه در سه شهر دیگر به اعتصاب حمایتی اقدام کردند. اعتصاب به سرعت به کارگاه های مختلف فیات گسترش یافت. اواخر ماه مه 1970 اتحادیه ها بیشترین سعی خود را برای پایان دادن به اعتصاب به کار بردند اما موفق به مهار آن نشدند. کارگران آگاه و فعال کارخانه های پیزا، تورین و ترینت با هم و با کارگران ارتباطات بینابین را بیشتر و تنگ تر کردند و زمانی که اتحادیه ها نتیجه مذاکرات خود با دولت و کارفرما برای خاتمه اعتصاب را اعلام کردند، آن ها با وجود موافقت بعضی از کارگاه ها با پایان اعتصابات گفتند ما کارگران به اعتصاب ادامه خواهیم داد. کارگران جوان سایر شهرها و کارگران فولکس واگن آلمان از آن ها اعلام حمایت کردند. اتحادیه ها مجبور به عقب نشینی شدند و اعلام کردند که تغییراتی در جهت بهتر کردن موافقت نامه ارائه خواهند کرد، اما کارگران به آن رضایت ندادند. اتحادیه ها فکر کردند شاید با اعلام یک اعتصاب 24 ساعته در سوم ژوئیه بتوانند دوباره نظر کارگران را جلب کنند. کارگران با خانواده های خود یعنی با هزاران زن و کودک در راه پیمایی شرکت کردند. حمله پلیس و درگیری متقابل تا صبح روز 4 ژوئیه ادامه داشت. سپس بخش کارگران جدا از اتحادیه خواسته های خود را تنظیم کرده و ارائه دادند:

کارگران خود تصمیم می گیرند که چه و چه مقدار می خواهند افزایش حقوق پایه برای همه به طور مساوی
به جای پرداخت های امتیازی باید افزایش حقوق به حقوق پایه باشد
40 ساعت کار در هفته بدون کاهش یک لیر از دستمزدها
لغو اضافه کاری ها

لغو طبقه بندی مشاغل و لغو فوری پایین ترین گروه طبقه بندی شغلی
برخورداری یکسان کارگران و کارمندان از همه خدمات اجتماعی.
اما اکنون بعد از 40 سال می بینیم که شرایط کار و مبارزاتی کارگران بدتر شده است. به جای حمایت کارگری، رقابت کارگری تشدید شده است و کارگران به جان هم افتاده اند. امروزه کارگران اروپا کارگران کشورهای اروپای شرقی و کشورهای در حال رشد را به جای رفیق، رقیب خود می بینند. مساله برای آن کشورها هم همین طور است، زیرا سرمایه دائم برای کسب ارزش اضافی بیشتر نقل مکان می کند و تولید از یک کشور به کشور

دیگر منتقل می شود و بورژوازی از این مساله برای ایجاد تفرقه استفاده می کند. هنوز در محل های کار، تقسیمات بر مبنای گروه شغلی و تخصص وجود دارد و کارگران را با هم دشمن می کند. راه درازی برای غلبه بر این همه نابسانمائی وجود دارد. اما راه با وجود همه موانع باز است. باید موانع را برداشت. باید خود را برای مبارزه با سرمایه و مناسبات حاکم سازماندهی شورایی کرد. این بار نیز کارگران مبارزه را باختند، اما زنده باد مبارزه.

ژوئن 2010

* فروم اتحادیه ای هانوفر
منبع: LabourNet Germany و منابع دیگر

اعتصاب در کارخانه خودروسازی فیات ایتالیا؛ 2009

کنسرن خودروسازی فیات در معرض یک سلسله تغییرات جدی قرار دارد. رئیس فیات و خانواده ای که سهام دار اصلی آن است قصد خرید کرایسلر و تبدیل فیات به یک " کنسرن جهانی" را در سر دارند، تا بتوانند در بازار خودرو جهان در زمره تصمیم گیران اصلی درآیند. برای این منظور آن ها برای خرید اپل نیز اقدام کرده بودند که با مخالفت آلمان مواجه شدند. این که آیا فیات به این کار موفق می شود یا نه روشن نیست. اما چیزی که روشن است سرنوشت کارگران فیات در ایتالیا است. با این تغییرات بسیاری از کارگاه های موجود فیات در ایتالیا بسته خواهند شد، که در راس آن ها کارخانه های خودروسازی در ترمینی سیسیل و CHN در ایمولا قرار دارد. درد آور است که به هر حال در نظام سرمایه داری، چه پیشرفته چه ناپیشرفته کارگران و خانواده های شان قربانیان تغییرات اند، خواه سود بالا باشد و کارخانه قصد گسترش داشته باشد، مثل مورد فوق، و یا اعلام ضرر و زیان کنند، مثل صدها کارخانه ظاهرا ورشکسته در سال گذشته.

روزنامه لیبراسیون در 16 ژوئیه مصاحبه ای با رئیس اتحادیه متال در مورد اعتصاب کارگری در مهم ترین کارخانه فیات در کارگاه SATA در Melfi انجام داده است. هم چنین روزنامه دیگر چپ ایتالیا بنام ال-مانیفستو گزارشی را از چهارمین روز اعتصاب با عنوان " فیات بخود می

بالد، اعتصاب ادامه خواهد داشت" درج کرده است. در این گزارش آمده است که روسای کنسرن از موضع بالا می کوشند، قرارداد امضا شده خود را زیرپا بگذارند و همه امتیازات کارگران را نادیده بگیرند. این قرار داد در سال 2006 به امضا رسید و طبق آن کارگران سالانه 1100 یورو از سود حاصله سهم داشتند که در مطالبات امسال اتحادیه به 2100 یورو ارتقا یافته است. اما کارفرما امسال در حالی که کنسرن سود کلانی از استثمار کارگران و اضافه تولید ناشی از بالا رفتن شدت استثمار کسب کرده، از پرداخت آن سرباز زده و هم از پرداخت مزایای دیگر کارگری نیز خودداری می کند. وقتی به سر تا پای این امتیازات که اتحادیه ها به خاطر آن بخود می بالند نگاه می کنیم می بینیم چیزی نیست جز بخش بسیار ناچیزی از اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران که به نام سود به کیسه سرمایه دار سرازیر می شود. و سهم کارگر از اضافه تولید یا سود ویژه نیز چیزی نیست جز بخش باز کوچک تری از این سود که ناشی از بالا رفتن شدت استثمار و فریب کارگران برای کار بازهم بیشتر در طول روزکار و اضافه کاری و کار در تعطیلات است. مبارزه کارگران در کوتاه مدت باید برای دستیابی به دستمزدی باشد که زندگی آن ها و خانواده هایشان را تامین کند و نیازی به اضافه کاری و کار در روزهای تعطیل نداشته باشند و این دستمزد تنها درصد کوچکی از ارزش کار تولید شده توسط آنان را شامل خواهد بود. به همین سبب هدف اصلی مبارزات طبقه کارگر باید امحای مناسباتی باشد که حاصل کارشان را که باید برای خود و خانواده هایشان و برای بهبود جامعه صرف شود، به سرمایه سرمایه داران تقدیم می کند و امکان استثمار بعدی آن ها و سایر کارگران را فراهم می آورد.

به گزارش برمی گردیم. بنا به دلایل بالا از اول ژوئیه 2009 کارگران در همه شیفت ها دست به اعتصاب زدند و در محوطه کارخانه به تظاهرات پرداختند. جمع کثیری از کارگران در اعتصاب و تظاهرات شرکت کردند. در مقابل عمل کارگران، کارفرما دست به حمله مقابل زد و اعلام کرد که این تعطیل کار را به حساب تعطیلات و مرخصی کارگران خواهد نوشت، در نتیجه در ماه اوت تعطیلی نخواهد بود. یک دلیل موضع بالای کارفرما ضعف جنبش کارگری و تشتت در آن است. اولاً کارگران خود مستقماً در تصمیم گیری ها دخالت ندارند و ریش و قیچی به اتحادیه سپرده شده است. دوماً در درون اتحادیه و بین اتحادیه ها نیز انسجام وجود ندارد در این مورد خاص تنها دو اتحادیه FIOM و FAIIMS با هم حرکت می کنند و بقیه در این مبارزه شرکت ندارند و سعی دارند همین مبارزه حداقل را نیز کمرنگ و محو کنند و کارگران را با دستمزدی ناچیزتر راضی نگه دارند. از جمله آن

ها می توان از اتحادیه مسیحی CISL و اتحادیه وابسته به برلوسکونی UIL نام برد. اما فعالیت های آن ها سبب ناراضی تر شدن کارگران شده است. آن ها 8 ژوئیه اعلام گردهمایی کردند اما در آن به کارگران اجازه صحبت و بحث روی مسائل ندادند. کارگران نیز پلاتفرم از قبل تهیه شده آن ها را تایید نکردند. همین به پیوستن کارگران به اعتصاب کمک کرده است. بین کارگران اعتصابی فضای خوبی برای ادامه اعتصاب وجود دارد و انتظار می رود که کارگرانی که در اعتصاب شرکت نکرده اند تدریجا به اعتصاب بپیوندند.

"دزد آینده *Future Thief* " 2010

14 دسامبر نخست وزیر راست گرای ایتالیا مالک شبکه های تلویزیونی که به دلایل فساد مالی به دادگاه کشانده شده بود و بدلیل فساد اخلاقی و ارتباط جنسی با دختران بسیار جوان با وجود داشتن همسر خبرساز شده بود و حتی باراک اوباما مانع دست دادن همسرش با او شده بود، با یک اکثریت ناچیز 314 رای در برابر 311 از پارلمان ایتالیا رای اعتماد گرفت. این رای اعتماد در مجلس مورد تردید واقع شد و او را به خرید آرای بعضی از نمایندگان متهم کردند. با این رای اعتماد قرار است طرح رفرم آموزشی که در سال 2008 توسط استلا گلمینی مطرح شد، روز سه شنبه 20 دسامبر در پارلمان مورد بحث و تصمیم گیری قرار گیرد. این طرح از زمان ارائه اش و از آن زمان تا به حال همواره مورد اعتراض دانشجویان و دانش آموزان همه شهرهای ایالتی قرار گرفته است.

با این طرح تغییرات بسیاری در امر آموزش در نظر گرفته شده است. مدارس ابتدایی، چون سابق یک معلم برای هرکلاس خواهد داشت و وی همه درس ها را تدریس خواهد کرد. در حالی که فعلا معلم های مختلف با تخصص های مختلف با شاگردان هرکلاس کار می کنند. بدین طریق 87400 محل کار معلمی اضافه خواهد بود یعنی این تعداد معلم شغل خود را از دست خواهند داد. معلمان مجبور خواهند بود هفتگی 24 ساعت کار کنند و دیگر امکان کار نیمه وقت که به دلایل مختلف از جمله داشتن بچه

کوچک و یا بیماری انجام می گیرد وجود نخواهد داشت. در کنار معلمان 44500 مشاغل کمک آموزشی نیز حذف خواهد شد. برای کاهش هزینه، کتاب ها بصورت دیجیتالی در خواهد آمد. دوباره معدل دبیرستان برای دستیابی به آموزش عالی تعیین کننده خواهد شد و بسیاری را از امکان ارتقا آموزشی محروم خواهد کرد.

در رابطه با دانشگاه های دولتی میلیاردها یورو کمک دولتی کاهش خواهد یافت. هم چنین تعداد مشاغل آموزشی 20% کاهش خواهد یافت به نحوی که در مقابل هر پنج استادی که بازنشسته می شوند تنها یک نفر به جایشان استخدام خواهد شد. سعی خواهد شد تدریجا دانشگاه ها به بخش خصوصی واگذار شوند. با این قانون اگر تصویب شود تا سال 2013 دولت در مجموع بیش از 15 و نیم میلیارد یورو صرفه جویی خواهد کرد به جای این که این صرفه جویی را با کاهش هزینه های نظامی و هزینه روز افزون پلیس و نیروهای امنیتی انجام دهد.

بعد از اعلام رای اعتماد به دولت برلوز کنی، تظاهرات و اعتراضات مردمی بلافاصله صبح زود آغاز شد و تا بعد از ظهر ادامه داشت. در رم 100.000 نفر به خیابان آمدند. همه اقشار مردمی در آن حضور داشتند. کارگران صنعتی و خدماتی، بیکاران، دانشجویان، دانش آموزان، مراکز اجتماعی و گروه های مهاجر اما این بار چون تظاهرات قانونی نبود از هزاران پرچم اتحادیه ای خبری نبود. در میلان و رم به ویژه گویی جنگ چریکی شهری جریان داشت. معترضین جلوی پارلمان سعی کردند زنجیر دفاعی پلیس را پاره کنند و وارد ساختمان شوند. ساختمانی که به غلط خانه ملت نام گرفته اما دشمنان مردم در آن لانه کرده اند - خانه ای که اگر واقعا بمردم تعلق داشت باید درش بروی همه مردم باز می بود و بوسیله خود مردم کنترل می شد و نمایندگان واقعی آن ها که به طور مستقیم توسط خود آن ها انتخاب می شد به آنجا می آمدند؛ نه به عنوان شغلی چهار ساله با امتیازات بلکه شغلی مانند سایر مشاغل و برای انجام وظایفی که برای آن انتخاب شده اند، نه این که احزاب و یا گروه ها یا اقشار به کمک رسانه هایی که در اختیار دارند یا مراکز تصمیم گیری ای که در اختیار دارند، افکار عمومی را شکل دهند و آرای عمومی را به انحاء مختلف از فریب، خرید تا جعل و دروغ بنام خود کنند. چیزی که در سراسر دنیای سرمایه داری به شیوه های مختلف از به اصطلاح دموکراتیک تا سرکوب انجام می گیرد. تظاهرکنندگان در جلوی ساختمان پارلمان با خشونت بی حد پلیس مواجه شدند. شورش به مرکز شهر کشیده شد و عبور و مرور در کل منطقه مرکزی شهر قطع شد. بنا به گزارش ایندی مدیای ایتالیا 41 نفر دستگیر و 57 نفر مجروح شدند.

در میلان مردم معترض به مراکز مالی و بانک ها حمله کردند. دانشجویان ایتالیایی ساکن دیگر کشورهای اروپایی نیز در این روز جلوی سفارت ایتالیا به تظاهرات پرداختند. در شهر پیزا 33 نفر از دستگیر شدگان به جرایم مختلف از نوع جنایی تا حمله متهم شدند. 6 نفر به دلیل شرکت در شورش 17 نوامبر و 27 نفر بخاطر شرکت در تظاهرات عظیم 27 نوامبر یعنی زمانی که دانشجویان عبور و مرور را بستند و ساختمان اصلی راه آهن و فرودگاه را اشغال کردند. دانشجویان به تقلید از فیلم " دزد دوچرخه"، برولوز کنی را " دزد آینده" Future Thieves نامیده اند. اعتراضات ادامه دارد و باید دید چه پیش خواهد آمد. اگر اعتراضات حتی سبب تغییر دولت شود، اما راه حل نهایی برای مشکلات ناشی از سرمایه داری نخواهد بود، گرچه شاید یک گام به جلو باشد اگر برای مبارزه ی ضد سرمایه داری برنامه ریزی شود. 16 سپتامبر 2010

http://www.youtube.com/watch?v=0tPI55BN01A&feature=player_embedded

صدای پای فاشیسم!؛ 2008

در اعتراض به رفرم در قوانین آموزشی در سراسر ایتالیا اعتراضات گسترده انجام یافت. در بیش از 300 مورد تظاهرات و اعتراضات که از اول اکتبر آغاز گردیده و کماکان ادامه دارد میلیون ها نفر علیه حکومت ایتالیا به خیابان آمدند.

رفرم های سرمایه داری دیگر جز کاهش خدمات به توده های مردم معنای دیگری ندارد. وقتی صحبت از رفرم بهداشتی در میان باشد، به دنبالش گذاشتن بار دارو و درمان و مراقبت از افراد بیمار و هم چنین مسن بردوش مردم کارگر و زحمتکش می آید چنان که در سال های اخیر در کشورهای اروپایی اتفاق افتاد، کشورهایی که به عنوان نمونه های موفق سیستم سرمایه داری زمانی دولت های رفاه خود را به رخ می کشیدند.

این جا در ایتالیا گذشته از مفهوم ذکر شده رفرم، با خصلت دیگری مواجه هستیم که آن را از رفرم های دیگر متمایز می کند و ایتالیای موسولینی را بیدار می آورد. با این رفرم دانش آموزان و دانش جویان مهاجر از دانش آموزان و دانش جویانی که از دید آن ها ایتالیایی اصل هستند جدا خواهند شد و در مدارس جداگانه و کلاس های دانشگاهی جداگانه تحصیل خواهند کرد. مسلماً کارنامه ها و مدارک پایان تحصیلات آن ها نیز متفاوت خواهد بود و شاید آموزش های متفاوتی را نیز خواهند دید تا برای مشاغل خاصی که در شان ایتالیایی اصل نیست آماده شوند. صدای پای فاشیسم با این جدا سازی ها انعکاس بیشتری خواهد یافت زیرا فاشیسم نمی تواند هیچ گاه در سیستمی که بنیادش بر نابرابری است محو شود. این صدای پا را در همه ی جهان سرمایه کم و بیش می شنویم، در ایران با ندیده گرفتن حق کودکان افغانی برای تحصیل و گرفتن شناسنامه حتی زمانی که مادران ایرانی دارند. در ایالات متحده با غیر قانونی خواندن کارگران مهاجر و زندگی غیرقانونی آن ها که سبب تشدید استثمار برای آن ها توسط کارفرمایان می شود و در جاهای دیگر. سرمایه داری باز هم اگر لازم ببیند آن را به شیوه ای مدرن تر کاملاً بازتولید خواهد کرد و بحران های سرمایه داری این خطر را تشدید خواهد کرد.

رفرم های ارائه شده از طرف دولت ایتالیا در سطح مدارس به قرار زیر است

- جدایی دانش آموزان مهاجر از دانش آموزان ایتالیایی،
- جدائی خارجی ها در همه مراحل آموزشی،
- حذف 90 هزار شغل از مجموعه 750 هزار شغل آموزشی و 500.44 شغل اداری،
- حذف ساعات آموزش بعد از ظهر مدارس که برای کمک به انجام تکالیف برقرار بود یا به نگهداری و رسیدگی به امور کودکانی که والدین شان تمام وقت کار می کردند اختصاص داشت،
- در مقابل مدارس خصوصی تقویت خواهند شد تا جای مدارس عمومی را بگیرند و مخارج دولت را کم کنند. چنین رفرمی را ما در سیستم آموزش ایران تجربه کرده ایم به نحوی که اکنون 30 مدارس ایران را بخش خصوصی در اختیار دارد.

در رابطه با دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی رفرم بدین قرار است
 - کاهش 1.500 میلیون یورو از بودجه دانشگاهی طی 5 سال آینده تا سال 2013

- کاهش معلمان دانشگاهی به میزان 50٪ در میان مدت که این امر سبب خواهد شد که فعالیت های تحقیقاتی در دانشگاه ها یا پایین بیاید و یا غیرممکن شود،

- تغییر ساختار دانشگاه و تبدیل آن به کلاسه آ و کلاسه ب که در نتیجه این تقسیم بندی دسترسی اکثریت جوانان به دانشگاه ها به دلیل درآمد پایین غیرممکن خواهد شد.

- و ایجاد کلاس های جداگانه برای دانش جویانی که ایتالیای الاصل نیستند. در این جا نیز جمهوری اسلامی با ستاره دار کردن دانشجویان، با محروم کردن از تحصیل و تعلیق و کم کردن بودجه دانشگاه ها و عدم سرمایه گذاری در ایجاد آن با توجه به رشد جمعیت فارغ التحصیلان دبیرستانی و تبلیغ دانشگاه آزاد اسلامی بعنوان آلترناتیو، با بازنشسته کردن و اخراج استادان میدان مبارزه را خالی نگذاشته است. در آلمان نیز در 2006 قانونی به تصویب رسید که دانشجویان مجبور به پرداخت شهریه در هر ترم دانشگاهی شده اند و همین امر تعداد متقاضیان تحصیلات دانشگاهی را بسیار کاهش داده است.

مجموعه ی این رفرم ها باید سبب 8 میلیارد یورو صرفه جویی در بودجه دولت شود. در اعتراض به رفرم دانش جویان و معلمان از آغاز ماه اکتبر به اشغال دانشگاه ها و مدارس اقدام کردند. تنها در ناپل 60 مدرسه به اشغال در آمد و 20 دانشگاه نیز اشغال شد. تظاهرات در اکثر شهرهای بزرگ و کوچک و حتی روستاها انجام گرفت و از روز یکشنبه 26 اکتبر دانش آموزان دبستانی نیز با والدین خود به تظاهرات پیوستند. وسایل ارتباط جمعی رسمی تظاهرات را پوشش ندادند و تنها و گاه به نوشتن مقالاتی راجع به اوضاع اکتفا کردند اما شبکه ی اجتماعی اینترنتی خبرها را پوشش داد. کلاس های درس دانشگاهی به جای جدا شدن دانشجویان در رم، ناپل ، میلان ، بولوگونا، تورین، باری و دیگر شهرها در میادین اصلی شهر و خیابان های جلوی دانشگاهها تشکیل می شود و استادان به تدریس در کلاس هایی که برای همه آزاد است می پردازند. برلوز کنی رئیس دولت ایتالیا اعلام کرد که برای مقابله با اشغال، پلیس را به دانشگاه ها و مدارس و خیابان ها خواهد فرستاد. گفت حتی یک میلی متر نیز عقب نخواهد کشید. گفت چیزی که در دانشگاه ها رخ داده امری دموکراتیک نیست بلکه شورشی است علیه دانشجویانی که می خواهند درس شان را بخوانند- لایه این ها هم دانشجویان بسیجی ایتالیایی هستند-، گفت تظاهرات توسط چپ های افراطی هدایت می شود، اما وقتی دید که جنبش در حال رادیکال تر شدن است و از

محدوده ی آموزش فراتر می رود لحن عوض کرد و گفت این جا یک بد فهمی از گفته های من پیش آمده است.

در فستیوال جهانی فیلم در رم تظاهرکنندگان ساعات متمادی در مقابل پلیس که مانع ورود آن ها بود مقاومت کردند تا بالاخره موفق به ورود شدند و پلاکاردهای اعتراضی را بر فرش قرمز مخصوص اهدای جوایز در معرض فیلم برداری گذاشتند و به تمام دنیا مخابره کردند. روز شنبه 25 اکتبر 5. 2 میلیون نفر به راهپیمایی و تظاهرات خیابانی پرداختند. احزاب و اتحادیه های کارگری نیز مجبور به همراهی با مردم شدند و در این رابطه در 5 شنبه 30 اکتبر اعلام اعتصاب عمومی کردند.

اعتراضات ادامه دارد اما آن چه که غایب است نبود یک تحلیل درست ضد سرمایه داری از مساله است که بتواند ارتباط بین این رفرم ها و کل سیستم را برای توده های بپاخوخته روشن کند. در کلاس های خیابانی جوانه ی شکل دیگری از کار و زندگی را قلمه بزند. شوراهای تصمیم گیری را در مدارس و دانشگاه ها و همه ی مراکز کار و تولید و زندگی پیش بکشد. و نشان دهد که فاشیسم در بطن سرمایه داری لانه دارد نه در برلوزکنی و این یا آن دولت راست. سیاستی اگر برای منافع سرمایه لازم باشد احزاب با نام چپ نیز آن را پیش خواهند برد که نمونه های بسیاری از آن وجود دارد.

دوم نوامبر 2008

تداوم مبارزات دانشجویان ایتالیا

اعتراض به رفرم های آموزشی و نقش رهبران اتحادیه های کارگری

عصر 12 نوامبر حدود 1000 دانشجو با یک قطار شبانه از نقاط مختلف ایتالیا به قصد رم حرکت کردند. در 13 نوامبر آن ها خیابان های رم را بلوکه کردند و علیه رفرم های دولت برلوزکنی به تظاهرات پرداختند. عنوان تظاهرات و یکی از شعارهایش این بود " ما نمی خواهیم برای این بحران پول بپردازیم". دانشجویان به درستی مساله رفرم را با بحران ارتباط داده اند زیرا دولت های سرمایه داری به عنوان نماینده طبقه سرمایه دار، موظف به

حفظ منافع طبقه ی حاکم هستند و به همین سبب در بحران اخیر سرمایه که در اندک مدتی بنا به خصلت جهانی بودن سرمایه از آیالات متحده به دورترین نقاط دنیا سرایت کرد، بار بحران را بردوش توده های کارگر دنیا تقسیم کردند. هرکدام با حاتم بخشی، از بودجه ای که می بایست صرف امور مردم می شد و تا قبل از آن همه شان برای شانه خالی کردن ازین وظیفه اعلام می کردند که صندوق دولت خالی است و نمی شود کاری کرد، به کمک سرمایه شتافتند تا از شدت بحران بکاهند و بتوانند تدریجا آن را مهار کنند. و اکنون پیامدهای آن، خود را با کاهش تسهیلات نشان می دهد که عنوان غلط انداز رفرم را می گیرد و یکی از آن رفرم ها همین است که دولت ایتالیا با آن می خواهد از طریق مواد قانونی 133 و 169 برای تحصیل دانشجویان، برای تحقیقات و برای امکان دست یابی به آموزش آزاد و مجانی تضییقاتی ایجاد کند و آموزش سلسله مراتبی طبقاتی را، با مفهوم گزینشی ی " شایستگی" برقرار سازد، شیوه ای که انسان را بیاد گزینش نژاد برتر هیتلری می اندازد.

دانشگاه اسپینوزا که 4 دانشکده فیزیک، ادبیات، سیاست و زمین شناسی اش از 17 اکتبر در اشغال دانشجویان است و شیوه های ادامه کار این دانشکده ها را در گزارش قبلی توضیح داده ام، از فراخوان دهندگان اصلی تظاهرات است. علاوه بر دانشجویان دانش آموزان دبیرستان و حتی راهنمایی یعنی دانش آموزان 11 تا 14 ساله نیز به تظاهرات پیوستند. آنها می گویند که دستیابی به تحصیلات و نوع رشته انتخابی به علایق و نیازهای تحصیل کنندگان مربوط است نه به برنامه ها و قرارداد بین دولت و کمپانی های سرمایه داری.

تظاهر کنندگان با اسناد نشان می دهند، که چگونه دولت سرمایه داری در یک طرف برای نجات بانگ ها در بحران جاری، سرمایه گذاری می کند اما در طرف دیگر در این مورد خاص، با کاستن از بودجه ی آموزش و تحقیقات می خواهد صرفه جوئی کند!! در این روز دو اتحادیه بزرگ UGL (اتحادیه متحد ایتالیا) و CISL (اتحادیه خدمات بخش عمومی) نیز برای حمایت از دانشجویان با تظاهرات همراه شدند اما وقتی دانشجویان تصمیم گرفتند که روز 12 دسامبر را روز اعتصاب عمومی علیه سیاست های تضییقی دولت اعلام کنند CGIL (اتحادیه عمومی سراسری ایتالیا) اعلام کرد که از تظاهرات حمایت نمی کند. دلیل این تصمیم این است که برلوز کنی آن ها را برای شرکت در یک مذاکره محرمانه بین نخست وزیر و کنفدراسیون عمومی صنایع در 11 نوامبر دعوت کرده بود. روسای اتحادیه از آن چه که در آن نشست گذشت، با صداقتی که سرمایه از آن ها انتظار

داشت چیزی را افشا نکرده اند اما چون بنا به خصلت و وظیفه قانونی خود که همواره منتظر نشان دادن چراغ سبز مذاکره از طرف سرمایه داران و دولت سرمایه داری هستند می گویند، که می خواهند آزاده در بحث و گفتگو با وزیر آموزش که سیگنال مذاکره را نشان داده شرکت کنند. اما سایر اتحادیه ها در تلافی عدم دعوت از طرف برلوز کنی برای شرکت در مذاکره در تظاهرات شرکت می کنند!!

رهبران اتحادیه فکر می کنند که هرجنبش اجتماعی که به سمت رادیکال شدن و ضد سرمایه داری شدن پیش می رود و توانسته با توده های کارگر همراه شود، باید با سعی و کوشش آن ها عقیم شود و در محدوده ی شیوه های مورد پسند و قانونمند سرمایه باقی بماند. دانشجویان به دلیل این که دولت تهدید به استفاده از نیروهای انتظامی علیه تظاهر کنندگان نموده است تصمیم گرفته اند یک تظاهرات آمادگی برای تظاهرات اصلی 12 دسامبر را در 28 نوامبر انجام دهند تا بتوانند به برآورد نیرو بپردازند.

فرانسه

ترک در یخ سکوت اعتراضات عمومی در فرانسه

می خواهم خوش بینانه به مساله نگاه کنم و به خود بگویم دوران سکوت به پایان رسید و این ترک تعمیر بردار نیست. دیگر طبقه ی کارگر این وضع اسفبار را بر نخواهد تابید. دیگر خود سرنوشت خود را رقم خواهد زد. دیگر در مقابل سرمایه سر فرود نخواهد آورد، اما مگر واقعیات می گذارند این لحظات شیرین رویا باقی ادامه یابد.

اعتراضات اجتماعی در فرانسه بعد از سال ها سکوت توسط جوانان ودانشجویان از ماه فوریه آغاز شد. این اعتراضات لفظا توسط اتحادیه ها مورد حمایت قرار گرفت، اما عملا با آن همراهی نشد. در 9 مارس دولت سوسیال دموکرات اولاندو رفرم در قانون کار و حقوق کارگری را بسیار دیرتر از حزب برادر در آلمان(2004) آغاز کرد. در حقیقت سیاست های انقباضی، که بحث اش از آغاز قرن 21 و ظهور پیش درآمدهای بحران جدید سرمایه داری در آلمان آغاز شد و در سال 2004 در پارلمان آلمان، به تصویب رسید و اعلام عمومی شد. اتحادیه های کارگری آلمان با ترتیب تظاهرات سراسری 4 آپریل وظیفه خود را تمام شده حساب کردند و قانون بدون اعتراضات بزرگ بعدی به اجرا در آمد. بعد از آن آلمان که بزرگ ترین اقتصاد اتحادیه اروپا و تصمیم گیرنده اصلی پشت پرده در قوانین و مقررات آن است این سیاست را به سیاست اتحادیه اروپا تبدیل کرد و کشورهای دیگر ملزم به اجرای این رفرم ها اما نه به فوریت، بلکه در زمان مناسب شدند. فرانسه این فرصت را بعد از بمب گذاری های اخیر به دست آورد. قانون زمان اضطرار، آزادی های اساسی از جمله آزادی تجمع را محدود کرد. و چون تحت پوشش مبارزه با تروریسم و سوء استفاده از عواطف توده ها، با اعتراضات کارگری توده ای مواجه نشد، آن چه را دولت راست افراطی سابق جرات اجرایش را نیافت دولت سوسیال دموکرات به اجرا در آورد.

در رابطه با انجام اعتراضات اخیر فرانسه چهار اتحادیه ی بزرگ فرانسه یعنی UNSA, CFTC, CFDT, CGT ، در سوم مارس با هم به شور نشستند. تا با اعتراضاتی که آغاز شده بود همراه شوند و طبقه ی کارگر را علیه رفرم به طور سازمان یافته به میدان بیاورند.. ازین چهار اتحادیه،

CGT به دلیل ارتباط با آنارشیست ها و حزب کمونیست فرانسه، دارای پیشینه ی آنارشیستی، کمونیستی است. سپس در صندلی بین حزب کمونیست و حزب سوسیالیست فرانسه نشست. در سال 68 با رسیدن به توافق با دولت، مورد انتقاد نیروهای چپ قرار گرفت و در دهه 80 ارتباط خود را با حزب کمونیست قطع کرد و از دهه 90 به عنوان بزرگ ترین اتحادیه فرانسه گرایشات سوسیال دموکراتیک قانون گرا دارد. این اتحادیه مورد علاقه ایرانیان خارج کشور و داخل کشور فعال در مسائل کارگری با گرایش به سمت اتحادیه هاست. CFDT دومین اتحادیه بزرگ فرانسه است که با اتحادیه DGB آلمان که مادر اتحادیه هاست روابط نزدیک دارد. این اتحادیه در دهه 1960 و 1970 چپ ترین اتحادیه فرانسه بود اما تدریجا به جایگاه اصلی خود برگشت و با اقدامات نئولیبرالی سرمایه داری و حزب سوسیال دموکرات همراه شده است. UNSA اتحادیه ملی سندیکاهای مستقل خود را غیر سیاسی می نامد. CFTC کنفدراسیون فرانسوی کارگران مسیحی است.

9 صبح روز چهارشنبه 9 مارس دولت اولاندو رفرم در حقوق کار را تصویب کرد. در همین روز اعتصاب رانندگان قطار به طور موفق پیش رفت و اعلام شد که در ساعت 14 در میدان جمهوری تظاهراتی انجام خواهد یافت. مثل همیشه دانشجویان و جوانان بودند که جلوتر از بقیه در محل حضور یافتند. با این امر نباید سرسری برخورد کرد. دانشجویان و دانش آموزان دوره های حرفه ای و غیره کارگران بلافصل آتی هستند و شرکت شان نه تنها از شور جوانی، بلکه هم با چشمداشت به آینده ی نزدیک است که باید نیروی کار فیزیکی و ذهنی خود را در بازار کار سرمایه داری به فروش بگذارند و خوشبختانه بخشا در این دوره، تحت کنترل اتحادیه ها قرار ندارند تا حرکت شان ترمز شود. اما اتحادیه ها که نشست شان در سوم مارس بدون نتیجه پایان یافته بود، در این روز دو شقه شدند. بخشی از اتحادیه با اعلام این که خواهان بازنگری در قانون و بهبود آن هستند کنار کشیدند و اتحادیه ث. ج. ت. با نیروهای دیگر یعنی جوانان شامل دانش آموزان حرفه ای، دانش جویان و بیکاران، نیروهای چپ مستقل و کارگرانی که از قبل بدون حضور اتحادیه به طور مستقل در اعتراضات شرکت داشتند، به توافق رسیدند تا اعتراضات گسترده تری را علیه رفرم و برای پس گرفتن قانون، سازماندهی کنند. اتحادیه بعد از 9 مارس، روز 31 مارس را برای این کار پیشنهاد کرد اما جنبش اجتماعی و نیروی کار جوان نمی توانست بیست روز آتی را در سکوت بگذارند در نتیجه آن ها به اعتراضات روزانه و اجتماع شبانه در میدان جمهوری به نام های مختلف ادامه دادند.

در 9 مارس در سراسر فرانسه بین 300 تا 400 هزار نفر از ائتلاف مختلف علیه رفرم به خیابان آمدند. این اولین اعتراض گسترده بعد از ماه مه 2012 در فرانسه بود. این اعتراض انعکاس وسیعی در جهان پیدا کرد. دوشنبه 14 مارس، نخست وزیر به تلویزیون آمد تا در باره تغییراتی که در شکل ارائه قانون مذکور ایجاد شده صحبت کند، و به این طریق آن بخش منتظر اتحادیه ها را راضی نماید. در درون بالایی ها بحث به کنسرن های انترناسیونال و ناسیونال کشانده شد و این که این قوانین به سود کنسرن های بزرگ و به ضرر کوچک تر هاست و این بحثی است که در آلمان هم بحث روز است؛ گویی تازه با مساله جدیدی مواجه شده اند و ندیده اند که قانون سود چگونه عمل می کند، چگونه سرمایه متمرکزتر می شود و چگونه گام به گام، دستاوردهای حاصل قرون طبقه کارگر، باز پس گرفته می شود. صد البته که بالائی ها هشیارانه همه ی این روند را می دانند و تعقیب می کنند، تنها رقابت بین سرمایه هاست که با وجود جهانی بودن سرمایه، باز به این بحث ها دامن می زند. در واقع این شرکت های کوچک تر در مقابل کارگران خود با دست بازتر قانونی عمل می کنند به طور مثال شرکت هایی که تا 50 نفر در آن ها به کار مشغولند، خود می توانند تصمیم بگیرند، که شرایط کار در آن ها چگونه باشد. ساعات کار روزانه در آن ها تا 13 ساعت قابل کش آمدن است، بدون این که دست مزد تغییر کند. یعنی اضافه کاری ها ما به ازا ندارد. بسته به فصل کار می توانند ساعات کار را کوتاه و بلند کنند، یا تعطیلات اجباری بدهند. 16 مارس اتحادیه CFDT با تغییرات پیش آمده در قانون اعلام موافقت کرد و حتی آن را پیشرفتی در رابطه با کارگران مزد بگیر خواند. 17 مارس تظاهراتی سازمان یافت، که بیش تر دانشجویان و دانش آموزان در آن شرکت داشتند. پلاکاردها و شعار نوشته ها هم توسط خودشان تهیه و نوشته شده یا نقاشی شده بود. از پرچم های بیشمار اتحادیه ها، چندان خبری نبود. دانش آموزان 115 مدرسه را بلوکه کردند. ساختمان اصلی دانشگاه سوربن و دانشگاه پاریس، به دلایل امنیتی یعنی ترس از اشغال توسط جوانان تعطیل شد، و این برای دومین بار بعد از خیزش اجتماعی سال 1968 بود. بار اول در 13 مارس 2006 به خاطر تظاهرات بزرگ فرانسه انجام شد. در 18 مارس در توافقی بین CGT و اتحادیه دانش جویان و سازمان دانش آموزان، این تغییرات رد شد.

اتحادیه های UTG, LAB, CFDT, FO, CNT-so, FSO, CGT، در 30 مارس، در اطلاعیه ای اعلام کردند، که باهم در 31 مارس در یک تظاهرات سراسری شرکت خواهند کرد. در این روز در 260 شهر فرانسه،

مردم به خیابان آمدند. پلیس از 390.000 و اتحادیه ها از 1.200.000 نفر معترض صحبت می کنند. در این اعتراض کارگران چاپ و مطبوعات نیز، که بعد از سال 2003 دیگر اعتصابی نداشتند شرکت کردند. مثل همیشه پلیس به طور گسترده، در دو شکل رسمی و لباس شخصی حضور داشت، و با گاز اشک آور سعی در متفرق کردن جمعیت داشت. این که چه تعداد شرکت کردند مساله ی مهمی است اما مساله ی مهم تر خواست و مطالبه ی شرکت کننده گان است. اگر یک میلیون نفر تنها خواست شان برگشت به وضع سابق باشد، گوئی اوضاع سابق ایده آل بوده است، نشان از ضعف است. حداقل باید مطالباتی بالاتر از سابق داشته باشند تا جدی گرفته شوند، به قولی از مرگ بگیرند تا به تب راضی شوند. ولی طبیعتاً جز آن چه جاری است، نمی تواند باشد زیرا بر پای توافقات سابق، امضای همین اتحادیه های بزرگ و کوچک است؛ یک طبقه و این همه صاحب اختیار!

جوانان گاه هر شب تا دیروقت، در میدان جمهوری اجتماعی می کردند. بحث ها پایانی نداشت. گاه شب ها تا 2000 نفر در میدان بودند. بحث این شب ها به روزنامه ها هم کشید. در روزنامه اقتصاد مطرح شد که " در ورای این شب چه چیزی نهفته است؟ 5 آپریل" و دو روز بعد لیبراسیون نوشت: روسای "شب" چه کسانی هستند؟. بالاخره در 8 آپریل که تعداد اجتماع کنندگان به 3000 نفر رسید، تصمیم به اشغال میدان گرفتند. تصمیم گیرندگان فعالین اتمک فرانسه، اتحادیه ی پایه ای، بی خانمان های پاریس، سندیکای همبستگی جنوب، دانشجویان، دانش آموزان و جوانان هوادار آنارشیست ها، اتحادیه چپ، چپ های رادیکال و مستقل، کارگران موقت و گاه کار و نیروهای حاضر در میدان بودند. و چون جمعیت شان به حد نصاب رسیده بود، توانستند از حق داشتن بلند گو که با یک ژنراتور کار می کند، استفاده کنند. همه می توانند از بلندگو برای بیان نظرات خود استفاده کنند. هم زمان امکان ترجمه هم وجود دارد، هم چنین برای ناشنوایان. کمیسیون هایی درست شده است شامل کمیسیون اکسیون ها، ارتباطات و ارتباطات بین المللی. صحبت های ارائه شده به بحث و نظرخواهی گذاشته می شود و مورد قبول یا رد قرار می گیرد.

احزاب سیاسی که خود را به ندیدن زده بودند، اکنون گاه سر و گوشی آب می دهند. وزیر کار استعفا داده است و یکی از اعضای حزب سوسیال دموکرات عضو هیات مدیره استعفا کرده از حزب بیرون آمده است. 15 نماینده حزب برخلاف نظر حزب، در تظاهرات شرکت کردند. باید دید آیا آن ها ازین موضوع برای آمدن با جنبش و قرار گرفتن در رهبری سود خواهند برد؟

چیزی که بسیار اتفاق افتاده است و جنبش ها را به عقب رانده است. 9 آپریل با صحبت از تظاهرات گسترده آغاز شد. اتحادیه ها طبق معمول از کیسه خلیفه بخشیدند و شنبه روز تعطیل کارگران را برای اعتراض بعدی انتخاب کردند. روزی که مشارکت کارگران در آن هیچ زبانی را متوجه کارفرمایان نخواهد کرد. این شنبه اما 28 آوریل خواهد بود. رئیس CGT معتقد است نباید سریع پیش رفت و یکباره دامنه ی اعتراضات را گسترده کرد، در ضمن در شرایط فعلی فرانسه یک اعتصاب عمومی را منتفی می بینند. یک اتحادیه چی جوان می گوید: " CGT واقعا نمی خواهد که حرکت قوی شود. او می خوهد حرکت کمی باشد تا بتواند در راس حرکت باقی بماند اما حرکت نه آن قدر بزرگ شود، که کنترل حرکت را از دست بدهد".

از 10 آوریل صحبت خالی کردن میدان به طور رسمی مطرح شده است. در 11 آوریل بنا به علل امنیتی برای اشغال کنندگان میدان ها، جریمه تعیین کرده اند. تدریجا شرکت کنندگان در تظاهرات و اعتراضات کاهش یافته است و این بیان گر نا امیدی و بی اعتمادی به سازمان دهندگان، و اهداف آن هاست. اگر جنبش کارگری قوی و از رفرمیسم روی گردان بود، پاسخ دیگری می داد. بی اعتمادی به سازمان دهندگان را با اعتماد به خود، روی گردانی از رفرمیسم راست و چپ، سازمان یابی از پایین شورائی ضد سرمایه داری و ضربه به منافع سرمایه نشان می داد. 14 آوریل 2016

منبع: labornet.de

گردهمایی کارگران در پاریس، کوششی در جستجوی ایجاد آلترناتیو 2013

این فقط آغاز راه است؛ شعار کارگران در ماه مه 1968

Das ist nur der Anfang

This is just the beginning

روز 5 شنبه 24 ژانویه 2013 در دانشگاه Sciences Po

پاریس 500 نماینده از کارگران کارگاه های مختلف که مشغول مبارزه اند،

کارگران مهاجر بدون مدارک اقامت، دانشجویان عضو حزب جدیدالتاسیس ضد سرمایه داری، برای ترتیب و هماهنگ ساختن چگونگی مبارزه با اخراج ها و کاهش به اصطلاح مخارج با کاهش پرسنل و ساعات کار، گرد آمدند. آن ها برای ایجاد یک آلترناتیو در مقابل اتحادیه های بزرگ موجود، که در مقابل حملات کارفرماها و دولت علیه کارگران، یا منفعل مانده اند یا بدتر از آن با آن ها همکاری می کنند { البته این مساله تازه ای نیست و نزدیک یک قرن است که کار اتحادیه ها به همین مدارکرات و چانه زدن ها برای خاموش نگهداشتن کارگران خلاصه شده است.}. در کشورهایی مثل هلند کارفرماها، آن چه را که تاکنون نتوانسته بودند پیاده کنند و واقعیت دهند، اکنون با کمک دولت و اتحادیه به اجرا در آورده اند. بعنوان مثال قرارداد قابل انعطاف سازی کار در کارخانه ها، برای قابل انعطاف ساختن امنیت سرمایه، که بین انجمن کارفرمایان و بزرگترین اتحادیه هلند بسته شد و به امضا رسید. این از شدید ترین حملات به حقوق کارگران در دهه های اخیر است، و با آن تبدیل تدریجی مشاغل دائم به موقت، امکان پذیر شد و قراردادهای کار نامطمئن و ناامنی مشاغل بصورت قاعده در آمد. موازی و درکنار این قرارداد، که بطور گسترده در رسانه های بورژوائی مورد تعریف و تمجید قرار گرفت، طرح هایی برای اخراج کارگران در کل کشور گنجانده شده است. در فرانسه در سال آتی قرار است 400.000 شغل موجود حذف شوند.

در این نشست نمایندگانی از کارگاه هایی که کارگرانش مبارزه را آغاز کرده اند شرکت کردند؛ بطور مثال کارگران اتومبیل سازی PSA و رنو و بیش از همه کارخانه PSA در Aulnay ، که براساس اعلام کنسرن در 2014 بسته خواهد شد. بخش اتومبیل سازی و مبارزه کارگرانش در فرانسه، بخاطر این که 20% کارگران صنعتی را شامل است، و این که در چند ساله اخیر مورد هجوم بسیار، برای تغییر ساختار قرار داشته است، بسیار مهم است. قابل ذکر است که PSA در تابستان 8000 شغل را حذف و بهمین تعداد کارگر را بیکار کرد. بر علیه موج جدید حملات، کارگران دو هفته است که اعتصاب را آغاز کرده اند. هم چنین تنها 10 روز قبل از این نشست، کارخانه رنو اعلام کرد که 7500 شغل را بزودی حذف خواهد کرد. علاوه بر این نمایندگانی از شاغلان ایرفرانس، که در آن جدیداً 4500 شغل حذف و کارگرانش بیکار شده اند، و هم چنین نمایندگان کارگران لاستیک سازی گودیر در که 60 ماه هست، که در حال مبارزه اند، کارگرانی از شرکت های منفرد و کارگران قرارداد موقت همین دانشگاه هم حضور داشتند.

نتایجی که از این گردهمایی حاصل شد، این بود که اعلام شد: جمع اعتمادی به مذاکره صلح آمیز با کارفرماها ندارد که در آن روسای اتحادیه ها با کارفرماها به مذاکره می نشینند، و برای سرنوشت کارگران تصمیم می گیرند، و روی چندرغاز چانه می زنند. آن ها معتقدند که کارگران باید با هم علیه موج اخراج ها متحد شوند. نباید هم خود را، مثل اتحادیه فقط برای گرفتن غرامت بعد اخراج صرف کنند، بلکه برای حفظ مشاغل و محل های کار، بعنوان حق کارگر در برابر کارفرما مبارزه کنند. اگر کارفرماها اعلام می کنند که پولی ندارند، و اوضاع اقتصادی برای پرداخت خراب است، به جای تسلیم به شرایط، خواهان بازرسی دفاتر مالی و حساب و کتاب های شرکت شوند. در این نشست کارگری از کارخانه تلویزیون سازی فیلیپس که در اعتصاب رادیکال سال 2009 شرکت داشت، و با مبارزه ای که سه سال ادامه داشت همراه بود حضور داشت. او از تجربیاتشان در اخراج مدیر کارخانه و اداره کارخانه تحت کنترل کارگری گزارش داد، و گفت کارگران باید بیاموزند که " این روسا هستند که به کارگران نیاز دارند اما کارگران نیازی به رئیس ندارند".

گردهمایی برای تداوم کار، اجتماعی را در 29 ژانویه جلوی وزارت کار سازماندهی کرده است، که کارگران شرکت های مختلف در بخش های مختلف که اعتصاب و مبارزه در آن ها جریان دارد، شرکت خواهند کرد. که باید این اجتماع، مقدمه ای برای ایجاد یک کلکتیو، جهت دفاع از مشاغل و محل های کار شود. هم چنین یک بلوک حمایتی جوانان و دانشجویان، زیر پوشش شعار ماه مه 1968 یعنی " این فقط آغاز راه است" ایجاد می شود. مسلماً هرگونه کوششی برای سازماندهی، و حمایت از مقاومت در برابر حملات کارفرماها و دولت های سرمایه داری علیه محل های کار، استاندارد زندگی، امنیت شغلی و روانی کارگران و خانواده هایشان، توسط خود کارگران و فعالین کارگری بسیار لازم است، اما مقاومت و دفاع به تنهایی کارساز نیست. کارگران اگر بخواهند موارد بالا را واقعا مورد دفاع قرار دهند باید علیه سرمایه جهت گیری کنند و در مقابل سرمایه خود را بر علیه سرمایه و شیوه رایج آن یعنی علیه کارمزدی که عامل استثمار کارگران و تقویت سرمایه است، سازمان دهند.

منبع:

Junge Welt

تظاهرات اعتراضی کارگران و مردم ناراضی در فرانسه؛ 2010

روز سه شنبه 7 سپتامبر، بیش از 2 میلیون نفر از کارگران و مردم ناراضی فرانسه، در پاریس و 200 شهر دیگر، در اعتراض به سیاست های اقتصادی دولت فرانسه به خیابان آمدند. مدارس بسته ماند و کار بسیاری از مراکز خدمات عمومی، راه آهن ملی، بعضی از پروازها و حمل و نقل شهری مختل شد. این دومین اعتراض عمومی میلیونی طی دو ماه گذشته است. باید به آن تظاهرات علیه سیاست های مربوط به مهاجرت و اخراج مهاجرین غیرقانونی از نظر دولت سرمایه را اضافه کرد.

مساله بالا بردن سن بازنشستگی، امروزه به یکی از مسائل مهم اتحادیه اروپا تبدیل شده است. تقریباً همه کشورهای اتحادیه اروپا، با این استدلال که امید زندگی بالا رفته و در کنارش زاد و ولد پایین آمده، و صندوق های بازنشستگی مجبور به پرداخت بالا هستند، در حالی که در آمد آن ها به دلایل بالا کاهش می یابد، خواهان بالا بردن سن مبدا برای بازنشستگی هستند. اکنون میانگین سن بازنشستگی در اتحادیه اروپا 64 سال است و قرار است در سال 2021 به 67 و در 2028 به 68 سال تبدیل شود. اما فعلاً در کشورهای مختلف اتحادیه اروپا متفاوت است. در آلمان دو سالی است که برسر بالا بردن سن بازنشستگی از 65 به 67 سال بحث است، و دولت مصمم به اجرای آن است. در یونان اکنون می شود قبل از سن 50 سالگی نیز با شرايطی بازنشسته شد، اما در اثر فشار کشورهای دیگر اتحادیه اروپا در سال گذشته، و تحمیل برنامه ریاضتی به یونان تغییر خواهد کرد. در انگستان صحبت حتی از 70 سال برای سن بازنشستگی است. اما در فرانسه 60 سال است، و دولت قصد دارد آن را فعلاً به 62 سال افزایش دهد، اما این آخرین حد نیست و می گویند که 62 سال تازه زیر متوسط سن بازنشستگی اتحادیه اروپاست. آن ها می خواهند با ایجاد رفرم از همتاهای دیگر خود عقب نمانند و تا سال 2023 مبلغ 70 بلیون یورو از کیسه پول کارگران بزدند و به اصطلاح خودشان پس انداز کنند. در این رابطه کوب Cope رهبر حزب UMP یا Union for a Popular Movement که توسط ژاک شیراک در سال 2002 تاسیس شد می گوید: "اگر ما کاری نکنیم کسری بودجه صندوق های بازنشستگی، در 2010 به 20 بلیون و در 2020 به 45 بلیون و بالاخره در سال 2030 به 70 بلیون یورو خواهد رسید".

اتحادیه ها این تظاهرات اعتراضی را سازمان دهی کرده اند. یکی از دست اندرکاران اتحادیه، در مصاحبه ادعا می کند که " تظاهرات برای اتحادیه یک پیروزی بود. وی ادامه می دهد که ما با رفرم مخالف نیستیم، در حالی که سرمایه داران از آن سود می برند ما هم می خواهیم در آن سهم داشته باشیم!!" اظهارات این دست اندر کار اتحادیه، عجیب است زیرا در سرمایه داری کارگران بازنده اصلی هستند و سود طرف دیگر همان کار پرداخت نشده کارگران است. کارگران دیرزمانی است، که از رفرم یعنی تشدید استثمار سهمی جز فشار کار بیشتر نخواهند برد. زمانی، بسیج کارگران یک پیروزی است، که حداقل بتواند بخشی ازین ارزش دزدیده شده را بخود بازگردانند، و خود را برای باز پس گیری کل آن، در تقابل با سرمایه سازماندهی کنند. در مقابل این مسئول اتحادیه، یک بازنشسته بخش هنر توضیح می دهد، که "آن ها از بحران اقتصادی سود می برند، تا فشار بر مردم را زیاد کنند، و ادامه می دهد که بیشتر سیاستمداران فاسد هستند. آن ها سیستم اجتماعی ما را در هم می شکنند. امروز به بازنشستگی حمله آوردند فردا نوبت سیستم بهداشت خواهد بود." گرچه اتحادیه بسیج 2 میلیون نفر را یک پیروزی نامید، اما دولت بدون توجه به آن اعلام کرد، که عقب نمی نشیند و سیاست خود را پیش می برد. البته یادشان نمی رود بگویند، که در این باره حاضر به بحث اند. آن چه که مشهود است این است که سرمایه داران و دولت های آن ها، در دوران بی قدرتی طبقه کارگر، با تمام قدرت می خواهند همه هزینه ی بحران سرمایه داری را به کیسه ی کارگران و مردم فقیر تحمیل کنند. بحرانی که هیچ ارتباطی به کارگران و مردم ندارد، بلکه بحران سرمایه است. آن ها به هزینه های بالای زندگی و نیازهای اجتماعی هیچ توجهی نمی کنند، اما بیشترین توجه را به نیاز بانک ها و سرمایه ها، آن هم از کیسه همین مردم نشان می دهند.

زمانی امید زندگی چنان پایین بود، که معمولاً کارگران بعد از بازنشستگی چندان زنده نمی ماندند یا قبل از رسیدن به آن می مردند. اما حالا سرمایه داران، از چند سال آرامش بعد از کار کارگران دلخور هستند. مسئولین سرمایه دار دولت فرانسه می گویند: اکنون کارگران می توانند بعد از بازنشستگی 20 سال دیگر زنده بمانند!! سرمایه داران و دولت نماینده آن ها، بیشرمانه انتظار دارند کارگران اندکی بعد از بازنشستگی سر بر زمین بگذارند و بمیرند، گویی که آن ها دنیا آمده اند تا فقط بر سرمایه ی سرمایه داران اضافه کنند، و حق آرامش و استراحت ندارند. کارگران ماشین تولید سرمایه نیستند، که بعد از پایان عمر مفید کاری شان به گورستان ماشین های اسقاطی ریخته شوند، یا به کوره های ذوب برای تبدیل فرستاده شوند.

کارگران گورکنان سرمایه داری اند، اگر به قدرت خود آگاه شوند. متحد شوند و بخواهند زمام امور کار و زندگی خود را، خود بدست بگیرند.
9 سپتامبر 2010

اعتصاب عمومی در فرانسه، 2009

در روز چهارشنبه 28 ژانویه دولت سارکوزی در فرانسه، به کمک «نمایندگان ملت» قانون جدیدی را، برای کارگران جوان به تصویب رساند. در همین یک سطر بالا دنیایی مطلب برای بحث و گفتگو وجود دارد. دولت سارکوزی چه نوع دولتی است؟ ملت چه معنایی دارد و نمایندگان ملت چه کسانی هستند؟ این دولت و این نمایندگان با پارلمان خود و قوانینی که تصویب می کنند از چه کسانی حمایت می کنند و چه منافعی را نمایندگی می نمایند و پیش می برند؟ اما در این جا بدون بحث، بدون سیاه کردن دهها و صدها صفحه کاغذ، بدون مدد از کلمات و جملات همه لازم است اما نه در این جا)، تنها با توجه به اعمال این جمع، و آن چه که خود را در عمل در جامعه نشان می دهد، می شود بهترین نتیجه گیری را کرد. توجه روزانه به آن چه که در جامعه اتفاق می افتد، ضرورت این آگاهی است و نباید به صرف این که این دولت کاری برای ما نمی کند- بر علیه ما که کار می کند- ازین توجه، و در نتیجه عکس العمل لازم به آن غفلت کرد. مردم کارگر فرانسه، جوانان جویای کار و دانشجویان هشیار، با دقت کار دولت سرمایه داری حاکم را دنبال می کنند، و با حرکت های جمعی به آن پاسخ می دهند. هرچند که هنوز این حرکت ها، آن چنان سازمان یافته نیست، که علیه سرمایه به طور کلی جهت گیری کند، و در مبارزه ای مداوم و جهت دار بساط آن را برچیند. در این امر، بیشترین نقش مخرب را، رفرمیسم حاکم برجانبش کارگری بازی می کند.

یک هفته قبل از طرح مساله، نیروهای پلیس پاریس، به دوبرابر افزایش یافتند، و برای قدرت نمایی و نشان دادن آمادگی خود جهت سرکوب به یک مارش نظامی اقدام کردند. سارکوزی بعد از پایان مراسم رژه ی آن ها، به

سخنرانی پرداخت و وظیفه ی آن را به روشنی برایشان توضیح داد. او گفت من به شما دو راهنمایی می کنم:

- اولین راهنمایی من این است که از راهپیمایی ها محافظت کنید. به ویژه از راهپیمایی جوانان. با این راهنمایی، رئیس دولت سرمایه به پلیس می گوید؛ که حرکتی اجتماعی در پیش است و جوانان در آن نقش عمده خواهند داشت. پس آماده و گوش بزنگ باشید.

- دومین راهنمایی این است که تا می توانید، گردن کلفت ها و قاتلین را دستگیر کنید. البته منظور از گردن کلفت ها و قاتلین مردم کارگر تظاهر کننده علیه نابرابری های اجتماعی و جوانانی هستند، که در شرایط موجود در هفت آسمان یک ستاره نیز ندارند و به حاشیه ی جامعه رانده شده اند.

بعد از تصویب قانون و علنی شدن آن، جامعه ی کارگری فرانسه که نسبتاً آگاهانه مسائل را دنبال می کند، به حرکت در می آید. کارگران، جوانان، دانشجویان، خانواده ها، دانش آموزان؛ همه و همه حتی رهبران اتحادیه ها البته برای جهت دهی حرکت، و دادن پیشنهادات تعدیل کننده به دولت و کارفرمایان. این قانون به کارفرمایان اجازه می دهد، که قراردادهای کار با جوانان ببندند، و در طی دو سال بعد از بستن قرارداد، هرگاه ضروری دیدند آزادند آن ها را از کار اخراج کنند. حکومت می گوید این قانون به جوانان، شانس برای یافتن کار می دهد؛ به این طریق که به کارفرمایان جرات می دهد که جوانان را به کار بگمارند. در حقیقت دولت با این قانون دست کارفرماها را در بازی با سرنوشت جوانان و استثمار آن ها، و سپس مچاله و پرت کردن آن ها به سنگ فرش خیابان ها باز گذاشته است. دانشجویان که در آئینه ی این جوانان تصویر آینده خود را بعد از فارغ التحصیل شدن می بینند می گویند: در جامعه ای که بیش از 20٪ جوانان 18-25 ساله اش بیکار هستند، یا هیچ گاه کاری پیدا نکرده اند، این امر می تواند بصورت قاعده در آید، و ارتش بیکاران، علیه بیکاران و علیه کارگران شاغل بکار گرفته شود. این نرخ بیش از 20 درصدی از دوبرابر نرخ بیکاری عمومی کشور بالاتر است.

به همین سبب روز پنج شنبه 29 ژانویه، در پاریس و بیش از 100 شهر دیگر، مردم در اعتراض به تصویب این قانون و افزایش مداوم قیمت ارزاق عمومی، دست به اعتراض و اعتصاب سراسری زدند. در این اعتصاب بخش حمل و نقل هوایی و زمینی، مدارس دولتی، سایر سرویس های خدمات عمومی دولتی، کارکنان کمپانی ها از جمله الکتریک دو فرانس، هلوت پیکارد، پزشکان، معلمان و سایر خدمات شهری شرکت کردند. حضور مردم، به بیش از یک میلیون نفر برآورد شده است. 30٪ پروازهای

داخلی و خارجی لغو شده بود. 60٪ قطارهای محلی و 40٪ قطارهای سریع السیر از حرکت بازمانده بودند. از 14 خط متروی پاریس تنها 7 خط کار می کردند. تظاهرات توده ها، وقتی به میدان جمهوری پاریس رسید با حمله پلیس سرمایه مواجه شد. پلیس با استفاده از گاز اشک آور، ماشین آپاش و باتوم، به جان تظاهر کنندگان افتاد، و تظاهرات لامحاله به خشونت کشیده شد. هیچ شنیده نشد، که جوانان معترض بگویند پلیس انتظامی خجالت خجالت یا بگویند: پلیس تو مال مائی، زیرا می دانند پلیس کاری را می کند که برای آن تربیت می شود. برای آن پول دریافت می کند و هرچه را که به او دستور بدهند انجام می دهد- البته همواره استثناهایی وجود خواهند داشت- . در مجموع تعداد 800 تظاهر کننده دستگیر شدند، که 500 مورد دستگیری به پاریس تعلق داشت. رهبران 8 اتحادیه بزرگ نیز، فراخوان برای اعتصاب عمومی یک روزه را صادر کردند. اما آن ها تنها 9. 1 میلیون کارگر سازمان یافته اتحادیه ای را رهبری می کنند که جزء کوچکی از نیروی کار فرانسه است. چندین نسل مختلف، در راهپیمایی اعتراض شرکت کرده بودند، زیرا شرایط حاکم را وضع مشترک خود می دانند، و همدیگر را در مقابل نیروی سرکوب سرمایه تنها نمی گذارند. یک تظاهر کننده می گفت: ما به خاطر بچه هایمان شرکت کردیم؛ ما در باره ی این که چه برسرشان خواهد آمد و آینده شان چه خواهد شد ناراحتیم.

این اولین اعتصاب عمومی نبود که در فرانسه رخ داد، ولی اولین اعتصاب عمومی در حکومت سارکوزی بود. در همه جای اروپا می گویند فرانسوی های طوری دیگرند. کارگران آلمانی می گویند: فرانسوی ها صبح از خواب بلند می شوند و می گویند اعتصاب کنیم بعد اعتصاب آغاز می شود، البته این را در تعریف از کارگران فرانسوی در مقابله با سیاست های ضد کارگری دولت می گویند، و این که اغلب کارگران بدون توجه به تصمیم رهبران اتحادیه، کاری را که باید انجام دهند می دهند، چنانکه بعد از کمک 4. 34 بیلیون دلاری دولت سارکوزی به بانک ها، بلافاصله نزدیک 70 درصد مردم دست به اعتصاب زدند، یا وقتی روزنامه نگاران پاریسی اعتصاب کردند، با حمایت و همدردی 89٪ مردم مواجه شدند، و تنها 12٪ با اعتصاب آن ها مخالفت کردند یا اعلام تنفر نمودند. همراه با شدت گیری بحران جهانی سرمایه داری، و شدت اخراج ها و بیکارسازی ها، و با حملات مداوم سرمایه به حداقل زندگی کارگران، مسلما شاهد حرکت های آتی خواهیم بود و اعتصاب های عمومی دیگری در راه خواهند بود، و شاید در گذر این تندبادهای، کشتی مبارزات ضد سرمایه داری کارگران با رشد آگاهی طبقاتی و جهت گیری طبقاتی، مسیری را که لازم است بپیماید. آگاهی

به مبارزه طبقاتی جاری در جهان، هم چنین می تواند برای طبقه کارگر ایران، برای کارگران جوان، برای دانشجویان و همه ی آحاد مردمی که از ستم و نابرابری رنج می برند ضمن دادن قوت قلب برای عمل، تجربیات با ارزشی باشد که بتوان از آن ها ایده گرفت.

فوریه 2009

اعتصاب عمومی در فرانسه؛ 2009

کارگری آلمانی می گفت فرانسوی ها از جنس دیگری هستند و با ما فرق دارند. آن ها یکباره تصمیم می گیرند. می گویند برویم به خیابان و بلافاصله خیابان ها پر از جمعیت می شود و اعتصاب عمومی شکل می گیرد.

روز 5 شنبه 19 مارس، بیش از یک میلیون نفر از کارگران و مردم فرانسه در 20 شهر کشور به اعتصاب عمومی دست زدند. مردم در این شهرها در اعتراض به سیاست های اقتصادی دولت سارکوزی به خیابان ها آمدند، و نفرت خود را از اقدامات دولت فریاد کردند. آن ها خواسته های خود را اعلام کردند. بسیاری از مدارس بسته ماند، و حمل و نقل عمومی مختل شد.

اعتصاب در شبکه حمل و نقل آغاز شد. 40 درصد قطارهای سریع السیر و نیمی از قطارهای منطقه ای از حرکت بازماندند. یک سوم پروازهای فرودگاه اورلی لغو شد، زیرا کارگران بخش انرژی و برق در اعتصاب بودند. متروها و اتوبوس های شهری کار می کردند و مردم را در رساندن به محل تظاهرات یاری می رساندند. در بخش خصوصی نیز بخشی از کارخانه های خودرو سازی، نفت و خرده فروشی ها به اعتصاب پیوستند.

دولت سارکوزی مبلغ 26 میلیارد یورو، برای مقابله با بحران روز سرمایه داری در فرانسه تصویب کرد. اما ناکافی بود. به همین علت افزایشی به میزان 2/4 میلیارد دیگر را بعد از اعتصاب یک میلیونی ماه ژانویه، همراه با تعدیل های مالیاتی و برخی تغییرات به آن اضافه کرد. اما هیچ کدام تسکینی برای دردهای مردم نبود، زیرا بخش اعظم آن، روانه کیسه سرمایه داران شد، تا توان رقابت آن ها را بالا ببرد. نتیجه این کارها برای توده های کارگر، باز بیکاری بود و اخراج و ناتوانی در تامین حداقل زندگی. کارگران

خواهان افزایش حداقل دستمزدها، و حذف برنامه های دولت در مورد کاهش تسهیلات بخش عمومی هستند.

دو سوم مردم فرانسه از اعتصاب پشتیبانی کردند. به همین سبب سارکوزی در نطقی که یاد آور نطق های اواخر کار شاه بود اعلام کرد: "من نگرانی های مردم فرانسه را می فهمم". پرواضح است که منظور او نه مردم کارگر، بلکه سرمایه داران بود. اکنون بیکاری 10 درصد جمعیت فعال را در خود غرق کرده است و تعداد بیکاران به دو میلیون نفر رسیده است. با توجه به شرایط موجود، انتظار می رود که تا پایان سال 2009، تعداد 350 هزار نفر دیگر نیز بیکار شوند و به ارتش بیکاران بپیوندند. بسیاری از کمپانی های عظیم از قبیل توتال، در همان حال که سودهای سرسام آور می برند، کارگران را زیر نام مشکل اقتصادی، فوج فوج اخراج می کنند، چیزی که خشم کارگران را به شدت برانگیخته است. اتحادیه ت. ژ. ب. تا گرفتن ژست انتقادی، نسبت به برخی سیاست های سارکوزی می کوشد، تا موج خشم و عصیان میلیون ها کارگر فرانسوی را، در داربست سندیکالیسم مهار سازد. این امر در غیاب یک جنبش کارگری نیرومند ضدسرمایه داری و دارای افق لغو کار مزدی، آثار منفی خود را بر روند روز مبارزات کارگران، بر جای می نهد، به طوری که می بینیم موج کوبنده اعتراض کارگران، کم و بیش خود را با دیپلماسی اتحادیه ای تعدیل می کند، و به اندک تغییری در شرایط کار و سطح دستمزدها رضایت می دهد. مارس 2009

موج دوم اعتصاب کارگران مهاجر در فرانسه : هیچ انسانی غیرقانونی

نیست ! 2008

بعد از اعتصاب کارگران مهاجر بدون مدارک قانونی در فرانسه در 15 آوریل امسال، موج جدیدی از اعتصاب دوباره در روز سه شنبه 20 مه در پاریس آغاز شد. در مجموع بین 200 تا 400 هزار کارگر خارجی بدون مدارک قانونی در فرانسه زندگی و کار می کنند. آن ها معمولاً در مشاغل سخت، زیان آور، کم درآمد و بدون بیمه و بدون قرارداد کار قانونی کار می

کنند. گاهی کارفرمایان از پرداخت دستمزد آنان خودداری می کنند، زیرا می دانند که آن ها نمی توانند به تعقیب قانونی کارفرمایان بپردازند. در موج دوم اعتصاب کارگران سنزپیری شرکت دارند، 500 کارگر بدون مدارک قانونی، که نزد 20 کارفرما در پاریس و حومه مشغول به کارند. علاوه براین تعداد، صدها نفر از شرکت کنندگان در اعتصاب 15 آوریل نیز شرکت دارند، در مجموع کارگران بخش نظافت، کارگران ساختمانی، مهمان خانه ها و رستوران ها و پیتزافروشی های شانزه لیزه. روز چهارشنبه، آن ها از کارگران دیگر درخواست حمایت کردند. تلویزیون از گسترش اعتصاب به استان ها و به ویژه به کن خبر داد. در کن، شهر فستیوال های سینمایی و شهر مردم ثروتمند، حداقل 400 کارگر سنزپیری در هتل ها و رستوران ها کار می کنند. این کارگران، برای کسب مدارک قانونی اجازه کار، مبارزه می کنند. دراین روز، 8 نفر ازین کارگران بدون مدارک قانونی، که 55 روز است در اعتصاب به سر می برند، وضعیت خود را توضیح دادند و گفتند که اعتصاب شان فقط به خاطر مدارک نیست، بلکه برای این نیز هست که کارفرما، دستمزد آن ها را پرداخت نمی کند. یعنی مثل کارگران بسیاری از صنایع ایران، کارفرما از کار آن ها سود می برد، اما به بهانه ورشکستگی، از زیر پرداخت دستمزد شانه خالی می کند. سرمایه داران در هرجای دنیا، اگر نیروی کارگران را ضعیف ببینند، ازین کار ابایی نخواهند داشت. بعد از افشاگری این کارگران، و در اثر مبارزه جمعی آن ها، از طرف پلیس و اداره خارجی ها به آن ها اطلاع داده شد، که برایشان مدارک قانونی صادر شده است. هم چنین، طی این مدت 1000 کارگر بدون مدارک قانونی موفق به بستن قرارداد کار، و گرفتن اجازه کار قانونی شده اند. این خبر خوبی است، اما حتی شامل نیم درصد مجموع کارگران نیست. کارگران صندوق حمایت از اعتصاب تشکیل داده اند. تاکنون ت.ژ.ت. و درویت دوانت از آنان حمایت کرده اند. مه 2008

انگلستان

شورش، پاسخ درست به بیعدالتی اجتماعی؟ 2011

انگلیس در هفته گذشته (6 تا 11 آگوست 2011) شاهد شورش جوانان بود. جوانانی از گروه های مختلف اجتماعی؛ سفید، سیاه، اروپائی، آفریقائی یا آسیائی تبار. اما اکثریت آنها را جوانان مناطق فقیر نشین، تشکیل می داد. همان هائی که به گفته جورج آزیورن وزیر دارائی انگلیس، بخش هایی از جامعه اند، که از جریان اقتصادی کشور، منفک بودند و به مدت طولانی، نادیده انگاشته شدند.

شورش شب شنبه، بعد از راهپیمایی مسالمت آمیز خانواده و دوستان مارک دوگان، جوان 29 ساله- که با تیراندازی پلیس بقیل رسیده بود -، به سمت دفتر پلیس تاتنهام، و حمله پلیس در آن جا، به یک دختر 16 ساله، آغاز شد. بخش هایی از لندن، در آتش خشم توده های جوان، که روزنه ای روشن، در زندگی شان بسوی آینده، نمی دیدند، شعله ور شد. مغازه ها غارت شد، و بعضا خانه های مردم آسیب دید. پلیس مترو پولیتن، با همه قوا، به مقابله با شورش جوانان، برخاست. نخست وزیر، مرخصی اش را، نیمه تمام گذاشت و به لندن، برگشت و جوانان را، به اشد مجازات، تهدید کرد. رسانه های سرمایه داری، جهت یافته، تقصیر را، به گردن جوانان و کودکان درگیر، انداختند، و خواهان مجازات آن ها شدند.

مسلم است که نمی شود، از چنین اعمالی، حمایت کرد، حتی اگر، حرکت علیه کنسرن ها و فروشگاه های بزرگ سرمایه داری، باشد. اما این، به معنی درجانب طرف دیگر بودن، تائید خشونت پلیس و نیروهای سرکوب، و صحه گذاشتن بر لاطانات، رسانه های سرمایه داری هم، نیست. باید دید، سرچشمه مشکل، در کجاست. آیا این، واقعه ای خلق الساعه می تواند باشد، که با کشته شدن یک نفر، آغاز گردد. روزانه، بسیاری با خشونت دولتی، توسط پلیس جان می بازند، پس چرا ما، با شورش های هر روزه، مواجه نیستیم؟ واقعه لندن و شهرهای دیگر، در حافظه تاریخ انگلیس و حتی در همین نیم قرن اخیر، موارد مشابه دیگری را، در خود دارد. لندن، دهه های 80 و 90 را، بیاد دارد، که همین گونه، جوانان سر به شورش، برداشتند، اما مشکل ریشه یابی و حل نشد. نه، نمی توانست حل شود، زیرا ریشه اش

خود، خود را، مثل نور خورشید می پراکند، و دیده می شد. تداوم مشکل، در دهه های متوالی، نشان از عدم حل مشکل، و سرپوش گذاشتن بر آن دارد. چرا که پرداختن به آن، از گند و کثافت سرمایه داری، پرده بر می دارد، و به منافع سرمایه، لطمه می زند.

سیستم سرمایه داری، با بحران های پی در پی اش، با اخراج های مداوم کارگران، با حذف گام بگام، سیستم تامین اجتماعی، با پلیسی کردن روز افزون جامعه، با سرکوب حرکت های صلح آمیز جوانان، بطور مثال برخورد وحشیانه با جنبش ضد اتم، و ضد راست افراطی نازی های جوان در آلمان، و جنبش دانشجویی در اعتراض به تغییر سیستم آموزشی و برقراری هزینه ثبت نام یا چند برابر کردن آن، با بستن مراکز تولیدی صنعتی، و انتقال سرمایه به کشورهای، که در آن نرخ و شدت استثمار، بدون حد و مرز است، و کارگران متشکل نیستند و... و امید به آینده را، در نسل جوان به ویژه در طبقه کارگر و قشر پائین آن، کشته است. فقر را گسترش داده است؛ فقر مادی و به همراهش فقر فرهنگی را و آن گاه در بوق های سرمایه می دمند که این ها جنایتکارند، مجرمند، درباندهای قاچاق مواد مخدرند و برای چاره، فشار و سرکوب بیشتر را، سازمان می دهند، به جای این که، امکانات آموزشی و تفریحی و تামینی را، تقویت کنند. به طور مثال " در سال 2007 پنجاه ایالت آمریکا 49 میلیارد دلار برای زندان های خود صرف کردند. نرخ افزایش هزینه زندان، شش برابر مقداری بود که آن ها صرف آموزش کردند. روشن است که در همه کشورها، سیستم جاری قضایی، بر مبنای علایق اقتصادی طبقه حاکم شکل گرفته است. آن ها این تصور را ایجاد و تکامل می دهند که جنایت، کار مردم فقیر است. این تصور در خدمت منافع قدرتمندان قرار دارد و روی فقرا متمرکز می شود. این سیستم از توجه کردن به بیعدالتی های قضایی و اجتماعی روی می گرداند. آن ها بیعدالتی جامعه طبقاتی را می پوشانند." (دانمارک، سیمینار سه روزه فوروم بین المللی- ورک شاب : زندان؛ طبقه، جنسیت، نژاد و قومیت. اکتبر 2010، فریده ثابتی).

در بسیاری از مناطق انگلیس، بویژه در مراکزی که، امرار معاش توده هایش، با کارگری در معادن ذغال سنگ می گذشت، و در مناطق صنعتی ای، که کارخانه هایش دیگر، به آثار باستانی تبدیل شده اند، اکنون، سه نسل همواره بدون کار، و با حداقل های کمک های اجتماعی، زندگی می کنند. اینان بدنیا می آیند، برای این که، روزی بمیرند. پدر بزرگ بازنشسته اجباری پیش از وقت، پدر بیکار، پسر بیکار، و نوه چه الگوئی را، در پیش رو دارد، که بتواند برای آینده خود، آروز کند. جز بیکاری و ولگردی؟

اوقات فراغتش را، نیز در کوچه و با دوستان مثل خود، می گذراند و در خانه نیز، دعوای والدین و برنامه های جهت دار تلویزیونی، در انتظارش است. مجموعه این شرایط، فضای مناسبی است، برای باند های مواد مخدر و مافیایی، که سرنخ شان، باز به توبره سرمایه داری و پلیس آن، برمی گردد. فریاد فروخته این نسل های تباه شده، که سربار جامعه، نامیده می شوند، و همگان، خواستار برخورد قاطع و بیرحم، با آن ها می شوند، بالاخره روزی، از حلقوم شان، بیرون ریخته، و منفجر می شود. اما این انفجار، در نبود افق درست مبارزاتی، که سبب، ناشناخته ماندن دشمن واقعی می شود، مسلما راه به شورش و تخریب می برد. بنا براین، چیز شوک آوری، در این شورش ها نیست. آن که در این بلبشو، تلویزیونی را بغل کرده، و بخانه برده است، شاید و حتما، بارها جلوی آن مغازه ایستاده، و با حسرت به آن، که هرروز در تلویزیون کهنه خانه، در باره آن تبلیغ می شود، نگاه کرده بود و آرزوی داشتن آن را، محال می دید. یا مردان نقاب زده ای، که عروسی را دزدیده اند، نه تنها نفرت، بر نمی انگیزند، بلکه، درد و همدردی، ایجاد می کنند. نیروی نهفته در شورش ها، ازین فریاد های فرو خفته، مردم بی قدرت است. اما همان گونه، که کارگران با تخریب، و شکستن ماشین ها، نمی توانند، به جنگ سرمایه داری، و عواقب آن، بروند، با تخریب و غارت هم؛ نمی توان، آینده ای را ساخت. برای ساختن آینده، و فرارفتن ازین شرایط غیر انسانی، و غیر عادلانه، نیاز به سازمان دهی، جامعه است. چنان سازمان دهی ای که؛ آن که کار می کند، به آن که بیکار است، بچشم انگل، نگاه نکند. کارگر مرد، کارگر زن را، به تمسخر نگیرد، و او آن دیگری را دشمن خود نداند. کارگر صنعتی، کارگر ساده خدماتی را، شاگرد و پادو، نبیند. معلم و پستیچی، و کارگر معدن و بارانداز و کشتی، کارگر نظافتچی، کارگر بخش بهداشت و درمان، و خلاصه، همه آن طبقه ای، که فروشنده نیروی کارشان، هستند، اما در سلسله مراتب مختلف دستمزدی، قرار دارند، همه خود را، اعضای یک ارگان بهم پیوسته، ببینند، که باید با یک خطر، که زندگی کل ارگان را، نشانه رفته است، دست پنجه نرم کنند. و این که، سلامت زندگی شان، به اتحاد جمعی، در برابر خطر، وابسته است. در چنین صورتی، می تواند این ارگان؛ یعنی طبقه کارگر، یعنی اکثریت جامعه کنونی، در برابر آن خطر؛ یعنی سیستم سرمایه داری حاکم، که منافع درصد کوچکی را در جامعه، در مدنظر دارد و برای آن، دست به همه کاری می زند، بایستد، بجنگد، و در صورت داشتن قدرت طبقاتی، پیروز شود. اگر هم نشد، حداقل برای حقوق خود، جنگیده است. برای چیزهایی که ندارد؛ یعنی چیزهایی که، از او غضب شده است، مبارزه

کرده است، و در نهایت در صورت شکست، چیزی نداشته، که از دست بدهد؛ اما چراغی، برای راه آینده، روشن کرده است. 2011

اعتصاب کارمندان دولت در اعتراض به سیاست دولت در انگلیس و

اسکاتلند

امروز پنجشنبه 30 ژوئیه 2011 معلمان مدارس، مدرسان دانشگاه ها و کالج ها، کارکنان دادگاه ها و مراکز کارایی مربوط به وزارت کار، ماموران اداره مهاجرت و گمرک فرودگاه ها، و سایر کارکنان بخش دولتی یک اعتصاب 24 ساعته را، در اعتراض به سیاست دولت در زمینه بازنشستگی آغاز کرده اند. طبق گزارشات، یک سوم مدارس بطور کلی تعطیل و یک سوم دیگر نیمه تعطیل هستند، و کلاس ها تشکیل نشده است. دولت اعلام کرده است که این کار عادلانه است، زیرا بازنشستگی کارگران بخش عمومی یا دولتی بالاست و آن ها سهم کوچکی از دستمزد خود را برای بیمه بازنشستگی می پردازند، در نتیجه این سهم باید حدود 50% افزایش یابد و از 4.6 درصد به 8.9 درصد برسد هم چنین دولت می خواهد سطح حقوق بازنشستگی آن ها را، به زیر سطح استاندارد بازنشستگی در بخش خصوصی تقلیل دهد، و می گوید که این کار را برای کاهش کسری بودجه انجام می دهد. در حالی که متوسط حقوق بازنشستگی در این بخش سالانه در 10/2009 تنها 6.500 پوند بود و بیش از نصف کارگران این بخش سالانه کمتر از 5.600 پوند و کم درآمترین ها تنها 4.200 پوند درآمد داشتند و این که استاندارد بازنشستگی در بخش خصوصی در انگلیس، خود دارای مشکل است و جزو چهارمین فقیرترین مقدار حقوق بازنشستگی در بین کشورهای اتحادیه ی اروپای قبلی است، و اگر چیزی باید تغییر کند باید در جهت افزایش آن باشد. زمان چندانی از حمله دولت سرمایه داری به سرنوشت جوانان، با افزودن سه تا شش برابری هزینه ثبت نام دانشگاه ها نمی گذرد، و با وجود اعتراضات گسترده، دولت جدا از مردم کار خود را پیش می برد، چرا که دولت سرمایه داران است و در همه اعمالش؛ از هزینه نجات بانک ها تا افزودن سن بازنشستگی و کاهش حقوق بازنشستگی که در پیش رو دارد، منافع آن ها را رعایت می کند. بخاطر منافع آن ها در جای جای دنیا جنگ راه می اندازد، و مخارج آن را بسرانه بدهکاری مردم کارگر و زحمتکش محاسبه می کند. برای سرکوب آن ها، نیروهای امنیتی و وسایل

کنترل اعم از سمعی و بصری و غیره را توسعه می دهد، تا هر حرکتی زیر نظر باشد و هزینه اش به حساب مردم گذاشته می شود. در دو سال گذشته مردم، تورم بالایی را شاهد بودند، بدون این که طی این دو سال دستمزدها افزایش یافته باشد و این کاهش در درآمد که با تصمیم جدید دولت حاصل خواهد شد سطح زندگی کارگران را بدتر خواهد ساخت. این کاستن های و حذف ها، این قدرت نمایی سرمایه همه و همه، حاصل بی قدرتی و ناتوانی طبقه کارگر است. چیزی که با خلع سلاح کارگران در مبارزه طبقاتی توسط رفرمیست های راست و چپ، در قالب اتحادیه و احزاب و گروه ها و دسته ها و انجمن های جوراجور فراهم گشته است. تا جهان برمدار سیستم سرمایه داری می گردد و با این سطح مبارزه طبقاتی، استثمار بازهم تشدید خواهد شد و بازهم شاهد از دست رفتن دستاوردهای دیگر، البته اگر چیزی باقی مانده باشد خواهیم بود مگر این که طبقه کارگر در سطح کشوری و جهانی به گونه ای دیگر عمل کند و بمثابة قدرت در مقابل قدرت سرمایه قرار بگیرد.

اعتراض دانشجویان انگلیسی به افزایش هزینه ی ثبت نام و رفرم در قوانین آموزشی؛ 2010

روز چهارشنبه 10 نوامبر 2010 ، لندن شاهد بزرگترین و پرجنب و جوش ترین اعتراض دانشجویی سال های اخیر بود. بیش از 50 هزار نفر از دانشجویان و کارگران بخش آموزش، در اعتراض به نه فقط افزایش هزینه ثبت نام، بلکه هم چنین بر علیه رفرم های آموزشی به طور کلی و برای ایجاد سیستم آموزشی عادلانه رایگان در همه سطوح آموزشی به خیابان آمدند. بلوک های متعددی در تظاهرات حضور داشتند. دانشجویانی از دانشگاه های شهرهای مختلف کشور، دانشجویان کالج، دانش آموزان، معلمان و سایر گروه های اجتماعی که خود را با مسایل اجتماعی در تماس نزدیک قرار می دهند و مسایل اجتماعی را مساله خود و همه می دانند، حرکت مشترک اعتراضی را انجام دادند.

چرا دانشجویان دست به اعتراض می زنند؟ آیا تنها مساله شهریه و یا مسایل صنفی دانشجویی آن ها را به میدان مبارزه اجتماعی می کشاند؟ پاسخ همان گونه که خودشان می گویند روشن است. قشر دانشجو که اکثریت شان از خانواده های کارگری می آیند مساله اختلافات طبقاتی و امتیازات طبقاتی را بهتر از دیگران درک می کنند. عدالت اجتماعی برای شان مساله روز است و چون خود در پایه اجتماع قرار دارند و اکثریت جامعه را تشکیل می دهند بهترین گزینه را برای بیان خواسته های شان سیستم آموزشی عادلانه و رایگان برای همه، و در همه سطوح آموزشی از کودکان تا دانشگاه می بینند. بیان این خواسته، خود به طور غیر مستقیم، یعنی یک مبارزه اجتماعی طبقاتی، یعنی به چالش کشیدن دولت سرمایه داری، برای باز گرداندن بخشی از آن چه که به عنوان مالیات از دستمزد یا کارپرداخت شده کارگران، یعنی والدین شان و خودشان- که اغلب بکاری نیز مشغولند تا بتوانند خرج کمر شکن تحصیل را تامین کنند - ماهانه و برخلاف مورد سرمایه داران بدون هیچ گونه بخشودگی و تخفیف کسر می شود. اما خرده ای بر آن ها وارد نیست اگر مستقیم با سرمایه در نمی افتند زیرا این نه وظیفه آن ها که وظیفه طبقه کارگر است که همه و از جمله آنها را به عنوان یک بخش بالقوه طبقه، حول اهداف ضد سرمایه داری بسیج کند. واضح است که هر حرکت اجتماعی برای بهبود شرایط زندگی و کار. برای بالا بردن استانداردهای اجتماعی، برای ایجاد توازن روانی و حتی اگر اندک باشد باید توسط کل طبقه مورد حمایت قرار گیرد تا ارتقا یابد.

رفرم های آموزشی چه ویژگی هایی دارند؟ اصولاً رفرم در تقابل با انقلاب مطرح می شود. اگر به تاریخ رفرم های مهم نگاه کنیم خواهیم دید که پیش از انجام آن شرایط سیاسی اجتماعی به نفع تغییر رادیکال و انقلابی جامعه در حرکت بود و می رفت که در تداوم و تکامل خود کل سیستم اجتماعی اقتصادی حاکم را به پرتگاه زوال بکشاند. طبقه ی حاکم، برای رهایی ازین موقعیت مرگبار، از طرفی معمولاً دست به سرکوب نیروهای مبارزه گر می زند و از طرف دیگر دست به اقداماتی می زند، که به طور موقت برنارسائی سرپوش بگذارد یا اندکی بهبودی ایجاد کند. اغلب این اقدامات توسط نیروهای رفرمیسم، به عنوان اقدامات مشعشع و دوران ساز تبلیغ و ترویج می شود، و آن ها را نه استحاله ی خواست های واقعی جامعه در قالب نجسب کنونی، بلکه تغییرات بنیادی جا می زنند. اما در دو دهه ی گذشته رفرم ها حتی این گونه نیز نبودند، و در مقایسه با این رفرم ها هم معنایی منفی داشته اند، بدین معنی که هم وغم شان در روبیدن و جارو کردن و حذف کردن امتیازات رفرمی ای بود که با شدت یابی مبارزه اجتماعی

طبقاتی در دهه های 60 تا 80، به ویژه خیزش سراسری 1968 و پی آمد های آن، که می رفت برای سرمایه داری مشکل ساز شود، بدست آمده بود؛ یعنی سرمایه داری از ترس مرگ به تب راضی شده بود تا بتواند فرصتی برای تجدید قوا پیدا کند. متأسفانه این فرصت را سرمایه داری بدست آورد، اما نیروهای اجتماعی در غیاب یک طبقه کارگر رزمنده، سرمست از امتیازات کسب شده، دوباره سر در لاک خود فرو برد و به سرمایه فرصت تجدید قوا داد. ازین مرحله به بعد، که از دهه 1990 شاهد آن هستیم، جنب و جوش سرمایه برای اعاده حیثیت از ضعف خود آغاز شد. در زمینه آموزش، با توجه به بزرگ بودن این بخش و نیاز خود سرمایه به نیروی کار چه فکری چه یدی - گرچه فاصله این دو دائماً کوتاه تر می شود - و بودجه بالای آن، بسیار زود مورد حمله قرار گرفت. آموزش رایگان در سطح دانشگاه در سال 1997 در زمان حکومت حزب لیبرال کارگر، در دولت تونی بلر قطع و مبلغ 3000 پوند شهریه سالانه تعیین شد، که با وجود اعتراضات دانشجویی کماکان تا امروز ادامه دارد. تنها در اسکاتلند، شهریه در سال 2000 لغو شد. رفرم های بهداشتی، روی دیگر این سکه بود که سبب وضع اسفبار بهداشتی در انگلیس شد، که خود جای بحث دیگری را می طلبد. هم چنین است رفرم در بازار کار، که سبب شیوع قراردادهای موقت کار و از بین رفتن امنیت شغلی، و حاکم کردن شرکت های مقاطعه کار نیروی انسانی برسرنوشت کارگران شد، که این مساله برای کارگران ایرانی بسیار قابل لمس است. این وضعیت در همه کشورهای اتحادیه اروپا حاکم است. چنان که به طور مثال در آلمان در سال 2004 رفرم در امر بهداشت و انداختن پول دوا و درمان بردوش بیمه شدگان، و ناتوانی مردم در پرداخت، و تحمل رنج بیماری و درد، سبب آسیب پذیری شدید آن ها شد و سلامت جامعه را به خطر انداخت. رفرم در بازار کار و رفرم مالیاتی، سبب انداختن میلیون ها کارگر به بخش نیروی کار فوق العاده ارزان شد، و نتیجه محسوس آن بالا رفتن شمار افراد زیر خط فقر بود، به نحوی که امروز یک نفر از هر شش آلمانی فقیر است، که چیزی بیش از 11 میلیون نفر را تشکیل می دهد. یا رفرم آموزشی و تعیین شهریه برای هر ترم 500 یورو که سبب محرومیت بسیاری از دسترسی به آموزش عالی گردید. با مبارزات اعتراضی مداوم دانشجویان و حمایت اجتماعی از آن ها، در اکثریت ایالت های آلمان شهریه برچیده شد و امروز تنها در معدودی از آن ها باقی مانده است، اما در کنار آن ایجاد دانشگاه و دانشکده های خصوصی رشد کرده است.

در انگلیس بعد از حمله بزرگ سال 97 به آموزش و حملات کوچک و تهدید های بعدی، بالاخره دمل در ماه نوامبر سر باز کرد، و ماهیت دولت لیبرال کارگری انگلیس را بهتر به توده های مردم انگلیس نشان داد. گرچه به دلیل پایین بودن سطح آگاهی به دلایلی که در بالا ذکر شد تعجب آور نیست که از کارگری یا کارگرانی بشنویم که بگویند: چرا ما مالیات بدهیم و دانشجویان رایگان تحصیل کنند. اما وقتی پای بچه های خودشان به دانشگاه باز شود به مهمل بودن این دید، که توسط رسانه های سرمایه داری به آن ها القا می شود پی خواهند برد. آری در همین ماه جاری، دولت اعلام کرد که می خواهد طی چهار سال مبلغ 81 بیلیون پوند صرفه جویی کند، و بنابراین بودجه را باید 15% کاهش دهد. باید ذکر شود که کاهش بودجه به معنای کاهش مقداری بودجه نسبت به بودجه سال قبل نیست، بلکه مراد ازین واژه در سخن دولت سرمایه داری، کاستن از بار مخارج در زمینه های اجتماعی، بهداشتی، آموزشی، فرهنگی، رفاهی و ازین گونه است. اما در مقابل همواره بر بودجه نیروهای سرکوب و امنیتی و نظامی و غیره، با آوردن ادله ی گوناگون از کمک به صلح مسلح، تا مبارزه با تروریسم و ... افزوده می شود. بنابراین دولت یورش را آغاز می کند. یکباره مجلس تصویب می کند، که قصد دارد هزینه های دانشگاهی را تا سال 2012 تا 40% در همه رشته ها، و به ویژه در ریاضی و علوم کاهش دهد. در اولین گام شهریه ها به دوبرابر، و در بعضی رشته ها به سه برابر یعنی سالانه به 6000 تا 9000 پوند خواهد رسید. در تصویب این فشار بر جامعه، همه نمایندگان لیبرال و محافظه کار، دست در دست هم می گذارند. باید گفت آن ها کاری را می کنند که وظیفه شان است؛ یعنی حمایت از منافع سرمایه داران، گرچه در مبارزات انتخاباتی، قول های دیگری می دهند. خود را با رفرم ها مخالف نشان می دهند، تا آرا کارگران را جذب کنند. اشکال از ماست که همواره از یک سوراخ دوباره گزیده می شویم، و در انتخابات فرمایشی سرمایه شرکت می کنیم، و دشمنان طبقاتی خود را به عنوان نماینده حافظ منافع خود انتخاب - نه انتخاب بلکه تایید انتصاب - می کنیم و آن ها را برای یک دوره فیکس چند ساله، به پارلمانی می فرستیم، که مبنایش نه منافع ما که برضد آن است و حق هم نداریم اگر آن ها نه برله ما، که بر علیه ما بودند برکنارشان کنیم و یا مجلس را منحل کنیم.

وقتی تصویب قانون اعلام می شود، با اعتراضات دانشجویی مواجه می گردد و چنان که شرحش آمد بزرگترین اعتراض دانشجویی سه دهه اخیر سازمان داده می شود. گزارشات ضد و نقیضی از درگیری بین پلیس و دانشجویان مخابره می شود. بی بی سی مخابره می کند، که هزاران نفر در

تظاهراتی صلح آمیز و آرام بر علیه افزایش شهریه دانشگاهی شرکت کردند اما در جلوی ساختمان اصلی حزب محافظه کار، با حمله تعدادی از افراطیون به ساختمان حزب، و ساختمان میل بانک تظاهرات به خشونت کشید. رئیس اتحادیه ملی دانشجویان، که تظاهرات را فراخوان داده بود می گوید: خشونت مطرود است و در طرح تظاهرات ما نبوده است بلکه عده ای از خارج آمدند، و ازین فرصت استفاده کردند تا یک تظاهرات عظیم را به گروگان بگیرند. پلیس می گوید: یک گروه کوچک آنارشیست اعتراض را به خشونت کشاند، و سبب حمله و آتش زدن ساختمان حزب شد. نخست وزیر (کامرون) که در جلسه نشست سران 20 کشور در کره جنوبی حضور دارد و در انگیز نیست، برای نیروهای پلیس پیام می فرستد، و از آن ها به خاطر حمله به دانشجویان تشکر می کند. جناب سر استفنسن، رئیس پلیس متروپولیتن، ضمن حمایت از عمل پلیس کار حمله به مرکز حزب را برای لندن خجالت آور می خواند. اما بنا بر تجربه شخصی ام، باید بگویم که همواره خشونت در تظاهرات به حضور پلیس و تمهیدات آن ها، که سبب تحریک جوانان می شود مربوط می شود. زیرا در برابر مردم از پیر و جوان، زن و مرد در لباس معمولی و معمولاً همراه با بچه ها و گاه سگ های شان – سگ ها با دیدن پلیس خشمگین می شوند و پارس می کنند- که برای شرکت در تظاهراتی اعتراضی آمده اند، نیروهای رنگارنگ پلیس و امنیتی از سواره و پیاده و اسب سوار، سرپا مسلح با بی سیم، کلاه خود و سپر و باتوم و ماشین آب پاش و نفریر و دوربین های فیلم برداری، به شیوه ای تحریک کننده قدرت نمایی می کنند، و با یورش گاه و بیگاه خود به شعاردهندگان خشونت ساز می شوند - در این جا هم زمانی خشونت آغاز شد که پلیس متروپولیتن صدها نیروی ضد شورش را، برای حفاظت از ساختمان حزب فرستاد- آن گاه همه بوق های سرمایه به صدا در می آیند تا آنارشیست یابی کنند، و آنارشیسم را نه یک گرایش سیاسی اقتصادی موجود، بلکه به طور ساده هرج و مرج طلب و جنایی، برای اذهان ساده اندیش که کم نیستند مطرح نمایند. در یک جمع 50 هزار نفری، چنان که رسانه ها نوشته اند چگونه یک گروه 20 تا 200 نفره می تواند تعین کننده باشد در عکس بالا تجمع معترضین در جلوی ساختمان میل بانک، که نمادی از اعتراض به سیاست حمایت مالی دولت نسبت به بانک هاست، که مهم ترین عامل کسر بودجه های بیلیونی سال های اخیر است، بی پایه بودن این القانات را صحه می گذارد. دانشجویی که خود را به بالای بام ساختمان بانک رسانده بود در مصاحبه می گوید: اکثریت تظاهرکنندگان آرام هستند. من واقعا از خساراتی که بر اموال و اشیا وارد آمده ناراحت نیستم. این کار، بزرگی خشم

ما را از سیاست های حاکم نشان می دهد. من تا زمانی که کسی زخمی نشود با این امر مشکلی ندارم. یک دانشجوی دانشگاه کینگز می گوید: زمانی که قاب عکس نخست وزیر پایین کشیده شد بسیار هیجان انگیز بود. اتمسفر تظاهرات بسیار جالب است و همه به نظر خوب می آیند. تظاهرات با 14 زخمی و 32 دستگیری پایان یافت، اما در ادامه شاهد اشغال دانشگاه منچستر و اساکس با شعار دانشگاه برای همه هستیم. علاوه بر اعتصاب دانشجویی در این ماه انگیس شاهد اعتصابات دیگری از جمله اعتصاب روزنامه نگاران، معلمان، کارکنان بهداشت و آتش نشان ها نیز بود.

آلمان

اعتصاب رانندگان و کارکنان راه آهن سراسری در آلمان، 2015

دموکراسی بورژوازی، اعتصاب کارگران برای افزایش پنج درصد دست مزد را نمی تواند تحمل کند، اما با حقوق های میلیونی مساله ای ندارد! این روزها اعتصاب کارگران قطار سراسری آلمان، هر چند بسیار اندک و ناپیدا، اما به هر حال پرده را بالا زده و جعلی، دروغین و پرفریب بودن آنچه را که بورژوازی دموکراسی می نامد، در معرض دید همگان قرار داده است. این مساله برای عاشقان این دموکراسی، که تاریخ در نوک دماغ شان به پایان می رسد و هر تجربه قبلی را رد می کنند، دردناک بود. این مبارزه ای علیه کار مزدی هم نبود، بلکه تنها خواهان افزایش ناچیزی در بهای نیروی کار می شد. اتحادیه (GDL)* مبارزه کارگران را پیش می برد، که اتحادیه ای کوچک است، و رانندگان لوکوموتیو و بخشی دیگر از کارکنان قطار سراسری، را زیر پوشش دارد. برای جلوگیری از اتحاد کارگران، هر بخشی از کارگران این مجموعه را یک اتحادیه مثلاً رهبری می کند. گذشته از حضور اتحادیه های متال، شیمی، وردی یا خدمات، چند اتحادیه بزرگ و کوچک دیگر هم وجود دارند. بیشترین عضو را در این مجموعه اتحادیه ترانس نت در اختیار داشت که در سال 2010 با اتحادیه دیگر حمل و نقل زیر نام اتحادیه ی قطار و حمل و نقل (EVG) یکی شد و اکنون عضو اتحادیه مادر یا (DGB) هست.

اعتصاب دو مرحله داشت، که از سال 2014 تا اکنون بوده است. از پاییز 2014 GDL بارها اعتصابات چند روزه ای را سازمان داد. اعتصاب نوامبر یک هفته طول کشید. مدیای مین استریم، با سردستگی روزنامه بیلد پرتیراژترین و بی مایه ترین روزنامه آلمان که متأسفانه در دست هر کارگری دیده می شود، کارزاری را علیه کارگران لوکوموتیو ران آغاز کردند، و کانال های دولتی تلویزیون که با پول ماهانه کارگران می گردند، بلندگوی این حملات شدند. کهنه سیاست مداران بورژوا علناً یا در لفافه با آن به مخالفت پرداختند. خانم مرکل رئیس جمهور، آن را بی احترامی به نظر اکثریت خواند و خانم نالس وزیر کار آن را درک نشدنی و نامناسب خواند. هر دو حزب بزرگ حاکم؛ چه محافظه کار و چه سوسیال دموکرات، نشان

دادند که وقتی پای مبارزات کارگری در میان باشد، حتی در حرف هم بی طرف نخواهند بود. سعی کردند مشتریان قطار را علیه کارگران تحریک کنند، بگویند که مساله جنگ قدرت بین ولسلکی رئیس این اتحادیه و اتحادیه های دیگر برای ربودن اعضای آن ها به نفع خود است، و به این خاطر نیمی از جمهوری آلمان را خوابانده است. اما یک پرسشنامه همگانی بین مردم نشان داد که 58% مردم، موقعیت کارگران را برای اعتصاب درک می کردند و همبستگی نشان می دادند. از همان زمان روزنامه ای بنام روزنامه اعتصاب در نوامبر 2014 راه اندازی شد، که شماره اول آن با شعار؛ «بله به مبارزات کاری، نه به قانون تعرفه واحد، شروع به کار کرد و تا کنون شش شماره از آن انتشار یافت، که سر تیتر شماره شش "بله به مبارزه کاری GDL، نه به قانون تعرفه واحد" و "مبارزه قدرت، حق اعتصاب، همبستگی" است. بعد از اعتصاب چهار روزه نوامبر، راه آهن سراسری علیه GDL به دادگاه کار در فرانکفورت مابین شکایت کرد.

طی این اعتصابات یکی از هر دو قطار از سر جایش حرکت نکرد. کنسرن قطار سراسری می گوید که 200 میلیون یورو ضرر کرده است، این نشان می دهد که اعتصاب درست عمل کرده است، زیرا اگر اعتصابات در ساعات و روزهای تعطیل انجام بگیرد و تنها وقت آزاد کارگران مورد سوء استفاده ترتیب دهندگان اعتصاب که معمولاً اتحادیه های بزرگ اند، قرار بگیرد کارفرماها هیچ مخالفتی ندارند و به همین علت است که معمولاً این اعتصابات از تقاضای شش درصد اضافه دست مزد با 2.5 تا 3 درصد به توافق می رسد که از اول هم مورد نظر کارفرما بوده و آن را برای چانه زنی در آب نمک خوابانده بود.

با شروع ماه مه 2015، GDL هشتمین اعتصاب را برای تعرفه دست مزدی به مدت شش روز اعلام کرد. اعتصاب نهم می بایست در نوزدهم ماه مه، ساعت سه عصر، در حمل کالا شروع شود، و با اعتصاب در قطارهای مسافربری در ساعت دو صبح بیستم ماه مه دنبال شود. پایانی هم برای اعتصاب اعلام نشد. برخلاف بقیه اعتصاب ها، 48 ساعت قبل از اعتصاب خبر آن به مردم اعلام شد، زیرا تعطیلات مذهبی فینکستن در راه بود. مصاحبه های پی در پی با رئیس قطار سراسری، وزیر سوسیال دموکرات کار، ولسلکی و سایر سیاستمداران احزاب ساعت به ساعت پخش می شد، هم زمان مذاکره هم فراموش نمی شد. به هر حال این شیوه اصلی کار اتحادیه هاست. فشارها از طرف مدیا که دائم مردم را تحریک می کرد- به طور مثال روزنامه بیلد شماره تلفن منزل رئیس اتحادیه را در روزنامه اش چاپ کرد و از مردم خواست به خودش تلفن بزنند و حرف خود را به او بگویند-

و سیاست مداران چنان بالا بود که بالاخره بعد از دو روز مذاکره بی نتیجه، GDL در 21 ماه مه، پایان اعتصاب را اعلام کرد، کار تصمیم گیری و توافق به میانجی گران سپرده شد که طبق قانون، یک نفر از هر طرف معرفی می شود تا در باره دعوایی که به نتیجه نمی رسد، میانجی گری کنند و آن را طوری به پایان ببرند، که نه سیخ بسوزد نه کباب. از طرف شرکت راه آهن یکی از اعضای حزب سوسیال دموکرات و از طرف GDL رئیس جمهور ایالت تورینگن، یکی از اعضای حزب چپ برای میانجی گری انتخاب شدند و قرار است در 27 مای مذاکرات را شروع کنند، این مذاکرات سه هفته طول خواهد کشید. GDL مطالبات خود را جمع بندی کرده در پنج بند آورده است که عبارت اند از:

5% افزایش دست مزد در مقابل 3.5 درصدی که اتحادیه های دیگر قبول کرده اند. / کاهش ساعات کار هفتگی از 39 ساعت به 38 ساعت / حداکثر اضافه کاری تا 50 ساعت نه بیش تر / آخر هفته آزاد کارگران باید از ساعت 22 روز جمعه تا شش صبح روز دوشنبه باشد. هم چنین مطرح شده است که این حقوق نه فقط برای رانندگان بلکه برای کل پرسنل قطار هم صادق خواهد بود

تا پایان تصمیم گیری آتش بس موقت اعلام می شود و حق اعتصاب در این فاصله وجود ندارد. جالب اما این است که کارگران حق اعتصاب ندارند اما در طرف دیگر یعنی طرف کارفرما - دولت - عملیات تخریبی ادامه می یابد. دموکراسی بورژائی برگ برنده اش را با تصمیم پارلمان در تصویب یک قانون به زمین می زند. یک روز بعد از اعلام پایان اعتصاب، تنها با گفتگوی یک روزه در مجلس، کلک آزادی اعتراض و اعتصاب و اتحاد کننده می شود. همان آزادی های اساسی که که سنگش را همیشه به سینه می زنند. به این طریق در 22 ماه مه، مجلس قانونی را تصویب کرد که طبق آن اگر در یک مکان کار، چند اتحادیه وجود داشته باشد، اتحادیه های کوچک باید تعرفه ی تصویب شده اتحادیه ای را اکثریت دارد بپذیرند، در حالی که طبق همین قانون بورژائی تا حال می توانستند هرکدام به طور جداگانه با کارفرما به توافق برسند.

باید گفت که چنین اقداماتی تازگی ندارد. سرمایه هر گاه که منافع اش را در خطر ببیند، اقدام مناسب را اتخاذ خواهد کرد و برایش توجیه هم خواهد داشت تا به خورد توده های مردم بدهد که به طور نمونه نگاهی به آن می اندازیم:

1953 اعتصاب سیاسی در آلمان غیر قانونی اعلام شد

1955 پارلمان تصویب کرد که اعتصاب فقط به عنوان آخرین ابزار می تواند مورد استفاده قرار گیرد، و باید از نظر اجتماعی قابل قبول باشد. صد

البته که منظور از اجتماعی نه توده های مردم کارگر، بلکه نظر سرمایه داران و در این جا دولت به عنوان دولت سرمایه داری و دولت سرمایه دار، مقامات بالای دولت و پارلمان است، البته سرمایه دارانی که بخشی از قطارها به عنوان خصوصی به آن ها تعلق دارد نیز در این زمره اند.

1968 در مقابله با جنیش دانشجویی و ناآرامی های اجتماعی و اعتصابات کارگری، دولت ائتلاف بزرگ یعنی ائتلاف محافظه کاران و سوسیال دموکرات ها، با قانون شرایط اضطرار حق اعتصاب را محدود کردند.

2005 خصوصی سازی در راه آهن سراسری آغاز شد،

2015 یعنی اکنون قانون وحدت تعرفه را تصویب کردند و دلیل آن را موج پی درپی اعتصاب توسط اتحادیه GDL اعلام کرده اند. در توضیح قانون آمده است که: اعتصابی که آن را یک اتحادیه در اقلیت فراخوان دهد قانون مند نیست، زیرا "نامتناسب" است. با تصویب این قانون GDL دیگر نمی تواند اعتصاب اعلام کند. طبق این قانون در کارگاه های داخل کشور، هرآن چه که در تملک دولت است مثل پست، حمل و نقل زمینی و هوایی، بیمارستان ها و راه آهن سراسری حق اعتصاب محدود می شود.

مساله اصولا مربوط به این نیست که نوروز به شنبه افتاد، و اتحادیه ای بین هزاران پیدا شد که خواهان حق و حقوق بیشتری نسبت به سایر اتحادیه ها برای کارگران است، و در آن مجمع عمومی بالاترین مرجع است و غیره، که این مساله خود تغییری در ساختار کلی اتحادیه، و نقش آن در نظام سرمایه داری نمی دهد. حرکت اتحادیه های بزرگ این نهاد در تعامل و توافق با دولت سرمایه دار برای افزایش 3.5 درصدی دست مزد، که حتی افزایش قیمت های جاری را کفاف نمی دهد و موضع گیری مخالف آن ها با این اتحادیه بخصوص، موید آن است. مساله اساسی اما این است که در نظام سرمایه داری، هیچ گاه کارگران نخواهند توانست دست مزد عادلانه دریافت کنند. تا وقتی که دیگران برای کارگران، برای ساعات کار، برای دست مزد و برای مناسبات مربوط به او تصمیم می گیرند، تا زمانی که سیستم مزدی حاکم است و به نیاز کارگران به داشتن یک زندگی شایسته انسانی توجه نمی شود، نه سه و نیم و نه پنج و نه حتی 30 درصد مشکل زندگی کارگران را حل نخواهد کرد، مگر نه این که کارگران یونانی موفق به افزایش 40 درصدی دستمزدها در سال ها قبل شدند، اما دست مزدهای واقعی شان نسبت به قبل از افزایش، کاهش یافته بود. مساله ای که نباید فراموش شود مبارزه با علت العلل این سیه روزی ها در کنار مبارزات روزانه است. مبارزه با سرمایه داری و مبارزه با سیستم کار مزدی راه حل مشکل است که برای آن باید توشه راه را در همین مبارزات روزانه فراهم کرد. اگر با این هدف وارد

مبارزات شویم بخودی خود متوجه خواهیم شد که سازمان های کارگری موجود، نه با ما که با کله ی بورژوازی حاکم می اندیشند و عمل می کنند و باری بر دوش مان هستند و مخارج میلیونی شان را ما با دستمزدهای ناچیزمان باید بپردازیم. باید راهی دیگر جست، خود را خود و از پایین سازمان داد، سازمانی ضد سرمایه داری و ضد کارمزدی. تجربه تاکتونی بهترین شکل، سیستم شورائی بود مهم اما نام نیست، که عمل کرد است. ماه مه 2015

*- (GDL) اتحادیه رانندگان لوکوموتیو و عضو اتحادیه کارکنان دولت است، که کارفرمای آن راه آهن سراسری آلمان و کارفرمایان کوچک تر است. این اتحادیه در سال 2002 محدود بودن به رانندگان لوکوموتیو را کنار نهاد و درهائیش را به روی کل پرسنل حمل و نقل عمومی باز کرد، در سال 2012 حمل و نقل نزدیک را هم به آن اضافه کرد. در سال 2007 هفتاد و نه درصد رانندگان لوکوموتیو و 33 درصد کارکنان غیر از راننده و در مجموع 62 درصد پرسنل قطارها عضو آن بودند. بعد از اعتصاب سال 2008 رانندگان قطارهای شهری زیر و روی زمینی و رانندگان اتوبوس شهری در برلین، مونیخ، نورنبرگ و زاربروکن را هم تحت پوشش گرفت. در نوامبر 2010 ترانس نت (EVG) با 240.000 عضو و GDL با 34.000 عضو مقام اول و دوم را بین اتحادیه ها داشتند که ترانس نت به اتحادیه مادر د.گ.ب. پیوست. گذشته از رانندگان لوکوموتیو نه هزار نفر از سایر کارگران شاغل در راه آهن عضو آن هستند. اختلاف بین این اتحادیه و کنسرن راه آهن بر سر این است که اولاً چرا رانندگان مختلفی که در قطار کار می کنند، در مطالبات آن ها یعنی GDL وضع دستمزدی مشابه دارند در حالی که باید به دو گروه با دستمزدهای متفاوت بحساب آیند، دیگر این که نباید اضافه دستمزد آن ها از 3.5 درصد توافق شده با EVG بیش تر باشد.

در حالی راه آهن از اضافه کردن دستمزدهای کارگران طفره می رود، که سال به سال سود بیش تری حاصل می کند. هم زمان با بالا بردن توان حمل و نقل راه آهن به مقدار تا 35 درصد، با محدود کردن استخدام های جدید و کاهش پرسنل، حتی در بعضی از بخش ها به نصف تعداد قبلی، کارگران را مجبور به انجام اضافه کاری های طاقت فرسای طولانی مدت می کند، به نحوی که یکی از مطالبات اعتصاب به محدود کردن آن به 50 ساعت در ماه اختصاص دارد، به طور مثال در فاصله 1994 تا 2013 کارگران

باقی مانده مجبور به انجام هشت میلیون ساعت اضافه کاری شدند؛ اضافه کاری ها تنها از پایان سال 2012 تا 2013 طی یک سال 400.000 ساعت شد. این کنسرن در سال 1994 با سرمایه ای به مبلغ 3.2 میلیارد یورو تاسیس شد. سه سال بعد به 4.1 و در سال 2012 به 11.4 میلیارد یورو رسید. دست مزد رئیس کنسرن در سال 1997 برابر با 800.000 یورو بود که در سال 2012 به 2.600 میلیون یورو رسید. یعنی به ترتیب ماهی 66.000 و 210.000 یورو است. شورای مشورتی هم در سال 97 مبلغ 21.000 یورو دریافت می کرد، که در سال 2012 به 940.000 یورو در سال رسید. طبق گزارش اداری سال 2014، هشت عضو هیات رئیسه راه آهن، مبلغ 10.4 میلیون یورو به صورت مستقیم و 3.7 میلیون غیر مستقیم دریافت می کردند که مجموعا می شود 14.1 میلیون یا هریک سالانه نزدیک به دو میلیون یورو، که نسبت به قبل 68 درصد اضافه شده بود، گذشته ازین دو نهاد نام برده، در راه آهن سراسری شش شرکت سهامی وجود دارد، که در آن ها نیز این پست ها وجود دارد و آن ها نیز با حاصل استثمار کارگران پول درو می کنند، در حالی که دستمزد کارگران که حاصل استثمارشان این کوه عظیم میلیاردی است بین 2000 و اندکی بیش از 3000 یورو ناخالص در ماه است، و همین افراد از هیات رئیسه و شورای مشورتی با افزایش 5 درصدی دست مزد کارگران مخالفت می کنند. طبق اطلاع دولت، راه آهن سالانه حداقل 15 میلیارد یورو مالیات به دولت می پردازد. (سهم کارگران راه آهن در تامین بودجه دولت) گذشته از این حاصل استثمار کارگران در پروژه های دیگری مثل 30 میلیارد یورو در ایجاد اتوبوس مسافربری برای سفر به خارج از کشور، خرید یک قطار باری در لهستان، سرمایه گذاری در امارات متحده عربی، میلیاردها یورو سرمایه گذاری در پروژه اشتوتگارت 21 و غیره.

دایملر: سرمایه داری بحران است! 2010

آلترناتیوها اخراج نشوند.

30 ساعت کار هفتگی با دستمزد کامل به جای مرخصی اجباری و کم کردن دستمزدها!

اتحادیه متال در ماه مه امسال، خواهان پروسه‌ی رسیدگی علیه کاندیداهای "آلترناتیو" کارگاه دایملر مارینفلد برلین شد. متعاقب آن کمیسیون رسیدگی اتحادیه متال در کارگاه دایملر برلین، با رای 3 به 2 علیه مصطفی افه، فهیمه اتکو و مارتین فرانکه، تصمیم به ممنوعیت فعالیت اتحادیه‌ای یا اخراج آن‌ها از اتحادیه گرفت. 15 نفر دیگر نیز توبیخ رسمی دریافت می‌کنند. این افراد برای شرکت در انتخابات شورای کارگاه، توسط گروه‌های مخالف یا آلترناتیو کاندیدا شده بودند. آن‌ها به سیاست‌های شورای کارگاه انتقاد داشتند، به همین سبب خود کاندیدای لیست اتحادیه نشدند. در مجموع آن‌ها توانستند 25٪ آرا را بدست آورند، اما اتحادیه می‌گوید ما نه 75٪ بلکه 100٪ آرا را می‌خواهیم، تا هرچه خود بخواهند پیش ببرند. شوراهای چپ کارگاه‌های مختلف دایملر و اعضای اتحادیه، با تشکیل دایره‌ی حمایتی می‌خواهند با سازمان دادن اعتراضات علنی، خطر اخراج این افراد را خنثی کنند. گذشته ازین کارگاه فعالین شهرهای کاسل، فرانکفورت و سیندینگن نیز با تهدیدات مشابه مواجه‌اند. بدین جهت 30 عضو اتحادیه کارگاه‌های مختلف، برای هماهنگی با هم ملاقات کردند. حسین اکثورت یکی ازینها که فرد مورد اعتماد کارگاه زیمنس است می‌گوید: این روند خاطرات تلخ دهه 70 را زنده می‌کند، که انتقاد کنندگاه چپ از اتحادیه‌ها اخراج شدند. وی می‌گوید هرکس باید بتواند در اتحادیه نظراتش را آزادانه بیان کند، و این حق برای شرکت در انتخابات شورا و کاندیدا شدن در لیست جدا از اتحادیه هم صادق است. وی توضیح می‌دهد، که البته فقط دادن لیست جدا، مساله اصلی نیست بلکه انشقاق در اتحادیه عامل آن است. همواره حامیان "آلترناتیو"، علیه سیاست‌های شورا و اتحادیه اعتراض کرده بودند. به ویژه در رابطه با سیستم تعرفه‌ی مزدی جدید اتحادیه متال، که 850 نفر از اعضای اتحادیه در رابطه با آن، خواهان نشست غیرعادی مجمع کارگاه شدند، و هم چنین اعتراض‌شان به قانون شوراها که رئیس شورا آن را ندیده گرفت. اما آن‌چه که فشار خون اتحادیه را بالا برده است، صرفاً لیست جداگانه نیست بلکه چگونگی برخورد این افراد به مسائل کارگری، به سرمایه‌داری و به شیوه‌های مبارزه و مقاومت در برابر آن است. گرچه که به دلیل نفوذ عمیق سیاست‌های رفرمیستی اتحادیه، بازهم آن‌ها آلترناتیو خود را در درون اتحادیه جستجو می‌کنند، و توجه نمی‌کنند که این ظرف گنجایش فعالیت ضد سرمایه‌داری کارگران را ندارد، و به همین سبب است

که اتحادیه در مقابل آن ها می ایستد و اخراج و توبیخ می کند، تا امر اتوریتبه شکنی به نرم درون کارگران عضو اتحادیه، تبدیل نشود. اتحادیه می خواهد گریه را دم در حجله ای بکشد، که عروش صاحب چند فرزند شده است و دیگر کارساز نیست!! برای درک بهتر این کشمکش و چرایی آن، مروری می کنیم برسخنرانی مصطفی افه در تظاهرات اعتراضی کارگران- سرمایه داری بحران است-، 12 ژوئیه 2010 در برلین:

... بعد از مدتها کار کوتاه مدت، الان کارگاهها همه به طور عادی دوباره بکار افتاده اند. رئیس از بحران صحبت می کند، اما همان زمان که ما کوتاه مدت کار می کردیم کنسرن سود اضافی داشت. آن ها دروغ می گفتند. اخراج ها دوباره خواهد آمد. مثل آمریکا که 100 هزار نفر کار خود را از دست دادند. سرمایه داری چیست؟ ما هرروزه آن را می فهمیم در حالی کنسرن سود می برد. در این جا همکاران ما از شدت کار دچار دردهای مزمن ستون مهره اند. من خودم عضو اتحادیه متال هستم، اما در لیست آلترناتیو هستم. ما می خواهیم کارگران قرارداد موقت دائمی شوند، اما اتحادیه متال با آن مخالف است، ما این را نمی فهمیم. رئیس اتحادیه عمومی د.ب.ب. با مرکل رفت و آمد دارد. در جشن تولد مرکل شرکت می کند، اما این جا که ما کارگران برای مقاومت حاضریم و اعتراض می کنیم، برای مقاومت جمعی به ما نمی پیوندند. ما باید از پایین فشار وارد کنیم. ما باید یک آلترناتیو سیاسی در اتحادیه ایجاد کنیم. ما باید شاغلان و بیکاران را در یک جمع بسیج و سازماندهی کنیم. اجازه نیست که میلیون ها نفر بیکار باشند. باید کار بین همه تقسیم شود. باید محل کار جدید ایجاد شود. اگر روسا توان تضمین کار ما را ندارند، چرا باید بازهم رئیس باشند. ما باید خودمان تصمیم بگیریم که چه مدت کار و چه چیزی تولید کنیم. باید کارگران اروپا همه برای اعتراض در بروسل هماهنگ شویم. باید همه هم زمان در کشورهای مختلف اعتراض و اعتصاب کنند. نه فقط یونان یا اسپانیا بلکه در آلمان هم نیاز به اعتصاب عمومی است باید خودمان را در همه شهرهای اروپا علیه سرمایه داری آماده کنیم.

منبع-

Junge Welt
Alternative

تظاهرات مردم آلمان علیه سیاست صرفه جویی دولت، 2010

برنامه صرفه جویی دولت، محروم کردن توده های کارگر و زحمتکش و خانواده های شان از تامین اجتماعی! ما هزینه بحران شما را نمی پردازیم! سیاست صرفه جویی باید متوقف شود! پارلمان را محاصره کنیم! علیه کاهش استانداردهای رفاه، کاهش سرانه اجتماعی و بیکاری هارتس 4 و برای یک جامعه همبسته به پا خیزیم! برای نشان دادن خشم جرات داشته باشیم!

روز جمعه 26 نوامبر 2010 پارلمان آلمان آخرین دور بحث و گفتگو در باره بودجه سال 2011 و طرح عظیم صرفه جویی را، که در تاریخ جمهوری آلمان سابقه ندارد، در دستور کار خود داشت. بوندیس برلین که مرکب از همه نیروهای مخالف سیاست های دولت است برای اعتراض به سیاست صرفه جویی دولت تقاضای مجوز اجتماع و راه پیمایی کرد. در بوندیس برلین، از نیروهای ضدفاشیسم و ضدسرمایه داری تا اتحادیه ها و بعضا احزاب حضور دارند، اما معمولاً رویکردها و شعارهای آن را نیروهای رادیکال تعیین می کنند. با بزرگ کردن خطر تروریسم، که امروز همه چیز را با آن توجیه می کنند، سعی کردند جلوی هرگونه تظاهراتی را بگیرند، حال آن که در قانون اساسی آلمان تظاهرات به عنوان یکی از حقوق اولیه شهروندان تعریف شده است. با شکایت بوندیس به دادگاه مجوز تظاهرات صادر شد، "ولی افتاد مشکل ها".

پارلمان چنان در محاصره پلیس از زمین و هوا قرار گرفت، که گویی کودتایی در شرف وقوع است. بیش از 100 ماشین پلیس به همراه آمبولانس و نفربر مستقر شده بودند. 1700 نیروی پلیس و امنیتی برلین بسیج شدند، و نیروهای کمکی از شهرهای دیگر نیز فراخوانده شدند. به بهانه حضور پوتین در برلین و هم خطر تروریسم، بسیاری از خیابان های منتهی به میدان براندنبورگ را، که محل اجتماع بود، بستند تا برای حضور مردم در محل تظاهرات مشکل ایجاد کنند. اما بشنوید از محل تظاهرات. در جلو دروازه براندنبورگ کامیون بزرگی را به عنوان سن آماده کرده اند و یک گروه رپ آهنگ های سیاسی می خواند، و سیاست های دولت را به عنوان سیاست سرمایه به نقد می کشد: «این سرمایه داری است که زندگی را برما مشکل می کند. از دموکراسی حرف می زنند اما می خواهند حقوق دموکراتیک اولیه را محدود کنند. دموکراسی سرمایه داری یعنی همین. می گویند بیکاری

پایین آمده؛ آری، اما با فرستادن کارگران به کار یک یورویی. ما ضدسرمایه داری هستیم، زیرا هرچه می کشیم از سرمایه داری است». شعارهای ضدسرمایه داری با غرش هلی کوپترهای پلیس در هم می آمیزد.

حدود ساعت یازده، یک گروه دانش آموزی با بیش از 250 دانش آموز که به دلیل شرکت در تظاهرات، اعتصاب و تعطیل کلاس ها را اعلام کرده بودند، از طرف میدان پوتسدام به محل گردهمایی می رسند. دلیل دیرکردنشان بسته بودن خیابان است. اعلام اعتصاب برای شرکت در تظاهرات را سازمان بین المللی جوانان کمونیست فراخوان می دهد، و خواسته هایش را این گونه اعلام می دارد: «پاکت ویژه صرفه جویی دولت را پاره کنیم! نه به سیاست تخریب رفاه و اخراج ها! امکان دستیابی رایگان به همه امکانات آموزشی از کودکان تا دانشگاه! تامین مالی لازم و کافی برای آموزش! توقف خصوصی سازی ها، علیه رفرفرم طرح ریزی شده برای بهداشت، بیمه بازنشستگی تا 67 سال و برای تعیین یک حداقل دستمزد ساعتی 11 یورویی. محاصره طبقه سرمایه دار انگل! برای کنترل کارگاه توسط کارگران و مصرف کنندگان. ثروتمندان برای بانک ها و کنسرن های بزرگ با سود های خود بپردازند». با آمدن دانش آموزان تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات به 4000 نفر می رسد اما پلیس آن را 1500 نفر اعلام می کند یعنی حتی 200 نفر کمتر از نیروهای پلیس مستقر در منطقه، که تازه اگر درست باشد دولت باید شرم کند که این چنین از حضور مردم در صحنه دخالت گری سیاسی کشور می ترسد. معمولاً پلیس نیروهای تظاهرات کننده را به یک سوم تقلیل می دهد.

روز سردی است و اولین برف زمستانی به صورت تراشه های کوچک برف در هوا غوطه می خورد. سرما تا مغز استخوان نفوذ می کند. در جمع به دنبال چهره های آشنا و دوستان ایرانی می گردم، اما متأسفانه کسی را نمی بینم. اصولاً نیروهای مهاجر مقیم در آلمان، خود را با مسائل جامعه ای که در آن زندگی می کنند نمی آمیزند. اما این جا تک و توک در بین دانش آموزان چهره های غیرآلمانی ملموس است. مردان و زنان مسنی را می بینم که در این سرما در تظاهرات شرکت کرده اند و به گردنشان معمولاً نوشته ای آویزان است که در آن رفرفرم های انجام شده در زمینه بهداشت و انداختن بار دارو و درمان و مراقبت از پیران به دوش مردم را محکوم می کند. جوانان پرشور دانشجو خواهان لغو شهریه ثبت نام دانشگاه ها هستند، و آن را به عنوان زیرپا گذاشتن حق همگانی، برای آموزش محکوم می کنند. از آغاز حملات هماهنگ، به حقوق اولیه مردم در اتحادیه اروپا، دانشجویان خود را در یک شبکه سراسری با عنوان "جنبش بین المللی دانشجویی" و

"جنبش جهانی برای آموزش" با خواست آموزش رایگان برای همه متحد کرده اند و از دانشجویان سراسر جهان می خواهند به آنان ببینند.*
دانش آموزان سیاست های آموزشی و اجتماعی دولت را محکوم می کنند.
دانش آموز 13 ساله ای که در تظاهرات شرکت کرده می گوید: همکلاسی هایی را می شناسم که چون از خانواده بیکار و هارتص 4 بودند مجبور شدند مدرسه شان را عوض کنند زیرا نمی توانستند وسایل کمک آموزشی لازم برای این مدرسه را تهیه کنند. وی ادامه می دهد: من امروز به مدرسه نرفتم تا در تظاهرات شرکت کنم و به سیاستمداران کشور بگویم که آینده کشور ما هستیم.

بیکاران هارتص 4 سیاست های حکومت را، که با آن ها مثل انسان های درجه دو اجتماع برخورد می کند محکوم می کنند. اما آن چه که مشهود است حضور اندک این بخش از نیروها در تظاهرات است. اولاً بخش بزرگی از آنان را مهاجرین تشکیل می دهند و عدم علاقه آن ها به حضور سیاسی در جامعه، می تواند دلیل این حضور اندک باشد. ثانیاً بخشی از مردم از تظاهرات های بیشمار و گاه میلیونی، که نتوانسته در تصمیمات دولت و در سیاست هایش تاثیر بگذارد ناامید شده اند، و تمایلی به شرکت نشان نمی دهند. اما این درک غلطی از مبارزه است. اولاً این که دولت سرمایه داری، راهی را طی می کند که برایش ضروری است، تا منافع سرمایه را پاس بدارد. و زمانی که در دموکراسی سرمایه داری، کفه ترازوی قدرت بین سرمایه، طبقه سرمایه دار و نیروی کار و طبقه کارگر، در جهت سرمایه سنگین تر است؛ هرچه می خواهد می کند، یعنی آن چیزی را انجام می دهد که نفس سرمایه داری است؛ یعنی استثمار هرچه بیشتر نیروی کار، کاستن بار اجتماعی و انداختن آن بردوش توده های کارگر، تحدید آزادی های مقرر در قوانین اساسی شان و محدود کردن وحتى سلب حقوق اولیه انسانی در صورت لزوم. بنا براین بر نیروی مقابل است، که هرچه بیشتر در جهت محدود کردن سرمایه و در نهایت به سمت خلع قدرت از وی، در صحنه اجتماع فعال باشد. منفعل بودن در مقابل فشارها، چاره کار نیست و فشار را رسمیت می دهد، که در این صورت تک تک ما در برابر آن مسئولیت داریم و باید پاسخگو باشیم. مهم نیست که آن ها که در قدرت اند چه می کنند، مهم این است که پاسخ ما به آن ها چیست، و چه اندازه به آن ها برای قدرت نمایی امکان می دهیم، و به اعمال آن ها با بی توجهی خود و یا با نظرارگر بودن صرف، مشروعیت می بخشیم. دموکراسی می گوید: تو شهروند حق داری که در انتخاباتی که ما برگزار می کنیم شرکت کنی، و یکی از کارگزاران ما را به عنوان نماینده خود به پارلمان بفرستی. در فاصله کوتاهی تا انتخابات؛

ما مهم می شویم. همه می خواهند به ما خدمت کنند. خدمتگزاران در مصاحبه ها و نوشته ها و سخنرانی ها، با خواهش و تمنا از ما دعوت به شرکت در انتخابات می کنند، و قول های بی پایان خدمت می دهند. با وجود تجربه چند صد ساله، باز هم بخشی از ما به هردلیل؛ ناآگاهی، توهم و یا خوش باوری یا... به آن ها رای می دهند. فردای انتخابات دوباره ما هیچ می شویم. خس و خاشاک می شویم، و کسی برای ما تره هم خورد نمی کند. اما در مقابل عده ای محق می شوند که برای سرنوشت ما، برای گذران زندگی ما، برای آینده ما و برای بود و نبود ما و منابع و مصالح جامعه ما، تصمیم بگیرند، بدون این که به ما پاسخگو باشند. حداقل باید این طور باشد، که اگر آن ها در مقابل خواسته های ما قرار می گیرند، و حقوق ما را درو و ضایع می کنند، این قدرت را داشته باشیم که آن ها را از نمایندگی خلع کنیم. اما خلع قدرت از خلع کنندگان قدرت توده ها کار سرمایه داری نیست.

یا اگر رژیمی مثلا در ایران، برای زهرچشم گرفتن از مردم، در ملا عام چوبه های دار برپا می دارد، آن که به تماشا می ایستد هم باید پاسخگو باشد، حتی اگر بخواهد فیلم بگیرد و در اینترنت قرار دهد. اگر حقوق اولیه انسانی، حتی کوچکترین شان چون حق پوشش، از انسان سلب می شود و انسان ها به دلیل آن در ملا عام مورد ضرب و شتم قرار می گیرند و دستگیر می شوند، علاوه بر رژیم و نیروهای سرکوب، مردمی نیز که اجتماع می کنند و با وجود مخالف بودن تنها به انتظار پایان ماجرا می نشینند و خشونت و حق کشی را نظاره می کنند، مقصرند. باید این بحث در اجتماع پا بگیرد و به آن پرداخته شود تا دیگر شاهد یکه تازی نیروهای سرکوب نباشیم، و ترس از اعمال قدرت ما آن ها را منفعل کند.

به تظاهرات برگردیم. صدای شعارها در جلوی در پارلمان نیز به خوبی شنیده می شد، اما در درون آن بی توجه به خواسته مردم بودجه دولت و سیاست صرفه جویی اش، برای سال 2011 با 323 رای مثبت در مقابل 253 رای منفی به تصویب رسید. خانم مرکل رئیس دولت می گوید: "سیاست های ما درست است. اقتصاد رشد می کند. شمار بیکاران پایین آمده است و به زیر سه میلیون نفر رسیده است و می شود در سال های آتی به رشد معقول امیدوار بود." اما او نمی گوید که 300 هزار کارگر ساعتی یک یورپی و هرکسی را که در هفته یک ساعت کار کند و تمام نیروی کار از 58 سال به بالا را که باید تا بازنشستگی 9 سال دیگر کار کنند، از لیست بیکاران خارج کرده است. نمی گوید که اکنون از هر 6 آلمانی یک نفر فقیر است، و فقر توده ها در کشوری که 800 هزار میلیونر وجود دارد رو به افزایش است. جنگ زرگری بین احزاب بالا می گیرد. سوسیال دموکرات ها

و سبزه‌ها که خود در حکومت ائتلافی شان؛ بنیان گذار رفرم‌ها و سیاست صرفه جویی بودند، بدون نقد کارهای گذشته خود اکنون مخالف شده‌اند، و مسلم است که اگر در انتخابات بعدی که در راه است توازن برقرار شود، باز هم چون دوره قبل به ائتلاف بزرگ اقدام خواهند کرد، و با همین حزب حاکم دوباره هم کاسه خواهند شد. به همین دلیل نماینده حزب سوسیال دموکرات، برای CDU دل می‌سوزاند و می‌گوید «آن‌ها هیچ سیاستی را که بشود جمعی عمل کرد آماده نکردند، بلکه درون جامعه انشقاق ایجاد کردند. این حکومت هرج و مرج بدون پایان است و آن‌ها در کمتر از یک سال اعتماد مردم به خود را از دست دادند.»

حزب سبزه‌ها، با بالا رفتن آرایش در میان مردمی که هیچ چشم اندازی خارج از احزاب و شیوه‌های سنتی نمی‌بینند و همواره بین دو جریان ائتلافی نوسان دارند، سعی می‌کند با شرکت در مجامع مردمی که معمولاً مستقل است، مثل تظاهرات ضد اتم یا تظاهرات علیه اشتوتگارت 21 و همین تظاهرات ضد سیاست صرفه جویی جای بیشتری برای خود در جنگ قدرت باز کند، و بتواند آرای را که دو حزب بزرگ از دست می‌دهند، به دست آورد تا در ائتلاف‌های آتی نقش تعیین کننده داشته باشد. رناته کونست یکی از رهبران حزب سبزه‌ها این سیاست CDU را یک سیاست مسیحی می‌خواند، که صرفه جویی را در مورد فقیرترین‌ها به کار می‌گیرد. این موضع گیری مسلماً خوشایند سرمایه داران قرار خواهد گرفت، زیرا توپ را از زمین آن‌ها خارج می‌کند و سرمایه داری و پیامدهای نظام سرمایه داری را از زیر ضرب بیرون می‌کشد. درست مثل تحلیل کسانی که در ایران سیاست‌های حاکم را سیاست‌های آخوندی قلمداد می‌کنند.

حزب چپ آلمان که در تظاهرات به طور فعال حضور دارد، نماینده اش گزینه لوتشج می‌گوید «مجموعه این سیستم لابی: یعنی لابی بانک‌ها؛ لابی شرکت‌های دارویی، لابی کنسرن‌های اتمی، لابی پزشکان و شرکت‌های عظیم بیمه، سبب اتخاذ یک سیاست شرم آور و ریاکارانه شده است سیاستی که نابخشودنی است.» اما واقعیت این است که لابی گری در سیستم سرمایه داری شایع است و اصولاً احزاب سرمایه داری لابی بخش‌های مختلف طبقه سرمایه دارند که از مجموعه آن‌ها سرمایه داری حاکم شکل می‌گیرد. گیزی می‌گوید: «برای بانک‌ها میلیارد‌ها یورو کمک نجات فراهم می‌شود، اما از هزینه‌های اجتماعی کاسته می‌شود و در مقابل مخالفان این سیاست سرکوب و دستگیر می‌شوند.»

اما این پاکت ویژه صرفه جویی یا سیاست صرفه جویی چیست؟

این پیشنهاد ویژه، مجموعه ای است متناقض از بذل و بخشش ها و همزمان سخت گیری و کاهش ها. از یک طرف، از کیسه مردم، میلیاردها دلار تحت عنوان سیاست چتر نجات به حساب بانک ها واریز می شود (600 میلیارد دلار). به مگا کنسرن ها کمک های مالی و تخفیف های مالیاتی می دهد و کیسه لابی ها را پرمی کند. از طرف دیگر، از سفره کارگران و بیکاران می دزدد. می گذارد شمار فقرا و زیندگان زیر خط فقر، بالا و بالاتر برود و راه ترقی و تحصیل جوانان را مسدود می کند. کارگران را به بیکاری می کشد و با ترس از دست دادن کار، وادار به قبول خفت اضافه کاری رایگان یا افزایش ساعات کار بدون افزایش دستمزد می کند، و از طرف دیگر از پرداخت حداقل پول برای بیمه بازنشستگی کارگران بیکار که آن ها را به نفع کارفرماها و ادار به کار ساعتی یک یورو می کند، طفره می رود. دولت می خواهد تا سال 2014 هشتاد میلیارد یورو صرفه جویی کند، تا از بحران بدهی ها خلاص شود، بدهی هایی که نه برای مردم بلکه برای حمایت از بانک ها و کنسرن ها ایجاد شده است. بیش از 11 میلیارد آن برای سال 2011 است. خانم مرکل می گوید: « زمان سختی است. ما می خواهیم سوراخ بزرگ سیستم مالی را پر کنیم.» معلوم است چگونه، با تقلیل بودجه های اجتماعی از قبیل بودجه آموزش، بودجه بهداشت و درمان، بودجه مراقبت از سالمندان، بودجه فعالیت های فرهنگی، بودجه ادارات کار و بودجه شهرداری ها و با افزایش مالیات بر درآمد اما به ضرر نیروی کار و مالیات بر ارزش افزوده و مالیات غیرمستقیم که نتیجه اش می شود افزایش افراد زیر خط فقر و کاهش حداقل استاندارد زندگی. روی دیگر این صرفه جویی 2/3 میلیارد کمک یارانه ای به کنسرن های انرژی، 2 میلیارد به بانک ها، یک میلیارد به شرکت های هواپیمایی، کاهش مالیات بر ارزش افزوده هتل ها و در مجموع سالانه 20 میلیارد کمک مستقیم یا بخشش مالیاتی به شرکت هاست.

بنا به گزارش روزنامه کلاز Klar متعلق به فراکسیون حزب چپ، بازنندگان و برندگان این صرفه جویی مشخص اند. بازنندگان عبارتند از افزایش سه دهم درصدی سهم بیمه بیماری به اضافه پرداخت ماهانه 8 یوروی دیگر به صندوق شرکت های بیمه که همه حتی دانشجویان نیز باید آن را بپردازند. هم چنین از ماه ژانویه سهم کارگران برای پرداخت بیمه بیکاری 2 دهم درصد افزایش می یابد. ماهانه 24 یورو از کمک برای کرایه خانه و گرما برای کسانی که معمولاً حداقل در آمد جامعه را دارند کاسته می شود. از 515 یورو پولی که ماهانه برای پرورش کودک به والدین بیکار مشمول در هارتس 4 داده می شود، 300 یورو کاسته می شود و به 215 یورو

تقلیل می یابد. البته در مقابل، دولت با گشاده دستی تمام تصمیم گرفته است که ماهانه 5 یورو درآمد بیکاران را افزایش دهد. 10.000 نفر در بخش عمومی کار خود را از دست خواهند داد و در آمد بقیه نیز 2/5 درصد کاهش خواهد یافت. بلیط شرکت های هواپیمایی از اول ژانویه بین 10 تا 50 یورو افزایش خواهد یافت زیرا کل مالیات پرواز نه از شرکت هواپیمایی بلکه از مسافران دریافت خواهد شد.

در مقابل، چه کسانی از این صرفه جویی سود می برند: نرخ بالای مالیات 42 درصدی برای درآمدهای از 4300 یورو در ماه ثابت باقی می ماند اما افراد خیلی ثروتمندتر هم همین مقدار مالیات می پردازند. این بدین معنی است که دارندگان درآمد حداقل و حداکثر در این گروه که تفاوت درآمدهایشان می تواند صدها هزار یورو باشد نرخی برابر باهم در پرداخت مالیات دارند. کنسرن های انرژی، به ویژه مگاکنسرن های اتمی، که زمان استفاده از آن ها طبق قانون جدید بین 8 تا 14 سال اضافه شده است با قیمت برق ثابت فعلی 67 و در صورت افزایش قیمت برق 127 میلیارد یورو سود خواهند برد. بانک ها و شرکت های بیمه در این طرح 2 میلیارد منفاع کسب خواهند کرد. مخارج دولت برای آن ها به خاطر بحران مالی حداقل 100 میلیارد یورو خواهد بود. با پشتیبانی لابی هتل ها در دولت که آن را حزب لیبرال اف.د.پ. نمایندگی می کند، هتل داران به خاطر کاهش مالیات بر ارزش افزوده - در این جا روی این که ارزش افزوده چیست بحثی نمی کنیم - سالانه یک میلیارد سود خواهند برد. مالیات برارث زمانی که کارفرمایی بمیرد برای فرزندانش صفر خواهد بود، یعنی آن ها مالیاتی نخواهند پرداخت.

چنان که می بینیم سیاست های سرمایه واضح، جهت دار، هدف دار و وزین است و جای ابهامی باقی نمی گذارد، مگر آن که بخواهیم چشم خود را برواقعیت ها ببندیم و آن را به این یا آن جناح سرمایه نسبت دهیم، تا همواره راه گریزی برای خروج سرمایه داری از بحران وجود داشته باشد، و کل سیستم بتواند پابرجا بماند. مهم نیست که این واقعه در کجای دنیای سرمایه داری رخ می دهد و چه جناحی از سرمایه یا اقتشاری از سرمایه دارن سکان دار آن هستند. اول دسامبر 2010

*- http://www.emancipating-education-for-all.org/ism_de
منابع:

SPIEGEL ONLINE

Klar, Nr.19

و منابع دیگر

هارتس IV پنج ساله شد اما در جشن تولدش کیکی نیست!

یواخیم مولر مدیر انستیتوی بازار کار و تحقیقات مربوط به مشاغل IBA در توضیح ترازنامه انستیتو، در باره پنج سال اجرای هارتس 4 در آلمان در روز سه شنبه 14 ژانویه اعلام کرد که: "به طور کلی همه چیز در رابطه با هارتس 4 مثبت است. بیکاری طولانی مدت کاهش یافته است و".

هم چنین والوی معاون IBA نیز گفت: این (قانون) برای تاثیر متقابلش روی بیکاری بیش از هر زمان دیگری مهم است. وی اشاره کرد که علی رغم بحران اقتصادی شاغلان هارتس 4 به ندرت افزایش یافته است. با از بین رفتن فرصت های شغلی بیش از همیشه به شمار گیرندگان پول بیکاری افزوده شده است و در سال آینده با انقضای زمان دریافت پول بیکاری یک، افراد بیشتری به گیرندگان پول بیکاری دو یا هارتس 4 خواهند پیوست. معلوم هم نیست که آن ها بتوانند، به سرعت کاری برای خود پیدا کنند در نتیجه، مساله بیکاری طولانی مدت دوباره تشدید می شود. بنابراین مقابله با این امر بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد.

وی ادامه داد؛ گذر از هارتس 4 به بازار کار یک، نسبتاً نادر است. حدود سه چهارم این افراد به طور متوسط برای 12 ماه پول بیکاری 2 دریافت خواهند کرد. ازین تعداد حدود 50٪ ممکن است کار تازه ای پیدا کنند. 14٪ شان یک دوره آموزش یا آموزش تکمیلی خواهند دید، یا به تحصیل دانشگاهی خواهند پرداخت. 6٪ بازنشسته خواهند شد. 6٪ هم تصمیم خواهند گرفت که مرد یا زن خانه دار شوند. حمایت از مادران، به این امر کمک خواهد کرد. 17٪ دیگر به دلیل این که در آمد یکی از آن ها (زن یا شوهر و یا پارتنر) برای مخارج زندگی دو نفر کفایت می کند، پول بیکاری دریافت نخواهند کرد.

این قانون زمان حکومت حزب سوسیال دموکرات به ریاست گرهارد شرودر به تصویب رسید. پیتر هارتس عضو حزب سوسیال دموکرات، عضو اتحادیه متال، عضو پارلمان نیدرساکسن و عضو هیات مدیره فولکس واگن در وولسبورگ، در سال 2002 مسئولیت تهیه و تنظیم رفرم در بازار کار را به عهده گرفت، و کمیسیون هارتس نظرگاه های خود را در یک مجموعه رفرم به نام های هارتس 1، 2، 3 و 4 به مجلس داد، که در اوت 2002 به تصویب رسید، و تدریجاً به مرحله اجرا درآمد. وی که درآمد حاصل از حقوق پارلمانی و چند مورد دیگر برای گذران زندگی اش کافی

نبود، و به همین خاطر در ژانویه 2007 به دلیل ارتشا در رابطه با 6/2 میلیون یورو به دادگاه کشانده شد و به دو سال حبس و پرداخت مجموعاً 567 هزار یورو جریمه محکوم شد، میلیون ها انسان بیکار را به یک زندگی بخور و نمیر و همراه با شدید ترین اهانت ها و جریمه شدن ها، برخوردهای غیرقابل تحمل دچار کرد. قانونی که او باعث و بانی اش بود کماکان معتبر است. من خود به عنوان کسی که با این قانون مهر خورده بودم، علاوه بر شکایت های قانونی بعد از هر بار مراجعه به مرکز کاریابی مربوطه، حداقل به مدت یک هفته عصبی و افسرده بودم.

ببینم آیا آن چه که مسئولان موسسه تحقیقاتی می گویند واقعیت امر است، یا صحبت های حکومت پسند دستوری، از زمره مطالبی که از زبان مسئولان ایرانی نیز به وفور به مطبوعات دیکته می شود. در اطلاعیه کانون BAG در باره هارتص 4 چنین آمده است: این قانون که از طرف بسیاری از احزاب سیاسی، رسانه ها، اتحادیه ها و سایر نیروی های اجتماعی و خود افراد درگیر با این قانون، مورد انتقاد قرار گرفته است، 5 سال طول کشید تا ثابت شود که چه کمبودهای عظیمی دارد. این قانون یک سیلی است بر برصورت همه انسان هایی که با آن مواجه اند، و هم چنین سیلی ای است بر حقوق اجتماعی آن ها! اطلاعیه خواهان جمع بندی بین پول بیکاری 1 و 2، لغو موارد تنبیهی قانون هارتص 4، به ویژه برای جوانان است. در ادامه آمده، که شمار افزایش یابنده جوانانی که در اثر تنبیهات قانون، آپارتمان مسکونی خود را از دست می دهند، افزایش مراکز خیریه که به بیکاران غذا می دهند، افزایش افرادی که در سنین بالا بدلیل این قانون به فقر افتاده اند از جمله آثار قانون هارتص 4 است.

اتحادیه DGB در اطلاعیه ای با عنوان " پنج سال هارتص 4 کافی است!" می نویسد قانون هارتص، بزرگ ترین رفرم در آلمان بود که قانون کمک هزینه دولتی برای بیکاری را که در 13 نوامبر 1918 به امضا رسید، از بین برد و حدود 7 میلیون انسان را شامل شد. هارتص 4 در مجموع هیچ ترازنامه خوبی، در رابطه با حمایت از بیکاران یا خواسته های آنان را ارائه نمی کند. با نابرابری شروع می شود و با تحریم و تنبیه توسط مراکز کاریابی خاتمه می یابد. روزنامه جنوب آلمان نوشت: هارتص 4 پنج ساله شد اما در جشن تولدش کیک نیست! و اکنون دو حزب و هر دو به این نتیجه رسیده اند، که دیگر نمی شود این قانون را سرپا نگه داشت. آن ها عجله دارند تا فاحش ترین ناحقی را تصحیح کنند.

فوروم اجتماعی می نویسد: هارتس 4 فقر کودکان را به سه میلیون رساند. این قانون تنها 5 سال بیچارگی و اضطراب نیست، بلکه 5 سال مقاومت هم هست. در مجموع 12 میلیون انسان را در خطر فقر قرار داد. روزنامه آلمان جدید در صفحه اول 16 ژانویه خود با تیتر درشت نوشت: 5 سال علیه هارتس 4، با این قانون اعتراضات آغاز شد!

بیکاری مدرن و وحشت انتظار اجرای قانون هارتس 4 در آلمان

بحران بیکارسازی ها، کاهش دستمزد همراه با افزایش قیمت ها و افزایش ساعات کار بدون دریافت مزد معروف شده به بیکاری مدرن، و وحشت انتظار اجرای قانون هارتس 4، کار اجباری برای رقابت با جنوب و هر چه جنوبی تر کردن کارگران شمال، کماکان ادامه دارد. بعد از توافق اتحادیه مثال با کنسرن عظیم زیمنس و کرایسلر، و امضای قرارداد جدید تعرفه در مورد آن ها، که در بردارنده ی اضافه کردن ساعات کار، بدون دریافت مزد، کاهش دریافتی سالیانه ی مربوط به مرخصی و عیدی بود، و رضایت کارفرمایان را تامین کرد؛ کارگران را تنها امنیتی چند ساله برای حفظ کار با استثماری بیش تر داد، طرح این مساله توسط کارفرمایان فزونی گرفته و برخلاف نظر اتحادیه، که آن ها را توافق های موردی ذکر کرده بود، به خواست عمومی سرمایه داران تبدیل گردیده است، و صحبت از 40، 42 و حتی 50 ساعت کار هفتگی می شود. کارگران می گویند: طولانی تر کارکردن بدون دریافت مزد، مساله ما نیست. طولانی کردن ساعات کار، پاسخ گوی بیکاری توده ای نیست، و قبول آن در یک کارگاه، سبب فشار روی همه ی کارگاه های دیگر می شود، و آن ها هم به دام آن می افتند. اگر با تخریب سیستم اجتماعی، می شد بحران اقتصادی را حل کرد، می بایستی امروز کشورهای آفریقایی قوی ترین کشورهای جهان باشند. پروفسور هلموت اشپیلترلگ از انستیتو کار و اقتصاد دانشگاه برمن (IAW) می گوید: تطویل ساعات کار، یک سیاست برنامه ای ضد کار و ضد خانواده است. این که آلمانی ها از نظر اوقات فراغت در جهان اول هستند، ادعای خبرگانی چون رئیس جمهور بایرن "اشتوبیر" است. وی ادامه می دهد:

متوسط ساعات کار در آلمان 39,5 ساعت است، که 2,5 ساعت از ساعات تعرفه ی کار آلمان بیش تر است. متوسط ساعات کار هفتگی برای اتحادیه اروپا، 40 ساعت است. کل ساعات کار سالانه در آلمان 1760، در بریتانیا 1962، در هلند 1716، در ایتالیا 1659، و در فرانسه 1689 ساعات است. اقتصاد فرانسه از زمان پذیرش 35 ساعت کار هفتگی، قوی تر شده است. هم چنین از سال 1999 تا 2002 با وجود 35 ساعت کار هفتگی، تعداد شاغلین افزایش یافته است. آن ها 30 درصد اشتغال جدید را، با کاهش ساعات کار تامین کردند.

انستیتو برای تحقیق در بازار کار و اشتغال (IAB) پیش بینی می کند که با افزایش ساعات کار، تنها سه دهم تاثیر مثبت در شرکت ها ایجاد می شود. با افزایش ساعات کار، باروری کار پایین می آید و شاغلان محرک کم تری، برای کار خواهند داشت، و بیش تر مرخصی بیماری خواهند گرفت. شاید در بعضی جاها، افزایش ساعات کار معنی داشته باشد، اما در کل جامعه تاثیر منفی می گذارد. وقتی ساعات کار از 35 ساعت در هفته به 40 ساعت افزایش یابد، توان کار 15 درصد افزایش می یابد و در نتیجه ی آن از هر 7 محل کار، یکی به خطر می افتد؛ به این صورت که هر 7 کارگر به اندازه 8 کارگر کار خواهند کرد، در نتیجه یک کارگر از هر 8 کارگر، کارش را از دست خواهد داد. به طورمثال کارگاهی که 4200 کارگردارد که فعلا درمجموع 14700 ساعت کارهفتگی تحویل می دهند با 40 ساعت کارهفتگی، مجموع کار به 16800 ساعت می رسد. ساعات کاراضافی برابر با $2100 = 16800 - 14700$ است که مساوی با کارهفتگی 60 کارگر می باشد، بنا براین به اندازه 60 کارگراحتمال اخراج وجود خواهدداشت.

از یک تحقیق انجام یافته توسط Citybank، درباره افزایش ساعات کار، که اولین کارازاین دست است. بعد ازاین که زیمنس درود کارگاهش با اتحادیه متال، روی زمان کارطولانی ترو بدون مزد به توافق رسید، بعضی از اقتصاد دانان نیز برگشت به ساعات کارطولانی ترعمومی را برای بهبود اوضاع اقتصادی مطالبه می کنند. میسائیل هوتز، از انستیتوی اقتصاد آلمان و هانس ورنر زین، رئیس انستیتو اینفوی مونیخ ادعا می کنند که چنین افزایش ساعات کاری، فورا مشاغل جدید ایجاد خواهد کرد، برعکس آن ها سیتی بانگ گزارش می کند که با تغیر و افزایش ساعات کارهفتگی، از میانگین 37,8 به 40,4 ساعت، اقتصاد به طورسالانه فقط 6 دهم درصد رشد خواهد کرد. اما این که محل های جدید کارایجاد خواهد کرد،

بستگی به این دارد که چگونه مصرف با کار طولانی ترهفتگی، هماهنگ خواهد شد. اگر مصرف کنندگان، مصرف خود را کاهش دهند، میزان بیکاری هم افزایش خواهد یافت.

براساس بررسی های IAW، از نظر کارکنندگان، کاهش ساعات کارهفتگی تأثیر مثبت روی کار دارد و کار را بیمه می کند. در رابطه با سؤال این که اگر شغل تان در خطر باشد، آیا حاضرید ساعات بیش تری کار کنید، 90 درصد جواب دادند طبیعتاً بله. اما وقتی سؤال به گونه ای خنثی مطرح می شود، جواب می دهند؛ ما می خواهیم نه فقط در آلمان، بلکه در کل اروپا کارگران نه طولانی تر، بلکه کوتاه تر کار کنند. و در جواب سؤال آزاد این که میل دارید چند ساعت در هفته کار کنید که زندگی تان تأمین باشد، 35 درصد معتقدند ساعات کار فعلی کافی است. تنها 11 درصد ساعات کار طولانی تر و بیش از 50 درصد پاسخ گویان، ساعات کار کم تری را می خواهند. در بهترین حالت 5 ساعت کم تر از ساعات کار فعلی.

در ماه گذشته و ماه جاری نیز، بیکارسازی، جامعه کارگری را تحت فشار قرار داده است. ترس ازدست دادن کار با توجه به زندگی قسطنطنیه و آینده نامعلوم، آرامش زندگی کارگران را به هم ریخته است. به نظر می رسد که سرمایه داران از این حربه استفاده می کنند تا کارگران، با توجه به افزایش قیمت ها، افزایش مزد هماهنگ با آن را، تقاضا نکنند و با پذیرش ساعات کار اضافی و سایر موارد کاهش، نه تنها حداقل افزایشی را که در 2 سال اخیر بین 5، 1 و 5، 2 درصد بود خنثی کنند، بلکه مزد رسمی شان در حقیقت نسبت به مزد واقعی کاهش یابد. همان گونه که دریکی از گزارشات قبلی نوشتیم حدود 15 درصد است - که برخلاف خواست سرمایه داران سبب کاهش تقاضا و در نتیجه بدتر شدن شرایط اقتصاد داخلی خواهد شد.

در ضمن اگر شرایط مساعد بود، با انتقال شرکت به کشورهایی که چوب حراج به نیروی انسانی خود زده اند و وحشیانه و برده واران، کارگران را در غیاب یک جنبش قوی کارگری، استثمار می کنند، هم بستگی سرمایه دارانه ی خود را در استثمار جهانی کارگران به نمایش بگذارند و اتحاد طبقاتی خود را با ایجاد تفرقه در طبقه ی کارگر جهانی، تقویت کنند و این گونه بنمایانند که نه خواست سرمایه، بلکه رقابت کارگران ارزان سایر کشورها، عامل این نابسامانی و ناامنی هاست.

بحران صنعت نساجی و کار اشتات به این گونه حل شد و کارگرانی که تنها و بدون حمایت کارگری، چه در سطح جامعه و چه در سطح جهانی در مقابل قدرت سرمایه قرار دارند، تنها خوشحال اند که برای مدتی دیگر شغل خود را حفظ خواهند کرد. مساله VW در کشمکش بین کارفرما و اتحادیه متال

برای تعرفه جدید کماکان بازاست. کارفرما دوماه پیش با ارائه یک برنامه 7 بندی، می خواهد مخارج را تا سال 2011 تا 30 درصد کاهش دهد، اتحادیه خواهان 4% افزایش دستمزد است که کارفرما از آن امتناع می کند و طبق معمول و در نهایت، اتحادیه افزایشی بین 1،8 تا 5،2 درصد را خواهد پذیرفت. اما مساله مخالفت با رفرم ها و هارتس 4 کم و بیش ادامه دارد. Agenda 2010 (برنامه 2010)، که با ائتلاف بزرگ دولت سرخ- سبز، CDU/CSU و FDP به تصویب رسید، هدفش کاهش کلی بودجه در رابطه با بیکاری است. همان طور که قبلا نوشتیم، بخش بزرگی از بیکاران، فوراً با گیرندگان کمک های تامین اجتماعی (سوسیال بگیرها یا آن هایی که به دلایلی توان کار کردن ندارند)، ادغام می شوند. بقیه یک سال بعد این روند را طی خواهند کرد. 400 هزار بیکار، اصلاً کمکی دریافت نخواهند کرد. باید 600 هزار شغل ساعتی 1 و 2 یورویی با این قانون مقرر گردد که با آن افراد تحت پوشش تامین اجتماعی و بیکاران طولانی مدت، ماهانه 350 یورو دریافت خواهند کرد و باقی مانده حداقل درآمدی را که 600 یورو است باید خود تامین کنند. یک برنامه کلی کاهش دستمزد، که در مجموع، بر بازار کار فشار وارد می آورد. یک برنامه عمومی کاهش، که مالیات بر درآمد را از 45 درصد به 42 درصد کاهش می دهد و با آن کنسرن های بزرگ، سود می برند، که با معافیت افزایش یابنده برای کارفرمایان، در زمینه تامین مالی بیمه اجتماعی همراه می شود. اما کارگران مزد و حقوق بگیر، بیش تر از این معافیت سالانه را باید تقسیم شرایط ناشی از رفرم های بهداشتی از قبیل پرداخت عوارض مطب و دارو، بیمه های اضافی برای دندان و چشم پزشکی و غیره، بنمایند. نئولیبرالیسم سرمایه داری که در اروپا، پا جای پای آمریکا می گذارد و قصد دارد شیوه خدمات اجتماعی در آمریکا را، جانشین شیوه ای سازد که حاصل مبارزات کارگری، در یک دوره ی طولانی نزدیک به صد سال کارگران اروپایی بوده است. همه ی موارد ذکر شده، سبب نارضایتی شدید توده مردم اعم از کارگران مزد و حقوق بگیر، بی کاران و افراد تحت پوشش خدمات اجتماعی، بازنشستگی بگیران و شاغلان مشاغل خصوصی کوچک، گردیده و آن ها را به حرکت های اعتراضی گاه میلیونی کشانده است، که از طرف احزاب راست و نئوفاشیستی به نفع خود، مورد سوء استفاده قرار می گیرد به نحوی که با انگشت گذاشتن روی مشکلات جاری، خود را مدافع توده ها و کارگران، جا می زنند. آلمانی ها را در مقابل غیر آلمانی های مقیم در آلمان و به ویژه غیر اروپائی ها قرار می دهند و ضمن دور کردن پیکان حمله به سمت سرمایه، خواهان حذف کلیه حمایت های اجتماعی از آن ها و

اخراج آن ها می شوند، البته با یک درجه تخفیف، کسانی که کم تر از ده سال است، که در آلمان اقامت دارند. نژاد پرستی و آپارتاید، در صدر تبلیغات آن ها قرار دارد. گرچه اکنون از نظر مقدار قابل توجه نیستند، ولی سیاست های جاری، آن ها را تقویت کرده است. سوء استقاد احزاب راست نئونازیستی از شرایط ایجاد شده و عدم حمایت فعال، توده های شاغل غرب، از حرکت اعتراضی تظاهرات دوشنبه های سنتی شرق، سبب سست شدن آن و کاهش شرکت کنندگان در آن گردیده است، که علاوه بر موارد بالا دلایل دیگری نیز دارد: اتحادیه های کارگری اعم از اتحادیه سراسری کارگران، اتحادیه متال و اتحادیه خدمات، که در آغاز فعالانه همراه با attac و PDS و سایر جریانات کوچک تر هم کاری می کردند، با گسترش حرکت، تحت عنوان این که قصد مخالفت با دولت را ندارند، صف خود را جدا کردند و به اکسیون های اعتراضی جداگانه در انتقاد به برنامه کار دولت پرداختند.

attac به عنوان جریان عمده ترتیب دهنده این حرکت اعتراضی، خود دارای مشکلات عدیده است. جریانی بدون افق روشن و مشخص طبقاتی، که خود نمی داند چه می خواهد. در اعتراض به جنگ به وجود آمده، گلوبالیزاسیون را هدف حمله مداوم خود قرار داده است، اما گلوبالیزاسیون مورد نظراو، بچه بی پدر و مادر است. چیزی که گویا یک باره بدون هیچ سابقه ای، از زمین روئیده است. ترفند جدید سرمایه برای خروج از بحران انباشت و کاهش نزولی نرخ سود نیست، بلکه پدیده ای تنهاست، که می شود بدون تلنگر به سرمایه و سرمایه داری، با آن به مبارزه پرداخت. یعنی مبارزه با گلوبالیسم را، مبارزه ای ضد سرمایه داری نمی بیند. به همین علت می تواند در صافی هم گام با اتحادیه ها، جناح چپ سرمایه داری و منتقدان وابسته به کلیسا و غیره، گام بردارد. این جریان بدون ارائه آلترناتیوی، خواهان کنار رفتن شرودر می شود، گویی که وی عامل همه ی این مسائل است، و اگر کنار برود و کس دیگری بیاورد مشکلات حل خواهد شد. برنامه ای ندارد و انتظار داشتن آلترناتیو و برنامه از آن نیز، انتظاری بی جا است. به همین سبب است که دائما از شمار کارگران شرکت کننده، که صف مستقل و آلترناتیو طبقاتی خود را در برابر سرمایه ندارد کاسته می شود، تا حدی که اتک اعلام کرده است بدون حمایت توده مردم غرب آلمان و بدون حمایت اتحادیه ها، به تنهایی قادر به ادامه حرکت نیست. اما با وجود آن حرکت های اعتراضی ادامه دارد و مردم در هر فرصتی که به دست بیاورند، نارضایتی خود را از شرایط جاری بیان می کنند.

تظاهرات دانشجویان در سراسر آلمان (فرانکفورت ام ماین) 2009

با وجود برف و سرمای شدید حدود 3000 نفر در تظاهرات با عنوان "دانشگاه به همه تعلق دارد- همبستگی برای آموزش آزاد و یک زندگی مستقل" شرکت کردند. فراخوان تظاهرات، کوششی بود به باین منظور تا تمام مبارزات اجتماعی و اعتراضاتی را، که علیه مغلوب و تسلیم شدن در برابر بی مصرفی، محرومیت و سرکوب هستند، بهم نزدیک کند و باهم به خیابان بیاورد. تظاهرات ساعت 15 آغاز شد و با وجود صف طویل پلیس، که بارها به جمعیت حمله کرد و اسپری فلفل برویشان پاشید تا پایان محل تعیین شده ادامه یافت. در طی تظاهرات چندین سخنرانی انجام شد از جمله توسط ایرانیان خارج از کشور ایران. روی پلاکاردها و پارچه نوشته هایی که حمل می شد نوشته شده بود:

"هیچ حصار، هیچ محدودیتی، نخبه پروری تنها یک فکر بیمار است"، "همه چی برای همه، برای انقلاب اجتماعی"، "دموکراتیزه کردن رادیکال همه ی شاخه های زندگی"

مبارزه دانش آموزان آلمان، مبارزه طبقاتی 2008

کلمه آلمانی Klassenkampf به معنای مبارزه طبقاتی است (Kampf یعنی مبارزه و Klassen یعنی طبقاتی). اما Klass علاوه بر طبقه معنای کلاس درس را نیز می دهد. دانش آموزان آلمانی در اعتراض به دولت، برای وضعیت نامساعد آموزشی، آگاهانه در اقدامی نمادین این کلمه را انتخاب کردند تا مبارزه خود را به مبارزه طبقاتی پیوند دهند، و نشان دهند که سرپای جامعه سرمایه داری طبقاتی است، و هر مبارزه ای که صورت گیرد بخشی از مبارزه طبقاتی است، مبارزه اکثریت جامعه با اقلیتی، که همراه با مالکیت ابزار تولید، مناسبات سلطه و قدرت طبقاتی سرمایه داری را برجامعه حاکم کرده است، اقلیتی که فرهنگ طبقه

خود را فرهنگ حاکم کرده یعنی از طریق در اختیار گرفتن وسایل تولید مادی، وسایل تولید ذهنی را نیز در کنترل خود گرفته است. یکی از ابزارهای فرهنگی که طبقه حاکم از آن برای ابقا و تداوم سلطه خود استفاده یاء، بهتر بگوئیم، سوء استفاده می کند، آموزش و به ویژه آموزش رسمی است. به همین سبب است که دانش آموزان به درستی جنبش خود را مبارزه طبقاتی نامیده اند.

100 هزار دانش آموز به صورت شبکه ای گسترده و منظم و با برنامه حرکت اعتراضی خود را، همزمان در صبح روز 12 نوامبر در 44 شهر آلمان آغاز کردند. آن ها کمیته ای به نام " کمیته اقدام دانش آموزان" ایجاد کردند، که حرکت دانش آموزی را در تمام نقاط کشور، از طریق اینترنت هماهنگ و اهداف و خواسته ها را، با توجه به نیاز دانش آموزان برای اطلاع به جامعه تنظیم می کرد. در طی دو سال گذشته، دانش آموزان در شهرهای مختلف به ویژه برلین، در غیر ساعات آموزشی اعتراضاتی را ترتیب دادند. اما صدای منفرد آنان به جایی نرسید و نتوانست همبستگی دیگر گروه های اجتماعی را جلب کند و یا حتی توسط رسانه ها پوشش یابد.

در برانشوایک 10 هزار ، در هانوفر و برلین و اشتوتگارت 8 هزار و در شهرهای دیگر نیز هزارها دانش آموز پسر و دختر، کلاس های درس را برای شرکت در مبارزه برای حق و حقوق خود تعطیل کردند. با نظام آموزشی در آلمان، قطبی شدن و طبقاتی شدن جامعه عینیت می یابد، و کودکان با فرهنگی طبقاتی برای آینده تربیت می شوند. اکثریتی به آن جهت رانده می شوند، که نیروی لازم را برای کارمزدی ساده فراهم سازند. دبستان یا دوره ابتدایی 4 سال طول می کشد و سپس دانش آموزان به چهار جهت هدایت ، هدایت که نه بلکه فرستاده می شوند. این مرحله به ویژه برای دانش آموزانی که پیش زمینه مهاجر یا به قولی خارجی بودن دارند- هرچند که شناسنامه آلمانی دارند- تعیین کننده است. اکثریت این کودکان به هایت شوله یا رئال شوله فرستاده می شوند. در هایت شوله کودکان می توانند تا کلاس 10 درس بخوانند. بعد از آن اگر شانس بیاورند می توانند یک دوره کارآموزی برای آماده شدن جهت ورود به بازار کار پیدا کنند که این دوره 2 تا 3 سال است و تازه در این دوره نیز کودکان بنا به جنسیت، برای بازار کاری که بر مبنای جنسیت تقسیم شده است، هدایت می شوند. مثلاً دختران به مشاغل خاص خدماتی چون آرایشگری، پرستاری، دفترداری و غیره فرستاده می شوند .

رئال شوله 6 سال طول می کشد و از نظر کیفی از هایت شوله بالاتر است. کودکانی که این دوره را به پایان می رسانند، می توانند در مدرسه حرفه ای

برای شغل و حرفه ای مثلاً نجاری، کفاشی یا شغل دیگری آماده شوند. این دو گروه دیپلم دریافت نمی کنند و اگر بخواهند وارد دانشگاه شوند باید دوره دیگری را بگذرانند، و یک دیپلم حرفه ای بگیرند. سپس در یک مدرسه عالی که عنوان فاخ هوخ شوله را دارد تحصیل کنند. معمولاً تعداد بسیار کمی از این دو گروه دانش آموز به خاطر پایین بودن کیفیت آموزشی، فرصت و امکان ارتقا پیدا می کنند.

دانش آموزان به این نظام نابرابری آفرین، اعتراض کردند. آن ها با بلندگو در داخل شهرها به راه پیمایی پرداختند، و خواسته های خود را به صدای بلند به گوش مردم رساندند، و چون همبسته حرکت کردند، و چون تنها نبودند، خواسته های خود را حتی به رسانه های جمعی، برای بازگویی تحمیل کردند. در تظاهرات علاوه بر دانش آموزان، خانواده های شان، بازنشستگان و دانشجویان نیز برای همبستگی شرکت کردند. حتی برای جمع کنندگان بطری خالی، که معمولاً کارتن خوابان خیابان ها هستند نیز بطری های خالی فرصت همراهی با اعتراض کنندگان را فراهم آورده بود. در برلین آن ها ساختمانی را در دانشگاه هامبولت، که در آن یک جلسه رسمی راجع به آموزش در آلمان برگزار بود، اشغال کردند و ساعتی در آن ماندند. آن ها می گفتند " ما فریاد می زنیم چون از ما آموزش را دزدیده اند".

بخشی از خواسته های دانش آموزان :

- حداکثر تعداد دانش آموزان هرکلاس 20 نفر.
- استخدام 100 هزار معلم جدید برای سراسر آلمان.
- آموزش مجانی.
- وسایل آموزشی مجانی.
- تغییر نظام آموزشی و برقراری یک نظام با رشته های تحصیلی بیشتر.
- بعضی می گفتند تغییر نظام آموزشی به صورت یک مدرسه برای همه.
- حذف سیستم 8 کلاسه دبیرستان که آن ها آن را به طنز G8 نام نهادند که نام اختصاری نشست 8 کشور صنعتی است و G را از کلمه Gymnasium به معنای دبیرستان گرفته اند.
- ایجاد کالج های بیشتر.

و در همبستگی با دانشجویان و برای آینده خود، خواهان لغو پرداخت 500 یورو هزینه ثبت نام هر ترم دانشگاهی شدند.

معلمان و اتحادیه معلمان از دانش آموزان حمایت کردند و با آن ها همراه شدند. کمیته اقدام دانش آموزی اعلام کرد، که اگر به خواسته هایش توجه نشود اعتراضات و اعتصاب را در ماه های بعد ادامه خواهد داد. در تظاهرات برلین پلیس دائماً از دانش آموزان فیلمبرداری می کرد و در نهایت

نیز به بهانه اشغال ساختمان به جمع دانش آموزان یورش برد و 100 نفر را دستگیر کرد.
نوامبر 2008

صنعت اتومبیل سازی، تغییر مکان تولید و مصرف؛ 2010

کنسرن های اتومبیل سازی در سال های گذشته، از فروش شان در کشورهای درحال رشد مثل چین و هند بسیار سود برده اند. تنها سود پورشه در سال 2011 بمیزان 22% رشد داشته و به 2.05 میلیارد یورو رسیده است. بنا به گزارش خود کنسرن، در سال مذکور 117000 اتومبیل به قیمت 10.9 میلیارد یورو به فروش رفته که نسبت به سال قبل 18% رشد را نشان می دهد- در این جا سرانه سود کنسرن برای هر اتومبیل بیش از 17500 یورو بوده است-.

کنسرن BMW توانست در سال 2011 رکورد فروش و سود خود را بشکند. حجم معاملاتش برابر با 8، 68 میلیارد یورو، و سود حاصله در این سال برابر با 9، 4 میلیارد یورو بود، که نسبت به سال 2010 3.51% رشد داشت. رئیس هیات مدیره کنسرن 6.2 میلیون و مجموع مدیران در هیات مدیره در این سال 27 میلیون یورو درآمد داشته اند.

کنسرن دایملر با فروش 1، 2 میلیون اتومبیل، اتوبوس و کامیون به ارزش 100 میلیارد یورو، سودی به مبلغ 6 میلیارد یورو بدست آورده است.

کنسرن VW در سال 2011 پرسود ترین سال تاریخ خود را پشت سر گذاشت. حجم معاملاتش با 15.8 میلیارد یورو دوبرابر سال قبل بود. فولکس واگن با فروش 3، 8 میلیون اتومبیل 10% از سال 2010 جلو افتاد. مارتین وینرکورن با 5، 17 میلیون یورو درآمد سالانه یکی از گران ترین مدیران این صنعت بود. کل هیات مدیره این کنسرن در این سال در مجموع 70 میلیون یورو دریافت کرد. با توجه به این که متوسط دستمزد سالانه کارگران این کنسرن 72500 یورو است، آقای کورن 24 برابر

دستمزد متوسط یک کارگر درآمد داشته است. همین جا باید گفته شود که منظور از کارگران همه کارگران نیست. بخش بزرگی از کارگران صنایع را کارگرانی تشکیل می دهند که به آن ها گاه کار و کارگران اجاره ای گفته می شود که تعدادشان بیش از یک میلیون نفر است؛ مثلاً در BMW لایپزیک، یک کارگر از هر سه کارگر، کارگر موقت است. گاه کاران کارگران موقت هستند که برای مدتی نامعین به استخدام در می آیند و یا از طریق شرکت های مقاطعه کار نیروی انسانی، به هرجائی که نیاز به کارگر داشته باشد فرستاده می شوند. (Leiharbeit & Zeitarbeit). با این کارگران، قرار داد کاری امضا نمی شود. هروقت که شرکت لازم ببیند می تواند آن ها را اخراج کند؛ مثلاً در سال 2009 شرکت BMW به راحتی 16500 کارگر موقت را بدون پرداخت یک سنت غرامت اخراج کرد. به آن ها عیدی و پول ایام مرخصی تعلق نمی گیرد. دستمزدشان از کارگران رسمی بسیار کمتر است، و حتی بخش ناچیزی از ارزش اضافی ای که بعنوان جایزه رکورد بین کارگران تقسیم می شود، نصیب آن ها نمی شود. به طور مثال یک کارگر مکانیک دوره دیده با 20 سال سابقه کار، بعنوان کارگر موقت در VW ماهیانه تنها 1263 یورو دریافت می کرد. (Winkler) که مزد ساعتی اش 6.42 یورو بود در حالی که کارگران رسمی ساعتی 18 یورو یا بیشتر می گیرند. با آن ها نه تنها از طرف مدیریت و یا شرکت مقاطعه کار، بلکه از طرف سرکارگران و کارگران رسمی هم بسیار بد برخورد می شود؛ وینکلر می گوید من کارگر ارزان هستم و در سرکار همواره احساس شرم و خجالت می کنم. مرتب گفته می شود لای برو آن جا، لای بیا اینجا، یعنی مثل نیروی ذخیره همواره پا در هوا هستند ساعات کارشان گاه تا 10 ساعت در روز طول می کشد بدون آن که در ازایش پولی دریافت کنند، و ترس از دست دادن همین کار توان اعتراض را از آن ها می گیرد البته Gerd Denzel نماینده اتحادیه خدمات معتقد است، که این گونه برخورد کارگران عمومیت ندارد اما وجود دارد. این تازه وضعیت کارگران این کنسرن ها در آلمان است در شعبات شان در کشورهای باصطلاح "در حال رشد" وضعیت اسفناک است.

کنسرن Audi که یک کنسرن دختر فولکس واگن است، 45000 کارگر دارد. این کنسرن قانونی دارد، که بر مبنای آن در سال، 10 درصد کل سود عملیاتی که بیش از 1.2 میلیارد یورو می شود، به کارکنان تعلق می گیرد و با عنوان جایزه رکورد بین کارکنان تقسیم می شود. در سال 2011 به هرکارگر بین 5 تا 6 هزار یورو تعلق گرفت. در این جا دستمزد کارگران

موقت 20 درصد کمتر از کارگران رسمی است. پرداختی به کارگران فولکس واگن 7500 یورو، به کارگران پورشه بین 7500 تا 10000 یورو و به کارگران دایملر 4100 یورو بود. باید توجه داشت که این پول، که بخشی از اضافه ارزش تولید شده توسط مجموع کارگران است، تنها به کارگران رسمی تعلق می گیرد، و آن ها اعتراضی به این شیوه برخورد بعنوان هم بستگی کارگری با همکارانشان نشان نمی دهند. می بینیم که به دلیل ضعف طبقه کارگر، نبود آگاهی طبقاتی، بسیاری از پرنسپ های کارگری زیر پا گذاشته می شود. کارفرمایان بدون افزایش دستمزد واقعی، با پرداخت جایزه رکورد، آن را بعنوان جایزه به سخت کوشی کارگر احاله می دهند، تا اولاً این طور القاء کنند که ببینید چه کارفرمای بخشنده ای هستیم. ما بخشی از حق خود را؛ یعنی سود خود را بشما کارگران هدیه می کنیم. اگر شما بیشتر کار کنید و سود بیشتر شود، هدیه ما به شما نیز بیشتر خواهد شد. کارفرمایان که از طریق این به گفته خودشان هدیه، می خواهند دهن کارگران را ببندند، و خطر اعتصاب را بخوابانند، می گویند که با این جوایز عدالت به اندازه کافی اجرا می شود، و بیش از این هم امکان ندارد. بنا براین تقاضای اضافه دست مزد بی معنی است. ما خود به فکر کارگران خود هستیم، و لازم نیست کارگران برای افزایش چنر گاز دست مزد اقدام به اعتصاب کنند! در حقیقت مذاکرات پرطمطراقی را که اتحادیه برای افزایش دست مزد آغاز می کند، و معمولاً با رجزخوانی و خواست افزایش بیش از 6 درصدی همراه است، با مصاحبه ها و سخن رانی های غرای اول ماه مه همراه، و در نهایت با افزایش بین 2.5 تا 4 درصد و حداقل 200 یورو ماهانه پایان می گیرد، متأسفانه این گفته را تایید می کند. - برای اولین بار بعد از حدود سه دهه امسال اتحادیه متال موفق به افزایش 4.5 درصدی دستمزدها شد- از دیده پنهان نیست که رونق فعلی صنعت اتومبیل، به دنبال یک بحران عمیق در این صنعت می باشد. تولید اتومبیل در جهان در سال 2009 در مقایسه با سال 2007 کاهشی حدود 17 درصد داشت، که در 50 سال گذشته بیسابقه بود. در بحران 1974 و 1975 و هم چنین 1980 تا 1982 12% کاهش تولید در این حوزه وجود داشت. این رکورد شکنی جدید یک حد متوسط جهانی بود. از دهه 1970 صنعت اتومبیل سازی در سطح جهان، با یک بحران سیکلی مواجه بوده است. در طولانی مدت این امر به سمتی کشیده خواهد شد، که بسیاری از این 12 کنسرن بزرگ اتومبیل از دور خارج می شوند. مراکز تولید از اروپا و آمریکای شمالی، به کشورهای دارای نیروی کار هر چه ارزان تر و به طور خاص

ممالک موسوم به حوزه بریکس Bric (برزیل، روسیه، هند و چین) منتقل می شوند. کشورهای که اکنون به یمن سطح بسیار نازل بهای نیروی کار یک دوره توسعه صنعت اتومبیل سازی را تجربه می کنند.

در سال 2011 در کشورهای بریکس و آفریقای جنوبی 20.8 میلیون اتومبیل فروخته شد که برابر با 33.9% همه اتومبیل های فروخته شده در جهان بود و فردیناند دودنهوفر خبره اتومبیل در دانشگاه دیسبورگ- اسن پیش بینی می کند، که تا سال 2015 این تعداد سالانه به 25 میلیون اتومبیل افزایش خواهد یافت، و به 35.7% کل اتومبیل های فروخته شده در جهان خواهد رسید. رشد تولید اتومبیل اما به سرعت رشد "طبقه متوسط جدید" این کشورها، که 15 تا 20% جمعیت را تشکیل می دهند نیست - کماکان هر پیشرفتی در بهبود استاندارد زندگی بخش بسیار کمی از کارگران، که به دلایل مختلف از جمله آموزش بیشتر، بالا رفتن کیفیت کار و کارائی، مبارزه برای زندگی بهتر و غیره رخ می دهد، که در این جا با واژه "طبقه متوسط" که معلوم نیست چه طبقه است و خواستگاهش چیست و اصولاً چه نقشی در سیستم طبقاتی سرمایه دارد، بیان می شود!!

طبق تحلیل دانشگاه ویسبورگ- اسن در کنار این 4 کشور، 15 کشور دیگر مانند ترکیه، مکزیک، اندونزی، مالزی، تایلند، آفریقای جنوبی، کلمبیا و بنگلادش هم هستند. برای کشور بنگلادش با جمعیت 160 میلیونی، اقتصاد دانان محاسبه می کنند، که تا سال 2020 یک رشد 14 برابری نیاز به اتومبیل وجود خواهد داشت. در حال حاضر، کمتر از یک میلیون اتومبیل در بنگلادش وجود دارد. حتی اگر این پیش بینی به انجام نرسد باز هم در سال 2014 یک اتومبیل از هر سه اتومبیل جهان در برزیل، روسیه، هند و چین خواهند بود. یک بازار اتومبیل شکاف یابنده جهانی، در جهتی سیر خواهد کرد که بحران اشتغال در کشورهای اروپا و ایالات متحده که مدت ها قبل از بحران جاری وجود داشت، تداوم می یابد و مراکز تولید و فروش از این مناطق جهان به جاهای دیگر منتقل می شود. همه کارفرمایان صنعت اتومبیل، در عمل می کوشند خود را برای این شعبه شعبه شدن بازارهای جهانی، از قبل آماده سازند. از بین رفتن محل های کار موجود که زمانی طولانی است به ویژه در ایالات متحده آغاز شده است، می تواند در کشورهای اروپائی هم رخ دهد. در کنار این بحران سیکلی، بحران بزرگ ساختاری صنعت اتومبیل سازی، نقش تعیین کننده ای را بازی می کند. توسعه سرمایه دارانه صنعت اتومبیل سازی به مرزهای مطلق خود نزدیک شده است؛ منابعی که مورد استفاده قرار می دهد به انتها نزدیک می شوند و نوع استفاده از این منابع اثرات مخربی دارد. آیا به "پیک نفت" رسیده ایم.

تولید نفت در 5 سال آینده بطور غیر قابل تردیدی کاسته می شود. بحثی آکادمیک بین اقتصاددانان و زمین شناسان وجود دارد، و مشخص است که دوران نفت به پایانش نزدیک می شود. حتی اگر همه کارفرمایان اتومبیل سازی اکنون، به موقع و سریع تولید و بازاریابی اتومبیل های ترکیبی و الکتریکی را در پیش گیرند، اما بازهم هنوز برای مدتی طولانی موتورهای روغنی، بازار را در سلطه خود خواهند داشت. اگر اتومبیلزده کردن کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین و ... به مرکز مبارزه رقابتی کنسرن های اتومبیل سازی کشیده شود؛ بی شک بعضی از این کنسرن ها بزیر کشیده خواهند شد که در این راستا بحران بیکاری گسترش خواهد یافت.

ویلفرید ولف یکی از منتقدین مهم انرژی و توسعه حمل و نقل، هشدار می دهد که در جریان این کوشش های آغاز شده، با این موتوریزه کردن انبوه کشورهای آسیایی، آمریکای لاتین و آفریقایی، کمبود منابع استراتژیک نفت بازهم روشن تر از پیش مطرح خواهد گردید، و سریعاً بسمت افزایش شدید قیمت نفت کشیده خواهد شد. همزمان با ناوگان خودرو بزرگ شونده، گازهای گلخانه ای سریع رشد خواهند کرد، و گرم شدن زمین سرعت خواهد گرفت. جنگ ها برای دسترسی به منابع نفتی، صدمات و بلایا در استخراج نفت و بلایای حاصل از حمل و نقل نفت و گاز و بحران های اجتماعی حاصل از گرم شدن زمین، پی آمد هایش خواهد بود. ولف معتقد است رونق سیکلی جدید صنعت اتومبیل در سطح جهانی، خواه با جنگ کنسرن ها و خواه بعنوان کاتالیزور برای جنگ های جدید، در رابطه با کمیاب شدن منابع، به هر حال بیک مصیبت ختم خواهد شد.

منبع: مقاله Noch brummt das Geschäft

Lutz Getzchmann

<http://jungle->

[world.com/artikel/2012/12/45107.htm](http://jungle-world.com/artikel/2012/12/45107.htm)

و منابع دیگر

کرونوگرافی مبارزات و سرنوشت کارگران اپل

اپل

کارخانه اتومبیل سازی اپل، شرکت دختر کنسرن امریکایی جنرال موتورز GM در اروپا است، که در مجموع در چند کشور اروپایی از جمله آلمان، بلژیک، ایتالیا و اسپانیا، 63 هزار کارگر دارد. هفته دوم اکتبر اعلام شد که جنرال موتور تصمیم دارد از شمار کارگران خود در اروپا بکاهد. این کاهش، شامل 12 هزار نفر در کل اروپا بود، که قرار شد 10 هزار نفر آن در کارگاه های موجود در آلمان باشد. از این تعداد قرار بود 4000 نفر از کارگاه بوخوم آلمان بیکار گردند. کارگاه بوخوم دومین کارگاه بزرگ اپل در آلمان است. اپل بوخوم 9800 کارکن دارد و کارگران آن به قدرت خود در کل سیستم آگاه اند، زیرا که کار همه ی شعبه های اپل در اروپا به آن ها بستگی دارد. در این جا مدل های سفیرا و آستردا تولید می شود. هم چنین بخش هایی از خودرو برای کارگاه های دیگر اروپا در این جا ساخته و فرستاده می شود تا تکمیل گردد.

در سال گذشته در بوخوم 67400 اپل آسترا کاروان، و 218 هزار سفیرا به علاوه 378 هزار قطعه خودروهای دیگر، 135 هزار موتور و 530 هزار چرخ دنده، 597 هزار محور جلو و 669 هزار محور عقب ساخته شد. در نتیجه کارگاه بوخوم نقش استراتژیک مهمی دارد. تنها در سال گذشته در بوخوم مبلغ 247 میلیون یورو سرمایه گذاری گردیده است. بسیاری از کارگاه های اطراف نیز به بوخوم وابسته اند. 150 کارفرما در نوردهایم- وستفالن، مستقیم از آن جا کالا تحویل می گیرند. 160 کارگاه دیگر هم، خدماتی از آن دریافت می کنند. در مجموع 40 هزار شغل در منطقه، در رابطه با آن تغذیه می گردد.

کارگران اپل روز 5 شنبه 14 اکتبر، به دعوت در اعتراض به تصمیم کارفرما، کار را تعطیل کردند. اعتصاب با شرکت 4100 کارگزار 9600 کارگر بوخوم آغاز گردید، 2000 کارگر شیفت شب و بقیه کارگران در شیفت صبح جمعه به آن ها پیوستند. روزهای بعد، خانواده های کارگران برای پشتیبانی از آن ها در محل کارخانه حاضر شدند. خوابیدن کار، روزانه برای GM، سی میلیون یورو می ارزد. روز سه شنبه به خواست شورای کارخانه، کارگران به یک راهپیمایی اعتراضی دست زدند که 50.000 نفر در آن به عنوان هم بستگی شرکت کردند. کارگران پورشه و فولکس واگن نیز با فرستادن نمایندگانی در راه پیمایی حمایت خود را اعلام کردند.

گرچه سرمایه خصلت جهانی پیدا کرده و فراملیتی شده است، اما باز هم تضادهایی وجود دارد، که گهگاه خود را در موارد متعدد نشان می دهد. با توجه به این که کارفرمای ایل امریکایی است، برخورد مسئولین با کارگران با مواردی که سرمایه آلمانی است متفاوت بود. کلیسای اسن از مردم برای حمایت از کارگران دعوت کرد، البته این دعوت وسیله ای بود که می توانست جمعیت زیادی را به کلیسا بکشانند.

کلمنت وزیر اقتصاد آلمان دریپامی به کارگران گفت: عصبانیت و عصبان شما را درک می کنم، اما چنین عکس العملی (تعطیل کار) نمی تواند بیش ترکمک کند. اگر می خواهیم کاری برای تضمین آینده کاری مان، انجام دهیم باید به طور خاص و حرفه ای و با یک راه حل کارکنیم! وی به کارگران پیشنهاد کرد که کار را دوباره از سر بگیرند. گفت با کارفرمایی که در محل کار باشد، بهتر می شود به توافق رسید تا این که با در بسته و کار تعطیل مواجه باشند. کلاوس فرانتس رئیس ایل نیز چنین نظری را ابراز کرده است. او گفت: سرمشق کارگران ایل، تعطیل 30 ساعته کار توسط کارگران کار اشتات است، در حالی که ما اکنون به یک استراتژی هوشمندانه (یعنی اعتصاب که کاراً ترین حربه کارگری است از دید کارفرما غیر هوشمندانه است) از طرف کارگران نیاز داریم که مذاکره و مبارزه را، همزمان شامل باشد. اتحادیه متال از آغاز سعی کرد مانع انجام اعتصاب شود تا خود ابتکار عمل برای مذاکره را در دست گیرد، اما بعد از دیدن بعد حرکت و حمایت مردمی از آن، خود را به همراهی کشاند اما مترصد فرصت بود. روزنامه ها این اعتصاب را، که غیرقانونی و بدون اجازه بود با عنوان اعتصاب وحشی (wild) نام می بردند. همه از صدر تا بن، نگران پیامدها بودند، و از همه طرف برگزارگران و شورا برای پایان اعتصاب فشار وارد می آمد. بارها به کارگران به طور غیر مستقیم گوشزد شده بود، که رئیس شورای کارخانه کمونیست است، و به خاطر شدت عملش همواره انتخاب می شود.

بعد از یک هفته اعتصاب و مذاکرات شورای کارخانه و اتحادیه متال با کارفرما، در یک نظرخواهی که در روز 4 شنبه 20 اکتبر توسط شورا در رابطه با خاتمه اعتصاب انجام گرفت 4600 نفر از 6400 کارگر حاضر به آن رای مثبت دادند در نتیجه از 5 شنبه کارگران به سرکار برگشتند. و قرار شد شورای کارخانه و کارفرما روز شنبه به مذاکره بپردازند. آن ها برای امنیت مشاغل تا سال 2010 به توافق رسیدند. ضرر تعطیلی کار برای ایل طی این یک هفته بیش از 100 میلیون یورو

بود . پینترز رئیس اتحادیه متال(فلز) بازگشت به کارگران را خوش آمد گفت ! !

منابع :

برای ارائه ی این گزارش از اخبار رادیو و تلویزیون، و مجله اتحادیه متال نوامبر، روزنامه فرانکفورتر روندشاو، هفته نامه یونگه ولت و اتک استفاده گردیده است .
- این مقاله قبلا در سیمای سوسیالیزم شماره 10 منتشر شده است.

سرگذشت نامعلوم کارگران اپل؛ 2012

در چند سال اخیر اپل شرکت دختر جنرال موتورز در اروپا، همواره در راس خیرهای ناگوار صنعت اتومبیل سازی بود. صحبت از اخراج های توده ای هزاران نفره، بستن کارخانه و انتقال ماشین آلات به کشورهایی با نیروی کار ارزان و نزدیک ب بازار مصرف، زندگی روزمره کارگران را به تلخی کشانده است. سال هاست که بیش از 3000 کارگر اپل بوخوم شب با ترس از دست دادن کارشان به بستر، و صبح به امید یک روز بدون دردسر به سر کار می روند. اما خطر بالاتر از بوخوم است. همین گونه است وضعیت کارگران اپل در بندر السمره انگلیس و سپس مرکز ایزناخ با 1.524 کارگر و کایزرلاوتن با 2.640 کارگر و حتی مرکز روسلهایم با 13.825 شاغل که مرکز تحقیقات اپل در اروپاست و اکنون مشغول کار روی اتومبیل های هیبریدی و مدل تازه Astra است. یا به بیان بهتر می شود گفت؛ برچیدن کل تولید از اروپای غربی و این اتفاق غیرمنتظره ای نخواهد بود؛ زیرا همواره در طی بحران ها، بسیاری از شرکت های فعال و سود ده سرمایه داری راه زوال در پیش می گیرند، یا در سرمایه های دیگر ادغام می شوند و تمرکز سرمایه بنفع سرمایه های با بهره وری بیشتر تشدید می شود. عده ای بازار را به نفع دیگری از دست می دهند. چنان که در همین دوره که اپل فروش، سود، بازار و قیمت سهامش کاهش یافته است؛ چنان که سهم اپل در بازار که در سال 1996 برابر با 16% کل بازار بود اکنون به 8% و در اروپا به 6% رسیده است، نسبت به سال قبل در 6 ماه اول 2012 فروش

8% و سهام 12% کاهش یافته است. اما در مقابل در همین آلمان، کنسرن رقیب فولکس واگن رکود فروش و سود را می شکند، و شرکت های دیگر اتومبیل سازی را می بلعد؛ چنان که 100 درصد سهام پورشه را خریده است. فولکس واگن بخاطر فروش بالای شعبه های تولیدی اش در چین، با 1.3 میلیون اتومبیل از 2.3 میلیون اتومبیل بفروش رفته اش در سال 2011، به عنوان کنسرنی موفق می درخشد. البته روشن است که سود ها نه بخاطر خود فروش، بلکه بخاطر واقعیت یافتن ارزش های اضافی خوابیده در کالا، در اثر فروش و پایان دور گردش در این مرحله، و بالا بودن شدت استثمار به ویژه در چین، که بیشترین سهم فروش را دارد، می باشد.

بحران اپل با تغییرات مداوم در سطوح بالای مدیریت همراه شد؛ چنان که در 5 سال اخیر چهار بار مقامات بالای مدیریت اروپایی اپل تغییر کرد، بدون این که این شرایط ناپسامان پیامد بحران جهانی سرمایه داری تغییر کند. آخرین تغییر، در 12 جولای رخ داد و آقای استراک که از سال 2011 دو پست مهم عضو هیات مدیره جنرال موتورز و رئیس بخش اروپایی اپل را داشت، مجبور به استعفا شد. وی همین دو هفته قبل طرحی را برای توسعه مجدد اپل و سود دهی آن ارائه داد. طرح استراک براین منوال قرار داشت، که در دو سال آتی مبلغ 14 میلیارد یورو سرمایه گذاری جدید انجام شود، و همکاری نزدیک با شرکت اتومبیل سازی PSA فرانسه شامل پژو و سیتروئن انجام گیرد. برطبق این طرح، اخراج کارگران منتفی و کار تا پایان سال 2016 تضمین می شود. با استراتژی جدید صادرات، صرفه جوئی در خرید مواد انجام خواهد گرفت تا مخارج تولید کاهش یابد. زمانی که شورای مشورتی طرح استراک را اعلام می کند با استقبال مواجه می شود.

در طرف کارگران سال هاست که روسای اتحادیه متال و شورای کارگاه، آرزوی مذاکرات ثمر بخش و توافقات نه سیخ بسوزد نه کباب را، راه حل مشکل اعلام می کنند، و کارگران را به نظاره گر این دور بی حاصل امید و ناامیدی تبدیل کرده اند. ولفگانگ کلوک، رئیس شورای کارگاه در سطح کل آلمان معتقد است، که راه حل مشکل اپل و کارگران آن، با اعتماد متقابل در ارتباط با نمایندگان کارگران - یعنی خودشان- امکان پذیر است. و آرمین شیلد رئیس اتحادیه متال ایالت هسن مشابه نظر کلوک معتقد است، که در زمان حال مهم این است که در مذاکره بین ما، و هیات رئیسه اپل در موارد مورد بحث، توافق حاصل شود که این پروسه ای طولانی خواهد بود و سریع حاصل نخواهد شد. حتی ریاست شورای کارخانه، قبل از تأیید طرح توسط جنرال موتورز، و برای نشان دادن حسن نیت، تظاهرات اعتراضی طراحی شده برای بوخوم را ملغی اعلام می کند. بدین طریق جانب کارگران با غیاب

خود کارگران به چند نفر تقلیل می یابد، و این چند نفر برای بیش از 21000 کارگر خاموش، خواب خوش مذاکره را می بینند. طرح استراک و چراغ سبز شورای مشورتی، و امیدهای روسای اتحادیه و شورا را، جنرال موتورز به هیچ می انگارد و اعلام می کند، که برخلاف نظر مثبت ارائه شده در طرح نسبت به آینده اپل، با توجه به پایین آمدن سطح فروش در اروپا، آینده خوبی را برای اپل اروپا نمی بیند. همچنین اضافه می کند، که جنرال موتورز در ده سال گذشته میلیاردها دلار ضرر را بخاطر اپل متقبل شده است؛ بنابراین به جای سرمایه گذاری تصمیم بر تشدید صرفه جوئی، کاهش تولید و کاهش ظرفیت کار تا 30 درصد برای امکان سه شیفیت کار در شبانه روز در مراکز تولید، بستن کارخانه ها و کاهش پرسنل را در وهله اول در نظر دارد. و چنان که آمد حتی تعطیل بخش اروپایی اپل و گردش بسمت کشورهای با نیروی کار ارزان و بازار رو به گسترش در آسیا و آمریکای جنوبی.

سرنوشت نامعلوم کارگران اپل آلمان؛ 2009

کارگران اپل آلمان بعد از حدود یکسال سرگردانی و بیم و امید آرزوی پایان این حالت را دارند تا بدانند سرنوشت شان چگونه رقم خواهد خورد. سال 2008 بود، که جنرال موتورز بعد از اعلام ورشکستگی و استفاده از کمک 50 میلیارد دلاری دولت آمریکا به کنسرن اعلام کرد، که کنسرن دختر یعنی اپل در موقعیت بدی قرار دارد و امکان ورشکستگی آن می رود؛ در حالی که در همان زمان خبرگان اپل این سخنان را در مورد اپل صادق نمی دانستند. اپل تا کنون شرکت موفق بود و بازار فروش خوبی در اروپا داشت، و مرکز روسلهايم به عنوان قلب تکنولوژیک و پیشرفت اپل، مدل های جدید را محک می زد و بزودی می خواست اتومبیل برقی جدیدش را ببازار معرفی کند.

25 هزار کارگر آلمانی اپل بیش از سایر کارگران اپل در مراکز اروپایی، به مساله حساسیت نشان دادند. بحث اعتصاب و اعتراض به بحث روزانه ی کارگران تبدیل شد. کارگران از این که باید بتوان بدهی های کنسرن مادر را

بپردازند عصبانی بودند. مساله حق امتیاز ایل که به GM ایالات متحده تعلق داشت، و ایل اروپا بدون اجازه آن حق حیات نداشت، یک مساله مهم بود. مساله دیگر این بود که کماکان با وجود فراز و نشیب اقتصادی آمریکا، باز هم حرف اول در رابطه با نوآوری های تکنولوژیک در آن جا زده می شود؛ زیرا سرمایه های اروپایی برخلاف آمریکا چندان دست و دل بازی در سرمایه گذاری، در زمینه ی تحقیقات و نوآوری ندارند. به همین سبب در آلمان، خواست ماندن ایل با کنسرن مادر برای استفاده از این امکانات همواره قوی بود، و کوشش دولت آلمان برای کمک مالی به ایل و سرپا نگهداشتن آن ازین منظر بود. البته مساله ایل به سرعت به مساله ای سیاسی تبدیل شد و احزاب آلمانی به ویژه دو حزب بزرگ CDU و SPD ، ازین مساله در مبارزات انتخاباتی بهره جستند. خانم مرکل رئیس دولت آلمان، وزیر اقتصاد، روسای چهار دولت ایالتی که همه وابسته به حزب مرکل هستند و اشتاین مایر وزیر خارجه از حزب ائتلافی SPD ، بارها به مراکز تولید ایل سفر کردند با کارگران به گفتگو نشستند. با مسئولین اعزامی از GM نشست های متعدد انجام دادند، و بالاخره قول پرداخت 3.3 میلیارد کمک دولتی را دادند، و متعاقب آن 1.6 میلیارد را پرداخت کردند که بحث زیادی را در میان موافقین و مخالفین برانگیخت، اما هیچ قول مثبتی از GM منعکس نشد، و بازهم همواره صحبت اعلام ورشکستگی در میان بود، تا مساله یافتن سرمایه گذار و فروش ایل بمیان آمد، که در آغاز به دلیلی که در بالا ذکر کردم، با نارضایتی طرف صحبت آلمانی مواجه شد، اما بالاخره مورد قبول قرار گرفت. در 23 آوریل فیات ایتالیا، برای خرید اعلام آمادگی کرد و متعاقب آن در 28 آوریل شرکت کانادایی ماگنا، با شریک روسی اش اسپربانک وارد میدان مبارزه برای خرید ایل شد. سپس یک سرمایه گذار چینی، با قول عدم بیکار نمودن هیچ کارگر وارد میدان شد. در 12 ماه مه یک شرکت بلژیکی اعلام آمادگی کرد. مذاکرات داغ و براه بود، و هیات ها دائما برای مذاکره به برلین می آمدند. اما طرف آمریکایی دائما تغییر رای می داد. 25 اگوست 2009 اعلام کرد که ایل را نمی فروشد، و سپس در 10 سپتامبر اعلام شد، که از بین چند سرمایه گذار موجود، ایل را به ماگنا خواهد فروخت. تدریجا در آلمان با مذاکرات انجام یافته نظر مثبت نسبت به ماگنا ایجاد می شد، که در 23 اکتبر باز هم GM با فروش ایل اعلام مخالفت کرد. در تمان این دوران ذره ای از هراس کارگران کاسته نشد. آن ها بی قدرت مشاهده می کردند، که این بازی، بازی با سرنوشت آن هاست. کسی نظر آن ها را نمی پرسید. چانه زده می شد که چه تعداد کارگر بیکار خواهند

شد و در کدام کارگاه. مگر فرقی می کرد که کجا باشد و چه کسانی باشند. آیا از هستی ساقط شدن کارگر انگلیسی یا لهستانی یا ایتالیایی یا بلژیکی یا اطریشی با کارگر آلمانی فرقی می کرد. ولی این گونه بود. در هر کشوری سعی می شد، اختاپوس بیکاری به جایی دیگر گسیل شود. همبستگی کارگری مرده بود. 50 هزار کارگر اپل اروپا، به جای همبستگی با هم، بجای طلب هم بستگی از سایر هم طبقه ای های خود و نشان دادن قدرت طبقاتی خود، امید به فرافکنی مشکل برای دیگری داشتند، و چشم امید خود را به نه به قدرت خود، بلکه به لطف سرمایه داران و واسطه های بینابینی دوخته بودند. در دنیای سرمایه داری قدرت است، که تعیین می کند چه بشود و چه نشود، اکنون دیرزمانی است، که در بالانس قدرت بین دو طبقه اصلی جامعه سرمایه داری، کفه ی طبقه کارگر لغزان است و بیابا می پرد. طبقه ی سرمایه دار همه ی امکانات حفظ قدرت را دارد. متحد است، دولت های حامی خود را سرپا نگهداشته است، و در مواقع بحران از کمک های بیدریغ این دولت ها بهره می جوید، و قند سوسیالیسم دولتی که همان سرمایه داری دولتی است را در دل رفرمیست ها آب می کند، و در صورت لزوم نیروهای سرکوب خود را هم دارد. علاوه براین با قبول رسمی سازمان دهندگان موجود طبقه کارگر، یعنی اتحادیه ها بعنوان شرکای مورد مذاکره در مسائل کار و تعرفه مزدی، حل مشکل خود با طبقه کارگر را نیز تا حد امکان، به آن ها سپرده است تا به عنوان معتمدین طبقه، کاری را انجام دهند که منافع طبقه سرمایه دار به خطر نیفتد.

دوباره GM اعلام کرد که کار توافق فروش اپل به ماگنا انجام شده، و بزودی توافقنامه ای که تهیه هم شده بود، به امضا خواهد رسید. این خبر در آلمان با خوشحالی مواجه شد، و مسئولین اتحادیه و کارگاه ها با مدیران اعزامی ماگنا به مذاکره نشستند. ماگنا قول داد که هیچ کدام از کارگاه های اپل در آلمان را نخواهد بست، اما بیکار نمودن 10 هزار کارگر، برای نجات و بهبود اوضاع ضروری بود، که احتمالا 4 هزار نفرشان از آلمان خواهند بود. به همین سادگی بقای سرمایه، با نابودی زندگی کارگران پیوند می خورد. با قول هایی که اتحادیه و شوراهای کارگاه، در زمینه ی کاهش مخارج با کاهش عیدی و پول ایام مرخصی دادند، قرار شد طی دو سال 265 میلیون یورو، از طرف کارگران چشم پوشی شود و در ازای آن 10 درصد سهام به کارگران تعلق گیرد. توافق هایی نیز با سایر مراکز اپل انجام شد، و قول کمک های دولتی فراوانی در مقابل جلوگیری از بسته شدن کارگاه داده شد. ماگنا اعلام کرد که برای بهبود شرایط اپل، نیاز به 6 میلیارد سرمایه گذاری جدید است، که آن را انجام خواهد داد و اسپر بانک روسی، به عنوان شریک

ماگنا ازین معامله راضی بود، و تغییر تکنولوژیک صنایع اتومبیل سازی لادای روسیه با تکنولوژی غربی را در مد نظر داشت، و بازار بزرگ روسیه را برای اپل، امید بهبود و پرش می دید. بعد از طی این پروسه و تقریباً قطعی شدن فروش اپل به ماگنا، در روز سوم نوامبر ناگهان GM اعلام کرد که شورای اداری جدید تصمیم گرفته که اپل با کنسرن مادر باقی بماند. رئیس GM اعلام کرد که: "ما با دارائی خود آنگونه که هدفمند باشد برخورد می کنیم. خردمندانه نیست که کنترل خود را، روی کل بازار اروپا از دست بدهیم، در ضمنی که در این جا راه ورود ما به اروپای شرقی هم هموار می شود. اپل فروخته نمی شود"، چنان که می بینیم تنها صحبت سرمایه، دارائی و بازار است و اهداف سرمایه یعنی بازار بزرگتر و سود بیشتر. در این جا حرفی از منافع کارگران، و زندگی و سرنوشت آن ها مطرح نیست. آن ها فقط ابزار واقعیت دهی این منافع اند. به همین سبب باز بر بیکار نمودن حداقل 10 هزار کارگر چون قبل تاکید می شود، اما این بار نه 4000 کارگر در آلمان بلکه 8000 هزار نفر و 2500 کارگر نیز در بلژیک؛ زیرا مسئولین اتحادیه ها و کارگاه و دولت ها در انگلیس، ایتالیا، لهستان، اسپانیا، با قول کمک های دولتی، و بریدن از کیسه ی کارگران قبلاً با GM به توافق رسیده اند، و به این ترتیب اختلاف نظر در اپل اروپا بدون حضور قدرتمند کارگران، سبب لطمه زدن به همبستگی کارگری شده است. GM اعلام کرده است، که مبلغ سه میلیارد دلار برای اپل در نظر گرفته است، و امیدوار است بقیه مخارج لازم را، که خبرگان 8 میلیارد برآورد می کنند و ماگنا برایش 6 میلیارد در نظر گرفته بود، با کمک های دولت های اروپایی تامین کند. بهتر ازین تصمیمی نمی شد گرفت!!، چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. وقتی اپل این همه قابلیت دارد، چرا دیگران از آن استفاده ببرند. گرچه در دنیای سرمایه داری امر عجیبی نیست که مرکز تولید موفق را در یکجا با چشمداشت موفقیت بیشتر در جایی دیگر، درهم بریزند و سرمایه را به جایی که بازده بیشتری داشته باشد منتقل کنند، و هزاران کارگر را بدون ذره ای دل نگرانی، به سنگفرش خیابان بریزند و شاید در زمانی دیگر این امر برای اپل اروپا نیز اتفاق بیفتد.

مدیر GM می گوید؛ با کمک های دولتی اکنون وضعیت بهتر شده است، و بدهی های کنسرن به 40 میلیارد دلار کاهش یافته است، اما برای بهبود اوضاع باید مخارج را کم کنیم. باید بعضی از کارگاه های GM بسته شود، که تعداد آن در آمریکا 13 کارگاه خواهد بود تا تعداد کارگاه ها از 47 به 34 کارگاه کاهش یابد. از تعداد کارگران نیز باید 20٪ کاسته شود، تا بتوانیم در

سال 2015 بخش مهمی از بدهی میلیاردی به دولت را پرداخت کنیم؛ یعنی که در این جا برخلاف شادی بعضی ها، حرفی از مالکیت دولتی هم در میان نیست، بلکه دولت با کیسه ی ملت به سرمایه های بزرگ کمک مالی خیرخواهانه می دهد، در عوض از مخارج آموزش و بهداشت و غیره مردم می زند. مدیر GM می گوید: "دیگر اعلام ورشکستگی برای اپل لازم نیست. ما نیاز به یک برنامه، برای بهبود و مداوای اپل داریم. ما طرح های خوبی برای بهبود اوضاع در اپل داریم. باید تغییرات ساختاری انجام گیرد". در این طرح بسته شدن کارگاههای کوچک بوخوم تولید کننده ی مدل های آسترا، سفیرا و میل لنگ، کارگاه کایزرلاوترن تولید کننده موتور اپل گنجانده شده است.

عکس العمل ها:

کارگران اپل آلمان، روز سوم نوامبر را "روز سیاه" نام گذاری کرده اند. فضای دید کارگران خاکستری است. آن ها دیگر نه اعتمادی به مدیریت اروپایی دارند و نه به مدیریت در دیترویت. سیاست آلمان هم کمکی به آن ها نکرد. کارگران دیدار مرکل و اشتاین مایر را، به هنگام مبارزه انتخاباتی به یاد می آورند که همگی پیراهن زرد اپل را پوشیده بودند و می گفتند "ما اپل هستیم". اکنون کارگران معترض و مایوس، کلاه هایی برسر دارند که رویشان نوشته: "آزادی برای همه بردگان جنرال موتورز"، و می گویند "ما هیچ چیزی نیستیم"، "ما نمی دانیم آیا فردا کارمان را خواهیم داشت یا نه". اکنون تمام توجه آن ها به رادیو و تلویزیون است، که هر 15 دقیقه اخبار اپل را پخش می کند. البته این هم چندان طولی نخواهد کشید، و بعد فراموش خواهد شد. این هردو بیان کارگران اشتباه است. در اولی خود را اپل می بینند و در دومی هیچ روال منطقی چنین دیدی همین بود. کارگران خود را در محل کار، حل شده می بینند. جایی که نه به آن ها تعلق دارد، و نه به جامعه بلکه به معدودی سرمایه دار. کارگران از خود بیگانه شده، با سرمایه در آمیخته اند، و خود را طبقه ی کارگر یا بخشی از آن نمی بینند، که باید به قدرت خود اتکا کند و اجازه ندهد، که به عنوان سربازان پیاده نظام احزاب بورژوائی، در مبارزه انتخاباتی مورد سوء استفاده سیاسی قرار گیرد.

کارگران آلمانی در 4 ایالت، که در آن ها کارگاه اپل قرار دارد، روز 5 شنبه، یک روز بعد از اعلام نظر مخالف کنسرن به فروش اپل، به دعوت شورای کارگاه، علیه اخراج های توده ای کارگری که در راه است، و احتمال بسته شدن کارگاه ها به تظاهرات پرداختند. در روسلهایم 10 هزار

کارگر، در بوخوم 4000 نفر و در ایزناخ 500 نفر و چند هزار نفر در کایزرلاوترن در تظاهرات اعتراضی شرکت کردند.

کارگری 54 ساله که 25 سال در اپل کار کرده است می گوید: ما می خواهیم بفهمیم، که برسرما چه خواهد آمد، اما چیزی ازین حرف ها سرر نمی آوریم. یکی می گوید: "وقتی نمی دانیم در آن بالا چه می گذرد، چه می خواهند بکنند و چه چیزی درست است، چگونه می توانیم بعدا بفهمیم".

کارگری می گوید در اعتصابی که شورای کارگاه برای همبستگی با کارگران بوخوم اعلام کرده شرکت می کند، اما می گوید این کار مبارزه جویی نیست. کارگران خسته اند و مایوس. نماینده ی شورای کارگاه می گوید کارگران خواهان این هستند که سهام اپل به بورس آلمان سپرده شود. وی می گوید؛ ما نمی خواهیم وابسته به تصمیمات دیترویت باشیم. نماینده اتحادیه مثال یکی از بزرگترین اتحادیه های کارگری، که معمولا در رابطه با امضای قرارداد جمعی کار و مساله مزد خیلی فعال است، این جا کنار ایستاده و نظاره گر است، تا زمان برای انجام وظیفه اش فرا برسد. وی می گوید: تصمیم دیترویت مثل سیلی برصورت ما بود. به هر حال باید صبر کنیم و ببینیم که چه تصمیمی دارند، و چه طرح های جدیدی را ارائه می دهند!!

دولت مرکل، از این که یک سال تمام با خریداران مختلف وارد مرافقه شده است، و وقت زیادی را برای رسیدن به توافق صرف کرده است، و اکنون بازی خورده کنار گذاشته شده است عصبانی است. مرکل می گوید با اوباما در این باره تلفنی صحبت خواهد کرد، اما اوباما قبلا اعلام کرده است که در اقتصاد دخالت نمی کند. او گفت که هیچ نفوذی در GM ندارد، و کنسرن خود تصمیماتش را می گیرد. مدیر GM اما برای سرد کردن این خشم، که خود دیرپا نیست عذرخواهی کرده، و خواسته است که دولت آلمان با کمک مالی آتی به اپل یاری رساند. هم چنین گفته است، که اما همزمان برخلاف آن چه که انتظار می رفت تا رئیس جدید اروپایی اپل از آلمان انتخاب شود، تا اندکی کدورت دولتی کاهش یابد، یک انگلیسی برای این پست انتخاب شد، و سرخوردگی آلمانی ها را بیشتر کرد. 12 نوامبر 2009

از قضا سرکنگبین صفرا فزود!

این شرح حال کارگران اپل آلمان است؛ 2009

همه کوشش‌ها در آلمان برای حفظ و باقی ماندن اپل با شرکت مادر (GM)، جهت استفاده از نوآوری‌های تکنولوژیک در آمریکا، و هم جلوگیری از اخراج کارگران، نه تنها موفق نشد بلکه آلمان از طرف اتحادیه اروپا نیز مورد انتقاد قرار گرفت، که به قیمت اخراج کارگران در سایر نقاط اروپا، می‌خواهد جلوی اخراج کارگران خودی را بگیرد، و این با قوانین اتحادیه اروپا خوانایی ندارد.

روز پنج‌شنبه 14 اکتبر 2009، بالاخره قرار داد فروش اپل بین GM و ماگنای کانادا بعد از زمان طولانی بده و بستان به امضا رسید. اما مذاکرات بین شورای کارگران اپل، و شرکت ماگنا هنوز به سرانجام نرسیده است. زیرا ماگنا باید با شوراهای کارخانه و اتحادیه‌ها در باره اقدامات مربوط به کارگران و شرایط کار به توافق برسد. از جمله موارد مهم حق مشارکت کنسرن، چگونگی پرداخت یک ماه عیدی و یک ماه پول ایام مرخصی، یعنی در حقیقت مساله پرداخت 14 ماه حقوق سالیانه، و مهم‌تر از این‌ها، مشارکت کارگران در حق تصمیم‌گیری است. البته اشتباه نشود. این حق تصمیم‌گیری، همان تصمیم‌گیری کارگری در امر تولید و توزیع و حتی خودگردانی نیست بلکه گونه‌ای از همان واسطه‌گری اتحادیه‌ای است، هرچند کاملاً یکسان هم نیستند.

طبق این قرارداد، GM 10٪ سهام را خواهد داشت. ماگنا و اسپربانک روسیه هرکدام 5/27 درصد سهام را. ماگنا تصمیم دارد روی تعداد 10500 شغل از 50 هزار شغل موجود در اروپا خط بکشد، که 4000 شغل آن در آلمان خواهد بود. برای مقابله با اخراج، نماینده اتحادیه کارگران اپل انگلیس، با کاهش دستمزد موافقت کرد، تا 5500 شغل موجود تضمین شود!! اپل اتریش قول داد در مخارج پرسنلی 20.2 میلیون صرفه جویی کند!! ماگنا در اسپانیا با اتحادیه و سیاست‌گران، در باره آینده اپل در ساراگوسا وارد مذاکره شد!! در لهستان نیز صحبت‌ها ادامه دارد، و قول کمک 450 میلیون دلاری برای طرح‌های جدید، از طرف وزیر اقتصاد داده شده است!!

یعنی در همه شعبات اپل در اروپا، سرمایه‌داران با کمک اتحادیه‌ها، چوب حراج به نیروی کار کارگران زده‌اند. این دردناک است که اتحادیه‌ها این کار را، به نام حمایت از کارگران و جلوگیری از اخراج انجام می‌دهند. در

شرایط کنونی اضطراب سرمایه، کارگران نباید به کاهش دستمزدها به بهانه جلوگیری از اخراج تن دهند، بلکه باید با قدرت وارد عمل شوند - فقط خود اپل در اروپا 50 هزار کارگر دارد - و با ایجاد تشکل ضد سرمایه داری خود سرمایه را وادار به تمکین کنند.

21 اکتبر 2009

کارگران اپل و بازی سرمایه؛ 2009

مذاکرات بی پایان از آغاز سال جاری تا کنون، مابین کنسرن مادر GM و دولت آلمان، و سه دولت محلی هربار سر تیتز خبرهای روز است. کارگران اپل، این زمان طولانی را در بیم و امید بسر برده اند. هر شب با کابوس بیکاری سر بر بالش گذاشته اند، و هر صبح با امید یافتن روزنه ی گریزی، از خانه روانه کارخانه شده اند. در تمام این مدت کار کماکان ادامه داشته، و تولیدات راهی بازار شده اند. گویی کارگران اپل بازبجه ی سرمایه جهانی و بند و بست های آن شده اند. GM اپل را با دست می راند، و با پا پیش می کشد و هر روز قصه تازه ای را ساز می کند. کار و زندگی بیش از 50 هزار کارگر و خانواده های شان در خطر است. این بار می گویند؛ مساله خاتمه یافته و شورای اداری، در GM دیترویت تصمیم خود را گرفته است و اپل را خواهد فروخت. سرمایه هیچ لزومی نمی بیند که کارگران را در جریان امور بگذارد. لازم نمی بیند بگوید با زندگی و آینده آن ها چه قمار می کند. زیرا کارگر در نظام سرمایه داری، تنها حق دارد نیروی کار خود را آزادانه!! به هر که می خواهد بفروشد، و بعد از آن این نیرو دیگر به او تعلق ندارد، بلکه ملک مطلق سرمایه دار است، و اوست که در باره آن تصمیم می گیرد. کارگر باید کار کند و ارزش اضافی بیافریند، تا بقول آن ها خودافزائی سرمایه تحقق یابد، و پول به سرمایه تبدیل شود. این روند تا زمانی، که این شیوه تولید پا برجا باشد یعنی تا زمانی که کارگران عزم خود را برای امحای آن جزم نکنند، جاری خواهد بود و تداوم خواهد یافت. نماینده شورای کل اپل در این باره می گوید: این که چگونه این تصمیم

حاصل شده است معلوم نیست اما نماینده خود، جان اسمیت را به برلین فرستاده اند، تا در کنفرانس خبری با دولت در این مورد حضور داشته باشد. در رابطه با سرنوشت اپل، البته هیچ گاه از سرنوشت کارگزارانش صحبت نمی شود، زیرا در بهترین حالت پولی به آن ها می دهند، و سپس آن ها به اداره کار بعنوان بیکار معرفی می شوند، و یکسال یا بیشتر بسته به سن کارگران پول بیکاری می گیرند، و سپس به آژانس کاریابی حواله می شوند. در آن جا به آن ها خواهند گفت، که اگر خانه یا ماشین یا اموالی دارند بفروشند و پولش را بخورند، وقتی تمام شد بیايند برای پول بیکاری هارتس 4 خود را معرفی کنند، تا به کارهای ساعت یک یورویی فرستاده شوند. در مورد آینده ی اپل از چهار گزینه صحبت می شود:

فروش اپل به مگنای کانادایی و شریک روسی اش، که خود رابطه تنگاتنگی با GM دارد، و یا به شرکت سرمایه گذار اطریشی RHJI، یا باقی ماندن اپل با کنسرن مادر و در حالت چهارم اعلام ورشکستگی و پایان زندگی اپل بعنوان یک شرکت موفق اتومبیل سازی در جهان. رئیس اروپایی GM می گوید، که شورای اداری جدید معتقد است که اپل باید با GM بماند، زیرا اتومبیل معتبری در بازار است، و بازار اروپا هم که بازار اصلی اپل است بازار مهمی است. در مقابل رئیس اروپایی کنسرن می گوید، دلیل این که GM تا کنون از اعلام ورشکستگی اپل خود داری کرده این است، که دولت آمریکا اجازه این کار را نداده است، اما اوباما می گوید دولت در این امر دخالت نمی کند و تصمیم گیری را حق مدیران خود کنسرن می داند، در حالی که می دانیم با کمک 50 میلیارد دلاری دولت اوباما به GM که 14 میلیارد دلار آن تاکنون پرداخت شده است، بخش بزرگی از سهام شرکت (61٪) اکنون به دولت تعلق دارد. اپل همواره بعد از اخراج 9000 کارگر در سال 2006 تا کنون سود ده بوده است. ضرر وزیران اعلام شده 1.6 میلیارد دلاری، که 4 میلیاردش تا کنون تامین شده، در حقیقت نه زیان واقعی بلکه کاهش سود مورد انتظار به خاطر بحران جاری است. دلیل دیگر این است که GM دیون دیگر خود را به اپل منتقل می کند، چنانکه انجام این کار در سه ماهه سوم 2009، سبب یک رقم منفی 780 میلیون دلاری، برای اپل شده است. آن چه که تاکنون بعد از بحران های بزرگ رخ داده این بوده است، که نسل های جدیدی از تکنولوژی سربرآورده اند، که به سرعت نسل های قبلی را کهنه و از دور خارج کرده اند، و با خود امکان گردش سریع سرمایه های انباشت شده را فراهم آورده اند، و تولیداتی را به بازار عرضه کرده اند که تولیدات قبلی را بازنشسته کرده است و شاید تقلای GM برای رهایی از اپل، ازین دیگاه نیز باشد. البته این شامل همه بخش های اپل

نخواهد بود. شاید گفته های نماینده شورای کارگران اپل را بشود با این دید هماهنگ دید. وی می گوید: ما نقشه های GM را بخوبی می شناسیم. آن ها خواهان بستن کارخانه در بوخوم هستند. کارگاه های شهر ایزناخ را هم می خواهند بفروشند و اگر موفق نشوند آن را خواهند بست. ابتدا دو سال کارگران را مجبور خواهند کرد که نه تمام وقت بلکه ساعات کمتری کار کنند و سپس زمزمه بستن به واقعیت خواهد پیوست و کارگزارانش به ارتش بیکاران خواهند پیوست. با این حساب احتمالا یک شغل از هر سه شغل از بین خواهد رفت.

برای GM تنها مرکز تحقیقات روسلهایم مهم است، زیرا در این مرکز 6000 مهندس آلمانی با حقوق های بالا، روی پروژه های جدید اتومبیل، روی همه ی مدل های میان کلاس GM کار می کنند. از جمله این پروژه ها اتومبیل برقی یا اتومبیل سبز است، که فرانک وبر مهندس آلمانی آن را طرح و تکمیل کرده است، و آمریکا چنان که رئیس جدید شورای اداری کنسرن می گوید، می تواند با کمک تکنولوژیک این مرکز، میلیاردها دلار پول تکامل تکنیکی را پس انداز کند، و در صورت امکان این مرکز تحقیق و توسعه را خاطر اهمیت تکنولوژیک آن، به ایالات متحده منتقل کند، و هم با کمک آن بتواند میلیاردهای دیگری را با پروژه ی محیط زیست دولت اوپاما نصیب خود کند.

آخرین خبر مخابره شده این است، که بالاخره تصمیم جدی گرفته شد، و اپل به مگنا فروخته خواهد شد، اما این به معنی قطع ارتباط GM با اپل نخواهد بود، زیرا بخشی از سهام بنام کنسرن باقی خواهد ماند، و چون در حقیقت ماگنا که در تکمیل تولید کرایسلر، مرسدس کلاسه ت و سآب همکاری دارد به GM وابسته است، نفوذش برجا خواهد بود. صحبت ازین است که 4 مرکز آلمانی بسته نخواهد شد، و کارگزارانش اخراج نخواهند شد، بلکه در عوض کارخانه اپل بلژیک بسته خواهد شد. خلاصه مرگ برای همسایه خوب است. خانم مرکل و وزیر خارجه اش اشتاین مایر، ازین تصمیم GM استقبال کردند اما این پایان ماجرا نخواهد بود و دوباره و بزودی دوباره، بخت بستن کارخانه و بیکاری به سراغ کارگران آلمانی خواهد آمد، و محدود به رفقای کارگیشان در بلژیک نخواهد ماند. من اما تا کنون نشنیده ام که کارگران کمپنی را برای حمایت از رفقای بلژیکی، که در خطر از دست دادن کارشان هستند، و آینده خودشان نیز به آن گره خورده است، ترتیب داده باشند و یا در فکر آن باشند، که کمپین مشترک کلیه کارگران اپل در اروپا، را برای مبارزه با بیکاری قریب الوقوع ترتیب داده باشند. از مبارزه ضد سرمایه داری و لغو مزدی، که بدلیل رسوخ رفرمیسم در رگ و پی جنبش

کارگری حرفی در میان نیست، ولی واقعیت نشان می دهد که این نمی تواند به همین روال جاری باقی بماند. لیخند شادی کارگران هنوز برکنج لب بود که امروز یکشنبه 12 سپتامبر برملا شد، که در برنامه ماگنا خط خوردن 3000 شغل در بخش تولیدی اپل در آلمان در دستور کار است و خبر بعدی آن را تکمیل کرد که 1100 شغل بخش اداری نیز خط خواهند خورد و بختک بیکاری بر بستر 4100 کارگر و خانواده های شان فرو خواهد افتاد.

مذاکرات اپل و سرنوشت کارگران

مذاکرات طولانی برای نجات اپل، بعد از مدتها بحث و گفتگو به پایان رسید. در طی این دوره سه گروه سرمایه گذار، علاقه خود را به خرید اپل اعلام کردند. ماگنا شرکت کانادایی اتریشی، که بسیار مدرن و سازنده قطعات اتومبیل است و در زمینه تولید ب. ام. و، کرایسلر، مرسدس کلاسه ث و سآب و همچنین اخیرا پورشه همکاری دارد. یک شرکت اتومبیل سازی در چین، که در ضمن با جنرال موتورز آمریکا کار می کند. این شرکت ادامه کار تمام کارگران را تا دو سال تضمین کرده بود. فیات کنسرن اتومبیل سازی ایتالیایی، که همزمان در رابطه با سرمایه گذاری در کرایسلر و اپل در حال مذاکره بود، و می خواست کارخانه موتورسازی روسلایم را ببندد و برای اتومبیل اپل از موتورهای فیات استفاده کند. در آلمان بحث موافق و مخالف کمک دولتی به اپل کماکان جریان دارد. در روز چهارشنبه 27 ماه مه، جلسه طولانی 11 ساعته روسای دولت فدرال و 4 دولت ایالتی، که اپل در آن ها شعبه دارد همراه با وزیر خارجه و وزیر خزانه داری و وزرای اقتصاد آلمان، و نمایندگان سرمایه گذاران در دفتر خانم مرکل برگزار شد، تا در مورد چگونگی واگذاری اپل و مقدار کمک دولتی به آن تصمیم گرفته شود، نشست اما به نتیجه ی نهایی نرسید، و روز جمعه به عنوان روز تصمیم گیری اعلام شد. در کل تمایلی به فروش به شرکت چینی وجود نداشت در حالی که شرایط بهتری را اعلام کرده بود. با فیات هم نظر مساعد وجود نداشت، گرچه روی پیدا کردن سرمایه گذار اروپایی تاکید می کردند. اما از آغاز هدف جلب توجه جنرال موتورز برای حفظ رابطه و استفاده از

ابتکارات تکنولوژیک در آمریکا بود. در مورد اول هراس از چین به عنوان رقیبی که خواهد آمد و همه چیزها را به نفع چین درو خواهد کرد، و در نهایت کارخانه را به چین منتقل خواهد نمود، و بازارهای اروپایی را در زمینه اتومبیل قبضه خواهد کرد مانع هرگونه مذاکره مثبت بود. در رابطه با فیات مساله ملی و رقابت نقش بازدارنده داشت. اما جهت گیری علاقه به سمت ایالات متحده گویای این امر است، که با وجود همه ی رشد تکنولوژی و پیشرفت در اروپا، هنوز حرف اول را در مورد نوآوری های تکنیکی ایالات متحده می زند، و صنایع اروپایی به آن وابسته است. جالب است که همه این موارد در زمانی مطرح است، که سرمایه در بالاترین وجه، جهانی و فراملیتی است.

در حالی که هیات آلمانی مذکور در روز جمعه مشغول بررسی و کار بود، خبر توافق جنرال موتورز و ماگنا منتشر شد. بدین طریق ارتباط اپل با جنرال موتورز به عنوان شرکت مادر قطع شد. علاوه بر ماگنا پای شریک جدیدی به میان کشیده شد، که تاکنون نامی از آن در میان نبود، و آن شرکت اتومبیل سازی GAZ. روسی همراه با SberBank بود. با مخابره جهانی خبر، هیات آلمانی توافق خود را اعلام کرد. در آغاز چیزی در رابطه با وضعیت کارگران، و خطر بیکاری گفته نشد و تنها از یک و نیم میلیارد یورو اعتبار بانگی دولت به اپل صحبت شد. ماگنا خود در بحران مالی درگیر است، و اخیرا بخشی از سهامش را شرکت روسی گ. آ. زد. خریده است، که به بخشی از الیگارش روسیه تعلق دارد، و طبق پیش بینی های موجود تا سال 2015 تعداد 5 میلیون اتومبیل در روسیه به فروش خواهد رفت. این همکاری نوید بازار جدیدی برای اپل است، که مقدار آن را به یک میلیون اتومبیل در سال تخمین می زنند. هم چنین با همکاری ماگنا انتظار ورود به بازارهای آمریکای جنوبی و آسیا/ چین افزایش یافته است. در قرارداد امضا شده، 35٪ سهام به GM و 35٪ دیگر به GAZ و Sberbank، 20٪ به MAGNA و 10٪ به کارکنان و توزیع کنندگان اپل در آلمان تعلق می گیرد. یک روز بعد از امضای قرار داد، ماگنا اعلام کرد که قصد حذف 10.000 محل کار را در اروپا دارد، که با وجود یک و نیم میلیارد اعتبار دولتی 2000 شغل ازین تعداد در آلمان خط خواهد خورد، و اولین قربانیان کارگران کارخانه بوخوم، در نورد هایم وستفالن خواهند بود. 5000 کارگر واکسال در انگلیس گروه دوم است و از 3000 نفر باقی مانده هنوز معلوم نیست که این شتر پشت در کارگران کدام کارخانه خواهد خوابید. اسپانیا، فرانسه و یا ... چه فرقی می کند در کدام کشور باشد. مساله اصلی بی آیندگی کارگران در سرمایه داری است. و اگر شرایط همین گونه

پیش برود و کارگران خود را به عنوان یک قدرت در مقابل قدرت سرمایه نشان ندهند، خانه خرابی آن ها و قدرت نمایی سرمایه روز به روز بیشتر خواهد شد.

بحران تولید در اپل و سرنوشت کارگران؛ 2009

اپل بخشی از کنسرن عظیم آمریکایی جنرال موتورز (GM) است. GM در کشورهای آلمان، اتریش، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک و لهستان دارای مراکز تولید اتومبیل یا اجزای مربوط به آن است. اپل در آلمان تاریخچه ای طولانی دارد. تاریخ تولد آن در سال 1857 در آلمان است. ابتدا چرخ خیاطی و سپس دوچرخه تولید می کرد و در سال 1898 به تولید اتومبیل روی آورد. در سال 1912 تعداد کارگرانش 3000 نفر بود، که در یکسال 30 هزار دوچرخه و 3000 اتومبیل تولید کردند. در سال 1924 با تغییر تکنیک، تولید انبوه تر امکان پذیر شد و در همین دهه با قرار گرفتن سهامش در بازار بورس، جنرال موتورز به خرید سهام آن اقدام کرد. در جریان بحران بزرگ جهانی سرمایه داری در سال 30/1929 چون همیشه دنیای کارگران در هم ریخت، و تاوان کاهش نرخ سود کارخانه را 7500 کارگر پرداختند، که اخراج یا بازخرید شدند. در دهه 1960 اپل بعد از فولکس واگن دومین تولید کننده بزرگ اتومبیل در آلمان بود. دهه 1990 بدترین دهه در تاریخ زندگی کارگران اپل بود. شرایط درونی بحران در این دهه تدریجا تکامل یافت و با آغاز قرن 21، تشدید شد. از سال 2001 نرخ رشد اقتصادی در کشورهای فوق پیشرفته - به عنوان مثال آلمان- شتابان سیر نزولی گرفت و تدریجا به صفر نزدیک شد، و سپس با تمهیداتی که سرمایه در دستور کار خود قرار داد اندکی بهبود یافت اما هیچگاه حتی به 2٪ هم نرسید.

در اولین دهه ی قرن 21 کارگران اپل، بار دیگر تاوان بحران سرمایه داری را پرداختند. در سال 2007 سهم اپل از بازار جهانی اتومبیل به

1، 9٪ سقوط کرد و میزان سود مورد انتظار پایین آمد. برای جبران کاهش سود، ابتدا به طور مثال در کارگاه بوخوم تعداد کارگران به حدود 6.000 نفر تقلیل یافت، یعنی یک سوم کارگران به شیوه های مختلف به درون ارتش بیکاران پرتاب شدند. کارگران قرارداد موقت و شرکتهای اولیه گروه بودند. بازنشستگی های پیش از موعد و بازخریدها نفقات بعدی. در آغاز دهه 1990 تعداد کارگران اپل 57.400 نفر، و فروش سالانه اش نزدیک به 24 میلیارد مارک آلمان بود. از میانه دهه 90 مرتب از تعداد کارگران کاسته شد، به نحوی که در سال 2006 به 27.661 نفر رسید. مهم ترین کارگاه های تولیدی آن در آلمان، در شهرهای روسلزهیم با 18.300 نفر شاغل که سالانه 270.000 اتومبیل تولید می کند، ایزناخ در تورینگن با 1900 کارگر، که از سال 1992 شروع به کار کرده و مدرن ترین کارگاه اپل آلمان است، و مدل کورسا در آن جا تکمیل می شود و به بازار روانه می گردد. و بوخوم با 5300 کارگر در سال 1962 ایجاد شد، و تولید سالانه آن 240.000 اتومبیل است، و بالاخره در شهر کایزرلوترن با 3500 کارگر، موتور اپل تولید می شود.

علاوه بر آلمان، GM در کشورهای دیگر اروپایی از جمله انگلیس با نام Vauxhall سالانه 130.000 مدل آسترا را تولید می کند، بلژیک با 3800 کارگر سالانه 200.000 اپل آسترا را تکمیل می کند. کارگاه اطریش با 1600 کارگر در سال 1998 ایجاد شد و مدل سآب 3-9 را تولید می کند. فرانسه با 1700 کارگر اپل مووانو، تیگرا و میل لنگ اتومبیل تولید می کند. سوئد با 4900 کارگر سالانه 100.000 سآب 3-9 و 9-5 را تولید می کرد که اولین کارگاهی بود، که بعد از بحران اخیر به کلی تعطیل شد و همه کارگرانش بیکار شدند. اسپانیا سالانه 490.000 مدل کورسا و مریوا را تولید می کند، اما به اپل آلمان تعلق ندارد و بالاخره کارگاه لهستان که به خاطر نیروی کار ارزان ماهر، درست در زمانی که کارگران اپل آلمان با اخراج مواجه بودند در سال 1998 تأسیس شد و با 2.800 کارگر سالانه 190.000 اپل مدل آگیلا، آسترا و سفیر و هم چنین میل لنگ اتومبیل تولید می کند.

بحران 2008 که سعی کردند آن را به بحران مالی در آمریکا محدود کنند، با گسترش تدریجی خود به سایر شاخه های اقتصادی و کشورهای سراسر جهان، نشان داد که چون از ساختار مناسبات حاکم ریشه می گیرد، قوی تر از خواست سرمایه داران است، و خود را به کل ساختار نظام تحمیل می کند. در آلمان نیز براین روال، ابتدا مقامات بالای کشوری و اقتصادی اعلام

کردند که بحران آمریکایی است، و شرایط اقتصادی در آلمان مستحکم و با ثبات است. اندکی بعد گفتند با وجود شرایط ثبات اقتصادی، به عنوان همبستگی با آمریکا برای کمک به قائق شدن بربحران در پروژه ی چتر نجات بانکی شرکت می کنیم، و در اندک زمانی پارلمان که برای افزودن ماهانه چند یورو به حقوق بیکاری II کارگران، هفته ها وقت برای بحث نیاز داشت کمک در مجموع 500+100 میلیاردی را تصویب کرد و به اعتراضات توده ای واقعی ننهاده، و بعد از آن نیز به طور مستمر خبر از کمکهای دولتی به بانک ها در صدر اخبار قرار دارد.

بحران ابتدا در آمریکا دامن کارگران GM را گرفت. پنج کارگاه بسته شد و 47.000 نفر از کارگران آن بیکار شدند. به سادگی قورت دادن جرعه ی آبی. در مجموع آرامش زندگی حدود 200.000 انسان برهم خورد و بسیاری نیز با ناتوانی از پرداخت قسط مسکن سرپناه خود را نیز از دست دادند. در فوریه باردیگر GM مساله کاهش کارکنان را مطرح کرد، و با وجودی که تاکنون مبلغ 4، 13 میلیارد دلار کمک دولتی دریافت کرده است دوباره خواهان 6، 16 میلیارد دلار دیگر کمک های دولتی است. در زمینه چینی برای دریافت کمکها، GM اعلام کرد که درسال 2008 مبلغ 9، 30 میلیارد دلار ضرر کرده است که روزانه سر به 80 میلیون دلار می زند. اگر دستیابی به دفاتر واقعی سود و زیان امکان پذیر بود، آنگاه می شد نشان داد که این ادعا تا چه حد واقعیت دارد، و حاصل استثمار این بیشمار کارگر در در دو قاره به کجا رفته است.

در اپل آلمان برای مقابله با بحران کنسرن مادر، در حلقه ی اول اتحادیه متال قدرتمندترین اتحادیه آلمان پا پیش گذاشت و به نفع سرمایه قرار داد جدیدی را به امضا رساند، که طی آن 10٪ از دستمزد کارکنان با همان ساعات کار قبلی، کاهش یافت، یعنی ده درصد از حاصل کار زنده کارگر دوباره به کار مرده تبدیل شد و با اعلام شادمانه این که ما جلوی اخراج و بیکاری را با این کار گرفتیم، به سرمایه تقدیم شد. اما سرمایه به آن تمکین نکرد، و مدتی بعد GM اعلام کرد که می خواهد کارگاه های اپل در آلمان را ببندد و به نگهداری آن علاقه ای ندارد. در مورد اپل مساله پیچیده تر است. از یک طرف با وجود یک کاسه شدن سرمایه و جهانی بودن آن، که اولاً با سرمایه گذاری مستقیم موجب استثمار مستقیم کارگران در سراسر جهان می شود، و دوما سرمایه را در ارزش اضافی تولید شده در سراسر جهان به طور غیر مستقیم شریک می کند. ظاهراً باید با آن دعوا و رقابت و ملیت سرمایه پایان گیرد، اما در اصل این گونه نیست و کماکان رقابت نقشی موثر دارد، و ملیت نیز در مواقع بحرانی با وجود همه ی کوشش های متحد کننده

سربرمی آورد. و دولت ها به نمایندگی از سرمایه، برای منافع ملی که همان منافع سرمایه دارن است، اما به نام حمایت از کارگران خودی وارد گود می شوند. در گزارش های مختلف قبلی نقش دولت آلمان را، زمانی که پای بسته شدن یک مرکز تولیدی وابسته به کشوری دیگر در میان است توضیح داده ام و ایکاش اینگونه بود که همواره کارگران مورد حمایت بودند، اما این یک روی سکه است و آن روی سکه چیز دیگری است که اصلی است.

شاخه ی اروپایی GM از نظر اقتصادی، وضعیت چندان دراماتیکی ندارد و تا کنون ضرر اعلام شده اش مبلغ 1.6 میلیارد یورو بوده است اما می گوید که به 9 میلیارد یورو نیاز دارد، تا بتواند طبق معمول به کار ادامه دهد. کارگران همه کارگاه های سراسر اروپا به طور گسترده بر علیه بسته شدن کارخانه، و از دست دادن مشاغل خود دست به تظاهرات و گردهمایی های بزرگ زده اند. ترس از آینده و نبود یک افق ضد سرمایه داری، کارگران را به درخواست کمک دولتی برای نجات کنسرن کشانده است. آن ها خواهان استقلال اپل از کنسرن مادر و تبدیل آن به یک کنسرن اروپایی شده اند، اما مساله ی حق امتیاز و انحصار تولید به GM تعلق دارد مشکل دیگری است و اگر او از دادن حق امتیاز تولید به اروپا خود داری کند، از نظر قانونی آن ها حق تولید نخواهند داشت. به همین سبب روز جمعه مدیر اپل و واکسال برنامه خود را برای نجات کنسرن دختر به هیات نظارت اپل ارائه داد. وی که پیشنهاد جدا شدن از کنسرن مادر، و تشکیل یک مجموعه ی اروپایی همراه با سایر کنسرن های خواهر در اروپا را داده است، در همین زمینه با جنرال موتورز نیز مذاکراتی انجام داده است، که نتیجه ی آن چشمانداشت مشارکت 30 تا 50 درصدی اروپایی بوده است. زیرا می خواهد با حفظ ارتباط با کنسرن مادر از پیشرفت های تکنیکی آن استفاده کند. در این میان به دلیل نزدیکی انتخابات، احزاب به ویژه حزب سوسیال دموکرات که رابطه نزدیکی با رهبران اتحادیه ها دارد، از اجتماع اعتراضی کارگران، برای تبلیغات حزبی خود سوء استفاده می کنند. دولت مرکزی و سه دولت محلی ای که شعبات اپل در آن جا قرار دارد، تصمیم به پرداخت کمک های دولتی برای جلوگیری از بستن کارگاه ها توسط GM گرفته اند. تا کنون با 3 میلیارد کمک موافقت شده است، که در دو نوبت تا پایان سال جاری پرداخت خواهد شد اما چنان که آمد اپل نیازش را 9 میلیارد یورو اعلام کرده است. این که این کمک به چه صورتی خواهد بود و یا مقدار آن تغییر خواهد کرد. آیا وام دولتی خواهد بود، که می گویند باید تا پایان سال 2015 بازپرداخت شود یا به صورت سهام دولتی خواهد بود، در هفته ی آتی معلوم خواهد شد. به هر حال همه ی این مبارزات ده ها هزار نفره برای ادامه ی بقای زندگی و برای

حفظ محل کار و گریز از بیکاری است و برای کارگر وقتی مبارزه ضد سرمایه داری نباشد، فرقی نمی کند که مالکیت با سرمایه داران منفرد باشد یا با دولت نماینده سرمایه داران .

اعتصاب خلبانان لوفت هانزای آلمان 2010

اعتصاب 4500 خلبان لوفت هانزای آلمان، از دوشنبه گذشته آغاز شد و قرار بود تا 5 شنبه بمدت چهار روز ادامه داشته باشد. دو سوم پروازهای لوفت هانزا خط خورده اند و روزانه 150 هزار مسافر در مونیخ، هامبورگ، برلین، برمن و ... امکان پرواز نمی یابند . امروز 2 شنبه 22 فوریه، حدود 800 پرواز لوفت هانزا و یک سوم پروازهای جرمن وینگز انجام نمی شود. نماینده خلبانان می گوید: ما انتخاب دیگری نداشتیم. از سال 2004 با کنسرن روی مساله ساختار کار، در مذاکره و بحث هستیم و هنوز به نتیجه نرسیده ایم. خلبانان خواهان 4.6٪ اضافه دستمزد و امنیت شغلی هستند، زیرا کنسرن لوفت هانزا دائما خطوط هواپیمایی دیگر را می خرد از جمله خطوط هواپیمایی اروپای شرقی، و احتمال انتقال پروازهای خارجی به آن ها زیاد است. خلبانان این خطوط نسبت به لوفت هانزا حقوق و مزایایی پایین تری دارند و این سبب تزلزل امنیت شغلی و کاهش دستمزدها می شود. شاید پایین بودن این اضافه دستمزد نسبت به قبل نیز تحت تاثیر این پدیده باشد، اما کارفرما حاضر به قبول آن نشده است. سخنگوی خلبانان می گوید ما به همکاران خود در بنکو مونیخ و نوکیای بوخوم نگاه می کنیم که چه سریع کارشان را از دست دادند.

در مقابل اتحاد خلبانان برای خواسته هایشان، کارفرما سعی می کند مسافران را تحت تاثیر قرار دهد، و آن ها را در تقابل با خلبانان قرار دهد. به همین سبب از مسئولیت کنسرن در برابر مشتری هایش صحبت می کند، اما درد اصلی اش جای دیگری است که با این گفته سرباز می کند: یک اعتصاب چهار روزه قابل قبول نیست، زیرا حداقل 100 میلیون یورو ضرر و زیان بیار می آورد. در این تقابل لوفت هانزا تنها نیست بلکه سایرین نیز به کمکش شتافته اند. رئیس انجمن فدرال صنایع، اعتصاب را مورد انتقاد قرار می دهد

و مخالفت خود را با اعتصاب به طور کلی بیان می کند و می گوید: یک اعتصاب بر جوانه های ظریف ثبات اقتصادی بعد از بحران تاثیر می گذارد. این اعتصاب به یک کارفرمای خاص محدود نمی ماند، بلکه صادرات و بخش قابل توجهی از اقتصاد آلمان را متاثر می کند. رئیس انجمن صنعت گردشگری نیز با انتقاد از اعتصاب خلبانان، سعی می کند آن ها را در مقابل سایر شاغلان قرار دهد و می گوید: خلبانان لوفت هانزا از حقوق و مزایای بالایی برخوردارند که بندرت در مشاغل دیگر وجود دارد. با این حال باز هم اکثریت خلبانان از دوشنبه بخشی از مملکت را می خواهند از کار بیندازند. لوفت هانزا که از حامیان قوت قلب گرفته، کار را به دادگاه کشانده است و به دادگاه کار فرانکفورت شکایت برده است تا از طریق قانونی اعتصاب را متوقف سازد.

مساله چشمگیر در این اعتصاب، که باید مورد توجه کارگران قرار گیرد اول این است، که سرمایه تنها زبان سود و زیان را می فهمد، و اگر سرچشمه سودهایش مورد تهدید و تحدید قرار گیرد، مجبور به گوش کردن حرف کارگران می شود، یعنی ضرر و زیان برایش مرگ است پس باید ازین حربه استفاده کرد نه این که خود را در خطر قرار داد. دوم این که همراهی و اتحاد تمام کارکنان و کارگران بخش اعتصابی با هم، حربه ای است که کمیت کارفرما را لنگ می کند و نمی تواند از اعتصاب شکنی استفاده کند یا استفاده ازین حربه نمی تواند بخوبی کارساز باشد، چنانکه لوفت هانزا نیز سعی کرده است با اجاره از شرکت های هواپیمایی دیگر در مقابل اعتصابیون بایستد اما موفق نبوده است. نتیجه ی مذاکرات و هم پاسخ دادگاه به شکایت لوفت هانزا عصر امروز مشخص خواهد شد.

اعتصاب کارکنان لوفت هانزا در آلمان 2008

روز 28 ژوئیه، 52 هزار نفر از کارگران بخش های مختلف شرکت هواپیمایی لوفت هانزا در خطوط داخلی و اروپایی، به دلیل عدم پذیرش طرح پیشنهادی اتحادیه خدمات وردی، برای افزایش حقوق تصمیم به اعتصاب گرفتند. در ساعت صفر اعتصاب آغاز شد و 70 هواپیما در فرودگاه های

مختلف از روی زمین بلند نشد. در فاصله زمانی 24-15 ژوئیه، کارکنان درمورد چگونگی اعتصاب، داشتن زمان مشخص و یا بدون اعلام مدت اعتصاب بحث داشتند. در 25 ژوئیه، در نظرخواهی اولیه ای که از کارکنان لوفت هانزا، درمورد اقدام به اعتصاب به عمل آمد، 7/90٪ موافق اعتصاب بودند. کارگران به خوبی می دانند که تنها با لطمه زدن به منافع سرمایه، می توانند سرمایه را وادار به تسلیم در برابر خواسته های خود کنند. با آن که این اعتصاب فعلاً تنها 3٪ پروازها را در بر دارد، روزانه 5 میلیون یورو خسارت به در آمد شرکت وارد می کند، که بی تردید برای سرمایه درد آور است. آخرین اعتصاب خلبانان لوفت هانزا در سال 2004 با قبول 35٪ افزایش حقوق پایان یافت. سپس در سال 2006 مقرر شد، که همراه با افزایش تورم حقوق ها نیز افزایش یافته و با تورم هماهنگ شود. سطح دستمزد اصولاً در شرکت های هواپیمایی نسبت به سایر بخش های کاری بالاست. یک سرخلبان سالانه 300 هزار یورو دریافت می کند. اما سطح دستمزد در خطوط مختلف لوفت هانزا متفاوت است و در بعضی از آن ها تا یک سوم این مقدار می رسد، از جمله خلبانان خطوط داخلی که روزانه چندین پرواز انجام می دهند.

لوفت هانزا بزرگ ترین شرکت هواپیمایی آلمان است، که 600 حوزه هواپیمایی در رابطه با آن فعالند. علاوه براین، خطوط دیگر هوایی و هم چنین خطوط انفرادی، چون کندور و توی ایر، ایربرلین نیز با لوفت هانزا کار می کنند. در حقیقت لوفت هانزا برای آن ها، شرکت مادر محسوب می شود. به سبب این فعالیت گسترده، سطح سود شرکت بسیار بالاست به نحوی که در سال گذشته 1/3 میلیارد یورو سود داشته و با وجود گرانی سرسام آور قیمت نفت، و در نتیجه سوخت هواپیما از تعداد مسافران آن نه تنها کاسته نشده، بلکه در نیمه اول سال 2008 تعداد مسافرانیش افزایش یافته است. مسئله فقط گرانی قیمت نفت و سوخت نیست. در سال های اخیر به طور مداوم قیمت نیازهای اصلی زندگی دائماً درحال افزایش بوده است. این افزایش برای موادی چون شیر و نان، مواد غذایی و انرژی، چندین نوبت در یک سال بوده و ادامه دارد. امری که دستمزدهای واقعی را به شدت کاهش می دهد، استثمار کارگران را شدت می بخشد، و طبعاً باعث گسترش دامنه اعتراضات و مبارزات آن ها علیه سرمایه می شود. مبارزات کارگران اکنون از همه سو توسط اتحادیه های کارگری مهار می گردد، و خطر آن ها از سر نظام سرمایه داری کوتاه می شود. در این راستا اتحادیه خدمات وردی که 3 میلیون کارگر بخش خدمات را، با معیارهای خود سازمان داده خواهان 9/8٪ اضافه حقوق برای مدت یک سال شده است. اما لوفت هانزا با وجود

سود عظیمی که کسب کرده پیشنهاد خود را با 4/6٪ افزایش برای امسال از اول ژوئیه 2008 تا ژوئیه 2009 و سپس 2/1٪ از ژوئیه سال بعد در مجموع به مدت 21 ماه ارائه داده است که درکل شامل 6/7٪ افزایش طی دو مرحله می شود.

باید صبر کرد و دید که اعتصاب چگونه پیش خواهد رفت. امروزه کارگران در سراسر جهان، از آلمان تا آفریقای جنوبی و از ویتنام تا ترکیه و از پرو تا ایران و تا ایالات متحده آمریکا یعنی در سراسر جهان مصمم شده اند، که با توسل به قدرت وسیع خود، از فشار سهمگین و غیرقابل تحمل استثمار سرمایه بر گرده زندگی خویش بکاهند. پیداست که اگر کارگران از موضع قدرت عمل کنند موفق خواهند بود، و سرمایه کوتاه خواهد آمد. اگر این خیزش کارگری که در دهه اخیر شدت گرفته است ارتقا یابد و جهت گیری آگاهانه ضدسرمایه داری پیدا کند، اگرچه بی شک سرمایه در مقابل آن با چنگ و دندان مقاومت خواهد کرد اما دراین مبارزه کارگران از رخوت سپردن سرنوشت خود به دست دیگران بیرون خواهند آمد، و راه را برای الغای نظام کارمزدی هموار خواهند کرد.

30 ژوئیه 2008

منبع خبر:

- Against Wage-Labour
- Labournet Germany
- Junge Welt

ادامه اعتصاب در لوفت هانزا

بعد از اعتصاب کارکنان خدمات زمینی و کابینی شرکت هواپیمایی لوفت هانزا، که شرح آن در گزارش قبلی آمد، اعتصاب به سایر بخش ها کشیده شد. از نیمه شب چهارشنبه با اعلام یک اعتصاب 36 ساعته در سیتی لاین، شرکت وابسته به لوفت هانزا، 740 خلبان خطوط داخلی و اروپایی به اعتصاب پیوستند، و در نتیجه روز پنج شنبه 360 پرواز از 400 پرواز برنامه ریزی شده انجام نگرفت. روز جمعه یعنی امروز 8 اوت نیز 140 پرواز از 170 پرواز برنامه ریزی شده منطقه ای انجام نگرفت. اتحادیه

خلبانان به نام کوک پیت اعلام کرد، که بعد از ماه ها مذاکرات بی نتیجه با کنسرن، اعتصاب را آغاز کرده و خواهان افزایش حقوق شده است، بدون این که درصدی را برای این افزایش اعلام کند. این امر دست اتحادیه را برای چانه زنی بازتر نگه می دارد تا زودتر به موافقت دست یابند. در مقابل، رئیس لوفت هانزا از خلبانان خواست که دست از اعتصاب بردارند و به میز مذاکره برگردند. وی گفت چنین اعمال قدرت، رقابت ما را در مقابل سایر شرکت های هوایی پایین می آورد و سبب از دست رفتن مشاغل می شود. به این ترتیب، او از یک طرف نشان داد که تنها مسئله مهم برای آن ها منافع کنسرن است، و از طرف دیگر به اعتصابیون هشدار داد و به نوعی با تهدید به از بین رفتن مشاغل آن ها را تهدید به اخراج کرد. تا کنون شرکت سیتی لاین پیشنهاد 5/5٪ اضافه حقوق به مدت 18 ماه و یکبار پرداخت 500 تا 700 یورو را مطرح کرده است.

خلبانان اعتصابی می دانند، که ادعای از دست دادن قدرت رقابت حرف پوچی بیشتر نیست. زیرا اولاً حقوق های پرداختی به آن ها در مقایسه با شرکت های رقیب کمتر است. مثلاً در مقایسه با خلبانان انگلیس، آن ها 20 تا 25٪ کمتر دریافت می کنند. دوم این که بیش از 3 میلیارد سود در سال گذشته و افزایش مسافران نشان می دهد، که اتفاقاً کنسرن به خوبی به لطف استثمار بیشتر کارگران، قدرت رقابت بالایی دارد. ریاست کنسرن مطابق معمول، اعتصاب را غیرقانونی خوانده و درصدد است تا اعتصاب کنندگان را، به عنوان نقض کنندگان قانون به دادگاه بکشاند و خواهان خسارت شود. از جمله خبرهای دیگر در این مورد تهدید خلبانان کنسرن مادر یعنی لوفت هانزا به اعتصاب است.

اوت 2008

همبستگی کارگران دایملر آلمان با کارگران آمریکایی

"آن که می جنگد امکان دارد که ببازد، اما آن که نمی جنگد از آغاز باختۀ است."

از 6 تا 13 ژوئیه 2008 (16 تا 23 تیر 1387)، شبکه آلمانی کارگران دایملر در آلمان در شهرهای برلین، هامبورگ و اشتوتگارت یک تور همبستگی و حمایتی را برای همکاران آمریکایی خود در شرکت فرایتلنر

ترتیب دادند. کارگران آلمانی در باره مبارزه کارگران اخراجی این شرکت آمریکایی برای بازگشت به کار، به مردم این شهرها گزارش دادند و آنان را به حمایت از کارگران اخراجی فراخواندند.

شرکت فرایتلینر در کلیولند قرارداد، که یک شهر کوچک با مردمی محافظه کار در جنوب آمریکا است. در حال حاضر 3000 نفر در آن به کار اشتغال دارند و هزاران نفر نیز به صورت زنجیره حمل و نقل اتومبیل به آن وابسته اند، به نحوی که اقتصاد منطقه از این کارخانه تغذیه می کند. سال گذشته 700 کارگر این کارخانه اخراج شدند، و امروزه نیز صحبت از اخراج 1500 کارگر دیگر در میان است. این شرکت، وابسته به دایملر است و 100٪ آن به دایملر تعلق دارد. رئیس دایملر آلمان به تازگی اعلام کرده است، "تعداد کارگران فرایتلینر به خاطر این که ضرر می دهیم و سودها پایین آمده باید به نصف کاهش یابد." اما واقعیت امر این است که می خواهند شعبه ای در مکزیک دایر کنند، (تغییر مکان تولید به سمت کشورهای با نیروی کار ارزان) و به جای کارگران شاغل کنونی، کارگران ارزان مکزیکی را به کار گیرند، ترفندی که سرمایه در همه جای دنیا به کار می بندد. وقتی از ضرر صحبت می کنند در واقع منظورشان این است که سود شرکت در آن حدی که آن ها انتظار داشته اند نیست. وقتی از ورشکستگی صحبت می کنند، منظورشان این است که حوزه ای را یافته اند که در آن نرخ سود آن بالاتر است. یعنی جایی را یافته اند که وحشیانه تر می شود کارگران را استثمار کرد، و با اعلام ورشکستگی می شود از تعهداتشان در قبال کارگران اخراجی شانه خالی کرد.

این همبستگی در حمایت از مبارزه پنج کارگر برای بازگشت به کار انجام می گیرد. سال گذشته این پنج نفر که چهار کارگر مرد و یک کارگر زن هستند به اتفاق شش کارگر دیگر به اتهام سازمان دهی یک اعتصاب غیرقانونی اخراج شدند. آن ها اعضای هیات رئیسه کمیته مذاکره کننده قرار داد جمعی کار و از اتحادیه کارگران بودند. شش کارگر از این یازده کارگر به کار بازگشته اند. در ضمن چهار نفر از این پنج نفر از فعالان حقوق شهروندی نیز هستند. دو نفر از این پنج کارگر آمریکایی آفریقایی تبار هستند، و مانند همیشه در جنوب آمریکا دیدگاه های نژاد پرستانه کارفرمایان آمریکایی، با سرنوشت کارگران سیاه پوست بازی می کند.

باید این کارزار حمایتی را به فال نیک گرفت. در سه دهه اخیر این گونه همبستگی ها کمتر اتفاق افتاده است، هرچند این حرکت زیباتر می بود اگر صرفا به خاطر پنج عضو هیات رئیسه نبود، بلکه در حمایت از 700 کارگری که در سال 2007 اخراج شدند صورت می گرفت. این حمایت به

کارگران اخراجی جرات می داد، که بیشتر بجنگند و میدان را برای تاخت و تاز بعدی کارفرمایان خالی نکنند. باید چنین حرکت هایی تداوم یابد، و به صورت وظیفه ی طبقه کارگر در همه جهان سرمایه داری درآید. نه تنها کارگران دایملر در آلمان، بلکه کارگران فولکس واگن، زیمنس، الکترولوکس، ایران خودرو، پژو، ولوو، بوش و... نیز باید به شبکه همبستگی و حمایت ببینوند و درمقابل قدرت نمایی طبقاتی سرمایه داران، قدرت طبقه کارگر را به نمایش درآورند. این همبستگی اکنون برای کارگران ایران بسیار ضروری است، در درجه اول برای کارگرانی که یا بیکار شده اند یا با خطر بیکاری مواجه اند. کارگران نیشکر هفت تپه، لاستیک البرز و ایران صدرا، کارگران نساجی ها و همه کارگرانی که ماه ها است دستمزدی نگرفته یا مزایای خود را دریافت نکرده اند، باید با هم ارتباط برقرار کنند و به صورت هماهنگ عمل کنند. باید شوراهای ضد سرمایه داری خود را تشکیل دهند و هر جا که امکانش است به تصرف کارخانه و اداره تولید اقدام کنند. در حالی که اصولاً امنیت شغلی ما در خطر است، یکبارہ مبارزه را روی تشکیل سندیکا متمرکز کردن چه دردی از ما را دوا می کند؟ سندیکا برای کدام حقوق ما می خواهد ما را یاری دهد؟ ما نیاز داریم که چرخ کارخانه را راه بیندازیم و این خلاف میل سرمایه دار است. سندیکا/ اتحادیه تنها در زمینه تعرفه کاری و مزدی، و در پای میز مذاکره می تواند به چانه زنی بپردازد و درمورد تصرف کارخانه برای جلوگیری از بیکاری هیچ کمکی نمی تواند به ما بکند.

حرکت کارگران اگر در همین محدوده موجود باقی بماند، و مورد حمایت کارگران مراکز کلیدی و حیاتی قرار نگیرد، اگر به مسئله روز همه کارگران تبدیل نشود، در بستر خود می خشکد. باید کارگران نفت، گاز، آب، برق، ذوب آهن، پتروشیمی، معلمان، پرستاران، کارگران دفتری، حمل و نقل، کارگران بیکار و کارگران دیگر بخش های خدمات و صنعت و معدن خود را با مسئله درگیر کنند. روزنامه ها خبرهای ما را پوشش نمی دهند و ما را به حاشیه می رانند. باید خود گزارشگر وضعیت خود باشیم. و پست کارگری و خبررسانی کارگری ایجاد کنیم. همبستگی کارگری را گسترش دهیم و مبارزه را همگانی کنیم.

اعتصاب « وحشی » در کارخانه تولید قطعات خودرو در آلمان

کارخانه « کارمان » یک واحد بزرگ صنعتی تولید کننده قطعات خودرو در منطقه اوسنابروک در کشور آلمان است. این کمپانی در یکی از بخش های خود، با یک جمعیت 1400 نفری کارگر سقف کابریولت (سقف قابل جداسازی از بدنه خودرو) تولید می کند، و در بخشی دیگر قطعات مورد نیاز کنسرن های عظیمی چون مرسدس بنز، آئودی و رنو را آماده می سازد. شمار کارگران بخش اخیر حدود 1200 نفر است. کارخانه اعلام کرده است که 1400 کارگر را اخراج خواهد کرد. بیکارسازی از مدت ها پیش در قسمت های رنگ آمیزی و فلزکاری آغاز شده بود. سرمایه داران همه جا در تاخت و تاز بودند، و کارگران را سخت به بیکاری تهدید می کردند. اتحادیه کارگری به روال معمول با سرمایه داران همکاری می کرد، و از کارگران می خواست که برای بقای سرمایه داری و خروج سرمایه از منجلا ببحران دست به فداکاری بزنند. فشار سهمگین مشترک سرمایه داران و دیوان سالاری اتحادیه ای سبب شد، که کارگران در آغاز عقب نشینی کنند. سرمایه داران و اتحادیه خواستار سرشکن شدن خسارتی به میزان 30 میلیون یورو، بر زندگی کارگران و بهای کنونی نیروی کار آنان بودند. کارگران به پیروی از اتحادیه کارگری همدست سرمایه، حتی تحمل این خسارت را قبول کردند. آنان به کاهش دستمزدهایشان رضایت دادند تا شاید ادامه اشتغال خویش را تضمین کنند. طغیان بیش و بیشتر موج بحران سرمایه از یک سو، و نقش بسیار مؤثر و کارآمد اتحادیه کارگری در هموارسازی راه تحمیل کل بار بحران بر زندگی کارگران از سوی دیگر، به سرمایه داران فرصت داد تا حتی به تمامی عقب نشینی های مورد ذکر کارگران اکتفا نکنند. آنان با عزمی راسخ دست به کار کاهش گسترده نیروی کار شدند، و اعلام کردند که 1400 کارگر را بدون پرداخت هیچ حق ویژه غرامتی اخراج خواهند کرد. اقدام سرمایه دار و سازش اتحادیه کارگری با صاحبان سرمایه، آتش خشم توده های کارگر را از همه سو شعله ور ساخت. کارگران تصمیم به اعتصاب گرفتند، و به رغم عدم توافق سران دیوان سالاری اتحادیه ای، چرخ کار و تولید را به طور کامل متوقف ساختند. از روز 21 فوریه 1400 کارگر بخش تولید سقف کابریولت در اعتصاب به سر می برند. سرمایه داران و دولت سرمایه داری این اعتصاب را "وحشی" می خوانند. در فرهنگ و اندیشه و معیارهای اجتماعی و اخلاقی آنان

استثمار جنایت آمیز نیروی کار، ساقط ساختن کارگران از هر نوع حق و حقوق انسانی، جنگ افروزی و راه انداختن هولوکاست علیه بردگان مزدی، عین تمدن و گواه عالی ترین شکل مدنیت انسانی است. اما هر نوع اعتراض به هر گوشه ای از جنایات مذکور وحشیگری است. اعتصاب کارگران اینک ادامه دارد. سرنوشت 1200 کارگر بخش تولید قطعات نیز کاملاً در پرده ابهام است. اعتصاب کنندگان از همه کارگران آلمان و جهان می خواهند که از آنان حمایت کنند.

برگرفته از سایت libcom.org
فوریه 2009

تصفیه کارگران مخالف اتحادیه کارگری در آلمان 2009

کاندیداهای "آلترناتیو" نباید اخراج شوند!

30 ساعت کارهفتگی با دستمزد کامل به جای مرخصی اجباری و کاهش دستمزدها!

این خواست ها را، کارگران مخالف اتحادیه های کارگری در آلمان مطالبه کرده اند. "آلترناتیو" نام جریان بدیل و مخالف اتحادیه های کارگری در درون این اتحادیه ها است. به دنبال انتخابات اخیر، شورای کارگاه دایملر مارینفلد برلین، که در آن کارگران "آلترناتیو" کاندیداهایی جدا از کاندیداهای اتحادیه معرفی کرده بودند، اتحادیه کارگری متال در ماه مه امسال خواهان رسیدگی به وضعیت کاندیداهای "آلترناتیو" این کارگاه شد. پس از این درخواست و درواقع دستور سرمایه داران صدرنشین اتحادیه متال، کمیسیون رسیدگی این اتحادیه در کارگاه دایملر برلین 3 بر 2 به زیان سه تن از این کاندیداها - مصطفی افه، فهیمه اتکو و مارتین فرانکه - رای داد و تصمیم گرفت فعالیت اتحادیه ای آنان را ممنوع کند و یا آنان را از اتحادیه اخراج نماید.

15 نفر دیگر نیز رسماً توبیخ شدند. این افراد را جریان "آلترناتیو" برای شرکت در انتخابات شورای کارگاه کاندیدا کرده بود. آن‌ها به سیاست‌های شورای کارگاه انتقاد داشتند، به همین سبب کاندیدای اتحادیه نشدند و خود فهرست مستقل ارائه دادند. آنان در مجموع توانستند 25% آرای کارگران را به دست آورند و فهرست اتحادیه 75% آرا را به خود اختصاص داد. اما اتحادیه می‌گوید ما نه 75% بلکه 100% آرا را می‌خواهیم. چرا؟ زیرا می‌خواهد هیچ مخالفی در درون اتحادیه نداشته باشد تا هرچه را که می‌خواهد با اطمینان کامل به پیش برد.

شوراهای چپ کارگاه‌های مختلف دایملر و اعضای مخالف اتحادیه، با تشکیل دایره حمایتی و سازمان دادن اعتراضات علنی، می‌خواهند مانع اخراج این کارگران شوند. علاوه بر کارگران مخالف اتحادیه در این کارگاه، فعالان کارگری شهرهای کاسل، فرانکفورت و سیندینگن نیز با تهدیدات مشابهی مواجه‌اند. از همین رو، 30 عضو کارگاه‌های مختلف، برای هماهنگی با هم ملاقات کردند. حسین اکثورت، که یکی از این‌ها و فرد مورد اعتماد کارگاه زمینس است، می‌گوید: این جریان خطرات تلخ دهه 70 را زنده می‌کند، که انتقادکنندگان چپ از اتحادیه‌ها اخراج می‌شدند. او می‌گوید هرکس باید بتواند در اتحادیه نظراتش را آزادانه بیان کند، و حق شرکت در انتخابات شورای کارگاه و کاندیدا شدن در فهرست جدا از فهرست اتحادیه را داشته باشد. وی توضیح می‌دهد، که البته علت اصلی این مساله فقط ارائه فهرست جدا از فهرست اتحادیه نیست، بلکه عامل اصلی آن انشقاق در اتحادیه است. حامیان "آلترناتیو" همواره به سیاست‌های شورای کارگاه و اتحادیه اعتراض کرده بودند، به ویژه در مورد نظام تعرفه مزدی جدید اتحادیه متال، که 850 نفر از اعضای اتحادیه در مورد آن خواهان برگزاری مجمع غیرعادی کارگاه شدند، و هم چنین اعتراض‌شان به قانون شوراهای کارگاه که رئیس شورا آن را نادیده گرفت.

همان گونه که حسین اکثورت به درستی گفته است، آن چه که فشار خون اتحادیه را بالا برده است، صرفاً ارائه فهرست جداگانه توسط مخالفان نیست، بلکه چگونگی برخورد کارگران مخالف اتحادیه به مسائل کارگری، به سرمایه‌داری و به شیوه‌های مبارزه و مقاومت در برابر سرمایه‌داری است. برای درک بهتر این نکته نگاهی می‌کنیم به قسمتی از سخنرانی مصطفی‌افه - یکی از کاندیداهای "آلترناتیو" - به نام «سرمایه‌داری بحران است» که در تظاهرات اعتراضی کارگران در 12 ژوئن 2010 در برلین ایراد شده است: "... بعد از مدت‌ها کار با کاهش ساعات کار، الان کارگاه‌ها همه به طور عادی دوباره به کار افتاده‌اند. رئیس از بحران صحبت می‌کند، اما در

همان زمان که ساعات کار را کاهش داده بودند، کنسرن سود اضافی داشت. آن‌ها دروغ می‌گفتند که گویا دارند ضرر می‌دهند. اخراج‌ها از سر گرفته خواهند شد، مثل آمریکا که 100 هزار نفر کار خود را از دست دادند. سرمایه‌داری چیست؟ ما هر روز در اینجا درک می‌کنیم که سرمایه‌داری چیست. درحالی که کنسرن مدام سود می‌برد، در این جا همکاران ما از شدت کار دچار دردهای مزمن ستون فقرات می‌شوند. من خودم عضو اتحادیه مثال هستم. اما در فهرست انتخاباتی "آلترناتیو" کاندیدا شدم. ما می‌خواهیم کارگران قرارداد موقت، دائمی شوند. اما اتحادیه مثال با آن مخالف است. ما علت این مخالفت را نمی‌فهمیم. رئیس اتحادیه عمومی دگ.ب. با خاتم مرکل رفت و آمد دارد و در جشن تولد او شرکت می‌کند، اما این جا که ما کارگران داریم مقاومت و اعتراض می‌کنیم، برای مقاومت جمعی به ما نمی‌پیوندند. ما باید از پایین فشار وارد کنیم. ما باید یک آلترناتیو سیاسی در اتحادیه ایجاد کنیم. ما باید شاغلان و بیکاران را در یک جمع بسیج و سازماندهی کنیم. میلیون‌ها انسان نباید بیکار باشند. کار باید بین همه تقسیم شود (به جای مرخصی اجباری و کاهش دستمزدها، ساعات کار هفتگی باید به 30 ساعت با دستمزد کامل کاهش یابد تا بیکاران نیز بتوانند کار داشته باشند). باید شغل جدید ایجاد شود. اگر روسا توان تضمین کار برای ما را ندارند چرا باید باز هم بر ما ریاست کنند؟ ما باید خودمان تصمیم بگیریم که چه مدت کار کنیم و چه چیزی را تولید کنیم. همه ما کارگران اروپا باید برای اعتراض در بروکسل هماهنگ شویم. همه کارگران باید همزمان در کشورهای مختلف اعتراض و اعتصاب کنند. نه فقط یونان یا اسپانیا بلکه در آلمان هم نیاز به اعتصاب عمومی است. باید خودمان را در همه شهرهای اروپا برای مبارزه علیه سرمایه‌داری آماده کنیم."

این سخنان به خوبی نشان می‌دهد که مصطفی‌افه و دیگر کارگران مخالف اتحادیه‌های کارگری، دقیقاً از موضع ضدسرمایه‌داری با این تشکل‌ها مخالفت می‌کنند. این مخالفت بسیار امیدبخش و دلگرم‌کننده است. اما سخنان مصطفی‌افه در عین حال پاشنه آشیل کارگران مخالف اتحادیه‌ها را نیز نشان می‌دهد. همین که او می‌گوید "ما باید یک آلترناتیو سیاسی در اتحادیه ایجاد کنیم" نشان می‌دهد که او هنوز به ماهیت سرمایه‌دارانه اتحادیه‌های کارگری کاملاً پی نبرده است. متأسفانه سیاست‌ها و رویکردهای رفرمیستی اتحادیه‌های کارگری، چنان در جسم و جان توده‌های کارگر به ویژه در اروپا و آمریکا نفوذ کرده است که آنان باز هم آلترناتیو خود را در درون این اتحادیه‌ها جستجو می‌کنند، و توجه ندارند که این آلترناتیو را باید در بیرون از اتحادیه‌ها، کاملاً مستقل از آن‌ها و به صورت شورای

ضدسرمایه داری جستجو کرد. بی تردید، آلترناتیو شوراهای ضدسرمایه داری، باید با جذب توده های کارگر عضو اتحادیه ها و با روش ها و رویکردهای جنبشی و غیرسکتاریستی شکل گیرد و توانمند شود. اما توهم شکل گیری آسان و زودهنگام این آلترناتیو را نیز نباید داشت، چراکه رفرمیسم سندیکالیستی دیرپا و سخت جان، چنان با نگرش و درک و دریافت کارگران عضو اتحادیه عجین شده است، که زمان می برد تا آنان کاملاً درک کنند که اتحادیه کارگری تشکلی یکسره سرمایه دارانه است. که نه تنها گنجایش مبارزه ضدسرمایه داری توده های طبقه کارگر را ندارد، بلکه درست در نقطه مقابل آن قرار دارد، و دقیقاً به همین سبب است که اتحادیه ها همچون سرمایه داران و دولت هایشان، درمقابل کارگران می ایستند و آن ها را اخراج و توبیخ و سرکوب می کنند. بدیهی است که اتحادیه های کارگری، این کارها را از آن رو انجام می دهند که مخالفت با آن ها، به هنجار کارگران عضو تبدیل نشود. با این همه و با آن که این تشکل های دوست با سرمایه، با این کارها می خواهند به قول معروف گریه را دم حلقه بکشند تا هیچ کارگری اجازه مخالفت با آن ها را به خود ندهد، باید گفت که عرویشان اکنون دیگر صاحب چند فرزند شده است و این اخراج ها و تصفیه ها و سرکوب ها دیگر کارساز نیست!!

منبع:

Junge Welt
Alternative

اعتصاب در بخش خدمات عمومی در 10 روز اول ماه مارس 2008

در ماه مارس، بخش خدمات عمومی که تحت پوشش دولت یا شهرداری هاست در گستره وسیعی از جهان، برای اعتراض به شدت استثمار و افزایش حقوق و مزایا و اعتراض به رفرم های مربوط به بازنشستگی و غیره دست به اعتصاب زده اند.

اکنون روی سخن اعتصابیون و اعتراض کننده ها، نه با کارفرمای خصوصی بلکه با دولت و شهرداری هاست. این نشان می دهد که در نظام سرمایه داری دولت نماینده طبقه سرمایه دار است و همگام با آن ها در

استثمار کارگران شریک می باشد. یعنی تفاوتی در مالکیت دولتی و مالکیت خصوصی افراد وجود ندارد. شاید برای کسانی که سوسیالیسم شان از محدوده ی مالکیت دولتی فراتر نمی رود، این اعتصابات به عنوان اعتصاب وحشی و غیرقانونی، نامقبول باشد اما واقعیات آن قدر شفاف اند که بدون هیچ زحمت مراجعه به متون، کارگران از وقایع جاری به درک آن نایل می شوند.

اکنون به طور گذرا سری به نقاط مختلف جهان می زنیم تا ببینیم کارگران چه می گویند: در انگلیس کارگران رویال پست، به خاطر تغییر در قوانین که سن بازنشستگی را برای استخدام های جدید از 60 به 65 افزایش داده و هم چنین، با خواست افزایش دستمزد برای همه کارکنان در 2500 مرکز پست لندن کار را خوابانده اند. کارکنان بانک های یونان، برای دومین بار طی دو ماه اخیر، در اعتراض به قانون بازنشستگی دست به اعتصاب زده اند. بانک سعی دارد این اعتصاب را به عنوان اعتصاب وحشی و غیرقانونی جا بیندازد.

در زیمبابوه کارگران خدمات بهداشتی: پرستاران، پزشکان و خدمات غیرنظامی، هم چنین معلمان سراسر کشور برای بهبود دستمزد و حقوق از 5 مارس در اعتصاب بسر می برند. در مراکش و ایرلند کارگران بخش عمومی برای خواست های رفاهی و افزایش دستمزد اعتصاب کرده اند. در سراسر آلمان کارگران بخش خدمات عمومی، که در مجموع 3 میلیون نفر را در بردارد، که تحت پوشش تعرفه مزدی کار می کنند و عضو اتحادیه هستند، به اعتصابات اختطاری دست می زنند. در 5 دور مذاکره نمایندگان اتحادیه و کارفرمایان، هنوز توافقی حاصل نشده است و صحبت از تشکیل هیات داوری در صورت نرسیده به توافق در میان است، که در آن دو هیات 12 نفره از اتحادیه و کارفرما طی چند روز با هم مذاکره خواهند کرد. زمان آن برای 29 مارس تعیین شده است. کوشش هایی نیز در جریان است که به توانند اعتصاب در بخش عمومی را ممنوع کنند. در اعتصاب اختطاری کارگران فرودگاه ها، گرچه که کارفرما از کارگران اجاره ای برای شکستن اعتصاب استفاده کرد اما با وجود این 435 هواپیما باز بر زمین ماندند و نتوانستند پرواز کنند.

در همه این موارد با وجودی که میلیون ها نفر از دست یابی به کار ناامیدند، همه کارفرمایان و از جمله دولت و شهرداری ها، خواهان افزایش ساعات کار کارکنان هستند. در تمام اعتصابات که در چند سال اخیر در آلمان انجام گرفته و اتحادیه ها با جلسات متعدد مذاکره با کارفرمایان به توافقاتی دست

یافته اند، ساعات کار هفتگی اضافه شده است. آن ها افزایش اندکی به دستمزد را در بوق و کرنا می دهند و به عنوان پیروزی اعلام می کنند اما نمی گویند که اولاً بخشی از این افزایش با همان اضافه کاری پرداخت نشده خنثی می شود، و آن چه که می ماند حتی توان خنثی کردن افزایش قیمت ها را ندارد، تا چه برسد به این که گشایشی در زندگی کارگران ایجاد کند. بالا بردن سن بازنشستگی نیز یک سیاست ضد کارگری است. از یک طرف کارگری را که با توجه به طاقت فرسا بودن شدت کار، و افزایش دائمی بارآوری کار، که سطح تولید را دائماً در زمان ثابت بالا می برد، در زمانی کوتاه تر از قبل فرسوده می شود، مجبور می شود چند سال بیشتر کار کند و از طرف دیگر به همین مقدار از به کار گیری نیروهای جدید کاری جلوگیری می کند و میزان و نرخ بیکاری را بالا می برد.

آیالات متحده آمریکا:

اعتصاب کارگران وریزون *Vrizon* در آمریکا

وریزون شرکتی ترانس ناسیونال و کارفرمای بزرگ ارتباطات است. در بسیاری از نقاط جهان شعبه دارد، و 177.000 نفر در آن مشغول به کارند، که با خانواده های خود نزدیک 800.000 نفر می شوند. باید بازنشستگان و خانواده های شان را هم به آن اضافه کرد. وریزون در سال 2000 از ادغام دو شرکت مخابراتی بل اتلانتیک و جی تی آی ایجاد شد، که مرکز آن در نیویورک قرار دارد و دارائی آن 233 میلیارد دلار است. اعتصابات در وریزون درست از سال 2003 یعنی سه سال بعد از تاسیس شروع شد. در این سال، اتحادیه ها با کارفرما به یک توافق 5 ساله رسیدند. دراعتصاب سال 2011 به عنوان بزرگ ترین اعتصاب 50 سال اخیر آمریکا، کارگران توسط اف بی آی به عنوان تروریست و محل امنیت کشور خوانده شدند، و اتحادیه با دستور اکید به اعضای خود، آن ها را از شرکت در اعمال سازمان یافته از پایه های کارگری و غیر قانونی برحذر داشت. امسال نیز اتحادیه به مدت ده ماه با کارفرما، به مذاکره ای بی نتیجه ادامه داد. طی این فاصله، کارفرما امکان یافت دوره های آموزشی برای ده ها هزار اعتصاب شکن، ترتیب دهد تا در صورت اعتصاب آن ها را به کار گیرد و مانع خوابیدن کار شود. امسال از 13 آوریل تا به امروز، بیش از 40.000 تن از کارگران وریزون در اعتصاب به سر می برند. آن ها می گویند: ما به پا خاستیم تا به جای این که چند نفری مرتب ثروتمند و ثروتمندتر شوند، نیازهای خانواده های کارگری برآورده شود. می خواهیم شغل بهتری داشته باشیم. جلوی کاهش حقوق بازنشستگی و بیمه ی بهداشتی را بگیریم. این اعتصاب مهم ترین اعتصابات انجام شده در آمریکاست. کارفرما تصمیم گرفته است، با اتوماتیزه کردن دستگاه ها، عده زیادی را بیکار کند؛ و چون با مقاومت سختی مواجه نشد، بیمه بهداشتی و بازنشستگی را هم کاهش داده است. همراه با اعتصاب نوعی مبارزه درونی بین اتحادیه ها که 11% کارگران را زیر پوشش دارند، و افراد خارج از اتحادیه در گرفته است. اتحادیه ها از طرفی سعی می کنند نشان دهند که، آن ها هستند که کارگران را به اعتصاب کشانده اند، تا از محل های کار، منع فسخ قرارداد، استاندارد زندگی اعتصاب کنندگان و کل طبقه کارگر دفاع کنند. گروه دوم از جنس اتحادیه ی چپ اروپا هستند، و مشکل اتحادیه را در بوروکراسی اتحادیه ای می بینند، که می تواند از طریق نفوذ در آن و یا با

کوشش پایه های اتحادیه رفع شود. اتحادیه برای شان، یک نهاد حاصل انکشاف سرمایه داری و در خدمت آن، برای ارگانیزه کردن و کنترل کارگران، و واسطه ی بین کارگر و کارفرما در امر تعرفه ی مزدی در بازار کالای نیروی کار، نیست. آن ها اتحادیه را بخش مهمی از سنگرهای بورژوازی در جامعه مدنی، برای سرپا نگاه داشتن سرمایه نمی بینند. اینان با تجزیه و تحلیل مقالات نوشته شده، در باره ی نقش اتحادیه در اعتصاب، به افشای بورکراسی اتحادیه ای می پردازند، و دلیل راه انداختن عجولانه و فکر نشده اعتصاب را، مشارکت آن ها در انتخابات اولیه به نفع حزب دموکرات آمریکا و از طرف دیگر جلوگیری از کاهش بیش تر اعضای اتحادیه و در نتیجه کاهش در آمد اتحادیه از حق عضویت می خوانند.

دو اتحادیه ی ارتباطات (CWA) و اتحادیه ی برادری بین المللی کارگران الکتریک (IBEW)، بخشی از کارگران را زیر پوشش دارند. این دو اتحادیه هوادار حزب دموکرات هستند. در انتخابات اولیه، آن ها از ساندرز حمایت کردند و در روز انتخابات او را برای سخنانی به پست اعتصاب خود دعوت کردند. با توجه به این که ورizon در یازده ایالت فعال است، حزب دموکرات و اتحادیه های طرفدار آن ها، می ترسند که اعتصاب به سراسر آمریکا گسترش یابد، و به یک جنبش کارگری تبدیل شود. به ویژه در نیویورک، چون که بیش از 40.000 کارگر ورizon در نیویورک کار و زندگی می کنند، و نابرابری و اختلاف طبقاتی در آن بسیار چشمگیر است. در این شهر 79 میلیارد زندگی می کنند، که در مجموع 365 میلیارد دلار ثروت اجتماعی را در اختیار دارند. کارگری می گوید: "احساس می کنم که در زمان ماری آنتوانت زندگی می کنیم. باید باستیل ها را خراب کنیم". یکی دیگر می گوید: آمریکا اکنون در آستانه ی انقلاب قرار دارد. دیگری می گوید: "ما یک مبارزه ی سخت را پیش رو داریم. شاید الان زمان برای سوسیالیسم مناسب نیست، اما بی شک آن روز به زودی خواهد آمد."

کرایه ی خانه ها بسیار بالاست، و خانه ها در مالکیت این میلیاردرها قرار دارند که پول درو می کنند. کارگران و مردم فقیر، مرتب مجبور به نقل مکان به مکان های فقیرتر شهر هستند. امروزه میلیون ها کارگر و جوانان و مردم فقیر از همه جای جهان، در جستجوی امکانی برای مبارزه با نابرابری های موجود هستند. آن ها از شرایط حاکم به تنگ آمده اند، و خواهان تغییر اساسی اند، اما این امکان، به هزار و یک حيله جلوی سد می شود، و یا سراب به جایش گذاشته می شود. سعی می شود مبارزه ضد سرمایه داری را منحرف کرده، تنها به مبارزه برای افزایش ناچیزی در دست مزد خلاصه کنند. سعی می کنند آن امکان را، در اتحادیه ها جلوه دهند و کارگران را به

شوره زار مذاکره و همکاری رهنمون کنند. کارگری می گوید: "به عنوان یک کارگر، همواره خودم را در شهر توهین شده حس می کنم. مالیات رفت و آمد که ماهانه باید بپردازیم حتی وقتی پیاده به سر کار می رویم یا با اتوبوس یا موتور و یا غیره. اگر هنوز دست مزد کمی بالاست به خاطر این است که اغلب برای حقوق مان و خواسته های مان اعتصاب می کنیم و به خاطر این است که نسل های کارگری به خاطرش مبارزه کرده اند. آن ها مدت های طولانی است، که ما کارگران را مورد حمله قرار داده اند، امیدوارم ما بتوانیم یک ارتش مقابل را ایجاد کنیم." کارگر دیگری در یک کارگاه دیگر می گوید: "در این جامعه یک وضعیت دیوانه ای تکامل می یابد. مردم دیگر خسته شده اند. فکر می کنم انقلابی در راه است. کل سیستم به دیوار خورده است. مردم حس می کنند که چیزی اساسا غلط پیش می رود." دیگری می گوید: فارغ التحصیلان دانشگاهی با رشته ها و نمرات خوب مجبور می شوند، در قهوه فروشی استارباکس کار کنند. کارگران می خواهند جلیقه با آرم اتحادیه را از تن در بیاورند و خود را از آن رها سازند، می گویند باید مبارزه را به سایر بخش ها گسترش داد، و طبقه کارگر سایر بخش ها را به مبارزه کشاند، و مبارزه را جهانی کرد. اما اتحادیه ها موافق گسترش اعتصاب نیستند. آن ها با سیاست های ناسیونالیستی صنفی، کارگران را به زیر پرچم دموکرات ها می برند، و کارگران را، به پیاده نظام احزاب در مواقع انتخابات تبدیل می کنند. گسترش ناسیونالیسم از اتحاد کارگری جلوگیری می کند و نمی گذارد حتی کارگران همین کارفرما بتوانند یکدست با هم در آمریکا، مکزیک، فیلیپین، آلمان و غیره در وحله ی اول برای یک زندگی بهتر، امنیت شغلی، دست مزد مکفی، بازنشستگی مناسب و جلوگیری از اخراج ها، مبارزه کنند. همین سیاست اتحادیه در وابستگی به حزب دموکرات، سبب شد که، شهردار دموکرات نیویورک، موفق شد اعتصاب شکن ها را با اسکورت صدها پلیس، روانه ی دفاتر کار شرکت کند، تا دفاع کارگران اعتصابی را برای جلوگیری از ورود اعتصاب شکنان سرکوب نماید. کارگران از اتحادیه، به خاطر این که پست های اعتصاب کافی ایجاد نکرده، و به اخراج همکار آن ها توسط کارفرما روی موافق نشان داد و اعتراض نکرد، عصبانی اند و این را خیانت به خود می بینند. وقتی به اعتصابات کارگری و یا اجتماعی در سراسر جهان نگاه می کنیم، می بینیم که برخلاف ادعا، از هم درس نمی گیرند. دستاوردها را تکامل نمی دهند. به آن چه که در دوران اعتصاب برای پیشرفت کار رسیده اند و تجربه کرده اند، بعد از اعتصاب ادامه نمی دهند. اعتصابات، شیوه های سازمان یابی، راه های ارتباطی، شبکه ها و پست های کارگری، خبررسانی

کارگری، کمیته ها و شوراها، همبستگی کارگری داخلی و جهانی، اشتراک تجربیات و دانش، جمع بندی و ارائه گزارشی کامل از اعتصاب از آغاز تا پایان، چگونگی برخورد با اعتصاب شکن ها، سنگ اندازها، و قانونی کارها، ارتباطات کارگری و مردمی، چگونگی ارائه اعتصاب و ارتباط دادن آن با جنبش توده ای عمومی همه و همه نا گفته و ناتمام مانده است. یادشان می رود که از اعتصابات دیگر در سایر نقاط کشور و جهان حمایت کنند. تازه وقتی دوباره خود با مشکلی جدید مواجه می شوند، به گذشته رجوع می کنند. 16 مای 2016

اعتصاب کارگران شرکت ارتباطات Verizon، بزرگترین اعتصاب در ایالات متحده، در چهار سال اخیر! طبقه کارگر، یا طبقه متوسط؟ 2011

45000 کارگر آمریکایی شرکت Verizon، وابسته به داو جونز صنعتی، از یکشنبه 7 آگوست، یعنی بیش از دو هفته است که در اعتصاب بسر می برند. این بزرگترین اعتصاب در بخش صنعتی ایالات متحده، در چهار سال اخیر و بعد از شروع بحران اقتصادی است. این شرکت 800 هزار نفر از کارگران، بازنشستگان و خانواده آن ها را زیر پوشش دارد. سود این شرکت در 4 سال گذشته، بیش از 19 بیلیون دلار بوده است، که اگر به جمعیت آمریکا تقسیم شود، سرانه هر نفر، 95.000 دلار می شود. این شرکت در زمینه تلفن، اینترنت، تلویزیون کابلی در ایالات متحده از پنسیلوانیا تا ویرجینیا سرویس می دهد. همه این سود 19 بیلیون دلاری، توسط نیروی کار این شرکت ایجاد شده است. اما نه به حساب کارگران، بلکه به حساب بانکی هیات مدیره و سهامداران می رود. اما شرکت این 19 بیلیون را، کافی نمی داند، و می گوید کسب و کار مخابراتی، بسرعت مشتریان خود را از دست می دهد. در نتیجه، شرکت قصد این را دارد، که به

دستمزدها و بیمه بازنشستگی و بیماری و غیره کارگران، دستبرد بزند، و آن ها را کاهش دهد. آن ها می گویند؛ مرخصی بیماری و غیره سالانه، یک بیلیون ضرر به شرکت، وارد می آورد. به همین سبب، می خواهد برای بیمار شدن و استفاده از مرخصی، حد و مرز تعیین کند؛ یعنی کارگران، در حال بیماری هم، به سرکار بیایند. و هم چنین بیمه بهداشتی، مرگ و معلولیت و غیره را نیز مورد تحدید قرار دهد. هم چنین، شرکت متهم شده است که در سال 2010، مبلغ 962 میلیون دلار، از مزایای بازنشستگی، بنفع خود کاسته است. در این کوشش، آن ها از کمک های رسانه ها، سیستم قضایی، اف.بی.ای FBI، و اتحادیه های ارتباطات کارگری آمریکا CWA، و برادری بین المللی کارگران الکتریکی IBEW بهره مند می شوند. جانسون سخنگوی CWA، در پاسخ ایمیلی به سئوالی اعلام می کند، که اتحادیه از اعمال غیرقانونی حمایت نمی کند. و تاکید می کند؛ از هیچ نوع عمل غیرقانونی، و به اعضایش دستور می دهد که مراقبت کنند، رفتارشان و همه فعالیت اعتصابی شان، مطابق با قانون کار، باشد.

با این نظرکه، اعتصاب تحریک کننده است، دولت بشدت به نفع کمپانی وارد مداخله می شود، و با تحمیل احکام ضد اعتصاب، برای فراهم کردن ابزار شکست اعتصاب، می کوشد. اف.بی.ای از آن بعنوان خرابکاری "تروریستی"، در شبکه ی وریزون نام می برد. و تا حال از بیش از 200 مورد خرابکاری نام برده است. از اختلال در سیستم رایانه ای دو بیمارستان بعنوان خرابکاری کارگران نام می برد. و مساله را به "امنیت ملی" ربط می دهد. اعتصابی را که در لحظات خود، نوآوری های کارگران را در دفاع از حقوق خود، به ظهور آورده است، فوراً با تهمت خرابکاری مخدوش می کنند، تا نتواند هواداری توده های مردم را، برانگیزد. آن ها از تاکتیک ایجاد ترس، برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کنند. یکی از کارکنان وریزون می گوید " آن ها، به رسانه های عمومی جهت می دهند، که در گزارشات خود از اعتصاب، مساله خرابکاری را، عمده کنند. آن ها تبلیغات منفی زیادی، در باره ما سازمان می دهند؛ تا دیدی نا زیبا و بد نسبت ب ما، ایجاد کنند، ما نیاز داریم که همه باهم باشیم."

کمپانی سعی می کند اعتصاب را محدود کند، به همین سبب برای اعتصاب، ضرب الاجل تعیین می کند. که به هر حال تا 31 آگوست باید اعتصاب پایان یابد و کارگران بسر کار خود برگردند، یا همه اعتصاب کنندگان، از پوشش بیمه بهداشتی، تعلیق می شوند. کمپانی خطاب به دو اتحادیه مذکور که اعضایش در اعتصاب شرکت دارند، پیام می دهد، که ما مایلیم اتحادیه با یک نظر باز، به پشت میز مذاکره بیاید، تا باهم بحث کنیم، و راه هایی بیابیم که

شرکت های ارتباطاتی را، بیشتر رقابت پذیر و موفق تر و ساعات کار را انطباق پذیر تر سازد، ما به این کار تمایل داریم و اتحادیه نیز به این کار نیاز دارد. رهبران اتحادیه در این میان کمک خود را به کمپانی ارائه می کنند و اعلام می دارند، که آن ها پیشنهادات کمپانی را قبول خواهند کرد، اگر "معامله منصفانه" باشد، و امتیازات عمده داده شود. نباید جای تعجب باشد، اگر از معامله صحبت شود؛ زیرا کار اتحادیه کار چانه زنی است، و چانه زنی در معامله، رخ می دهد. اما چه کالائی مورد معامله قرار دارد لازم به نام بردن نیست. کالا کالا است و بقول مارکس "تجارت، تجارت است آقایان". رئیس اتحادیه ضمن اذعان به سود 10 بیلیون دلاری شرکت در سال 2010، می گوید مدیریت می کوشد سود ها را هرچه بیش و بیش تر، حتی بالاتر ببرد، تا زندگی "طبقه متوسط" را از بین ببرد، این یک سیاست خالص ناشی از حرص و طمع است. به همین سادگی اتحادیه مزبور، کارگران را طبقه متوسط می نامد، و سود سرمایه داری را ناشی از حرص و طمع می داند، نه این که مناسبات سرمایه داری بر استثمار کارگران و بر رابطه خرید و فروش نیروی کار بعنوان تامین کننده ارزش اضافی یا همان سود، استوار است.

هر گونه کوتاه آمدن در مقابل سرمایه، و پا گذاشتن برحق و حقوق کارگران، یعنی گذشتن از حاصل کار و رنج آن ها و عرق و خون آن ها، غیر عادلانه و غیر منصفانه است. آیا این که شانس برای پیروزی وجود داشته باشد، بسته به این است، که کارگران و ریزون به جای تسلیم شدن به کدخدا منشی های اتحادیه، و پادرمیانی اش برای پایان دادن به اعتصاب، شورا های کارگری محل کار خود را تشکیل دهند و شبکه شوراها را از پنسیلوانیا تا ویرجینیا برای شرکت موثر و عملی همه کارگران شرکت، در آن فراهم سازند. برای جلب حمایت هم طبقه ای های خود، در سایر شاخه های کاری، با آن ها تماس بگیرند، از همه امکانات برای خنثی کردن تبلیغات شرکت، حکومت و خوش خدمتی های اتحادیه استفاده کنند. به جای کنترل کارگران توسط اتحادیه، و تبدیل آن ها به انسان های منفعل گوش بفرمان، همدیگر را برای عمل مستقل و مستقیم، و کنترل کارگری، فرا بخوانند. اوت 2011

اعتصابات کارگری؛ 2011

این روزها مساله روز کارگری، اعتصاب بیش از 180 هزار کارگر عضو اتحادیه سه کنسرن بزرگ جنرال موتورز، فورد و کرایسلر در آمریکاست، که با احتساب خانواده های شان و بازنشستگان بیش از 1.5 میلیون انسان را مستقیم و بسیاری را غیر مستقیم در سراسر جهان کار و کارگری به خود مشغول داشته است. رسانه های آمریکایی کوشیدند، با عمده کردن سفر و سخنرانی احمدی نژاد آن را بپوشانند و از اهمیت بیندازند. خبرگان اقتصادی و محققان مراکز تحقیقی به عواقب ناگوار اعتصاب هشدار دادند.

رئیس بانگ آلمان گفت که " رئیس اتحادیه صنایع اتومبیل می داند که یک اعتصاب به هردو طرف آسیب می رساند". در حقیقت او با این حرفش به صاحبان کنسرن ها پیام داد که چندان نگران نباشند زیرا اتحادیه خود حد و مرز را نگه خواهد داشت. خبرگان بازار نسبت به یک اعتصاب درازمدت اخطار می دهند، که دارای اثرات تخریب کننده است، و برای هردو طرف به مثابه خودکشی است. مثل سرطان است! و به کنسرن خط می دهند که از چه تهدیدهایی استفاده کند، و ادامه می دهند که اتحادیه چی ها باید در نظر بگیرند که کنسرن می تواند تولید را به خارج منتقل کند و ضرر کوتاه مدت را با چشمداشت سود کلان آتی به جان بخرد. و نتیجه می گیرند که در این صورت رئیس اتحادیه هدف خود را که تضمین شغلی اعضا است، باخته است.

اعتصاب می تواند به جنرال موتورز، با 73 هزار نیروی کارش در طولانی مدت آسیب برساند. لافه یکی ازین تحلیل گران می نویسد جنرال موتورز هنوز نتوانسته سهمی را که در اثر اعتصاب قبلی در بازار از دست داد دوباره بدست آورد. مدیر کرایسلر قبل از شرکت در جلسه مذاکره گفت، که ما در مسیر تعیین کننده ای قرار داریم، نتایج کار، یا این بخش را نجات می دهد یا از هم می پاشاند و مسئولیت این امر را بر شانه ی اتحادیه گذاشت. بخشی دیگر زیرکانه، کارگر ستیزی خود را با همدردی کردن با کنسرن ها این گونه فرموله می کنند: مشکل مهم آمریکا دستمزدها و مخارج بالای کار است. مثلاً کرایسلر برای یک ساعت کار هر 26 هزار عضو اتحادیه به اضافه بیمه بهداشتی و بازنشستگی باید 86، 75 دلار بپردازد. این مقدار را در آن زمان که شرایط خوب بود اتحادیه توانست به کنسرن بقبولاند، در حالی که شرکت های ژاپنی در آمریکا، در مجموع فقط ساعتی 30 دلار برای هر کارگر می پردازند - ژاپنی ها در جنوب آمریکا سرمایه گذاری کرده اند که کارگران دارای تشکل های کارگری نیستند. من - و همین سبب

زیان سالانه ای به میزان 8.3 میلیارد دلار آمریکا در سال می شود. صنایع اتومبیل سازی ژاپنی و کره ای بخشی از بازار آن ها را گرفته اند. نگاهی به توزیع آماری آن که توسط تایمز مالی آلمان ارائه شده، می اندازیم:

سهم بازار کنسرن های مختلف اتومبیل سازی در آمریکا به درصد

جنرال موتورز	تویوتا	فورد	کرایسلر	هیوندا	نیسان	بقیه
24، 1	17، 1	14، 9	11، 9	10، 8	6، 7	14، 5

در سال 1960 جنرال موتورز 60 درصد سهم بازار اتومبیل ایالات متحده را داشت، که با ورود اتومبیل های ارزان اروپایی و ژاپنی، مرتب این سهم کاهش یافت. در 20 سال گذشته 17 کارخانه جدید اتومبیل سازی در آمریکا گشوده شده است، که همه فعال تر و سود آورتر از کارخانجات سنتی آمریکایی هستند. در کل سود متوسط صنایع اتومبیل سازی در جهان از 20 درصد در دهه 20 قرن بیستم، به 10٪ در دهه 60 و امروزه به 5٪ رسیده است (به نقل از اکونومیست). اما در این تحلیل ها فراموش می کنند که به تولید و فروش انبوه اتومبیل نیز توجه کنند. در سال گذشته جنرال موتورز بیش از 9 میلیون اتومبیل فروخته است و هنوز با وجود 12 میلیارد زیان نسبت به سال قبل، 38 میلیارد پول در صندوق دارد. این مقدار برای فورد 3، 49 میلیارد است. باید توجه داشت که اعلام زیان نسبت به سال قبل به مفهوم ضرر نیست بلکه به معنی سود کم تر است. مثلاً امروزه جنرال موتورز از فروش هر اتومبیل در آمریکا 178 دلار سود کسب می کند که مقدارش در سال های قبل بسیار بالا تر بود. آن چنان که بررسی ها نشان می دهد همواره در بخش اتومبیل سودهای خوبی حاصل می شود، اما این سود به کانال های مختلفی واریز می شود. گرچه یک رابطه تنگاتنگ بین این شبکه وجود دارد، به نحوی که سود ها از پایین به بالا نیز حرکت می کند؛ به طور مثال وابستگی فروشگاه های زنجیره ای لوازم یدکی و غیره به تولید کننده. به جدول زیر توجه می کنیم:

چگونگی توزیع 210 میلیارد دلار سود حاصله در بخش اتومبیل در ایالات متحده در سال 2003 به درصد

لوازم یدکی	تولید کننده ها	مقاطعه فرعی	کاران	فروشگاه اتومبیل	های
------------	----------------	----------------	-------	--------------------	-----

43	24	28	5
----	----	----	---

می بینیم که مساله رقابت، با وجود تمرکز عظیم سرمایه و فراملیتی شدن، آن هنوز نقش مهمی بازی می کند. در حالی که اکثر این گیگا کنسرن ها دارای سرمایه مختلط اند، اگر ضروری باشد پای منافع ملی و ناسیونالیسم نیز به میان کشیده می شود، تا توده ها آن را به فراموشی نسپارند و بشود به موقع از آن استفاده کرد.

در مذاکرات روز دوشنبه بین اتحادیه UAW و نمایندگان کنسرن، سرمایه داران پیش شرط هایی را برای پذیرش مطالبات اتحادیه اعلام نمودند، و آن ها را منوط به این کردند که هروقت ضررهای میلیاردی کنسرن!! تامین شد ، آن وقت به این خواسته ها رسیدگی خواهد شد. در مرکز این شروط خواست تعطیل کردن بعضی از کارگاه ها، برای بهبود شرایط، کاهش مخارج بالای کار یعنی کاهش سهم کارفرما از بیمه بهداشتی و بازنشستگی کارگران قرار داشت. جنرال موتورز می خواهد 12 کارگاه، فورد 16 کارگاه و کرایسلر یک کارگاه را ببندد. و هزاران کارگر را به سنگفرش خیابان پرتاپ کند. در حقیقت دعوا سر لحاف ملاست، سرمایه داران کنسرن می خواهند برای افزایش سود، به اصطلاح مخارج را کم کنند و دیواری کوتاه تر از دیوار کارگران پیدا نکرده اند. می گویند در سال 2006، مجموعاً 15 میلیارد دلار ضرر کرده اند، و می خواهند بار آن را مثل همیشه بین کارگران سرشکن کنند، اما وقتی در سال 2004 با فروش 193 میلیارد دلاری، مبلغ 4 میلیارد سود خالص داشتند، یادشان نبود که این کار را انجام دهند.

کال راپس نایب رئیس اتحادیه گفت: هیات رئیسه کمپانی در حالی که برای خود اضافه حقوق مقرر می کنند، در مذاکره خواهان کاهش استاندارد زندگی کارگران هستند، و ما را مجبور می کنند که آن را بپذیریم. ولکونوویتز از مرکز تحقیقات جهانی بازار، اعتصاب کوتاه مدت را مثبت ارزیابی کرده و به نفع کنسرن می داند و می گوید یک اعتصاب کوتاه مدت می تواند حتی به کنسرن کمک کند؛ زیرا در شرایطی که زمان تعرفه قبلی به سرآمده و تعرفه جدیدی نیز وجود ندارد و مخارج کار خود بخود پایین است می شود اتومبیل های تولید شده را با مخارج کم تر رد کرد و شرکت هم چنین فرصت چانه زنی برای پیش برد تغییرات مورد نظرش را دارد. به عنوان تایید ترقی 0.6 درصدی سهام جنرال موتورز، در بازار نیویورک در روز دوشنبه در آغاز اعتصاب را ذکر می کند.

رون گتلفینگر ریئس اتحادیه UAW در رابطه با اعتصاب می گوید: ما به پا می خیزیم و می جنگیم، چون ما به آمریکا اعتقاد داریم، از شغلمان مراقبت می کنیم از خانواده هامان مراقبت می کنیم، از اجتماع مان مراقبت می کنیم. بله ما می جنگیم برای دفاع از طبقه متوسط!! برای شغل مان و برای کشورمان به طور کلی و برای عضویت مان. تضمین شغلی برای ما بسیار مهم است، صنایع اتومبیل سازی هم برای آمریکا بسیار مهم است. البته او سنگ بزرگی را هم برای بلند کردن علامت زد که خود نشانه نزدن بود و بحث را به بیمه بهداشتی برای همه مردم آمریکا کشاند. این می توانست به عنوان یک عامل وحدت، در کشوری که بیش از 20 میلیون نفر از مردم دارای هیچ گونه بیمه بهداشتی نیستند، هم حمایت توده ها را برای کارگران اعتصابی فراهم آورد و هم زمینه ی یک حرکت اعتراضی قوی توده ای باشد. اما جناب رئیس به سرعت از آن درز گرفت و دیگر حرفی از آن به میان نیاورد. در صحبت ها، حرفی از کارگران، طبقه کارگر، منافع طبقاتی، رویارویی طبقاتی و افشاگری طبقاتی برای بالا بردن آگاهی های طبقاتی در میان نبود. رون گتلفینگر برای بیان خواسته های اتحادیه اش برای کارگران، اول اعلام موضع کرد که از سیستم موجود و از نابرابری های اجتماعی مراقبت می کند. سپس برای این که این توهم پیش نیاید، که طبقه کارگر وارد یک جنگ طبقاتی می شود، طبقه کارگر را به طبقه متوسط تقلیل می دهد.

گرچه که برای کارگران در مبارزه شان، برای یک زندگی بهتر و استاندارد زندگی بالاتر آرزوی موفقیت داریم، اما یک نگاه به همین صحبت رهبر بزرگترین اتحادیه ی ایالات متحده که در بالا آمد و به عنوان برگ مهمی از تاریخ اتحادیه در صفحه اول سایت آن منعکس است، تاییدی است براین دید که اتحادیه ها تنها و تنها ابزار چانه زنی برای بهبودهای اندک اقتصادی و شرایط کار هستند، و رهبران آن ها بیش از آن که سخنگوی کارگران باشند، به عنوان اشرافیت کارگری بخشی از ابزار تحکیم سیستم موجود هستند، نه ابزار مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری. آنان با فعالیت خود فضای تلخ حاصل از استثمار وحشتناک توده های کارگر را، که در خود بوی عصیان دارد، برای سرمایه ها نرم و هارمونیک می کنند. کارگرانی که در تجربه عملی مبارزه به آگاهی طبقاتی دست می یابند، توهم خود را نسبت به اتحادیه ها از دست داده از آن بیرون می زنند. به نحوی که در سال 1983، کارگرانی که عضو این اتحادیه بودند 20 درصد کل کارگران اتومبیل سازی را تشکیل می داد، اما امروزه به 12٪ تقلیل یافته است. (به نقل از ایندی مدیا)

پایان اعتصاب و نتایج آن

در خبری در سایت اتحادیه آمده است، که UAW بدون دستیابی به توافق از اعتصاب عقب نشینی کرد. کارگران در شیفیت دوم روز چهارشنبه به سر کار برگشتند، و چرخ های تولید را دوباره به کار انداختند. رئیس اتحادیه اعلام کرد، ما از این توافق عملی، به خود می بالیم و به آینده نظر داریم. این توافق حاصل حمایت های بیدریغ اعضای مان، و کار شدید کمیته ی منتخب برای مذاکره، جهت عقد یک قرار داد جدید حاصل شد. وی گفت از سراسر کشور و از کارگران عضو یا غیر عضو در اتحادیه ها در سراسر کشور، پیام حمایت دریافت کرده بودند، و در روز اول اعتصاب 100 هزار نفر از سایت آن ها دیدن کردند. مجموع تعهداتی را که می بایست سه کنسرن برای عقد قرارداد جدید، و بهبود شرایط کار و زندگی و بیمه و بازنشستگی به عهده بگیرند، 114 میلیارد دلار اعلام شده بود. اما جنرال موتورز حرف از 50 میلیارد به میان می آورد. اتحادیه در مقابل از 100 میلیارد و سپس 80 میلیارد گفتگو می کرد. اما همان گونه که انتظار می رفت این اتحادیه بود، که به خواست کارفرمایان گردن نهاد و با 50 میلیارد دلار موافقت کرد، که از مقدار اعلام شده به ترتیب 50٪ و 5، 57٪ کمتر بود. به کارگران شاغل 3 سال تضمین شغلی داده شد، در مقابل اما در این سه سال حق انجام اعتصاب از آن ها سلب شد. کماکان کنسرن اعلام کرده که می خواهد مخارج را تا 25٪ دیگر کاهش دهد، که در این مورد نگرانی از اعتصاب را نیز ندارد.

به خوبی می شود تلخی رنج مردمی را که با امید به یک مبارزه ضد سرمایه داری، به حمایت از اعتصاب پرداختند، درک کرد. این نمونه و موارد بیشمار دیگر در تمام کشورهای سرمایه داری، ما را به این باور رهنمون می کند یا باید رهنمون بکند، که برای دست یابی به یک زندگی شایسته انسانی، راهی دیگر پیش پای ما جز متشکل کردن مان، در تشکل های ضد سرمایه داری وجود ندارد. تشکل هایی که نه منافع سرمایه دارن، بلکه منافع توده های کارگر را مانیفست خود قرار دهد. تشکل های غیر هیرارشیکی که هر گام کوچکش نیز گامی به جلو، در جهت اهداف ضد سرمایه داری باشد. و به کارگران جرات دهد، که خود را به عنوان طبقه در مقابل طبقه دیگر قرار دهند، تا از قدرت عظیم طبقاتی خود برای پیشبرد اهداف خود سود جویند.

اعتصاب معلمان: ما به سازماندهی اعتصاب یکروزه سراسری تمام

کارکنان آموزش و پرورش نیاز داریم! 2009

این بخشی از سخنان جک گرسن، عضو هیئت اجرایی انجمن آموزش و پرورش اوکلند کالیفرنیا و عضو شورای دولتی انجمن معلمان کالیفرنیا در تاریخ 29 سپتامبر 2009 است. او می گوید: "رازی در میان نیست. آن ها قصد نابودی آموزش عمومی را دارند." در سپتامبر 2003 وقتی من در دبیرستان کاستلمونت در اوکلند کالیفرنیا کارم را آغاز کردم، بیش از 40 معلم در آن جا کار می کردند. اکنون از آن گروه تنها 4 معلم باقی مانده است. میزان جا به جایی در سال بیش از 40% است. بیشترین آسیب را از این جا به جایی، دانش آموزان سیاه پوست و لاتین تبار می بینند. اعتصاب قدرتمند دانشگاه کالیفرنیا در 24 سپتامبر، نور امیدی بر دل کارکنان آموزش عمومی این کشور تاباند. آن ها می خواهند که ما صرفا برای آن چه که تاکنون به دست آورده ایم مبارزه کنیم. اما آن چه ما تا کنون به دست آورده ایم کاملا ناکافی است. در نظام آموزشی ما، در مورد آنان که بیش از همه به آموزش با کیفیت نیاز دارند، تبعیض های زیادی وجود دارد. چیزی که ما باید برایش مبارزه کنیم مبارزه برای آموزش عمومی آزاد و با کیفیت برای همه است. انجمن آموزش و پرورش اوکلند، خواهان کاهش شاگردان هر کلاس در مدارس اوکلند به 20 نفر، و در مدارس کم کیفیت مناطق پست و فقیر به 15 نفر است. در حال حاضر ما در شهر اوکلند یک نظام آموزشی بسیار تبعیض آمیز داریم، که در آن، مدارس مناطق مرتفع دامنه تپه ها، که هم بودجه بیشتری می گیرند و هم خانواده های دانش آموزان کمك بیشتری به آن ها می کنند، می توانند موفق تر عمل کنند.

اداره آموزش و پرورش ما در اوکلند، تقریبا 7 سال زیر نظر هیئت تصفیه دولت اداره می شد. اکنون دولت اداره مدارس را به هیئت مدارس اوکلند بازگردانده است، اما کماکان به کنترل مالی خود ادامه می دهد. دولت به این دلیل دخالت کرد، که گفته می شد آموزش و پرورش اوکلند نمی تواند از نظر مالی خود را اداره کند، و 50 میلیون دلار مقروض است. امروز، که بیش از شش سال از آن تاریخ می گذرد، دولت اداره مدارس را به آموزش و پرورش اوکلند بازگردانده، اما ما به جای 50 میلیون دلار، 118 میلیون دلار قرض داریم! آن ها قرض ما را بیش از دوبرابر کرده اند، در حالی که عملا تمام کتاب خانه های مدارس متوسطه و بسیاری از کتاب خانه های

دبیرستان ها را بسته اند، از جمله جایی را که من در کاستلمونت درس می دهم. نظام انتخابی هیات مدیره مدارس را از بین بردند. در سال اول اداره هیئت تصفیه دولت، 40٪ نگهبانان مدارس را اخراج کرد. در حالی که از دولت 20 درصد، برای کمک هزینه زندگی کارکنان مدارس گرفتند، به ما معلمان اوکلند تنها یک درصد این بودجه را دادند. بقیه این پول به کجا رفت؟ آن ها این پول را بما ندادند. آن را بجیب زدند و گفتند پولی نیست.

هم چنین ما فهمیدیم که آن ها سالانه، 80 میلیون دلار صرف مشاوره می کنند. مشاوره برای خصوصی سازی مدارس و آموزش عمومی. این الگویی است که در سراسر کشور در حال اجراست. ما در انجمن آموزش و پرورش اوکلند، گفتیم که دیگر وقت آن رسیده که به این کارها پایان دهیم. ما نیاز به آموزش عمومی با کیفیت داریم. ما نیاز داریم که این پول به جایی برود، که به آن تعلق دارد. ما نیاز داریم که بین خود بحث کنیم، که چه باید بکنیم. ما نیاز داریم که از انجمن معلمان کالیفرنیا بخواهیم، که به اعتصاب ما بپیوندند و خود را سازمان دهند، تا یک اعتصاب واقعی در سراسر کشور راه بیندازیم. پس ما اول به سازماندهی این اعتصاب نیاز داریم!

می بینیم که مساله یک بام و دو هوا بودن آموزش، تبعیض و نابرابری، فساد مالی مسئولان، خصوصی سازی ها و به ویژه در این جا خصوصی سازی آموزش عمومی، امری عمومی در جهان سرمایه داری است، که با شدت و ضعف متفاوت در حال خزیدن و پیشروی است، و هر لحظه زندگی را بر مردم زحمتکش کارگر و کم درآمد، تنگ تر و سخت تر می کند. سازماندهی برای مبارزه با نابرابری آغاز راه است؛ زیرا اگر آن را به مبارزه علیه نظامی که تبعیض زاست، یعنی نظام سرمایه داری پیوند نزنیم، شاید در این مبارزه موفق شویم چیزی که به دست آوریم، اما در یورش بعدی آن را از دست خواهیم داد. اکتبر 2009

منبع: labornet

اعتصاب در کارخانه هواپیما سازی بوئینگ، 2008

کارگران بوئینگ قدرت خود را نشان می دهند.

بوئینگ دومین کارخانه بزرگ هواپیما سازی جهان است، و بزرگ ترین استخدام کننده نیروی کار در ایالت واشنگتن. هم چنین بزرگ ترین صادرکننده در آمریکا است. 3400 سفارش ساخت هواپیما دارد، و در 8 سال اخیر فروش آن 346 میلیارد دلار بوده است. بوئینگ دومین تامین کننده هواپیمای نظامی برای پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) است. حقوق سالیانه کارکنان و مدیران سطح بالای آن سالانه 3 میلیون دلار است، و بعد از بازنشستگی سالانه 1/4 میلیون دلار دریافت خواهند کرد، که ماهی 120 هزار دلار می شود. اما متوسط در آمد سالانه کارگران ماشین کار 54 هزار دلار است، و 4000 نفر از کارگزارانش سالانه کمتر از 30 هزار دلار دریافت می کنند. به دلیل این اختلاف درآمد است که شرکت سعی می کند کارگران قدیمی را اخراج کند، تا کارگران جدید جوان را با دست مزد کمتر استخدام نماید. کارگران با پرداخت ماهانه 14 درصد برای حق بیمه بازنشستگی، بعد از 30 سال کار توانفرسا، ماهانه 2100 دلار دریافت خواهند کرد!! سهم کارفرما از مخارج بیماری برای یک خانواده 3 نفره یا بیشتر در سال 4000 دلار است و در صورت بیمار و بستری شدن بقیه پول را باید خود کارگران پرداخت کنند. همین باعث می شود که با وجود بیماری برای مداوا مراجعه نمی کنند، چون مابه التفاوت را نمی توانند تامین کنند. با مقایسه ارقام بالا با هم متوجه می شویم که حقوق سالانه مدیران و کارمندان سطوح بالا بیش از 50 برابر دست مزد کارگران تولید کننده است!!

در سوم سپتامبر، با آن که 80 درصد کارگران با اعتصاب موافق بودند، رئیس اتحادیه منطقه اعلام کرد، که به میز مذاکره برمی گردد تا با میانجی دولت فدرال برای حل مسئله مذاکره کند. کارگران خواهان افزایش دستمزدها، حقوق ایام بازنشستگی و بیمه بیماری هستند. بسیاری از کارگران از تصمیم رئیس اتحادیه عصبانی شدند. کارگران در سالن اجتماع در سیاتل را بستند، و کارگری رئیس اتحادیه را از پشت میز به پایین پرت کرد. رئیس اتحادیه منطقه برای غلبه بر موج ناراضائی و خشم کارگران، و رفع خطر این خشم و ناراضائی از سر سرمایه، در سایت اینترنتی اتحادیه در مقاله ای نوشت که ما به شرکت فقط 48 ساعت وقت برای مذاکره دادیم. این آخرین شانس برای بوئینگ است، که خواسته های شما را برآورده کند و پیشنهاد جدید خود را بدهد. ما شما را نخواهیم فروخت!! و اگر بوئینگ خواسته ها را

برآورده نکرد، کارگران می‌توانند اعتصاب کنند. اما با وجود این توضیحات 30 درصد کارگران روزهای پنج‌شنبه و جمعه یعنی 4 و 5 سپتامبر را در خانه ماندند و در سرکار حاضر نشدند. 48 ساعت بعد، با رای 87 در صد کارگران شرکت کننده، اتحادیه مجبور شد در نیمه شب 6 سپتامبر اعتصاب را اعلام دارد. به این طریق خط تولید یکی از قدرتمندترین شرکت‌های هواپیمایی جهان متوقف شد. این چهارمین اعتصاب بزرگ و مهم در تاریخ اتحادیه بین‌المللی ماشین‌کاران است. در روز رای‌گیری 7000 کارگر برخلاف همیشه، مشت‌های گره‌کرده خود را نشان می‌دادند، و دستبندهای پلاستیکی حاوی اطلاعات مربوط به گروه خونی و مشخصات را در دست داشتند. یک کارگر که قرارداد کارش یکساله است می‌گوید: من زن و دو بچه دارم. دوست ندارم اعتصاب کنم. اما اگر ما الان اعتصاب نکنیم پس چه کسی برای این خواسته‌ها خواهد جنگید؟ اگر سرمایه‌داران بتوانند در این جا میخ خود را محکم در زمین بکوبند، این کار را با همه قراردادهای پیش خواهند برد، قراردادهایی که پایی‌ها را منکوب می‌کند، و این امر مرا واقعا عصبانی می‌کند.

اعتصاب برای شرکت بوئینگ بسیار گران تمام می‌شود، بدین معنی که روزانه 120 میلیون و ماهانه 3 میلیارد دلار خسارت می‌بیند. در مقابل این مقدار ضرر و زیان، بازهم شرکت سعی می‌کند افزایش دستمزدها را به حداقل برساند. در وهله اول کوشید آرای کارگران را بخرد، زیرا برای وقوع اعتصاب باید دو سوم کارگران به اعتصاب رای دهند. اما موفق به این کار نشد. در پیشنهادی که روی میز گذاشت، سهم خود را از پرداخت برای بازنشستگی از 70 دلار به 80 دلار افزایش داد که در نتیجه دریافتی کارگران در زمان بازنشستگی از ماهی 2100 دلار به 2400 دلار می‌رسد - مقایسه کنید با درآمد ماهی 120 هزار دلاری مدیران - هم چنین قبول کرد که در سال اول تنها مبلغ 2500 دلار به کارگران بپردازد و افزایش حقوقی به مقدار 11 درصد را طی سال بپردازد. این افزایش حتی نمی‌تواند اثرات تورمی افزایش قیمت‌ها را خنثی کند. در مقابل این پیشنهاد، اتحادیه خواهان افزایش 13 درصد طی سه سال شد. یعنی در مجموع تنها 2 درصد بیشتر از پیشنهاد کارفرما!! درمورد بیمه و پرداخت برای بیماری، شرکت پذیرفت که برای یک خانواده سه نفره یا بیشتر، سهم پرداختی خود را در سال از 4000 دلار به 6000 دلار افزایش دهد، که همان گونه که در بالا گفتیم چاره درد و مشکل کارگران نیست. برای بوئینگ پرداخت این افزایش کاری ساده است. زیرا در مقایسه با سودی که کارگران برایش تولید

می کنند مثل قطره ای در مقابل دریاست. قرارداد قبلی 8/5 میلیارد دلار سود حاصل کرده است. سود حاصله شرکت از سال 2002 تا کنون 13 میلیارد دلار بوده است و سال گذشته میزان سود به 4 میلیارد دلار رسید و سود شش ماهه اول امسال نیز از 2 میلیارد بیشتر شده است. کارگران به خوبی می دانند که سود به چه معنی است و چگونه تولید می شود و چه کسانی آن را ایجاد می کنند. یکی از کارگران به نام پول که در 10 سال گذشته 2 بار اخراج شده است می گوید: ما هواپیماها را می سازیم، ما سودها را برای شرکت ایجاد می کنیم، همین ما 27 هزار نفر. اما متأسفانه نتیجه ای که او می گیرد در حد این آگاهی نیست. وضعیت کنونی را زیر سؤال نمی برد. به ضرورت اتحاد سراسری کارگری برای نشان دادن قدرت طبقاتی کارگران در مقابل قدرت طبقاتی سرمایه داران نمی رسد و کل نظام را به چالش نمی کشد و اشکال را در سیستم مبتنی بر کارمزدی و استثمار جستجو نمی کند بلکه می گوید: " آن ها باید به ما بیشتر بدهند. " سپتامبر 2008

منبع: socialistworker.org

اعتصاب 27000 نفر از کارکنان شرکت بوئینگ

تلاش همسوی اتحادیه کارگری و سرمایه داران بوئینگ، برای متقاعد ساختن کارگران به امتناع از شروع اعتصاب به جایی نرسید و 27000 نفر از کارکنان این شرکت دست از کار کشیدند. بوئینگ در سال مالی جاری 17 میلیارد دلار از کل اضافه ارزش های تولید شده توسط طبقه کارگر بین المللی را نصیب خود ساخته و به کوه سرمایه های خود اضافه کرده است. با این وجود حاضر به پرداخت افزایش دستمزد مورد تقاضای کارگران نیست. سرمایه داران تا لحظه حاضر به قبول 11% افزایش دست مزد ها یا به بیان دیگر چیزی معادل 34000 دلار در سال تن داده اند. اما کارگران میزان دیگری را پیشنهاد کرده اند. بر اساس گزارش ها، 27000 کارگر با اعتصاب خویش در هر روز 100 میلیون دلار خسارت را بر صاحبان

سرمایه تحمیل می کنند. نکته مهم این است که سرمایه داران قبول این زیان را بر توافق با افزایش دستمزد مطلوب کارگران ترجیح می دهند. آنان بسیار خوب می دانند که هر دلار دستمزد کمتر توده های کارگر چگونه بر سود سرمایه های آنان تأثیر تعیین کننده بر جای می گذارد.

سپتامبر 2008

ادامه اعتصاب در بوئینگ، 2008

همان گونه که در گزارش قبلی درمورد اعتصاب کارگران بوئینگ آمده است، 27000 کارگر شاغل در این هواپیما سازی در واشینگتن، کالیفرنیا، اوره گان و کانزاس در 6 سپتامبر 2008، رهبری اتحادیه IAM را برخلاف تمایلش، وادار به اعلام اعتصابی بدون تعیین زمان پایان آن کردند. این اعتصاب که سومین حرکت مهم کارگری در تاریخ کنسرن مذکور است، تا کنون یعنی نزدیک به یک ماه و نیم است که ادامه دارد و کارگران با وجود فضای رعب و وحشتی که از بحران جاری سرمایه داری، به ویژه در ایالات متحده حاکم شده است، از خواست خود عقب ننشسته اند. اعتصاب تاکنون 2.359.953.800 دلار و یا، ساده تر، روزانه 100 میلیون دلار به این کنسرن ضرر زده است. اما با وجود این بوئینگ حاضر به پذیرش خواسته های کارگران نیست و نمی خواهد کارگران از این مبارزه بزرگ پیروز بیرونی بیایند.

مطالبات اعلام شده توسط اتحادیه برای این اعتصاب عبارتند از:

- 1- تضمین کار کارگران به مدت سه سال دیگر
- 2- اعتراض به کاهش سهم کنسرن در پرداخت حق بیمه بیماری برای کارگران
- 3- اعتراض به شرایط بازنشستگی
- 4- دریافت سود ویژه
- 5- افزایش دستمزدها به میزان 13 درصد

بوئینگ از سال 2002 به این طرف، 13 میلیارد دلار و در شش ماهه اول امسال بیش از 2 میلیارد دلار سود کسب کرده است و این یعنی 13 میلیارد دلار کار پرداخت نشده کارگران. اما با وجود این حاضر نیست ساعتی 30 سنت به دستمزد کارگران اضافه کند. مجموعه این 30 سنت ها برای 40 ساعت کار هفتگی یک کارگر 12 دلار و ماهانه 48 دلار می شود! که نمی

تواند اثر تورمی قیمت ها را خنثی کند. در مجموع برای 27000 کارگر به مدت یک سال مبلغ 15.600.000 دلار خواهد شد، که کمتر از 4٪ سود سالانه است، قطره ای از دریای ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران. اگر کنسرن حتی 30 درصد نیز مالیات بپردازد که نمی پردازد باز هم 66 درصد این 4 میلیارد سود خالص او خواهد بود. باید یاد آوری کنیم که اکنون میزان تولید نسبت به سال 2005 ، 50٪ بیشتر شده است. این افزایش بارآوری کار برای کارگران حاصلی به بار نیاورده است. نه ساعات کار کوتاه تر شده و نه دستمزدها افزایش یافته است. اکتبر 2008

اعتراض کارگران علیه اخراج در کارخانه فورد استرالیا، 2006

فورد استرالیا اعلام کرد که قصد دارد، در اوایل نوامبر 640 شغل دائمی را در براودمادووز و گیلونگ پلنتر ویکتوریا قبل از پایان سال حذف کند. هم اتحادیه‌ها و هم حکومت کارگری ایالتی، هردو با فورد همکاری کرده و اطمینان داده اند که مقاومتی در برابر اخراج‌ها موجود نیست.

به‌جای راه انداختن کمپین دفاع از مشاغل، اتحادیه‌ها همکاری برای کمک به مدیریت، برای فشار آوردن به کارگران در پذیرش داوطلبانه ترک کار انجام می‌دهند. حکومت براکس براین امر صحنه گذاشته و می‌گوید، فورد هیچ شانس ندارد چون که فروش و سود را از دست داده‌است.

وب جهان سوسیالیست با کارگران فورد در منطقه براودمیدو - جایی که بیکاری رسمی در آن 4، 13 % است- در باره محتمل‌الوقوع بودن حذف مشاغل صحبت کرد. همه عمیقا در رابطه با تاثیر تحت فشار قراردادان خانواده‌های کارگری و مخصوصا جوانان، نگران و عصبانی بودند. کارگری که 18 سال در فورد کار کرده است می‌گفت: آن‌ها می‌گویند این امر داوطلبانه است اما پیشنهادهایی که برای آسیب دیدگی ارائه می‌دهند، با مزایای بسیار ناچیز است. مدیریت به آن‌ها می‌گوید که در این جا کاری برای شما وجود ندارد. بنابراین شما مجبور به پذیرش پیشنهاد هستید. بعضی از کارگران بالای 50 و 60 سال به اخراج اعتنائی نمی‌کنند اما این امر برای جوان‌ترها سخت است. چون که این بدین معنی است که برای جوانان و کسانی که بیکارند شغلی در اجتماع وجود ندارد. اگر آن‌ها مدل جدیدی را روانه بازار کنند، ممکن است که آدم را به کار برگردانند، اما رویهم رفته تعداد کمی را. این امر همواره اتفاق می‌افتد. وقتی مردم کار را یاد می‌گیرند آن‌ها تقلیل داده می‌شوند. در این صورت اگر کاری دارید که سه نفر نیاز دارد آن را به دو نفر می‌دهند. ازین گذشته این امر منبعی فراهم می‌آورد که اگر شرکت به آن‌ها نیاز داشته باشد در دسترس باشند.

بسیاری از مشاغل حذف شده اند. زمانی که من آن‌جا کار می‌کردم بیش از هفت هزار نفر بودیم اما اکنون حدود پنج هزار نفر هستند. در سال 1995 در کارگاه قدیمی نقاشی ماشین در کل، هزار نفر در دو شیفت کار می‌کردند اما از زمانی که آن‌ها کارگاه نقاشی جدیدی را ساخته اند در کل، فقط برای دو شیفت 200 نفر کارگر لازم است.

اگر در مورد از هر کارگر بررسی، همه به شما خواهند گفت که به اتحادیه‌ها اعتمادی ندارند. همه‌ی آنان با اتحادیه‌ها تجربیاتی دارند، و می‌دانند که اتحادیه‌ها به کمپانی نزدیک اند. وقتی که کارگران به کمپانی در باره‌ی اخراج و فشار کار یا هر چیز دیگری توضیح می‌دهید، مدیریت به شما می‌گوید شما این شرایط را پذیرفته اید. زیرا هزاران نفر از مردم برای شغل شما در انتظارند. می‌گویند شما خوشبخت هستید که شغلی دارید و باید شاکر باشید. وقتی هم که شما به اتحادیه در این موارد توضیح می‌دهید، اتحادیه هم به شما همین چیزها را می‌گوید. مورد در رابطه با کارگرانی که استخدام می‌کند هیچ مراقبتی انجام نمی‌دهد. آن‌ها فقط برای کسب سود کار می‌کنند و این همه‌ی چیزی است، که آن‌ها رویش حساب می‌کنند. می‌گویند به خاطر کاهش سود مجبورند به کار شما خاتمه دهند. اما می‌گوئیم که در سال قبل و سال قبل از آن، آن‌ها چه قدر سود برده اند، که هنوز همین الان هم سود می‌برند.

لئون کارگر مورد می‌گفت: " من احساس می‌کنم که دیگر به هیچ وجه در کارخانه اتومبیل سازی تضمینی واقعی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که شبیه تایپانیک است. کشتی در آب آشفته می‌راند و به سرعت فرو می‌رود و غرق می‌شود. ما اول اخراج‌های مورد را داشتیم، و حالا 200 نفر اخراجی در ج. ام. ها (جنرال موتورز هولدن). و سپس نوبت مشاغل در مانوفاکتورهای سازنده قطعات اتومبیل خواهد بود. مطمئن نیستیم آینده چه خواهد شد. البته مورد گفته است، که مدل جدید حدود یک سال و نیم کار را تعهد می‌کند. این حرف به بسیاری از کارگران می‌باوراند که تا بعد آن کارشان در امنیت است و شاید هم فراتر از آن. اما این حرف واقعا چیزی را تضمین نمی‌کند. بازارها تغییر می‌کنند و شاید آن‌ها قادر نباشند که مدل جدید را بفروشند. چیزهای واقعا وحشتناکی در کارخانه اتومبیل سازی پیش می‌رود. در مورد زمانی که نیاز داشته باشند، به کسانی تلفن خواهند کرد و برای سه ماه آن‌ها را می‌گیرند، سپس زمانی که آن‌ها را نمی‌خواهند سریعاً طردشان خواهند کرد. این واقعا مهیب است. آن‌ها حتی یک چارچوب زمانی واقعی به کارگران نمی‌دهند. این مشاغل دقیقاً بی‌منطق هستند. برای این کارگران امنیتی وجود ندارد. چون که این کارها موقت هستند با آن‌ها نمی‌شود یک وام مسکن یا حتی وامی برای خرید اتومبیل بدست آورد.

مواتو اورانگی کارگر نیویورکی که اکنون در براودمدآو زندگی می‌کند می‌گفت: او در رابطه با اخراج‌های مورد " مضطرب و منزجر " بود. کریسمس در راه است و این برای خانواده‌های آنان غم انگیز است. اتحادیه‌ها باید کاری در این رابطه انجام دهند، نه این که فقط به کارگران بگویند که این را بپذیرید. بسیاری از کارگران دوباره، دیگر مشاغل تمام وقتی بدست

نخواهند آورد و بالاخره مثل من کارگر موقت خواهند شد. حالا دیگر شما مستقیماً اجیر کمپانی نیستید و مجبورید بروید از طریق آژانس‌های کاریابی کاری پیدا کنید. شما در روزنامه آگهی ای می‌بینید، که به یک آژانس برمی‌گردد. آنان ترا به هر جایی که دوست داشته باشند، می‌فرستند. اگر تو خواهی کاری را که آن‌ها به تو داده اند بگیری، مساله ای نیست؛ اما آن‌ها در آینده کاری به تو نخواهند داد. شما برای بدست آوردن هر نوع استخدامی، مجبورید مداوماً آن‌ها را تعقیب کنید. مجبورید بدانید چگونه آژانس‌ها کار می‌کنند. یافتن مشاغلی از این طریق و هم چنین کارکردن تحت شرایط شرکت‌هایی، که شما را به آن‌جاها می‌فرستند، فوق‌العاده اعصاب خورد کن است. زیرا مداوماً کارگران آن جاها فکر می‌کنند که شما می‌کوشید شغل آن‌ها را بر بایند و آن‌ها از این امر در هراسند. استخدام کننده‌ها این را بالای سرشان نگه می‌دارند. کارکردن در چنین فضایی وحشتناک است.

شما می‌توانید سه ماه در یک شرکت کار کنید و بعد تصویب می‌شوید. آن‌ها به شما می‌گویند بروید، زیرا اگر بعد از این شما را نگه دارند، مجبورند که شما را دائمی کنند. شما کاری در این رابطه نمی‌توانید انجام دهید زیرا که کارگر موقت هستید و اتحادیه‌ها هم کاری برایتان نخواهند کرد. آن‌ها برای کارگران تمام وقت هم کاری انجام نمی‌دهند. وقتی کارگران از یک گردهم آیی اتحادیه‌ای بیرون می‌آیند، می‌شنوید که آن‌ها چیزهایی شبیه این می‌گویند " این هدر دادن وقت بود"، " یک مشت چیزهای بی ارزش بود".

مواتو می‌گفت: او دلوایس قوانین جدید مربوط به کارخانه های حکومت هوارد بود، که رسیدگی به وضعیت کارگرانی را که طولانی مدت ایستاده کار می‌کنند، هم چنین مساله ی اخراج‌های غیرمنصفانه و دیگر حقوق اولیه را منسوخ می‌کند. " این قوانین کارها را بدتر خواهند کرد. من فکر نمی‌کنم که اتحادیه‌ها بخواهند کاری در این رابطه انجام دهند. آن‌ها اعتراضاتی خواهند کرد اما عملاً کاری انجام نخواهند داد".

منبع: www.futureoftheunion.com

در بارهٔ مبارزات کارگران پست کانادا 2011

مقدمهٔ مترجم:

اتحادیه کارگران پست کانادا می نویسد: "پست کانادا قصد دارد، مبلغ دو ونیم میلیارد دلار برای مدرنیزه کردن پست سرمایه گذاری کند". اتحادیه معتقد است که برخی از این سرمایه گذاری ها اثر منفی دارد. مجموعه این تغییرات سبب می شود، که نامه رسانان زمان بیشتری صرف حمل و نقل، و زمان کمتری صرف طبقه بندی کردن نامه ها، خواهند کرد. با تغییرات جدید کار تحویل خیلی مشکل خواهد شد، زیرا کارگران باید، ضمن راه رفتن، کار خواندن آدرس ها را هم، انجام دهند. نیاز به نیروی کار، بدلیل ماشینی شدن، بخش هایی از کار، کمتر خواهد شد. شیفت های شب کاری نسبت به روزکاری افزایش خواهد یافت، زیرا محموله نامه ها، اغلب در شب به اداره پست می رسد. شدت کار، بالا خواهد رفت، زیرا ماشین های جدید، سریع تر کار می کنند. اتحادیه می گوید، که سود این کارها فقط به جیب شرکت پست می رود، و می خواهد که شرکت پست، کارگران را هم، در سود سهیم کند. در هیچ سطری از این تحلیل، نشانی از مبارزه جوئی دیده نمی شود. حتی حرفی از مقابله با عواقبی که در انتظار کارگران پست است، دیده نمی شود، بلکه فقط پیشنهاد می کند، که پست، کارگران را هم در سود حاصله سهیم کند. حرفی از این که این سود چیست، چگونه سود حاصل می شود، در میان نیست. حتی "سعدی" وار در پند و نصیحت به ملوک، از مثال هایی که تقابل با آن ها بود حرفی نمی زند، یعنی از مبارزات کارگران حرفی بمیان نمی آورد. به همین سبب است که، وقتی کارگران، خواه عضو اتحادیه، خواه غیر عضو، تصمیم به تقابل با کارفرما می گیرند، و آماده اعتصاب عمومی و سراسری، هستند، این مبارزه جوئی عمومی، را به مبارزه گردشی، یا دوره ای در شهر و ادارات، تقلیل می دهد. با این حرکت، از اتحاد کارگران، که قدرت آن ها را، بالا می برد، جلوگیری می کند. با این حرکت ضعیف، کارفرما، قوت قلب می گیرد، و به معلق کردن کارگران، ابتدا جزئی و سپس کل حدود 50 هزار کارگر پست، اقدام می کند. کارگران برای دفاع از منافع خود تصمیم به هماهنگ کردن خود و عمل مستقل از اتحادیه، در مقابله با مدیریت می گیرند. و در نهایت موفق می شوند جلوی اخراج کلی کارگران را بگیرند. اما سایر موارد از جمله بیکار شدن کارگران با طرح ماشینی

کردن، کاهش انواع بیمه ها، جانشین ساختن تدریجی، کارگران قراردادی موقت، با کارگران رسمی، و پرداخت دستمزدها و مزایای کمتر، به آینده، و به مذاکرات سه جانبه بین اتحادیه، کارفرما و دولت سپرده می شود. یعنی، دستاورد مبارزه مستقل و جمعی کارگران، در تقابل با کارفرما، تجربه دخالت پایه ای کارگران، در چگونگی حرکت، و دفاع مستقیم از منافع شان، به چیزی در گذشته، نه راهی برای آینده، تبدیل می شود. به همین سبب می بینیم که در مطالبی که کانون مدافعان حقوق کارگر با عنوان؛ " اعتصاب کارگران پست و درس های آن" می نویسد، "رد پایی از کارگران نیست". از آغاز تا پایان، در مناقب اتحادیه کارگران پست کاناداست. تنها در جایی به این بسنده می کند که " کمتر دیده شده که اعضای سندیکا، علیه سیاست های اجرائی سندیکا، معترض هستند". اما هیچ از نوع اعتراضی که این بار وجود داشت، و به شیوه ای که کارگران، در مقابل شیوه مرسوم اتحادیه، بکار بردند، اشاره ای هم نشده است. برای نشان آن چه که کارگران به شخصه انجام دادند، و تصمیماتی که گرفتند و نظراتشان، به ترجمه مقاله زیر اقدام کردم. اما ترجمه این مقاله بمعنی توافق با نقطه نظرات نویسنده در کل نیست. اما معتقدم هر مبارزه کارگری در هر کجای دنیا که انجام گیرد به ویژه اگر به موفقیت هائی مخصوصاً در زمینه خود سازمان دهی، خود تصمیم گیری، ارتباطات کارگر به کارگر و حذف واسطه های تقلیل دهنده، دست یابد، باید، دستاوردهای آن؛ برای اطلاع و درس آموزی، برای تجزیه و تحلیل و نقد، جهت ادامه مبارزه، در اختیار سایر کارگران قرار گیرد. بنظر می آید نویسنده از زمره چپ اتحادیه ای است و اشکال اتحادیه را در بورکراسی آن و دوربودن آن از پایه های کارگری می بیند. این مقاله در حقیقت می تواند به عنوان دنباله مقاله " اتحادیه از توهم تا واقعیت" به همین قلم، به حساب آید.

کلمات داخل پرانتز و تاکید ها از من است.

امواج مبارزه، کارزار زمستانی در اداره پست ادموندتون

نویسنده: Phinneas Gage

شروع واقعه در وینیپگ Winnipeg کانادا بود، جایی که شرکت پست، آن جا را برای نقطه آغاز تغییرات تکنیکی و پرسنلی، در نظر گرفت تا بعد آن را که بزرگترین تغییرات در طی 30 سال گذشته است، به کل کشور گسترش دهد. قبل از آن نامه ها توسط ماشین دسته بندی می شد و سپس نامه بران یا پستی ها آن ها را به مقصد می رساندند. بدین طریق بخش اعظم وقت آن ها در خارج از اداره سپری می شد. با تغییرات جدید صدها شغل این حوزه کاری در شهرهای بزرگ کانادا از بین می رود. سرویس حمل نامه و

تحويل نامه تقريباً بطور كامل حذف مى شود و كار همه اين سرويس ها برشانه هاى نامه رسانان گذاشته مى شود. كار آن ها از دو نظر سخت تر مى شود، اولاً بايد به جاى يك بسته دو بسته را حمل كنند و چشم و حواسشان بايد همزمان هم به بسته و نرم افزار و هم به راه باشد. مديريت مشكلات گوشزد شده را نديده مى گرفت. و قول و قرارهاى زباني اتحاديّه براى حمايت نيز چيزى را تغيير نداد.

وقتي تغييرات جديد در وينپيگ انجام گرفت صدمات ضمن كار بالا رفت و با اضافه كارى اجبارى به سقف خود رسيد. كار روزانه 12 ساعته غيرقابل تحمل بود. كارگران احساس مى كردند كه نه فقط صدمات ضمن كار بالا رفته، بلكه موقعيت خانوادگى آن ها هم به خاطر زمان طولانى كار روزانه صدمه ديده است. اما على رغم مشكلات، بسيارى از كارگران اصرار داشتند كه به طرح وقت داده شود، زيرا معتقد بودند، هر سيستم جديد نياز به زمان دارد!! روزها طولانى بود و كارگران بيشترى دچار صدمات بيشتر مى شدند. سه ماه گذشت، تا بالاخره كارگران دست به عمل زدند. و اين روز 22 نوامبر 2010 بود. نامه رسانان با رسيدن به انبار شروع كردند به جدا كردن نامه ها با شيوه هاى قديمى به جاى اين كه از متد ماشين هاى جديد استفاده كنند. مديريت براى تلافى و تنبيه آنان، سركارگران را معلق كرد و كارگران جديدى را بكار گرفت. بعد از اين كه همه كارگران آن شيفت معلق شدند، موج دوم كارگران به انبار رسيدند و بيدرنگ به حمايت از همكاران خود كار را خواباندد. سپس كارگران ساير انبارهاى پست شهر از حق خود براى امتناع از انجام كار ناسالم استفاده كردند. مديريت به عنوان اين كه اتحاديّه كارگران را تحريك كرده است، هيات مديره اتحاديّه را با قفل كردن دفتر اتحاديّه از انبار بيرون كرد، در حالى كه اتحاديّه در اين حركت نقشى نداشت.

موج مبارزه جوئى

زمانى كه خبر اعتصاب به شهر ادموندتون، رسيد كارگران پست ادموندتون بلافاصله در حمايت از همكاران خود دست به عمل زدند، و خبر اعتصاب را طى دوساعت در تمام شهر پخش كردند. چگونگى رسيدن خبر اين طور توضيح داده مى شود؛ كريستينه خودش را آماده كرد. بعد يك نفس عميق كشيد و پريد روى يكي از صندوق هاى پست، و شروع به فرياد زدن كرد "كمك، كمك، از من دزدى شده است". دريائى از چشم باو دوخته شد؛ انگار كه كريستينه عقلش را از دست داده است! " شركت پست از همه ما دزدى مى كند، آن ها در حال دزدیدن حقوق بازنشستگى ما هستند. آن ها

دارند پست کانادا را درو می کنند. آن ها دارند به حق کارگرانی که هنوز در این جا استخدام نشده اند، دستبرد می زنند. ما نیاز داریم که باهم بپا خیزیم. نیاز داریم به آن ها نشان دهیم، که ما پشت آن ها هستیم و با آن ها و در کنارشان در مبارزه خواهیم ایستاد. بعد او توضیح داد که اوایل هفته کارگران در اداره پست وینپیگ بدلیل بکارگیری تکنولوژی پیشرفته، که سبب از بین رفتن محل کار و مشاغل زیادی شد، اقدام بیک اعتصاب (مستقل از اتحادیه، موسوم به) «وحشی» کردند.

او توضیح داد که وینپیگ محل آزمایش متد جدید کار بود و این که در آن جا کارگران تنها برای خودشان مبارزه نمی کنند، بلکه برای همه کارکنان پست در سراسر کانادا مبارزه می کنند و این که ما باید از آن ها حمایت کنیم. شبیه چنین حرکتی در سایر مراکز پست هم بوجود آمد. یک وبلاگ برای ارتباط کارگران درست شد تا همگی با شرکت در آن قدم های بعدی را تعیین کنند. کارگران حرکت می کردند و ابتکار عمل را در دست داشتند و اتحادیه در گرد و غبار پشت سرکارگران حرکت می کرد. این حرکت بصورت مرکزی سازماندهی نشد و خودبخودی هم پیش نیامد. علیه اتحادیه هم نبود. ما در حال انجام چیز جدیدی متناسب با شرایط خودمان بودیم. همه تصمیمات مبارزه توسط توده های کارگر گرفته می شد. از طریق برنامه ریزی اجتماعات و هماهنگی از طریق یک کمیته سازماندهی در ارتباط با چیزی که بعد از اعتصاب وحشی دلتون رخ داد. بعد اکثریت ما به این نتیجه رسیدیم که ما به چیزی نیاز داریم که بتوانیم آن را عملاً، برای توسعه عمل مستقیم در محل کار، در اداره پست، بکار بندیم!

در آغاز کار، نقش اتحادیه بیشتر قابل رویت بود اما بعد نقش اتحادیه عمدتاً روی این گرایش متمرکز شد: "اول موافقت کن، بعد شکایت". این چیزی بود که جزو اولین درس های اتحادیه بود. این، مدل تفکر ما بعنوان اعضای اتحادیه کانادائی کارگران پست (CUPW) بود. بدین معنی، که اگر نزاعی با کارفرما وجود دارد، پاسخ ما انجام آن به شیوه ای است که بما گفته شده بود، و این شیوه از بالا به پایین دنبال می شد. بدین معنی، که اتحادیه بعنوان واسطه، آن را از طریق شکایت و از کانال های قانونی پیش می برد. کاری که اتحادیه ها از جنگ جهانی دوم به بعد تا به حال و شبیه هم پیش می بردند. بسیاری از ما نوشته "نقش اتحادیه در دهه 70" مارتین گلابرمن Martin Glaberman و "اتحادیه با رهبرانی که در محل کار اقامت دارند" استان وایر Stan Weir را خواندیم. تفکر آن ها در رد اتحادیه بعنوان سازمان های مبارزه طبقاتی، در ما تاثیر بسیار گذاشت، و چگونگی پاسخگویی CUPW به مبارزات کارگران ساده، برای ما طنین انداز شد. ما

باور داشتیم که کار اتحادیه ها، بعنوان ارگان واسطه ای بودن، نه ارگان مبارزاتی، بما و به CUPW صدمه می زد. ما در مقابل " اول موافقت کن، بعد شکایت " رویکرد دیگری را؛ چیزی را مثل نقشی برای مدیریت "هم اکنون بما احترام بگذار یا منتظر عواقبش باش" را می خواستیم.

در برخی موارد ما با روسای اتحادیه هم نظر بودیم. اکثر اعضای هیات مدیره، در رابطه با این که نیاز به اقدامات بیشتر توسط پایه های کارگری است، موافق بودند. اما وقتی می خواستیم دست به عمل بزنیم، تعداد زیادی از فعالین اتحادیه، هر چیزی را که ممکن بود به ظن شان، به سمت " یک اعتصاب"، یا هر چیزی که بوی تقابل می داد، مثل " راه پیمایی بسمت دفتر روسا" در زمانی که تعداد زیادی از کارگران با لیست خواسته ها خواهانش بودند، یا چیزی که بنظر خیلی شخصی می آمد، مثل " سد کردن جلوی راه یک مدیر ارشد"، متوقف می کردند، و در مقابل، پیشنهاداتی مثل گذاشتن رالی یا کمپین یا میتینگ را می دادند. این پیشنهادات در جای خود شاید خوب بودند، اما من مدیران چندانی، را ندیدم که با کمپین و شبیه آن فکرشان را تغییر دهند. ما می خواستیم مشکلات را ما می خواستیم مشکلات را، همان همان جا که رخ می دهد مورد برخورد قرار دهیم ... در نهایت تنش بین نیاز به فعالیت های مستقل و دیسپلین اتحادیه ای، که امری مرکزی برای اتحادیه گرائی سنتی است، گسترش یافت.

ایجاد زیرساخت

ما نتایج اعتصاب وحشی دلتون را، به مثابه علامتی می گرفتیم که کارگران مایل به انجام آکسیون هستند. اما آن چه که آن ها(اتحادیه ها) می خواستند حمایت بود. ما هم چنین، از آخرین موج مبارزه، دانستیم که جریان اطلاعات، از طریق دفتر اتحادیه فیلتر می شد. اغلب بحث های زیادی بصورت پیام، برای دفتر اتحادیه ارسال می گردید و کار زیادی انجام می شد، تا آن ها مطمئن شوند که این بحث ها، با آن چه که اتحادیه می گوید تضادی نداشته باشد، و این امر ما را فلج می کرد زیرا نمی توانستیم با اعتصاب، حمایت زبانی بکنیم، چرا که می توانست بعنوان تخلف از بند (اعتصاب نه) در قرارداد ما باشد. کارگران دلتون، انتظار آکسیون حمایتی، از حرکت خود را داشتند، و اگر انجام نمی شد، روحیه شان تضعیف می گردید ... ما قصد دوئل با استراتژی اتحادیه را نداشتیم ... ما تصمیم گرفتیم، بعنوان فعال CUPW طرح عمل مستقیم را ترویج کنیم. تصمیم گرفتیم گروهی درست کنیم، که دست به عمل می زند. ما تصمیم گرفتیم، کمیته نظارتی و کمیته های محلی را، برای این منظور درست کنیم. برداشت ما این بود، که

این کار یک مبارزه سیاسی باشد، برای ایجاد اتحادیه ای که مبتنی بر پایه های کارگری مبارزه جو است، و آن ابتکارات، می تواند از پایه و مستقل از سلسله مراتب اتحادیه ای، یا ساخت رسمی آن بیاید. اکثریت ما تصمیم گرفت، که از مبارزات در هیات اجرایی محلی و سایر مبارزات سیاسی در CUPW، می شود، نقبی به سازماندهی و ایجاد جنبش در پایه، بنفع عمل مستقیم زد. ما علاقه ای به بحث با همکاران اعضای اتحادیه مان نداشتیم. ما قصد داشتیم برای بهبود زندگی شغلی خود، برعلیه روسا مبارزه کنیم. سرپیچی از سیاست های محلی اتحادیه، سخت تر از آن بود که ما انتظار داشتیم. اما اجرای آن سیاست ها هم دیوانگی بود، که ما سخت کوشیدیم از آن اجتناب کنیم.

اولین قدم ما در کمیته نظارت و کمیته سازمان دهی، ایجاد "قواعد مربوط به انتظارات" بود. مدیریت بین اعضا چرخشی بود. هر نفر قواعد مربوط به انتظارات را، در اجتماعات ماهانه، آموزش دیده بود. دقایقی چند وقت صرف می شد و بین اعضا می گشت، و برنامه، براساس آن چه که اعضا می خواستند انجام دهند بود. ابداً مخالفتی با آن وجود نداشت. حدود یک سال طول کشید، تا کمیته حالت کارکردی گرفت. در حالی که کمیته مشغول رتق و فتق امور بود، ما می خواستیم درکی داشته باشیم، از این که، محل کار کجاست؛ چند عضو باهم، بررسی ای را انجام دادند و آن را بین همکاران ما، کارگران پست پخش کردند. این بررسی، بما درک شگرفی، از جایی که نیروی کار در آن بود، داد. ما دریافتیم، که اکثریت عظیمی، خواهان اعتصاب بود، اگر که دلایل درستی برای اعتصاب وجود داشته باشد. به ویژه در رابطه با بازنشستگی و امنیت کاری. این بما این ایده را داد، که چه مسائلی محرک هستند. این بررسی موجب انتقادات غیرمنتظره ای شد، زیرا ما تصمیم به انتشار نتایج آن گرفتیم. افرادی در هیات اجرایی اتحادیه، احساس کردند که این بتواند با استراتژی چانه زنی ما در اتاوا موافق باشد.

ما هم چنین به این درک رسیدیم که نیاز به شکستن، انحصار ارتباطات از طریق دفتر اتحادیه، را داریم. در جریان اعتصاب وحشی دلتون، با حرکت آهسته دفتر اتحادیه، و تردیدشان در به جریان انداختن اقداماتی، که احساس می شد بعضی شان مغایر با توافقنامه جمعی اتحادیه باشند و یا به نظرشان بسیار ریسک آمیز بود؛ دچار اختلال می شدیم. با توجه به این وضعیت، ما تصمیم گرفتیم ارتباطات (مستقل) خودمان را ایجاد کنیم. شروع کردیم، به ساختن یک شبکه ارتباطی در پایه. شبکه ما، توسط دفتر اتحادیه تعیین نمی شد. تنها یک مرکز هم، وجود نداشت. اطلاعات هم فیلتر نمی شد. گویی ما سیستم اعصابی، برای مبارزه با کارفرما، ایجاد کرده بودیم.

طی این کارزار، ما شروع کردیم، به تهیه لیست کسانی، که در هر مرکز پست، در مبارزه بودند. بعد، شماره تلفن و ایمیل آن ها، به لیست اضافه گردید که برای توسعه شبکه، بکار گرفته شد. ما شروع کردیم، به انتشار پیام های نوشتاری و نوشتن مقالات داخلی، که بعضی از آنها را هم وارد خبرنامه می کردیم. یک تم عمومی، برای ما وجود داشت، که عبارت بود از فعالیت مستقل- سازماندهی کن، بدون این که خواهان اجازه باشی!

خود فعالی یا بوروکراسی

گاهی در روزهای عمل، اختلافاتی از اتوا، در کار ما ایجاد می شد. این ها، معمولاً مصادف بودند، با تاریخ های مهم هیأت اجرایی ملی. آن ها، معمولاً براساس کمپین های بیروح، عمل می کردند. در حالی که ما، می خواستیم بارو و زنده حرکت کنیم. بعلاوه، در این روزهای عملیات، کمیته شروع کرد، به ترویج سایر اقدامات. بعضی ها، در نشست کارکنان مداخله کردند. بعضی از انبارها، راهپیمایی خارج از محل کار، ترتیب دادند و یک انبار ویژه یعنی انبار "ویتمور جنوبی"، اعتراضات مرتبی را، سازمان داد. در یک انبار دیگر، یک عضو کمیته، کوشید چیزی را، برای روز ملی سازمان دهی کند. او، تا دیر وقت، برای ساختن علامتی مربوط به مطالبات ملی، در آن جا ماند، و اعلامیه ای مربوط به مذاکرات را، تهیه کرد. بیشتر کارکنان، اعلامیه را برداشتند. اما هیچ کدام، برای کشیک اطلاعاتی، به تاسیسات او نپیوستند. اما مدتی بعد؛ یعنی یک هفته بعد از آن، پست چی های کمی همان تاسیسات، فراخوانی دادند، و از همه خواستند، برای اعتراض به اضافه کاری اجباری و کمبود نیروی انسانی، به هم بپیوندند. ما به فداکاری این خواهر و کار سختش احترام می گذاریم، این حادثه، درس مهمی بما داد. این که به وضوح، کارگران مایل به جنگیدن بودند، اما اتحادیه را، مربوط به آن جنگ نمی دیدند. بسیاری از کارمندان اتحادیه می خواستند، کمپین از پایین و سایر تاکتیک های قانونی را، به جای ایده های ریسک آمیز کارگران، بکار بندند. مسائلی که کارمندان اتحادیه- برای عمل- انتخاب می کردند، اغلب، با آن چه که کارگران پست کانادا و اعضا، برایش انگیزه جنگیدن داشتند، متفاوت بود. کارگران، در مقابل چیزهایی که کارمندان اتحادیه، از آن دفاع می کردند، به جای مطالبات فیلتر شده بیروح مطرح شده توسط کارمندان اتحادیه، یعنی "حالا موافقت کن، بعد شکایت" یا "حالا قبول کن چون که داریم محکم کاری می کنیم و بعدا راجع به آن مذاکره خواهیم کرد."، بیشترجانب، اقدامات مخاطره آمیز را می گرفتند. آن ها موضعی گرفتند، که مستقیماً با مدیریت، مقابله می کرد.

دوره (آموزشی)

قدم بعدی ما، ایجاد دوره ای برای ترویج اقدام مستقیم، در محل کار بود. ایجاد این دوره، با مقاومت چندی، از طرف اکثریت هیات اجرایی محلی، مواجه شد. اکثر موضوعات این دوره، از دوره های CUPW در رابطه با، چگونگی به نقشه آوردن پایه ها برای طرح یک کمپین، گرفته شده بود. ما همچنین، نشریه ای بنام؛ " چگونه کارفرمایان را اخراج کنید" بیرون می دادیم. یک آموزش عملی به عنوان تمرین هم داشتیم، به این صورت که در جایی که اعضایش یک کایت نظارتی را، با یک جعبه از منابع اتحادیه می سازند و یک نمایشنامه را اجرا می کنند که برای آموزش اعضا، بین کارگران صنعتی جهان بکار می رود و طی آن کارگران، راهپیمایی شبیه سازی شده ای را، بسمت دفتر رئیس انجام می دهند.

در آغاز وقتی که ما کورس (دوره آموزشی) را به اجرا گذاشتیم، طبق معمول با سنگ اندازی تعدادی از هیات مدیره محلی مواجه شدیم. بسیاری از کارگران می خواستند ببینند، که آیا این دوره، موجب اخراج کسی می شود. ما نسبت به این مساله که- هیچ کس نمی خواست که کسی اخراج شود تا چه رسد که خودش اخراج گردد- همدلی داشتیم. اما پست کانادا، دوره ای را می گذراند، که مردم کارگر را بیکار می کند، و یا آن ها را با صدمات ضمن کار، ناشی از شرایط نامناسب کاری، از کار می اندازد. بنابراین تفاوتی بین عواقب انتخاب بین تاکتیک های مخاطره آمیز که اخراج به همراه داشته باشد با تاکتیک های غیرمخاطره آمیز که امنیت کار را ترویج می کند، وجود ندارد. اگر ما بطور موثر نجنگیم، تضمینی برای حفظ کارمان وجود نخواهد داشت. هرکسی که قدری مدیریت را دیده است، این را می داند که پیامدش را یک همکار اخراجی، با از دست دادن شغلش پرداخته است.

قبل از این که، بتوانیم دوره را عملی کنیم، مجبور شدیم بگذاریم زیر پوشش رئیس پیش برود. کارگران خیلی به جزوه IWW اتحادیه جهانی کارگران صنعتی علاقمند بودند. یکی از اعضای هیات اجرایی حتی می گفت " این جزوه از طرف سازمان قانونی کار نبود". این حقیقت نداشت اما حتی اگر هم این طور بود، گرایش ما این بود که هر ابزاری که برای انجام اقدامات در کار مفید است، ابزاری است که باید در کایت ابزار آلات اعضای ما برای سازمان یابی باشد. اکثریت اعضای هیات مدیره خواهان این شدند که در رابطه با جزوه، رای گیری جداگانه ای انجام شود. رای گیری با اکثریت ناچیزی (نفع هیات اجرایی) انجام شد. بعد از قدری تاخیر و ایجاد مانع، بالاخره ما تصمیم گرفتیم که یک شبکه ارتباطی درست کنیم. اینکار را

کردیم. کارگران در یک مینینگ اتحادیه ای حضور می یابند و تصویب می کنند که یک حرکت آموزشی از طریق کمیته سازمان دهی پیش برده شود. با این دید، کاملاً روشن بود که با دوره آموزشی پایه های کارگری، مخالفت خواهد شد، بنابراین ما مدارکی را برای آن چه که قبلاً شنیده بودیم آماده کردیم. هم چنین، ما از این کار، برای ایجاد اعتماد بنفس و توانائی اعضا، استفاده کردیم. ما جرات کردیم، و اعضای کمیته سازماندهی را، که از صحبت کردن خجالت می کشیدند، برای صحبت کردن و توضیح این که، چرا آن ها احساس می کنند، که باین دوره نیاز است، به جلو هل دادیم. هم چنین، پیش بینی کردیم، که از حرکت بدلائل تکنیکی، جلوگیری می شود. ما آماده به چالش کشاندن روسا شدیم، و اعضای داشتیم، که بخش هایی از اساسنامه اتحادیه و قوانینی را، که برای دفاع از موقعیت خود، در صورت لزوم، می توانستیم از آن ها سود جوئیم، خواندند. ما برای گردهمایی، درست مثل یک مساله شغلی، طرح ریزی کردیم. بهترین سعی ما را، برای پیش بینی آن چه که ممکن بود، مخالفان برای ما پیش بیاورند، بکار بردیم، تا از طریق استدلال، بتوانیم از آن ها فرار کنیم.

زمانی که، مجمع عمومی اعضا، تشکیل شد، بحث های داغی درگرفت. وقتی که، رای ها را شمردند، روشن شد که، اکثریت اعضا، با تشکیل دوره موافق اند. سپس، بعضی از اعضای هیات مدیره، بما اتهام زدند که این، یک حرکت ضد دموکراتیک! بود، و قبل از تشکیل جلسه، زمینه سازی شده بود، و مغزشوئی کرده بودند. بدون شک، تعدادی از اعضا، خواهان این دوره بودند. آن ها، برای گرفتن دوره، در جلسه شرکت کردند، و با گرفتن آن، آن جا را ترک گفتند. دوره، خود آمیزه ای بود، از مواد (آموزشی) CUPW، در نقشه برداری، از پویایی محل کار و ساختن کمپین، و نقش IWW در عمل مستقیم در کار. دوره، از طریق متقاعد ساختن اعضا، در انجام آکسیون به هر طریقی که بتوانند طرحش را بریزند و خودشان آن را مدیریت کنند و در پایان با نمایشنامه "راهپیمایی بسمت دفتر رئیس"، پیش می رفت. این دوره، اکنون چند ماهی است، که توسط منطقه ارائه می شود، و فوق العاده محبوب است.

بطور کلی، ما 45 نفر را در برنامه پرورشی پوشش دادیم. طرح اصلی و بودجه، برای 60 نفر بود. اما، با پادرمیانی سایر قسمت های هیات مدیره، و مقاومت مداوم، دوره با مشکلات فوق العاده، مواجه شد. در پایان، ارزیابی های از دوره، به آن انتقادهای جنجالی ای وارد کرد. تسهیلات این دوره، نه فقط در رابطه با آموزش، بلکه در رابطه با اقدام به عمل برنامه روی پایه ها، فوق العاده مطمئن شد. بلافاصله، بعد از هر دوره آموزشی،

انفجار کوچکی، در مبارزه جوئی در پایه ها در محل کار، در جایی، که کارگران، دوره را طی کرده بودند، بوجود می آمد. چیزی، که بیشتر تداوم یافت، درکی رسمی بود، از این که، چگونه یک آکسیون شغلی را، طرح ریزی و اجرا کنند. بیش از آن، گسترش یافتن، روحیه بپا خاستن، با همراهی برادران و خواهران خود در کار، علیه کارفرما بود.

۱ موج مبارزه جوئی

اعتصاب کارگران در وینپیگ، بلافاصله، مورد حمایت، کارگران در ادموندتون قرار گرفت، و خبر آن، در تمام شهر پخش شد. انبار شماره 9، کمپین بازوبند سیاه را، در همبستگی با کارگران وینپیگ، آغاز کرد. بزودی، در اداره پست، در حمایت از کارگران وینپیگ، و کارگران انبار 9، و کمپین بستن بازوبند سیاه، روز اعتراض پوشیدن تی-شرت سیاه، برقرار شد. بستن بازوبند به چند انبار دیگر سرایت کرد. یک ناظر خطاب به حدود 100 پستی گفت "تا ما تصمیم به مساله اجرای مقررات در وینپیگ را بشناسیم، می خواهم، برای شما مطرح کنم، که این بازوبندها، بخشی از انفورم شماسست". ما موافق آن بودیم، اما می خواستیم ببینیم، که چیزها، نسبت به اقدامات سمبلیک، چگونه پیش می رود. ما تصمیم گرفتیم، اقدامات سمبولیکی را، برای ایجاد مکالمه، بکار ببریم، و تاکتیک های موثرتری را، پیش بکشیم تا ، کارفرماها را واقعا وادار به تغییر کند. اولین قدم نسبت به اقدامات موثرتر، گسترش واژه بود بخاطر این که مطمئن شویم، تا تعداد بیشتری از همکاران می دانند، که چه رخ داده است.

سپس، بعضی از افراد انبار 9 خواستند کارشان را شدت دهند. آن ها در ساعت استراحت بین کار، شروع به دور هم جمع شدن در اسکله بارگیری کردند. این اجتماع، همان آکسیون هایی بودند که موج مبارزه جوئی را در دلتون به اوج رساندند. کارگران در جمع بیانیه هایی را می خواندند، که توسط دیگر مبارزه جویان، در وینپیگ نوشته شده بود. بسیاری ازین بیانیه ها، حاصل کار آکسیون های انجام یافته در وینپیگ بود. کمیته سازماندهی، در شروع آکسیون ها، نقش کوچکی بازی کرد- هم در کار سمبولیکی، مثل بازوبند سیاه و هم در کارهای موثرتری که رخ داد- اما با وجود این، نقش مهمی داشت. کمیته سازماندهی، به هماهنگی آکسیون هایی که در تاسیسات کاری مختلف، تصویب می شد، کمک کرد. هماهنگی اغلب توسط تماس تلفنی سریع، در طی زمان استراحت بین کار، و با پیام های نوشتاری، خیلی موثر رخ داد. هم چنین ما خبر و عکس العمل های مدیریت نسبت به اقدامات کارگران در وینپیگ و ادموندتون را پخش کردیم.

اجتماع کارگران، شبیه آن چه، که در انبار 9 رخ داد، توسط پیام نوشتاری و تلفنی، منتشر می شد. کار سخت ما، در ایجاد ارتباط کارگر با کارگر، و توسعه اطلاعات ارتباطی، بدین معنی است که اعضای CUPW توانستند، سریع و موثر، باهم ارتباط برقرار کنند. این ارتباط، اجازه داد، که خبرها و نوآوری ها از محل کار به محل کار، دوربگردد، بنحوی که، اکسیون ها در یک مکان، بتواند به اکسیون های محل دیگر، کمک کنند.

با این نکته، ما ایده خوبی داشتیم، که کجا می توانیم، افراد را بسیج کنیم. آن لیست، و توانائی ما، دقیقه به دقیقه توسعه می یافت. بعد از استراحت بین کار، در انبار شماره 9، تعدادی دیگر از انبارها، شروع به بستن بازوبند کردند. افراد در شیفت های کاری در اداره، در جاهایی که ما قوی نبودیم، شروع به پوشیدن تی-شرت سیاه، کردند. سپس، ما شروع کردیم این شیفت ها را به اجتماع کردن، هل بدهیم. بعضی از آن ها، اجتماعاتی داشتند، که خیلی خوب شده بود. بعضی از این اجتماعات فضائی آفریدند که کسانی که در هیات مدیره اتحادیه نبودند یا هرگز قبلا سخنرانی ای نکرده بودند، شانس خواندن یک بیانیه از وبلاگ کارگری یا فرستادن یک نامه و خالی کردن خشم شان را پیدا کردند. این کار به مردم کارگر اعتماد به نفس بیشتری داد، که توان خود را، به عمل در آورند. با این نکته، همه ما دانستیم، که ما در حال ساختن جنبش هستیم.

همان طور که چیزها در وینپیگ، شدت می گرفت، تعدادی از کارمندان اتحادیه، به نزد کارگران ساده برگشتند. آن ها، در وینپیگ اجازه نداشتند، با کارگران ساده ملاقات کنند، زیرا، ممکن بود، از طرف مدیریت، به عنوان تحریک کارگران، تعبیر شود. قدم بعدی، کار سترگی بود، که انبار شماره 9، که همه پروسه را پیش می برد، آن را برداشت، و 50 کارگر را، در وینپیگ، برای امتناع از، انجام کار ناسالم و اعتصاب، با این مطالبه، که هیچ عمل متقابلی، علیه کارگران نباید انجام گیرد، به دفتر رئیس رهبری کرد. ...

بخاطر اندکی شأن انسانی

در دو روز بعدی، سه انبار دیگر و بخشی از کارگران داخلی، دست به چنین اکسیون هائی زدند. هریک بنوبه خود منجر به این شد که هیات نمایندگان، انتخاب شدند و عدم اجرای تغییرات در وینپیگ را مطالبه کردند. در اکسیون راهپیمائی بطرف دفتر رئیس، تعداد افراد شرکت کننده از 40 به 75 نفر افزایش یافت. تیم مدیریت یک جدول زمانی سفید ارائه کرد. آن ها دچار لکنت زبان شدند و شروع کردند مستقما به مردمی گوش فرادهند، که طی سال ها نسبت به آن ها قلدری کرده و خوارشان شمرده بودند و حالا که

همین مردم شروع به نشان دادن قدرت، شان و وقار کردند، آن‌ها (مجبور شدند) گوش فرادهند؛ زیرا کارگران از اصطلاحاتی چون شان، انصاف، عدالت، و بی‌شانی و بی‌انصافی و غیرعادلانه بودن صحبت می‌کردند؛ یعنی از چیزهایی که پست کانادا در رابطه با همکاران ما، در وینپینگ اعمال می‌کرد. صحبت کوتاهی شد که این کار شما یک فکر "اتحادیه‌ای" بود، اما گذشته از این، این کار فرصتی پیش آورد، که صدها انسان، با کسانی که، نسبت به آن‌ها نفرت داشتند، تصفیه حساب کنند. در بعضی از انبارها، مدیریت تا یک ماه بعد از آکسیون، (از ترس) اصلاً نزد کارگران ساده نرفت زیرا، در یک مورد، کارگران کارفرماها را، بداخل اداره شان هل دادند و در آن‌جا نگهشان داشتند.

کارگران سرشان را خیلی بالا گرفتند، هیأت نظارت عمومی، بیشتر با مدیریت همراه شد؛ زیرا چیزهایی از قبیل پرداخت و بازنشستگی توسط افرادی در اوتوا تعیین می‌شود ... هر مبارزه کاری، بخشی از مبارزه برای نیاز(های) مادی است، اما این مبارزه، همیشه مبارزه‌ای برای شان و وقار(انسانی) نیز می‌باشد و این جنبه مبارزه است که به انسان، برای انجام اقدامات واقعاً با معنی، انگیزه خواهد داد. با این آکسیون‌ها، از طریق دوره (آموزشی) هفته آخر نوامبر 2010، موج حرکت رشد کرد. سرعت واقعی با کریسمس آغاز شد. آکسیون‌ها یقیناً شعله‌ور شده بودند و تقابل می‌کردند، اما در ابعاد ماه نوامبر نبود، و همه خود را، برای بی‌نظمی‌ای که، در هر فصل تعطیلات، در اداره پست رخ می‌دهد، آماده می‌کردند. اجتماعات باین دلیل، کم جمعیت‌تر شد، بنحوی که، در آخرین اجتماع ده نفر، و در راهپیمایی بسمت دفتر مدیریت، 5 کارگر، و بیش از 500 کارگر در کمپین بازوبند سیاه و تی شرت سیاه، حضور داشتند. در طی آخرین موج اعتصابات در سه سال پیش، شرکت پست، هرکارگر را، به عدم دریافت 5 روز دستمزد، جریمه کرد، و در پرونده شغلی آن‌ها، یک نامه انضباطی، برای یکسال قرار داده شد. ...

کاری که اغلب، یک اتحادیه می‌خواهد انجام دهد، این است که به همه بگوید، که در شکایت‌اش پیروز شده و مجموعاً، این مقدار پول در حل و فصل شکایت، پرداخت شده است. بنا براین اگر هزار کارگر، هریک 50 دلار دریافت کنند، اتحادیه می‌خواهد به کارگران بگوید که 50 هزار دلار از شرکت گرفته است. این می‌تواند، یک پیروزی متوسط را بصورت امری غیرعادی نشان دهد. این شیوه هم چنین می‌تواند چیزی را که نمی‌شود برایش قیمت تعیین کرد، کاهش دهد- مثل احساس کارگر از ثبات زندگیش یا اعتماد بنفسی که برایش از گفتن این جمله به کارفرما ایجاد می‌شود که دیگر

نمی توانی حتی یک دلار سوء استفاده کنی. یک حل و فصل 50 دلاری، هرگز کارگری را به ریسک کردن آرامش اش و بپا خاستن رهنمون، نمی کند. این کار، به کسی برای جنگیدن، بخاطر یک دنیای بهتر، انگیزه نخواهد داد. و در آن ها اعتقاد راسخ، برای انجام چیزهای درست را، زمانی که با بی عدالتی مواجه می شوند، ایجاد نخواهد کرد. ما برای دلار نمی جنگیم؛ برای ارزش ها و مناسبات انسانی می جنگیم. بخاطر این که، در این مبارزه، دستاوردهای مهم مادی، وجود داشت، کارگران، از آن بیش از همه، با اعتماد بنفس بیشتری، بیرون آمدند و استقلال شان، طی مبارزه، توسعه پیدا کرد. آن ها، این کارها را انجام ندادند، چونکه فکر می کردند که بدنبالش، شکایت برای بازپرداخت، خواهد آمد. مساله فی نفسه، همبستگی با کارگرانی، در سایر شهرها بود، که به آن ها ستم شده بود. بطور کلی، این لایه جدید، تنها این را یاد نگرفت، که چگونه کارگران ساده را، سازمان دهد، بلکه هم چنین، توانستند این کارها را، انجام دهند، بدون این که، قولی از سلسله مراتب اتحادیه ای، گرفته باشند. این کار، به آن ها اعتماد بنفس داد، و از این اعتماد بنفس، مبارزه جوئی، سربرآورد. این چیزها، ربطی به قراردادهای جمعی کارنداشت. آن ها مجبور شدند با چیزهای بسیار پیچیده تری عمل کنند- با آرزوی انسان، در یک سیستم فاقد صفات انسانی، مجبور به عمل شدند.

افسانه خودانگیختگی

یکی از باورهای گمراه کننده، برای طبقه کارگر، اعتقاد(صرف)، به اقدامات خودانگیخته است. وقتی از بیرون، باین رخدادها نگاه شود، می شود این طور بنظر آیند، که از جایی جز بیگانگی صرف کارگران ناراضی، ناشی نشده اند. شکی نیست که امواج مبارزه جوئی، سریعاً زندگی را، در بر می گیرد. اما در مورد ما این طور نبود، که حتی یک گروه از افراد، در کنترل آن چه که رخ می دهند باشند، یا همه چیز تنها از یک کانال، رد شود. کسی نمی تواند انکار کند که احساس خوار شمرده شدن، که از کار ما می آید؛ تقریباً مثل همه کارهای دیگر، باین فعالیت ها، سوخت رساند. اما مکان های کاری بسیاری وجود دارد، که کارگران در آن احساس بی احترامی می کنند، اما پاسخ جمعی به آن نمی دهند. در جاهای زیادی کارگران داد و بیداد می کنند، اما آن ها را به اقداماتی از این نوع (اقدام ما)، رهنمون نمی کند. سرقت از محل کار، غیبت و انتقال، همه راه هایی هستند، که فقط بخاطر این که، مقاومت کارگر بمعنی آن نیست که بخواهد به چیزی بزرگتر تبدیل شود، روحیه کارگران را تضعیف، و کار را مقاوم می کنند.

اغلب محل های کاری، هرگز، به مرحله ای فراتر از غرزدن و عمل فردی، نمی رسند. در این مرحله، احتمال این هم وجود دارد که کارگران، همدیگر را وارد جریان کنند، تا باهم بپا خیزند. ... به محض این که، این اقدامات، به اجتماع در مقابل ضد اجتماع و جمعی در مقابل فردی تبدیل شوند، به ایجاد تعهد در زندگی منجر می گردند. سپس توان این را پیدا می کنند، که امواج ایجاد کنند؛ امواج فشار کارگران و عقب گرد فشار رئیس. کارگران به جلو حرکت می کنند و سپس چیزها آرام می گیرند. این می تواند فقط در یک محل کار، در یک صنعت، در یک شهر، در یک کشور و در کل جهان رخ دهد.

زمانی که کارگران بپا خیزند، شرایطی ایجاد می شود، که امکانات جدید گشوده می گردند و خاطره مبارزه کارگران، به آینده راه خواهد برد. زمانی که خبر یک پیروزی، یخش می شود، کارگران در دیگر مکان های کار شروع به کسب اعتماد بنفس، می کنند.

گذشته از خودانگیختگی (محض)، ایده فوق العاده گمراه کننده دیگری وجود دارد، که فکر می کند مبارزه طبقاتی باید، کلاً آگاهانه و برنامه ریزی شده، باشد و از یک مرکز فرماندهی، پیش برده شود و کنترل گردد. انقلاب در یک زمان معین که از قبل تعیین شده، بوسیله فرماندم و با رهبری یک اتحادیه انقلابی دموکراتیک کامل، رخ نخواهد داد. اما، بطور خودبخودی هم از مبارزه هزاران محل کار مبارزه جو، خیز بر نخواهد داشت. این امر برای اقدام در مقیاس کوچک، (کوچک انقلابی) هم، واقعیت دارد. موفقیتی، که ما در اداره پست ادموندتون می بینیم، بخاطر جهت گیری انقلابی چیزها نبود. یا بخاطر مبارزات کلا خود بخودی نیز نبود. موفقیت ما باین خاطر رخ داد که ما از چیزی که داشتیم، حرکت کردیم. ما با کارگران اخراجی مان، ارتباط گسترده ایجاد کردیم. کارگران اخراجی را در همبستگی بیشتر با دیگران قرار دادیم. ما به کارگران، در درک قدرت خودشان بعنوان کارگر، اعتماد بنفس، دادیم. این چیزها، به کارگران برای عمل مستقیم، در برابر هر نیروئی، که سعی می کرد، فعالیت شان را تضعیف کند، توانائی داد. این، توانست چیزهایی را که ما ساختیم، تقویت کند.

دوره آموزشی اقدام مستقیم، پیام های کتبی، ارتباط عضو به عضو، وبلاگ، مقالات در خبرنامه و مداخله در اجتماعات اتحادیه، همه شان، برای بنا کردن آن قدرت و هدایت چیزها ضروری بودند. چیزهایی از قبیل اینکه زندگی خود را بنحوی بدست گیریم که کسی نتواند در آن مداخله و آن را کند کند. کلید موفقیت، این اقدام، در این نیز بود، که هیچ کس، دیگری را تشویق

نمی کرد، که به فرد دیگری، که دانش بیشتری داشت، یا در موقعیت اقتدار بود، وابسته شود. کسانی از ما، که تجربیات، یا دانش بیشتری داشت، به بهترین وجهی، سعی می کردند، آن تجربیات یا دانش را، با دیگران بشارکت بگذارند، بطوری که، هرچیز مهمی را، که ما می دانستیم چگونه باید برای دیگران انجام داد، ب دیگران آموزش می دادیم، که به چه نحوی آنها را، برای خودشان انجام دهند.. بیش از همه، ما این گرایش را داشتیم، که همه ما، برای این که در مبارزه خودمان، درگیر شویم، آدم هائی خبره هستیم.

نتیجه عمل

بعضی از دوستان، و ادامه دهندگان، گفتند "هیچ چیزی نسبت به یک اعتصاب، بیگانه تر از پایانش نیست". واضح است، که همواره زمانی که یک اعتصاب شروع به پایان یافتن می کند، انجماد و ترس از مبارزه جوئی وجود دارد. عجله ای باورناکردنی توسط مردمی که می خواهند برای خودشان دست به اقدام بزنند و درهم شکستنی اجتناب ناپذیر که بدنبال آن می آید، وجود دارد. مبارزات، احساس ممکن بودن چیزها را می آفرینند، و نظرگاهی اجمالی از آینده ممکن را ارائه می دهند. این مساله، برگشت، به یکنواختی کار معمولی، و احساس این که "این روز را پایانی نیست" زندگی کاری را، سخت می سازد. برای مقابله با این پویائی عاطفی، که همه مبارزات دارند، درک این مساله، مهم است، که این چیزها، به بصورت امواج می آیند. بهترین کاری، که تو در پیچاپیچ موج مبارزه، می توانی انجام دهی، این است که، کار نهائی را، برای مبارزه بعدی بگذاری. ... بخشی از موفقیت ما در بسیج کارگران، انجام فعالیت های مستقل، و مقابله با کوشش هایی بود، که برای کانالیزه کردن مبارزه، به تاکتیک های بیشتر معمولی؛ از قبیل حکمیت، مذاکره و مشاوره با کارفرما، می شد. ما، برای تحلیل آن چه که در موج های اعتراضی قبلی، رخ داد، وقت گذاشتیم. از این تحلیل، طرحی، بیرون کشیدیم، که چگونه، ساختاری برای، بوجود آوردن اعتماد بنفس در کارگران، ایجاد کنیم. این ساختار، یعنی دوره (آموزشی) اقدام مستقیم، پیام های نوشتاری، استفاده از وبلاگ و برنامه زمانی اجتماع مستقل، بما اجازه داد، که جنبشی را بسازیم، که بر پایه های کارگری، تمرکز یافته بود.

از این موج مبارزه، موج های دیگری را، که در افق به وضوح قابل رویت بودند، ایجاد کنیم، به جای این که، از ابتدا، براساس، مواد قرارداد کار، حرکت کنیم.

منبع:

<http://recompositionblog.wordpress.com/2011/07/08/waves-of-struggle-the-winter-campaign-at-the-post-office-in-edmonton>

جمع بندی

جمع بندی و نتیجه گیری از آن چه را که در دو جلد کتاب آمده به صورت بیان نقاط قوت و ضعف جنبش کارگری جهانی خلاصه می شود.

نقاط قوت:

در این زمینه به فعالیت هایی که کارگران علیه کارفرما و سرمایه به کار بردند، همراه با نمونه اشاره می شود:

- اعتصاب؛ اعتصاب در کارخانه دوچرخه سازی آلمان منجر به یک سال تولید بدون حضور کارفرما و اداره کارگاه به صورت شورائی شد این اعتصاب با حمایت جهانی روبرو شد، و دوچرخه تولید شده، که دوچرخه ی اعتصاب نام گرفت، خریدارانی از اقاصا نقاط جهان تا مصر پیدا کرد. اما بعد از یک سال تولید موفق، در نامه ای به عموم با تشکر از حمایت ها، اعلام شد که کارگران خود را به اداره کار برای گرفتن حقوق بیکاری معرفی کردند. اعتصاب 62 روزه ی کارگران ادارات برق و الکتریک مکزیک با رهبری اتحادیه مستقل SME که توانست همبستگی عظیم کارگری در مکزیک و آمریکای لاتین و مرکزی را جلب کند. اعتصاب سه ساله ی کارگران لاستیک سازی اوزکادی و اشغال کارخانه و در نهایت تشکیل تعاونی ترادوک که شرح کامل آن در کتاب "اعتصاب و اشغال کارخانه" آمده است. اعتصاب معدن کانادیا در مکزیک که موفق به جلب همبستگی کارگری گسترده شد. مبارزه را به سطح خانواده و دهکده کشاند. اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه که از شیوه های مختلف مبارزاتی استفاده کردند از جمله حمایت خانواده، مردم محل و منطقه و همبستگی بین المللی، اما نتوانستند از موقعیت ایجاد شده به شیوه درست استفاده کنند و با تشکیل اتحادیه کارگری و باور غلط به این نهاد سرمایه داری، نتوانستند از مبارزه پیروز بیرونی بیایند.

- اعتصاب و تصرف مراکز دولتی که نمونه‌ی موفق آن تصرف 21 روزه مراکز دولتی توسط جنبش اعتراضی معلمان اوخاکای مکزیک که به یک جنبش عمومی تبدیل شد اما متأسفانه با تشکیل اتحادیه‌ای در دل اتحادیه‌ی رسمی به چشمداشت تغییر آن از درون، نتوانست به اهداف مبارزه به طور کامل دست یابد. در ایران بیش‌تر به صورت اجتماع جلوی مراکز دولتی در آمد و به جز مورد اعتصاب کارگران بافق نتوانست توجه عمومی را به خود جلب کند و همبستگی کارگری را سبب شود. اشغال زمین توسط دهقانان بی زمین و خانه‌های خالی توسط بی‌خانمان‌ها به ویژه در آمریکای لاتین با جلب حمایت کارگری در کشور و منطقه و تشکیل مناطق خود مختار که بارزترین نمونه آن جنبش دهقانی چیپاس است.

- ایجاد ارتباطات بین المللی به ویژه در رابطه با شاخه‌های مختلف یک صنعت یا یک کمپانی در سراسر جهان. در سطح کشوری؛ منطقه‌ای، قاره‌ای و جهانی. تشکیل شبکه‌ی ارتباطی کارگری. به طور مثال کارگران اتومبیل‌سازی ایل، لاستیک‌سازی کنتیننتال، پتروشیمی ایران. اما بهترین حالت برای ارتباطات بین المللی کارگری و همبستگی کارگری، ایجاد امکانات بدون زمان و دائمی است که منحصر به زمان اعتصاب و یا وجود مشکل نباشد. کارگران همه‌ی بخش‌ها را شامل شود نه یک صنعت. یعنی این ارتباطات به امری لازم و دائمی و بدون زمان تبدیل شود و هرلحظه آماده برای ایجاد اکسیون‌ها و حمایت‌های بین المللی از هر اعتصاب کارگری در همه‌ی جهان سرمایه‌داری باشد. صندوقی برای کمک در مواقع اضطرار به کارگران در گیر داشته باشد. نهادهای حقوقی بدون مرز برای حمایت حقوقی و قانونی از کارگرانی که دستگیر می‌شوند یا مشکل پیدا می‌کنند، داشته باشد. به عنوان یک مثال منطقه‌ای حمایت کارگران فولکس واگن مکزیک از اعتصاب کارگران زن یک کارخانه‌ی پوشاک و تهدید به اعتصاب.

تشکیل کمیته‌های مختلف شامل: کمیته‌ی سازمان دهی خانواده‌ها، کمیته مالی، کمیته‌ی خبر رسانی کتبی، تلفنی، اینترنتی و اعزام نمایندگان به سایر مناطق و مراکز؛ کمیته‌ی مالی، کمیته‌ی توزیع کمک‌های مردمی

تشکیل مرتب مجامع عمومی برای بحث و تصمیم‌گیری و مدیریت‌گردشی با مشارکت همه کارگران. به عنوان نمونه اعتصاب کارگران پست ادمونتون کانادا

نقاط ضعف:

- امکان ایجاد گروه های اعتصاب شکن توسط کارفرما از کارگران بیکار، یا کارگران وابسته به اتحادیه های رسمی یا طرفدار دولت و احزاب راست، که سوا از کارگران با کارفرما به توافق می رسند، علیه اعتصابات که بیان گر ضعف و یا نبود تشکل طبقاتی ضد سرمایه داری کارگری که همه ی کارگران شاغل و بیکار را تحت پوشش داشته باشد و به سرعت بتواند اهداف اعتصاب و ضرورت حمایت از آن را در جامعه ی کارگری و جامعه به طور کلی جا بیندازد.

- ضعف کارگران اعتصابی در ایجاد ارتباط و بیان اهداف اعتصاب و جلب همبستگی در محل کار و بیرون از آن است. مشارکت با کارفرما علیه اعتصاب چه توسط بخشی از کارگران در محل کار یا بخشی از ارتش بیکاران، بیان گر نبود یا سطح پایین آگاهی طبقاتی و خودآگاهی است که کارگر را علیه کارگر به میدان می کشد.

- نبود ارتباطات گسترده کارگری بین کارگران شاغل و بیکار. عدم حمایت از بیکاران توسط شاغلان

- جدائی مطالبات کارگری از مطالبات عمومی و عدم توجه به مطالبات عمومی از قبیل بهداشت و آموزش مجانی برای همه، حقوق بیکاری برای همه ی بیکاران و ...

- ضعف دیگر عدم آگاهی از اهداف نهادهای سرمایه داری در درون طبقه کارگر و توهم به آن ها و سپردن وظایف خود به آن هاست، که کارگر را به کنار نشین و نظاره گر تبدیل می کند که بدون دخالت مستقل و مستقیم خود منتظر دستور می ماند، تا به او گفته شود که چه باید بکند. کی باید در سوت سوتک خود بدمد. این نهادها از جمله اتحادیه ها و به اصطلاح شوراهای کارگاه رسمی، انجمن های صنفی و خانه های کارگر را شامل است. بخش عمده ی طبقه ی کارگر جهان به این نهادها توهم دارند و همین سبب می شود که در مواقع مهم اعتصاب باز هم به ایجاد اتحادیه ها و سندیکاهای مستقل دست می یازند که در گذر زمان و خوابیدن شور اعتصاب تدریجا به همان اتحادیه رسمی استحاله پیدا می کنند. در حالی که تشکلی که ما ایجاد خواهیم کرد باید بر مبنای تضاد بین کار و سرمایه، نهادهی ضد سرمایه داری باشد.

سرمایه و سرمایه داری را در برابر دیدگان ما، عریان قرار دهد. تنها منافع ما را در مد نظر داشته باشد و محکم در مقابل کارفرما بایستد تا گام های ما سست نشود. نماینده ما نباشد بلکه بیان تک تک ما باشد و دخالت مستقیم همه ما را سبب شود.

- توهم به نیروهای دولتی و سرکوب. کارگران به ویژه در ایران که مثلاً از کارفرما به فرماندار شکایت می برند. یا حتی به نیروهای اطلاعاتی که باید جزو منفورترین نیروهای سرکوب باشد.

- توهم به قول و قرارهای کارفرما و مقامات مسئول اداری و نظامی و انتظامی و اطلاعاتی که اصولاً نقشی نباید در مساله داشته باشند. زمانی که هر حرکت کارگری به عنوان مساله ای امنیتی و علیه نظام محسوب می شود. متأسفانه این توهم دائماً در ایران اعتصابات را در اوج خود، به پایانی بی نتیجه می رساند و کارگران را مایوس می سازد.

- ضعف دیگر، گم شدن طبقه ی کارگر در حرکت های همه باهمی، فراطبقاتی است، که در آن طبقه کارگر به پیاده نظام یکی بخش های بورژوازی تبدیل می شود، زیرا بدون پرچم طبقاتی خود، بدون بیان خواسته هایش، بدون اعمال رهبری خود در حالی که اکثریت شرکت کنندگان را تشکیل می دهد، مجبور به دنباله روی و پذیرش هژمونی رقیب می شود. این امر در تظاهرات میلیونی اتحادیه ای هم صادق است مثل آن چه که در آوریل 2004 در آلمان رخ داد، با خود فریاد میلیونی کارگران را خفه کرد به نحوی که تا به امروز نتوانست از زیر بار آن پشت خود را صاف کند و ساکت نظاره گر باقی مانده است. یا واقعه ی بعد از انتخابات سال 1388 در ایران.

- تک تک بودن، منزوی بودن و بی پشتوانه بودن اعتصابات از اشکالات مهم است که در همه جا و به ویژه در ایران وجود دارد. در کارخانه ای مدت ها اعتصاب جریان دارد اما به دلیل عدم ارتباطات کارگری کارخانه های همسایه هم از آن با خبر نمی شوند. یا روزانه ده ها حرکت اعتصابی و اعتراضی جریان دارد اما بدون ارتباط. هریک در غربت خود اعتصاب و اعتراض کوچکی محسوب می شوند که سریع و بدون نتیجه یا با قولی پا در هوا پایان می گیرند، در حالی که اگر هماهنگی بین شان ایجاد شود و در زمان معینی با هم آغاز شود دامنه ی برد آن گسترده تر خواهد شد و وجود

یک اجتماع بزرگ تر جرات بیش تری برای پی گیری خواسته ها و غلبه بر محافظه کاری ایجاد خواهد کرد. باید ترس را کشت و برآن غلبه کرد. چرا باید از اجتماع هم زمان در یک مکان وقتی درد مشترکی را فریاد می کنیم؛ وقتی برای مثلا دست مزدهای پرداخت نشده ی ماه ها، یا مزایا یا اخراج که همه مان در آن شریک هستیم جمع می شویم، بترسیم. حق با ماست و برای حق مان باید بجنگیم. کسی با خواهش و تمنا حق خود را نمی تواند بدست آورد. برای آن باید جنگید و برای جنگ باید به بسیج نیرو پرداخت. قدرت در برابر قدرت، طبقه در برابر طبقه.

"برما نبخشد فتح و شادی- نه بت(خدا)، نه شه(حکومتیان)، نه قهرمان، با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان،...".

جملاتی از متن:

- "آن که می جنگد امکان دارد که ببازد، اما آن که نمی جنگد از آغاز باخته است"

- وقتی از ضرر صحبت می کنند درواقع منظورشان این است که سود شرکت در آن حدی که آن ها انتظار داشته اند نیست.

- وقتی از ورشکستگی صحبت می کنند، منظورشان این است که حوزه ای را یافته اند که در آن نرخ سود بالاتر است. یعنی جایی را یافته اند که وحشیانه تر می شود کارگران را استثمار کرد.

- روزنامه ها خبرهای ما را پوشش نمی دهند و ما را به حاشیه می رانند. باید خود گزارشگر وضعیت خود باشیم. و پست کارگری و خبررسانی کارگری ایجاد کنیم. همبستگی کارگری را گسترش دهیم و مبارزه را همگانی کنیم.

- درحالی که کنسرن مدام سود می برد، در این جا همکاران ما از شدت کار دچار دردهای مزمن ستون فقرات می شوند.

- چیزی که ما باید برایش مبارزه کنیم مبارزه برای آموزش عمومی آزاد و با کیفیت برای همه است.

- من زن و دو بچه دارم. دوست ندارم اعتصاب کنم. اما اگر ما الان اعتصاب نکنیم پس چه کسی برای این خواسته ها خواهد جنگید؟

- ما می خواستیم مشکلات را، همان جا که رخ می دهد مورد برخورد قرار دهیم

- ما تصمیم گرفتیم ارتباطات (مستقل) خودمان را ایجاد کنیم. شروع کردیم، به ساختن یک شبکه ارتباطی در پایه. شبکه ما، توسط دفتر اتحادیه تعیین نمی شد. تنها یک مرکز هم، وجود نداشت. اطلاعات هم فیلتر نمی شد. گویی ما سیستم اعصابی، برای مبارزه با کارفرما، ایجاد کرده بودیم.

- ما برای دلار نمی جنگیم؛ برای ارزش ها و مناسبات انسانی می جنگیم.

زمانی که کارگران بپا خیزند، شرایطی ایجاد می شود، که امکانات جدید گشوده می گردند و خاطره مبارزه کارگران، به آینده راه خواهد برد. زمانی که خبر یک پیروزی، پخش می شود، کارگران در دیگر مکان های کار شروع به کسب اعتماد بنفس، می کنند.